

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

- ۳ بررسی فرایند تغییر پذیری فعل تمنایی در زند وندیداد مهشید میرفخرایی - زهرا محمدی
- ۱۹ کارکرد دستوری «از» از دیدگاه تاریخی یدالله منصورى
- ۳۵ تهمینه یا تهمیمه؟ بررسی نسخه‌شناختی و ریشه‌شناختی ابوالفضل خطیبی
- ۴۳ ریشه‌شناسی نام نهاوند سهم‌الدین خزانی
- ۶۵ معرفی سه نسخه خطی روایات داراب هر مزدیار و بررسی خویشاوندی آنها یلدا شکوهی - ژاله آموزگار
- ۸۷ بررسی ترکیبات حاصل از ماده مضارع در قافیه‌های شعر فارسی (مطالعه موردی: اشعار نظامی گنجوی) جهان‌دوست سبزه‌علیپور - حسین اسکندری ورزلی
- ۱۱۷ مطابقت در گویش بهبهانی محمد دبیرمقدم - شهرام گرامی
- ۱۴۷ ساخت کُنایی گسسته ساخت‌وازی در زبان مراغی حسن حاجی شعبانیان - محمد مهدی اسماعیلی
- ۱۶۷ بررسی تاریخی ویژگی‌های آوایی شمال‌غربی در گویش کُردی سُنقُرکلیایی سلمان خنجری
- ۱۹۳ ساخت واژواجی گونه رمزی زرگری فارسی‌زبانان تهران قدیم: رویکرد زایشی عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا - لیلا رحمتی‌نژاد
- ۲۱۹ درباره واژه mayşjyāna در فرهنگ سکایی ختنی مجید طامه
- ۲۲۳ گویش خونینی محمد حسن دوست
- ۲۳۳ اصطلاحات مربوط به گیوه و گیوه‌دوزی در آباءه محمدامین صراحی
- ۲۴۳ واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به بدن انسان در گویش بخش مرکزی میناب علی اصغر رستمی ابوسعیدی - سهراب سعیدی
- ۲۵۳ کتیبه‌های هیر و گلیف اورارتویی از ایران سهیل دلشاد
- ۲۷۵ فرهنگ واژگان تبری علی تقوی
- ۲۹۳ در یغا ابوالقاسمی! محمدتقی راشد محصل
- ۲۹۷ ماریا آیوزیان مریم رضانی

مقاله

پژوهش‌های نوین

داوه‌های کوبی

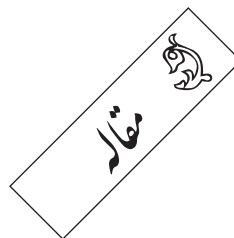
نقد و بررسی

یادبود

- ۳۰۳ بررسی گویش گز بُخوار؛ نظام انطباق در زبان تاتی؛ فرهنگ تاتی رودبار؛ گفتارهایی در گویش باستانی سمنانی؛ فرهنگ‌نامه گویش اهالی تربت حیدریه؛ زبان گیلکی؛ دستور زبان اوستایی؛ نثر گفتاری تاجیکان بخارا؛ لالایی‌ها و بازی‌ها و سرگرمی‌های میناب؛ رخس بی‌سوار؛ ادبیات عاشورایی مردم هرمزگان؛ دوازده متن باستانی؛ فرهنگ تالشی؛ گویش‌نامه علامرودشت؛ پیشوند افعال فارسی از دیدگاه تاریخی.

- ۳۲۵ چهارمین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی
 ۳۲۷ دومین همایش دوسالانه فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران
 ۳۲۸ مدرسه تابستانی زبان و زبان‌شناسی دانشگاه لایدن

Table of Contents	1
Summary of Articles in English	3



بررسی فرایند تغییر پذیری فعل تمنایی در زند و ندیداد

مهشید میرفخرایی (استاد بازنشسته پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، نویسنده مسئول)
زهره محمدی (دانش‌آموخته دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران)

چکیده: مقاله حاضر به بررسی نکاتی درباره تغییر فعل تمنایی اوستایی می‌پردازد که در زند و ندیداد (فرگردهای نهم تا دوازدهم) صورت گرفته است. ترجمه و تفسیر اوستا به پهلوی اصطلاحاً زند خوانده می‌شود که معنی اصلی آن احتمالاً «توضیح» است. این تفسیرها معرف کوشش دانشمندانه نسل‌اندرنسل موبدان زردشتی است که علاقه و آگاهی‌های علمی و ادبی آنان را از ورای تفسیرها می‌توان تشخیص داد. با وجود اینکه مترجمان و مفسران نهایت امانت را معمول داشته‌اند، و به خود اجازه کمترین دخل و تصرف معنایی را نداده‌اند، اما همیشه پایبند به نحو اوستایی نبوده و هر جا که تعویض نحوی لطمه‌ای به مفهوم عبارت وارد نکرده است، تغییری در سیاق جمله داده‌اند. داده‌های این پژوهش به روش اسنادی و بر اساس منابع مکتوب کتابخانه‌ای انجام شده و پس از تحلیل داده‌ها مشاهده شد که افعال تمنایی اوستایی در زند، به دو صورت صفت الزامی و فعل با وجه متفاوت ترجمه شده است.

کلیدواژه‌ها: اوستا، زبان‌های ایرانی میانه غربی، و ندیداد، زند، فعل تمنایی، صفت الزامی

۱. مقدمه

متون اوستایی، بنابر قدمت تاریخی‌شان از قدیم‌ترین آثار زبان‌های خانواده هندواروپایی به‌شمار می‌آیند. اوستا علاوه بر متون اوستایی، شامل ترجمه و تفسیر آنها به فارسی میانه، یعنی زند، هم می‌شود (میرفخرایی ۱۳۹۶: ۹). زند ترجمه کتاب اوستاست به زبان پهلوی، که غالباً با تفسیر همراه است. از نظر زردشتیان ترجمه اوستا به پهلوی نیز به همان اعتبار و اهمیت متن اوستا بود. زیرا معتقد بودند که منشأ این ترجمه نیز نهایتاً خود زردشت بوده است. از این رو، اصطلاح‌های «اوستا و زند» و «زند و اوستا» مکرراً با هم در متون پهلوی به‌کار رفته است (تفضلی ۱۳۸۶: ۱۱۷).

اوستا در اثر کوشش موبدان زردشتی، نخست سینه‌به‌سینه، از طریق سنت شفاهی انتقال یافته و سپس احتمالاً در اواخر دوره ساسانی، به کتابت درآمده است. اوستا مجموعه‌ای یکدست نیست، بلکه حاوی متونی از دوران‌های متفاوت و در انواع ادبی گوناگون و از نظر زبان و محتوا شامل دو بخش اصلی، اوستای قدیم به گویش کهن‌تر و اوستای جدید به گویش متأخر و تحول‌یافته‌تر است (میرفخرایی ۱۳۹۶: ۹).

تاریخ نسبی ترجمه‌های پهلوی اوستا بر پایه سه منبع تخمین زده شده است: (۱) نام شخصیت‌های تاریخی که در ترجمه‌ها آمده است، مانند نام مزدک که در توضیح و تفسیر بند ۴۹ فرگرد چهارم و نندیداد (به تاریخ ۵۲۸ میلادی) آمده است؛ (۲) وقایع تاریخی که در ترجمه‌ها به آنها اشاره شده است، مانند اصلاح تقویم در آغاز سده ششم؛ (۳) مفسران گوناگون، پوریوتکیشان یا آموزگاران آموزه‌های کهن، که نام‌شان در ترجمه‌های پهلوی و نندیداد، نیرنگستان و هیربدستان، مادیان هزار دادستان، شایست ناشایست و روایت پهلوی آمده است (همان: ۷۸).

نظر اغلب دانشمندان بر این است که قدمت ترجمه و تفسیرهای اوستا به زمان تدوین اوستای ساسانی می‌رسد و حتی عقیده گروهی بر این است که قدمت برخی از این زندها به زمانی پیش از به کتابت درآمدن اوستا برمی‌گردد و به عبارت دیگر ترجمه‌های متن‌های اوستایی به پهلوی بر سنتی معتبرتر و کهن‌تر استوارند (آموزگار ۱۳۹۰: ۱۲۲). بیشترین کوشش

در ترجمه و گزارش اوستا در عهد شاهنشاهی خسرو انوشیروان انجام شده است (ترابی ۱۳۶۸: ۸۱).

ترجمه و تفسیر (زند) همهٔ اوستا در دست نیست. امروزه زند یسن‌ها، شامل گاهان، ویسپرد، وندیداد، خرده‌اوستا، نیایش‌ها و یشت‌های کوچک، هیربدستان و نیرنگستان و اوگمَدیچا در دست است. همهٔ این ترجمه‌ها از یک زمان نیستند و اعتبار یکسانی ندارند. ترجمهٔ وندیداد و هیربدستان و نیرنگستان معتبرتر از بخش‌های دیگر است، به این سبب که مضامین این دو کتاب، که مشتمل بر اعمال دینی و شرایع زردشتی است، برای مترجمان پهلوی آشناتر از بخش‌های دیگر بوده است (تفضلی ۱۳۸۶: ۱۲۱). باید بپذیریم که زند به‌عنوان وسیله‌ای برای تفهیم و آموختن تعالیم دین مزدیسنان به مردم عادی به‌کار می‌رفته است (بار ۱۳۴۸: ۶۰).

از وندیداد که نسک نوزدهم از ۲۱ نسک اوستای عهد ساسانی بوده، ترجمه و تفسیر باارزشی به فارسی‌میانه باقی مانده است. از مشخصات ترجمهٔ وندیداد، تفسیرها و توضیحات گاه مفصلی است که بر ترجمهٔ لفظ به لفظ افزوده شده است. نسخه‌های خطی موجود وندیداد همه به یک نسخهٔ اصلی، که احتمالاً در قرن ۱۲ میلادی در سیستان استنساخ شده، باز می‌گردند. از میان نسخه‌هایی که در ایران از روی این نسخه نوشته شده‌اند نسخهٔ IM مورخ ۹۴۴ یزدگردی (برابر با ۱۵۷۵ م.) است. از نسخه‌هایی که در هند استنساخ شده‌اند نسخهٔ L4 (نسخهٔ دیوان هند) مورخ ۱۳۲۳ م. و نسخهٔ K1 (در کتابخانهٔ سلطنتی کپنهاگ) مورخ ۱۳۲۳ م. همراه با MU (نسخهٔ اونوالا)، که بخشی از نسخهٔ اخیر است، از قدیم‌ترین نسخه‌ها به شمار می‌آیند (تفضلی ۱۳۸۶: ۱۲۲-۱۲۳).

روش کار در ترجمه‌های اوستا چنین است که بندی یا عبارتی از اوستا به پهلوی، لفظ به لفظ، ترجمه می‌شود و پس از هر کلمه یا جمله تفسیری بدان افزوده می‌شود. گاهی تفسیری مفصل، خصوصاً در وندیداد و هیربدستان و نیرنگستان، پس از ترجمهٔ بند می‌آید و گاهی بر این تفسیر، تفسیر یا تفسیرهای دیگری اضافه می‌شود. بسیاری از تفسیرهایی که همراه با ترجمهٔ اوستا آمده است، بدون ذکر نام مفسر است و با این جمله شروع می‌شود:

«کسی است که گوید، به نظر کسی...»). البته تفسیرها همه الزاماً از یک زمان نیستند، بلکه گاهی متعلق به نسل‌های گوناگون‌اند که به صورت شفاهی، سینه‌به‌سینه، حفظ می‌شده و بعد به کتابت درآمده‌اند (همان: ۱۲۶).

نکته‌ای که از نظر سبک این تفسیرها قابل ذکر است، تحولی است که هم در آواها و هم در صرف و نحو این زبان از دوره باستان به دوره میانه صورت گرفته است. زبان پهلوی از زبان‌های ایرانی میانه غربی و دنباله زبان فارسی باستان است. در فارسی باستان (همانند اوستایی)، اسم و صفت و ضمیر در حالت‌های گوناگون صرف می‌شد و حالت نحوی کلمات در جمله با تصریف مشخص می‌شد. اسم و صفت، سه جنس مذکر و مؤنث و خنثی، و سه شمار مفرد و تثنیه و جمع داشتند. در تحول از دوره باستان به دوره میانه تمایز جنس از میان رفته و شمار کلمات به مفرد و جمع تقلیل یافته است. صفت و موصوف و عدد و معدود، برعکس دوره باستان، هیچ‌گونه مطابقتی با هم ندارند. دستگاه‌های فعلی نیز کاملاً تحول یافته و بسیار ساده شده است، و ماده‌های فعلی متعدد دوره باستان به دو ماده مضارع و ماضی تقلیل یافته است (آموزگار ۱۳۹۰: ۵۵؛ تفضلی ۱۳۸۶: ۱۲۶؛ ابوالقاسمی ۱۳۸۴: ۱۵۰-۱۶۹؛ Nyberg 1974: 275-289).

درباره تحلیل ساختمان فعل تمنایی در متن زند و نندیداد پیش‌تر تحقیقی صورت نگرفته است. اما از جمله پژوهش‌هایی که به ساختمان فعل در ایرانی باستان و ایرانی میانه غربی (پارتی، فارسی میانه زردشتی و مانوی) پرداخته شده است می‌توان به زالمان (Salemman 1895-1901)، هنینگ (Henning 1933)، راستارگویا (۱۳۴۷)، برونر (Brunner 1977)، کلنز (Kellens 1984)، آموزگار و تفضلی (۱۳۷۵)، ابوالقاسمی (۱۳۷۶)، کلنز (۱۳۸۲: ۷۰-۱۰۹)، زوندلمان (۱۳۸۲: ۲۲۳-۲۶۰)، شروو (Skjærvø 2009a; 2009b) اشاره کرد، که در جمع‌آوری داده‌های این تحقیق از آنها بهره برده شده است. داده‌های این پژوهش بر اساس روش اسنادی و کتابخانه‌ای است و در آن به بررسی تحولات فعل تمنایی اوستایی در ترجمه زند پرداخته می‌شود.

۲. ساخت و کاربرد فعل تمنایی در اوستا

فعل مضارع تمنایی که با استفاده از شناسه‌های ثانوی صرف می‌شود، از پیوستن نشانه تمنایی به ماده مضارع ساخته می‌شود: ماده‌های مضارع -a- دار نشانه تمنایی -ī- و ماده‌های مضارع بی -a- نشانه تمنایی -iīā- را در باب گذرا و -ī- را در باب ناگذر می‌گیرند. از نظر نحوی هم دارای سه کاربرد است که از یک مقطع تاریخی به بعد نمی‌توانند جایگزین یکدیگر شوند. در بیشتر موارد، فعل مضارع تمنایی در جمله پایه یا مستقل برای بیان توصیه به کار رفته و دامنه معنایی این توصیه از آرزو و تمنا تا امر اکید گسترده است. فعل مضارع تمنایی می‌تواند بیانگر ماضی پیاپی نیز باشد، یعنی بیانگر عملی که در زمان ماضی در دفعات نامعینی تکرار شده است، بدین ترتیب که عمل آغاز شده، به پایان رسیده، دوبار آغاز شده، دوباره به پایان رسیده و الی آخر. معمولاً صورت‌های فعلی که بدین منظور به کار برده می‌شوند، دارای افزونه^۱ هستند. در صورت‌های فعلی‌ای که مفهوم توصیه دارند، از ادات نهی mā، و در سایر صورت‌ها از ادات نفی nōiī استفاده می‌شود (کلنز ۱۳۸۲: ۱۰۳-۱۰۴).

۱.۲. تقسیم‌بندی کاربرد فعل تمنایی در زند اوستا

فعل تمنایی در زند و ندیداد (فرگردهای نهم تا دوازدهم) به دو صورت برگردان شده است: (۱) صفت الزامی؛ (۲) فعل با وجوه متفاوت (مضارع اخباری، مضارع التزامی، ماضی نقلی)، که در ادامه به توضیح هر کدام از آنها با ذکر مثال می‌پردازیم:

۱.۱.۲. فعل تمنایی در ایرانی باستان در معنی امر هم به کار می‌رفته است، در زند اوستا صفت الزامی ساخته‌شده از ماده مضارع و پسوند -išn- در معنی امر به کار رفته است (ابوالقاسمی ۱۳۸۷: ۱۹۰). صفت الزامی و اسم مصدر ساخته‌شده با -išn-، به لحاظ معنا و ساخت‌واژه، با هم متفاوت‌اند. صفت الزامی از ماده مضارع و پسوند -išn- ساخته می‌شود و معنی الزام و امر دارد.^۲

1. augment

۲. اسم مصدر به سه طریق ساخته می‌شود: (۱) ماده مضارع و پسوند -išn- : men-išn : اندیشه؛ (۲) ماده مضارع جعلی با پسوند -išn : : āgāhīh-išn : آگاهی، paydāgēn-išn : پیدایی؛ (۳) ماده ماضی و پسوند -išn : : āmad-išn : آمدن (Skjærvø 2009b: 215, 242, 245).

پسوندهای *-iš-* و *-na-** ایرانی باستان است. این پسوند برای ساختن اسم مصدر از ماده مضارع و گاه ماده ماضی نیز به کار می‌رود (همو ۱۳۸۴: ۶۳/۲-۶۴). در شاهد‌های ذیل، که از فارسی میانه زردشتی‌اند، صفت الزامی در معنی امر به کار رفته است:

مثال شماره (۱):

• AV: ... ūrāiō upa nauua-paδēm asānō āiti maṣa āiti **barōiš** safēm vā dādarāṃ vā zōm-varōtēm vā kaṃciṭ vā xrūždismanāṃ (ō. 9.11)
باید در هریک از فاصله‌های نه پای سنگ‌ها یا سفالینه‌ها یا کنده‌های درخت یا کلوخ‌ها یا هر چیز سخت دیگری را همچون پله‌ای بر سر گودال‌ها بگذارند.

• Z: ... se abar ō [ān ī] nō pāy [gyāg] sag āuuarīšn maṣ āuuarīšn ē **barišn** sumb ayāb banduuar (īj) [frabīh] ayāb zamīg ī uuištās b ayāb kadār-iz-ē [ān] saxt [zamīg ī kabārag-ē ud tis-ē]
بر هر یک از این سه <فاصله> باید نه پای سنگ بیاوری برای آوردن و بردن (= رفتن) به سمت گودال‌هایی از خرده‌سفال یا قطعات چوب (؟) [محکم] یا خرده‌سنگ‌هایی (= کلوخ) از زمین سخت یا هر چیز سختی [از زمین، آوندی و چیزی] <پپوشانند>.

barōiš که فعل تمنایی دوم شخص مفرد گذرا از ریشه **bar-** «بردن» است (Bartholomae 1904: 934)، در زند به صورت **ē barišn** «باید بیاوری» آمده است. ادات **ē** معمولاً در پهلوی از زمان حال وجه تمنایی می‌سازد، اما در اینجا با صفت الزامی که خود معنی باید دارد نیز به کار رفته است.

مثال شماره (۲):

• AV: ... āaṭ tūm zaraδuštra **auua.hištōiš** auua ništareṃ karšaiiā aṭa imā vacō dr̥njaiiōiš nōmascā yā ārmaitiš īžacā... (ō. 9.12)
تو ای زردشت باید نزدیک شیار بایستی، پس این سخنان را از بر بگویی: نماز به آرمیتی و ایژا (= نثار).

• Z: ... ēg tō žardušt **be estišn** az kustagtar abar kiš ēg ēn gōuuišn dranjēnē [kū] niyāyišn špandarmad ī abzōnīg...

آنگاه تو ای زردشت، باید دورتر از شیار بایستی. پس باید این سخنان را از بر بگویی [یعنی]: نیایش سپندارمذ فرونی بخش را.

اُوا.هِشْتَوِشْ از ریشهٔ -stā¹ «ایستادن» (Ibid: 1602)، فعل تمنایی دوم‌شخص مفرد گذرا، در زند به صورت be estišn «باید بایستی» آمده است. be estišn، از پیشوند be و مادهٔ مضارع: est- از ریشهٔ -stā «ایستادن» و پسوند -išn ساخته شده است.

مثال شمارهٔ (۳):

- Av: aṽa imā vacō **drənjaiiōiš** yōi aṽhən varəṽraγniiōtəmaca baēšaziiōtəmaca... (ē. 9.27)

پس این سخنان را از برِ بگویی که هستند پیروزمندترین و درمان‌بخش‌ترین.

- Z: ēg ān gōuuišn **dranjēnišn** kē hēnd pērōzgartom ud bēšāzēnīdārtom...

آنگاه باید این سخنان را از برِ بگویی که پیروزمندترین و درمان‌بخش‌ترین هستند.

دِرانجِیویشْ از ریشهٔ -drang²، «از برِ کردن» (Ibid: 773)، فعل تمنایی دوم‌شخص مفرد گذرا، در زند به صورت dranjēnišn «باید بگویی» آمده است. dranjēnišn از مادهٔ مضارع سببی -dranjēn- از ریشهٔ -drang «زمزمه کردن، سرودن» و پسوند -išn ساخته شده است.

مثال شمارهٔ (۴):

- Av: āaṭ tūm zaraṽuštra nauua maγa **niṽβərəsōiš** yaṭ aṽhaṭ aiγhā zəməō vī-āpō-təməmaca vī-uruuarō-təməmaca ana-x^ʷarəṽa pasu-vira... (ē. 10.18)

آنگاه تو ای زردشت باید نه گودالِ بکنی که هستند بر این زمین دورترین از آب، دورترین از گیاه، بی‌خورش (= نامناسب برای خوراک) برای چارپا و آدمی.

- Z: ēg tō žardušt nō maγ **be brīnišn** kē hēnd pad ēn zamīg ṽud-ābtom ṽud-uruuartom an-abar-xuuarīšn pah ud uuīr...

آنگاه تو ای زردشت، باید نه گودالِ بکنی که هستند بر این زمین دورترین از آب، دورترین از گیاه، بی‌خورش (= نامناسب برای خوراک) برای چارپا و آدمی.

نِیْβَرَسویشْ از ریشهٔ -βarəs «بریدن» (Ibid: 795)، فعل تمنایی دوم‌شخص مفرد گذرا، در زند به صورت be brīnišn «باید بکنی» آمده است. be brīnišn از پیشوند be و مادهٔ مضارع: brīn- از ریشهٔ -brī «بریدن» و پسوند -išn ساخته شده است.

مثال شماره (۵):

- **Av:** āaṭ mraoṭ ahurō mazdā, yaoždāṭrēm **srāuuaiiōiš** zaraṭuštra... (ē. 11.2)
آنگاه گفت اورمزد: ای زردشت باید دعای تطهیر را بخوانی.
- **Z:** u-š guft ōhrmazd [kū] yōjdahrīh **srāyišn** žardušt...
آنگاه اهورا مزدا گفت [که]: ای زردشت باید دعای تطهیر خوانده شود.

srāuuaiiōiš از ریشه sraw- «از بر خواندن، سرودن» (Ibid: 1640)، فعل تمنایی دومشخص مفرد گذرا، در زند به صورت srāyišn «باید خوانده شود» آمده است. srāyišn از ماده مضارع: srāy- از ریشه sraw- «سرودن، خواندن» و پسوند -išn ساخته شده است.

مثال شماره (۶):

- **Av:** aṭa imā vacō drənjaiiōiš yōi aṇhən vārəṭrayniīōtəməmca baēšaziīōtəməmca paṇca ahuna vairiia **frasrāuuaiiōiš**... (ē. 11.3, 11, 14, 20)
آنگاه باید این سخنان را بگویی که پیروزگرتین و درمان‌بخش‌ترین هستند. باید پنج <بار> اهنور را فرا بخوانی.

- **Z:** ēdōn ēn gōuuišn gōuuē kē hēnd pērōzgartom ud bēšāzēnīdārtom pañ ahunauuar **frāz srāyišn** ...
پس باید این سخنان را بگویی که پیروزگرتین و درمان‌بخش‌ترین هستند. باید پنج <بار> اهنور را فرا بخوانی.

frasrāuuaiiōiš از ریشه srauu- «از بر خواندن، سرودن» (Ibid: 1642)، فعل تمنایی دومشخص مفرد گذرا، در زند به صورت frāz srāyišn «باید فرا بخوانی» آمده است. frāz srāyišn از پیشوند frāz و ماده مضارع: srāy- از ریشه srauu- «سرودن، خواندن» و پسوند -išn ساخته شده است.

مثال شماره (۷):

- **Av:** ... āaṭ mraoṭ ahurō mazdā haṇdarəzaciṭ **haṇdarəzaiien** aēte yōi mazdaiiasna zasta he paoirim haṇdarəzaiianta apa he vastrā baraiien paštō-fraṭaṇhəm he kaməṛəḍəm vināṭaiien... (ē. 9.49)

آنگاه گفت اهوره‌مزدا: باید با بند ببندند آنان که مزدیسنی‌اند، نخست دست او را ببندند، و جامه او را به در آورند و باید سر او را پوست - پهنا بکشند.

- **Z:** ... u-š guft ōhrmazd [kū] pad ham-bandišnīh ō **ham ēd bandišn** auuēšān kē māzdēsna hēnd dast ōy fradom ō ham ēd bandēnd be az ōy uuastarag ēd barēnd pōst-pahnāy ōy kamāā ēd kešēnd ...

آنگاه گفت اورمزد: ایشان که مزدیسن هستند باید او را با بند ببندند. نخست باید دست او را ببندند، و جامه او را به در آورند و باید سر او را پوست - پهنا بکشند [سر او را بپزند].

haṇdarəzaiēn از ریشه darəz- «محکم بستن» (Ibid: 698)، فعل تمنایی سوم‌شخص جمع گذرا، در زند به صورت ham ēd bandišn «همی باید ببندند» آمده است. ham ēd bandišn از پیشوند ham و ēd که در پهلوی با زمان حال وجه تمنایی می‌سازد در اینجا با صفت الزامی به‌کار رفته است، و ماده مضارع: band- از ریشه band- «بستن» و پسوند -išn ساخته شده است.

مثال شماره (۸):

- **Av:** āaṭ yaṭ pitō para.iriṭiiēiti māta vā para.iriṭiiēiti cuuaṭ aēṣam **upa.mānaiēn...** (ō. 12.1)
آنگاه که پدر بمیرد یا مادر بمیرد چند (= چه مدت) باید ایشان (= بازماندگان) منتظر بمانند؟
- **Z:** ēg kē pid be mīrēd mādar ayāb be mīrēd čand auuēšān **abar mānišn** ...
پس زمانی که پدر بمیرد یا مادر بمیرد چند (= چه مدت) باید ایشان (= بازماندگان) منتظر بمانند؟

upa.mānaiēn از ریشه ²man- «ماندن، انتظار کشیدن» (Ibid: 1125)، فعل تمنایی سوم‌شخص جمع گذرا، در زند به صورت abar mānišn «باید منتظر بمانند» آمده است. abar mānišn از پیشوند abar و ماده مضارع: mān- از ریشه man- «ماندن، باقی بودن» و پسوند -išn ساخته شده است.

مثال شماره (۹):

- **Av:** āaṭ yaṭ brātruiiō para-iriṭiiēiti brātruiie vā para-iriṭiiēiti cuuaṭ aēṣam **upa-mānaiēn** cuuaṭ dahmanam cuuaṭ tanu-pərəṭānam... (ō. 12.13, 15, 17, 19)

آنگاه که پسر برادر بمیرد یا دختر برادر بمیرد، چند (= چه مدت) باید ایشان (= بازماندگان) منتظر بمانند؟
چند (= چه مدت) برای پارسایان؟ چند (= چه مدت) برای مرتکبان گناه تپایل؟

- **Z:** ēg kē pus brār be mīrēd duxt brār ayāb be mīrēd čand auuēšān abar mānišnīg čand dahmān čand tanāpuhāīgān...

زمانی که پسر برادر بمیرد یا دختر برادر بمیرد، چند (= چه مدت) باید ایشان (= بازماندگان) منتظر بمانند؟
چند (= چه مدت) برای پارسایان؟ چند (= چه مدت) برای مرتکبان گناه تپایل؟

upa.mānaiiēn از ریشه^۲ man- «ماندن، انتظار کشیدن» (Ibid)، فعل تمنایی سوم شخص جمع گذرا، در زند به صورت abar mānišnīg «منتظر ماندنی» آمده است. abar mānišnīg از پیشوند abar و ماده مضارع: mān- از ریشه^۲ man- «ماندن، باقی بودن» و پسوند īšn- و پسوند صفت نسبی ساز īg- ساخته شده است.^۱

باتوجه به مثال‌های ذکر شده می‌توان نتیجه گرفت که این نوع صفت‌های الزامی در زند ترجمه افعال تمنایی اوستاست.^۲

۲.۱.۲. فعل تمنایی اوستایی علاوه بر صفت الزامی، به صورت فعل با وجوه متفاوت نیز ترجمه شده است:

مثال شماره (۱):

- **Av:** aṭa imā vacō drəñjaiiōiš yōi aṇhēn vārəθrayniīōtəməmca baēšaziīōtəməmca caṭβārō ā airiīōmā ašiiō frasrāuuaiiōiš... (ē. 11.17)

پس باید این سخنان را بگویی که پیروزگرت‌ترین و درمان‌بخش‌ترین هستند. باید چهار <بار> آیریمایشیو را فرا بخوانی.

- **Z:** aṭa imā vacō drəñjaiiōiš yōi aṇhēn vārəθrayniīōtəməmca baēšaziīōtəməmca čahār ā airiīōmā ašiiō frāz srāyēd...

۱. در برخی موارد فعل تمنایی اوستایی در زند به صورت صفت الزامی با پسوند صفت نسبی ساز īg- به کار رفته است.
۲. اسم مصدر در معنی اسم بیان‌کننده کار و عمل در اوستا به صورت اسم یا صفت نیز به کار رفته است: (۱) اوستایی: nēmascā از اسم خنثی Inəmah- «نماز، نیایش»، از nam- «خم شدن» در زند: niyāyišn «نیایش» (V. 9.12)؛ (۲) اوستایی: zaṭəm از اسم خنثی zaṭa- «زایش، تولد» از zan- «زادن» در زند: zāyišn «زایش» (V. 10.18)؛ (۳) اوستایی: saociṭaṭ صفت فاعلی گذرا از saociṭ- «سوزنده» از saok- «سوختن» در زند: sōzišn «سوزان» (V. 9.56).

پس باید این سخنان را بگویی که پیروزگرت‌ترین و درمان‌بخش‌ترین هستند. چهار <بار> آیریمایشیو را فرا گوید.

دوم‌شخص مفرد گذرا، در زند به صورت *frās srāyēd* «فرا بخوانید» آمده است. *frāz* از پیشوند *frāz* و مادهٔ مضارع: *srāy-* از ریشهٔ *srauu-* «سرودن، خواندن» و *-ēd* شناسهٔ فعل مضارع اخباری دوم‌شخص مفرد ساخته شده است.

مثال شماره (۲):

- Av: *dātārə gaēvānəm astuauitānəm ašāum yezica hō nā paiti-hiṇcōiṭ yō nōiṭ apauuatāite daēnaiiā māzdaiiasnōiš yaozđāvriiāt haca kuṭva aētaṭ druxš pərənāite...* (š. 9.47)

ای آفریدگار جهان مادی، ای اشو (= پاک)، اگر آن مرد <آب و گمیز> بپاشدی، آن‌که مراسم تطهیر دین مزدیسنان را نمی‌داند، چگونه با آن دروج (= دیو نسوش یا ناپاکی) پیکار کند؟

- Z: *dādār ī gēhān ī astōmandān ahāuu agar-iz ān mard abar āšinjēd ān ī nē andar dānēd dēn ī māzdēsān yōđahrgarīh [kū nērang nē dānēd] čiyōn ān ī druz pahikārēd...*

ای آفریدگار جهان مادی، ای پاک، اگر آن مرد بدون دانستن مراسم تطهیر دین مزدیسنان [یعنی مراسم نیرنگ را نداند] <آب و گمیز> بپاشد. چگونه با آن دروج پیکار کند؟

مفرد گذرا، در زند به صورت *abar āšinjēd* «ریختن» (Ibid: 1727)، فعل تمنایی سوم‌شخص *abar* از پیشوند *abar* و مادهٔ مضارع: *āšinj-* از پیشوند *-ā* و ریشهٔ *haik-* «ریختن، جاری شدن» و *-ēd* شناسهٔ فعل مضارع اخباری سوم‌شخص مفرد و ادات شرط *agar* ساخته شده است.

مثال شماره (۳):

- Av: *āaṭ yaṭ puṭrō para.iriṭiieiti duγda vā para.iriṭiieiti cuuaṭ aēšqam upa.mānaiiēn...* (š. 12.3, 5)

آنگاه که پسر بمیرد یا دختر بمیرد، چند (= چه مدت) باید ایشان (= بازماندگان) منتظر بمانند؟

- **Z:** *ēg kē pus be mīrēd duxt ayāb be mīrēd čand auuēšān abar mānēnd ...*
زمانی که پسر بمیرد یا دختر بمیرد، چند (= چه مدت) باید ایشان (= بازماندگان) منتظر بمانند؟

upa.mānaiiøn از ریشه^۲ man- «ماندن، انتظار کشیدن» (Ibid 1125)، فعل تمنایی سوم شخص جمع گذرا، در زند به صورت abar mānēnd به معنی «منتظر بمانند» آمده است. abar mānēnd، از پیشوند abar و ماده مضارع: mān- از ریشه^۲ man- «ماندن، باقی بودن» و -ēnd شناسه فعل مضارع اخباری سوم شخص جمع ساخته شده است.

مثال شماره (۴):

- **Av:** ... āaṭ mraoṭ ahurō mazdā ũriš frasnāiti tanuṇam ũriš frasnāiti vastranṇam ũriš frasnūiti gāṭanṇam imā nō ātrēm **yazaēta** barēsma **stərənaēta** aiβiiō vaṇuhibiio zaoṭrā **baraēta**... (ṣ. 12.2, 4, 6, 8, 10, 12, 14, 16, 18, 20)
آنگاه اهوره مزدا گفت: سه بار تن را بشوید، سه بار جامه را بشوید، سه بار گاهان را فرا خواند. اکنون آتش را باید یزش کند، برسم را باید ببندد، زوهر برای آب‌های نیک باید ببرد.
- **Z:** ... u-š guft ohrmazd se bār šōyēd tan se bār šōyēd uuastarag se bār frāz srāyēd gāhān ēn nūn ātaxš **yazēd** barsom **bandēd** āb ī uueh zōhr **barēd**...
آنگاه اورمزد گفت: سه بار تن را بشوید، سه بار جامه را بشوید، سه بار گاهان را فرا خواند. اکنون آتش را یزش کند، برسم را ببندد، زوهر برای آب‌های نیک ببرد.

yazaēta از ریشه^۲ yaz- «ستودن، پرستیدن» (ibid: 1275)، فعل تمنایی سوم شخص مفرد ناگذر، در زند به صورت yazēd به معنی «یزش کند» آمده است. yazēd از ماده مضارع: yaz- از ریشه^۲ yaz- «ستودن، پرستیدن» و -ēd شناسه فعل مضارع اخباری سوم شخص مفرد ساخته شده است.

stərənaēta از ریشه^۱ star- «گسترده» (Ibid: 1596)، فعل تمنایی سوم شخص مفرد ناگذر، در زند به صورت bandēd به معنی «ببندد» آمده است. bandēd از ماده مضارع: band- از ریشه^۱ band- «بستن» و -ēd شناسه فعل مضارع اخباری سوم شخص مفرد ساخته شده است.

baraēta از ریشه^۱ bar- «بردن، حمل کردن» (Ibid: 934)، فعل تمنایی سوم شخص مفرد ناگذر، در زند به صورت barēd به معنی «ببرد» آمده است. barēd از ماده مضارع:

bar- از ریشه bar- «بردن» و -ēd- شناسه فعل مضارع اخباری سوم‌شخص مفرد ساخته شده است.

مثال شماره (۵):

- **Av:** airime gātūm he **nišhiḍaēta** aṅtarə arəḍəm nmānahe pāreṅtarə haca aniaēibiiō mazdaiaasnaēibiiō... (ē. 9.33)
 او باید در ارمیشتان‌گاه بنشیند؛ داخل خانه، دورتر از دیگر مزدیسنان.
- **Z:** pad ān ī armēštān-gāh **be nišīnēd** az andarag āāag mān parrōntar az ān-ān māzdēsnañ...
 او در ارمیشتان‌گاه بنشیند؛ داخل خانه، دورتر از دیگر مزدیسنان.

nišhiḍaēta از ریشه ¹had- «نشستن» (ibid: 1754)، فعل تمنایی سوم‌شخص مفرد ناگذر، در زند به صورت be nišīnēd به معنی «بنشیند» آمده است. be nišīnēd از پیشوند be، و ماده مضارع: nišīn- از پیشوند ni- و ریشه had- «نشستن» و -ēd- شناسه فعل مضارع اخباری سوم‌شخص مفرد ساخته شده است.

مثال شماره (۶):

- **Av:** ... mā xšaiamna **jasōiṭ** ātrəm mā āpəm mā zaṃ mā gaṃ mā uruuarəm mā narəm ašauuanəm mā nāirikəm ašaoñim... (ē. 9.33, 34, 35)
 مبادا که، با اجازه، به آتش، به آب، به زمین، به گوسپند، به گیاه، به مرد پرهیزگار، به زن پرهیزگار نزدیک شود.
- **Z:** ... **ma** pad pādixšāyīh **rasād** ō ātaxš ma ō āb ma ō zamīg ma ō gōspand ma ō uruuar ma ō mard ī ahāuu ma ō nārīg ī ahāuu ...
 مبادا که، با اجازه، به آتش، به آب، به زمین، به گوسپند، به گیاه، به مرد پرهیزگار، به زن پرهیزگار نزدیک شود.

jasōiṭ از ریشه gam- «آمدن» (Ibid: 494)، فعل تمنایی سوم‌شخص مفرد گذرا، در زند به صورت ma ... rasād به معنی «مبادا نزدیک شود» آمده است. ma ... rasād از ماده مضارع: ras- از ریشه ¹ar- حرکت کردن و -ād- شناسه فعل مضارع التزامی سوم‌شخص مفرد و ادات نهی ma ساخته شده است.

مثال شماره (۷):

- **Av:** gaomaēzəm pascaēta upaṅharəzəm aiaṅhaēnəm vā srum vā yezi srum

paīti-ḥiṅcāi graom aiiasōiš zaraḏuštra nauua-pixəṃ ādrənjaiiōiš aom srum
 pauruua-naēmāt ahe grauuahē (ā. 9.14)

پس <قاشقی> آهنی یا سربی برای ریختن گمیز. اگر با <قاشق> سربی می‌ریزی، ای زردشت باید یک نی که نه گره کشیده باشد، آن <قاشق> سربی را در نیمه پیشین نی <ببند>.

- **Z:** gōmēz pas abar āšinjē pad āhanēn ayāb pad sрубēn agar sрубēn abar
 āšinjē grauu xuuāhē žardušt [nay ēuu-tāg] [kē] nō pixag **dranjēnid** [estēd] [nō
 grih] ān ī sрубēn pēs nēmag grauu [be band]

پس باید گمیز را با <قاشقی> آهنی یا سربی بپاشی. اگر با <قاشق> سربی می‌پاشی، ای زردشت نی نازک بجوی [نی یک تا] [که] نه بند (= نه گره) کشیده (= محکم) [شده است]. آن <قاشق> سربی را در نیمه پیشین نی [ببند].

ādrənjaiiōiš از ریشه^۱ drang- «کشیدن» و با پیشوند ā- به معنی «محکم کردن» (ibid: 772)، فعل تمنایی دوم‌شخص مفرد گذرا، در زند به صورت [dranjēnid [estēd]] به معنی «کشیده شده است» آمده است. [dranjēnid [estēd]] از ماده ماضی: dranjēnid از ریشه^۱ drang- «محکم کردن» و estēd سوم‌شخص مفرد مضارع اخباری فعل estādan به صورت فعل ماضی نقلی سوم‌شخص مفرد ساخته شده است.

۳. نتیجه‌گیری

در این بررسی که به توصیف آن دسته از فعل‌های تمنایی اوستایی در فرگردهای نهم تا دوازدهم زند وندیداد که از لحاظ دستوری در برگردان به زند تغییراتی در آنها صورت گرفته بود، پرداخته شد، نتیجه چنین حاصل شد که زندنویسان وندیداد، چه در دوره ساسانی و چه در دوره پس از اسلام، از دستور زبان اوستایی و فن ترجمه از اوستایی به پهلوی، آگاهی‌های نسبتاً خوبی داشته‌اند. و این امر ظاهراً با محتوای وندیداد که بیشتر در مورد آداب و رسوم طهارت و پاکیزگی و به عبارتی رعایت بایدها و نبایدهای زندگی روزانه هر زردشتی معتقدی است، بی‌ارتباط نیست. چه این دقت در دستور زبان، معناشناسی و کاربرد واژه‌ها در دیگر متون زند مانند یسن‌ها و به‌ویژه گاهان دیده نمی‌شود.

فعل‌های تمنایی اوستایی مورد بررسی در این پژوهش در زند به دو صورت: (۱) صفت

الزامی، از مادّه مضارع و پسوند *-išn*، در معنی الزام و امر؛ ۲) فعل با وجوه متفاوت و در بیشتر موارد با ادواتی مانند *ēd / ē* و قید *agar* که برای ساخت فعل تمنایی به کار می‌رود، ترجمه شده‌اند.

منابع:

- آموزگار، ژاله، ۱۳۹۰، زبان، فرهنگ و اسطوره، ج ۳، تهران.
- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، ۱۳۷۵، زبان پهلوی: ادبیات و دستور آن، تهران.
- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۶، راهنمای زبان‌های باستانی ایران، ج ۲، ج ۲، تهران.
- _____، ۱۳۸۴، تاریخ زبان فارسی، ج ۵، تهران.
- _____، ۱۳۸۷، دستور تاریخی زبان فارسی، ج ۷، تهران.
- بار، کای، ۱۳۴۸، دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون وهمن، تهران.
- ترابی، سید محمد، ۱۳۶۸، نگاهی به تاریخ و ادبیات ایران، تهران.
- تفضلی، احمد، ۱۳۸۶، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، ج ۵، تهران.
- راستارگویا، و. س.، ۱۳۴۷، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران.
- زوندردمان، ورنر، ۱۳۸۲، «فارسی میانه»، راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۱: زبان‌های ایرانی باستان و میانه، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، تهران، ص ۲۲۳-۲۶۰.
- کلنز، ژان، ۱۳۸۲، «اوستایی»، راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۱: زبان‌های ایرانی باستان و میانه، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، تهران، ص ۷۰-۱۰۹.
- میرفخرایی، مهشید، ۱۳۹۶، زردشت و گاهان (بررسی دستوری دو فصل ۴۷ و ۴۸ سپنتامنیوگاه)، تهران.

Bartholomae, C. 1904. *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.

Brunner, Ch. 1977. *A Syntax of Western Middle Iranian*, New York.

Henning, W. B., 1933, "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfantexte", *Zeitschrift für Indologie und Iranistik*, pp. 158-253.

Kellens, J., 1984, *Le verbe avestique*, Wiesbaden.

Nyberg, H. S., 1974, *A Manual of Pahlavi*, Part II, Wiesbaden.

Salemann, C., 1895-1901, "Mittelpersisch", *Grundriss der iranischen Philologie*, ed. W. Geiger and E. Kuhn, Strassburg, pp. 249-332.

Skjærvø, P. O., 2009a, "Old Iranian", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, Wiesbaden, pp. 43-195.

_____, 2009b, "Middle West Iranian", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, Wiesbaden, pp. 196-278.

کارکردِ دستوری «از» از دیدگاه تاریخی

یدالله منصوری (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی)

چکیده: این گفتار می‌کوشد که نقش و کارکردِ دستوری واژه «از» را که در دستور زبان فارسی به‌عنوان حرف اضافه شناخته می‌شود، در سه دوره تاریخی زبان فارسی، یعنی دوره باستان، میانه و نو، بررسی کند. در اینجا واژه «از» از جنبه دگرگونی واژگانی و معنایی و کارکردِ دستوری آن در سه دوره تاریخی زبان فارسی بررسی می‌شود. اینکه واژه «از» نخست اسمی است برگرفته از ریشه فعل و در دوره باستان ویژگی دستوری شدگی پیدا می‌کند و به دلیل صرفی بودن زبان در جایگاه حرفِ عامل در دستور زبان نقش ایفا می‌کند و در دوره میانه و به پیروی از آن در دوره نو به‌عنوان حرف اضافه در زبان عمل می‌کند و دیگر جنبه‌های دستوری آن در این نوشته آمده است.

کلیدواژه‌ها: «از»، دستوری‌شدگی، حرفِ عامل، حرفِ اضافه، نشانهٔ مفعولی

۱. بررسی «از» از دیدگاه ریشه‌شناختی در سه دوره زبان فارسی

واژه «از» فارسی برگرفته از فارسی میانه *hač / az* (گونه کهن) (Nyberg 1974: 88) است، این واژه فارسی میانه خود برگرفته است از فارسی باستان *hačā* (حرف عامل) «از» (نک: Kent 1953: 212b; Brandenstein and Mayrhofer 1964: 122)، قس اوستایی *hačā* (گاهانی) و *hača* (متأخر). واژه *hačā* (حرف عامل) خود برگرفته از ریشه *-hak* به معنی «پیروی کردن، دنبال کردن» است، قس با فعل اوستایی *hačaitē* «دنبال می‌کند، پیروی می‌کند» (Bartholomae 1979: 1746f., 1739f.)؛ نیز سنسکریت *sácā* (قید) به معنی «با، همراه، در کنار»، نیز *sácate* «پیروی می‌کند» (Mayrhofer 1996: 21, 688, 686f.)، همه این گونه‌های باستانی برگرفته شده‌اند از ریشه هندواروپایی: **sekʰ* «دنبال کردن»، قس یونانی: *ἑσπόμην* (اتورپست از ماده مضاعف)، لاتینی: *sequitur* (Pokorny 1959: 896). در زبان‌های ایرانی میانه نیز کاربرد واژه مشخص است. پهلوی اشکانی (پارتی): *až*؛ فارسی میانه کتیبه‌ای: *hač* (Gignoux 1972: 28, 57)، فارسی میانه مانوی: *č*, *č* (Durkin- 2004: 18, 21)؛ سغدی: *c* و *c'* (Gharib 1995: 616, 3110)؛ سکایی: *jša* (Bailey 1979: 113f.)؛ خوارزمی *cy* (Benzing 1983: 224)؛ همچنین در زبان‌های ایرانی نو، مانند آسی: *dzi/ dzy* (Abaev 1958: 1/402)، پشتو: *z* در واژه *jmā* «از من، از آن من» (Morgenstierne 1927: 30)؛ کردی: *že* و *až* و *ž* (Horn 1893: 75) و همین‌گونه می‌توان رد پای آن را در همه گویش‌ها و زبان‌های دیگر ایرانی نو دنبال کرد.

۲. بررسی «از» از دیدگاه دستورتاریخی در دوره‌های سه‌گانه زبان فارسی

پس از رویکرد ریشه‌شناختی، شایسته است به کارکرد دستوری واژه «از» بپردازیم، در این بخش، نخست کارکرد آن را در فارسی باستان و سپس در فارسی میانه و در پایان در فارسی نو (دری) بررسی می‌کنیم. گفتنی است از بررسی آن در زبان‌های دیگر ایرانی در هر سه دوره پرهیز می‌کنیم، تا سخن به درازا نکشد.

۱.۲. hacā در فارسی باستان

چنان‌که یادآوری شد، «از» در فارسی باستان به صورت hacā آمده است. مقوله یا نوع دستوری آن حرف اضافه (عامل) است، از دیدگاه کارکرد دستوری، در موارد زیر به کار رفته است:

الف) به عنوان پیش واژه عامل با حالت ازی یا مفعول عنه به کار رفته است:

θātiy Dārayavauš xšāyaθiya tuvam kā xšāyaθiya haya aparam āhy hacā drauga^t daršam patipayah^huvā (DBIV 37-38).

داریوش شاه گوید: تو که پس از این شاه خواهی شد، از دروغ سخت پبایی (بپرهیز).

واژه hacā عامل ازی است که سبب شده drauga^t در حالت ازی مفرد مذکر ظاهر شود.

ب) با حالت دری یا مفعول فیه به کار رفته، ولی باز به صورت ازی ظاهر شده است:

θātiy Dārayavauš XŠ ima xšačam tya adam dārayāmiy hacā Hiⁿdav amata yātā ā Spardā.... (DPh 3-8).

داریوش شاه گوید: این شهریاری که من نگاه می‌دارم از سند تا سارد (است).

در این بند اگرچه hacā عامل ازی است و می‌بایست معمول آن هم در همان حالت باشد، معمول آن یعنی Hiⁿdav «سند» در حالت دری مفرد مذکر (به جای حالت ازی) است.

ج) با حالت بایی یا مفعول معه به کار رفته، ولی به جای ازی است. مانند عبارات زیر:

θātiy Dārayavauš XŠ ima xšačam taya adam dārayāmiy hacā Sakaibiš tayaiy para Sugdam amata yātā ā Kūšā (DPh 3-8).

داریوش شاه گوید: این است شهریاری که من دارم از سکاهاى آن سوی سغد، از آنجا تا کوش (اتیوپی)، از هند (سند)، از آنجا تا سارد.

hacā در این بند پیش از Sakaibiš «با سکاها»، به جای ازی جمع مذکر، به صورت بایی جمع مذکر به کار رفته است.

د) با قیود ازی به کار رفته است:

hacā avadaša (DBI 1, 7. 8) «از مدت‌ها پیش، از زمان قبل»؛ hacā paruviyatā

(DBI 37) «از آنجا»؛ hacā avadaša (DSe 47f.) «از آنگاه». واژه avadaša مرگب از قید avadā «وانگهی، افزون بر» و -ša پایانه‌ی سازی ساخته شده است.

ه) با ضمائر پیشی‌گیرنده در حالت رایبی یا مفعول صریح به‌کار رفته است:
kārašim hacā daršam atarsaⁿ (DBI 50-51).
مردم از او سخت می‌ترسیدند.

در عبارت šim hacā ضمیر شخصی متصل šim «او (حالت ازی)» بر hacā عامل خود پیشی گرفته است.

و) با عبارت نام‌گذاری پیوسته و بی‌فاصله، در حالت نهادی به‌کار رفته است:
hacā Pirāva nāma rauta (DZe9).
از رودی به نام نیل.

در این عبارت hacā (عامل ازی) با Pirāv «نیل» در حالت نهادی مفرد مذکر، nāma از ستاک nāman «نام» در حالت دری مفرد خنثی و rauta از ستاک rautah «رود» در حالت نهادی مفرد خنثی آمده است.

۲.۲.۲ az در فارسی میانه

الف) حرف اضافه‌ی az برای نشان دادن جهت جدایی (نفس تمیز) به‌کار رفته است:
Ābān rōz az may pahrēz kun (Pahlavi Texts 69.128).

آبان روز از می خوردن < پرهیزکن.

pas Zarēr az wardyūn bērōn be āmad (Pahlavi Texts 4.33).

پس زیر از گردونه بیرون بیامد.

ب) برای نشان دادن مبدأ به‌کار رفته است:

ēdōn gōwēnd kū gizistag Abālā zandīg az staxr būd (Gajastak Abālish 0.1).

ایدون گویند که گجستگ اباله (= ابالیث؟) زندیق از استخر بود.

ud dēn ī mazdēsñān az Ohrmazd xwadāy pad ēw-bār be čāšēd ud warm be kunēd (*Pahlavi Texts* 105.30).

[اوشیدر] دین مزدیسنی را از اورمزدخدای یک بار بیاموزد و به یاد بسپارد.

ud abāg ān ēwēnag mēnōgīg ud gētīg widmāsīg warz-kārīh ī frāz az Jamšēd anhangōšīdagīhā paydāgīhist (*Dēnkard* 5 2.9).

بدان آیین معجزه‌های شگفت‌انگیز مینویی و گیتی که از زمان جمشید [به بعد] به صورت بی‌مانندی پیدا شد.

حرف اضافه az می‌توانست حرف ربط kū به معنای «کجا» را توصیف کند:

kē hēm ud kē xwēš hēm ud az kū mad hēm (*Pahlavi Texts* 41.1).

کیستم و خویش (= خویشاوند) کیستم و از کجا آمدم؟

ج) حرف اضافه az نشانه مکان است، ممکن است پیش از قید یا حرف اضافه بیاید و در معنی آن اثرگذار یا بی‌اثر باشد:

۱) عبارت حرف اضافه‌ای (مربوط به حرف اضافه):

pad ham frašn ka az pēš ī Ohrmazd be mad (*Zādspram* 24.4).

[زردشت] در همان دیدار (همپرسگی) هنگامی که از پیش اورمزد بیامد.

u-š Gōšurwan az pas garzān hamē šud (*Zādspram* 2.14).

و گوشورون (= روان گاو یکتاآفریده) از پس (= به دنبال) او (= اورمزد) نالان همی شد (رفت).

ēn rōd was ars ast ī mardōmān az pas ī widardagān az čāšm be hilēnd (*Arda Virāz* 16.4).

این رود بس اشک (پراشک) است که مردمان از پس درگذشتگان از چشم بهلند (جاری کنند).

۲) عبارت قیدی:

čē az ham nāzūkīh rāy ī-m azabar nibišt (*Šāyest nē-Šāyest* 12.26).

چه به سبب همان نازکی (حساسیت) است که در بالا نوشتم.

pad homānāgīh ī zēndānbānān kē az bēron zēndān pāyēnd ud dušmen az andarōn parwast-sāmānān ī bēron nē hilēnd āmadan (*Zādspram* 3.3).

به مانند زندانبانان که از بیرون، زندان را بپایند (مراقبت کنند) و دشمن را از اندرون، محصور کرده، نگذارند بیرون بیاید.

az ممکن است به دنبال قید بیاید:

pas az dām pad mēnōg-hastišnīh pēš az druī abar-rasišnīh ēg Amahraspandan

Zarduxšt ō ham tāšīd (*Dēnkart* 7, 2.15).

پس از هستی مینوی آفریدگان و پیش از رسیدن دروغ (= اهریمن)، آنگاه امشاسپندان [پیکر] زردشت را بساختند.

ān ī bērōn az čīhr ast āzwarīhā handōxtan <ud> penīhā be nē⁺ dādan (*Zādspram* 34.37).

آن [لایهٔ از] که بیرون از چهر (سرشت) است، آزرانه اندوختن و از روی پستی (= خست) ندادن است.

۳) عبارت hammis az برابر با abāg «با»، برای نشان دادن همراهی به کار رفته است: *ōh-iz āb az ātaxš hammis gōhr* (*Dēnkart* 5, 24.27).

نیز آب با آتش هم‌گوهر است.

pad ham zamān Ahreman az ham-zōrān hammis be ō star pāyag āmad (*Zādspram* 1.31).

در همان زمان، اهریمن همراه با هم‌زوران (= نیروهای اهریمنی) به ستاره پایه آمد.

گاهی ممکن است az به تنهایی و بدون hammis، با همان معنا به کار برود:

Ardaxšēr az spāh ī xwēš wiyābān be būd (*Karnamag* 5.3).

اردشیر با سپاه خویش گمراه (سرگردان) بشد.

د) حرف اضافهٔ az ممکن است زمان را توصیف کند.

۱) یعنی با اسم، عبارت زمان (قید زمان) می‌سازد:

kē-šān az bun-dahišnīh pad wīst ud hašt xwurdag āmārišnīh (*Bundahesh* 2.6).

که آنان (= ستارگان) را از آغاز آفرینش، شمارش به بیست و هشت خُرده است (می‌شمارند).

۲) ممکن است قیدی پیش از آن بیاید:

pas az fraš(a)gird nē bawēd angraman (*Dātistān-I Dīnik* 36.101).

پس از فرسگرد (بازسازی جهان) اهریمن نباشد.

mard⁺ dīg drust ud kārikkar ud dūrēmēd pēš az 6 zamān wēmār ud akārag ud anēmēd ēstēd. *Dēnkart* 6 200

آن مرد که دیروز تندرست و کوشا و امیدوار [بود]، از شش ساعت پیش، بیمار و بی‌کاره و ناامید است.

۳) ممکن است قیدی به دنبال az بیاید:

az pas rōšn (Brunner 1977: 144).

پس از [آفرینش] روشنی.

ممکن است با قید بعدی، عبارت قیدی بسازد:

ud ēč abrāz nēst kē šēb nē az pēš ud ēč šēb nēst kē abrāz nē az pas (*Pahlavi Texts* 71.149).

و هیچ فرازی نیست که آن را نشیب از پیش [نیست] و هیچ نشیبی نیست که فراز از پس آن [نیست].

u-tān nōg nōg-iz āfrīn ... ī az bun ō frazām wēhm-xākān-iz burzišnīg (*Dāristān-I Dīnik* Int.27).

و شما را نیز نونو آفرین [باد] ... که از آغاز به انجام و در پهنه [جهان] خاکی نیز گرامی (محترم) باشید.

۴) az ممکن است کاربرد حرف اضافه بخشی داشته باشد:

gyānōmand tan bahr az-iš azīndag ud apaydāg būd (*Dēnkart* 7, 4.70).

بخشی از تن جانور (= اسب) غیرزنده (بی حس) و ناپیدا بود.

kē az pus tā duxt sīh ... hamāg murd bawēnd ... ēn abēzag dēn ī mazdēsēn ... nē hilēm (*Pahlavi Texts* 9.68).

[اگر مرا] که از پسر تا دختر سی [تن] ... همه بمیرند ... این دین ویژه (= پاک) مزدیسنی را ... نهلیم (رها نکنم).

wināh az ān ī garāntar ast nāmčišt ēn yazdān dušmenīh ud yazdān amenīh (*Dēnkart* 5, 9.3).

از گناهان، آنهایی که از همه گران‌تر (سخت‌تر) اند، به ویژه این‌ها هستند: دشمنی نسبت به ایزدان، نیندیشیدن به ایزدان.

۵) az اغلب به‌عنوان نشانه سبب به کار می‌رفته است:

az gard ud dūd šab ud rōz nē paydāg (*Pahlavi Texts* 4.31).

از (= به سبب) گرد و دود، شب و روز پیدا (معلوم) نبود.

ud ān mard andar wahišt ... az nē wardānīdan ud nē hamōzānīdan ī ān zan kē andar dārišn awiš mad būd ō frārōnīh pad šarm nišast (*Arda Virāz* 68.12).

آن مرد در بهشت از (= به سبب) برنگردانیدن و آموزش ندادن نیکوکاری به آن زن که در اختیارش بود، شرمگین نشست.

۶) az می‌تواند نشانه کنشگر (عامل) و وسیله باشد:

ēg az ōy be rāy ud xwarrah ō ham dāšt pad ārāst ī ēn zamīg (*Dēnkart* 7, 3.30).

آنگاه او (= زردشت) از رای (شکوه) و فزه، به پهنه این زمین به همراه داشت.

gyāgrōb az man karēnd kē wirāzēnd mēhan ud mān (*Pahlavi Texts* 109.6).

جاروب از (طریق، به وسیله) من کنند (سازند) که ویرایند (بروبند) میهن و مان (خانه) را.

u-š az wāstaryōšīh ī dēn sidīgar pēšag āhuft (*Dēnkart* 7.Int.27).

و او (= فریدون) از (= به وسیله) کشاورزی، سومین پیشه دین را آشکار کرد (پدید آورد).

۷) az می‌تواند نشانهٔ مفعول یا گزاره‌پذیری باشد.

۱.۷. گاهی az برای نشان دادن مفعول مستقیم می‌آید:

Ābān-it be dahēd az har ābādag xīr (*Šāyest nē-Šāyest* 22.10).

(ایزد) آبان از هر چیز آباد (فرخنده) به تو بدهد.

Ardawān ... ka-š āgāhīh az ganj āšnūd dil +handarōdag kard (*Karnamag* 3.3f.)

اردوان هنگامی که از گنج آگاهی شنود (باخبر شد)، دل پریشانی کرد (ناراحت شد).

۲.۷. برای نشان دادن مفعول غیر مستقیم می‌آید:

kū frāz ō dar ī man āy tā 33 frašn az tō pursēm (*Gosht-I Fryan* 1.12).

[پیغام آختِ جادوگر به یوشت فریان:] که به در من فراز آئی تا سی‌وسه پرسش از تو بپرسم.

ēk az tō ud ēk az dūdag ī Mihrak ī anōšagzādān ēnyā winnārdan nē šāyēd
(*Karnamag* 11.7).

یکی از تو و یکی از دودهٔ مهرک انوش‌زادان، جز سامان دادن [فرمانروایی ایران شهر] نشاید.

عبارت مربوط به حرف اضافه، گاهی گزارهٔ مفعول مستقیم است:

pas ahlomōy ēd az bahr ī dāsar ī ēwēnagīh xwāhēd wattarīh <ud> ahlomōyīh rāy nē
dahēnd (*Zandī Wahman Yasn* 9.13).

پس اشموغ (بدعت‌گزار) از این بهر پاداش که به آیین خواهد، به سبب بدتری و اشموغی ندهند.

ud frāz hišt hēm az bahr ī xwēšīh ī hamāg pērōzgarīh Rōstam Farroxzād Yazd-ayār ī
Wēzan (?) (*Greater Bundahišn*).

و فراز هشتم از بهر خویشی (ملکیت) همه پیروزگری رستم فرخزاد فرزند ایزدیار بیژن را (؟).

۸) az نشانهٔ وابستگی است.

۱.۸. آن می‌تواند دو اسم را به صورت اسم جانشین و تعریف‌کننده به هم پیوند دهد،

کارکرد آن، بدین ترتیب، هم‌سو با ساختار ادات موصولی است:

andar ān gāh pus-ē ī pad Arwastān būd abāg was spāh az tāzīgān ud *mečanīgān pad
drayāb widārag mad abāg Ardaxšēr ō kōxšīšn ēstād (*Karnamag* 6.15).

در آن زمان، پسری [از پسران کرم خدای هفتان‌بوخت] در عربستان بود، با سپاه بسیار از تازیان و

مکرانیان (مکران بلوچستان) به گذرگاه دریا آمد، با اردشیر به نبرد ایستاد.

۲.۸. برابر با ساختار پیش‌موضعی^۱ است:

kadār-iz kē az dēn āgāh ēg pad kār ud kirbag kardan tuxšāg (*Pahlavi Texts* 49.53).

هر کس که از دین آگاه است، آنگاه به کار و کرفه (ثواب) کردن کوشا باشد.

چنان‌چه از کارکرد نحوی az «از» به سمت و سوی کارکرد صرفی آن روی بیاوریم با پدیده‌ای شگفت‌انگیز روبه‌رو می‌شویم، نمونه‌های زیر که با ضمائر، حروف اضافه، حروف ربط و قید، بیشتر ترکیبات و عبارات قیدی ساخته است، شایان تأمل و درخور توجه است:

az-iš «از آن، از او»؛ az-it «از تو»؛ az ān «از آن (روی)»؛ az ān čiyōn «از آن چون، بدان سبب»؛ az ān ē «از آن (دیگر)»؛ az ān ī «از آن، متعلق به»؛ az any «از دیگر (گونه)، از دیگری»؛ az ān frāz «از آن فراز، تاکنون؛ بیش از آن»؛ az ān mar «از آن شمار، از آن سبب»؛ az ān pas «از آن پس»؛ az bē «از برای اینکه، امّا»؛ az bun^۱ «از بُن، از آغاز، از اصل»؛ az bun^۲ «از بُن، به‌هیچ روی، به‌هیچ آیین، ابداً، اصلاً»؛ az čē «از چه، برای چه»؛ az ēd «از این»؛ az ēdar «از ایدر، از این‌جا»؛ az ēn gyāg «از این‌جا»؛ az ēn šōn «از این شیوه، از این گونه»؛ az frāz «از فراز، از آن پس»؛ az ham «از همان بُن، از این اصل»؛ az ham/im čim «از همان سبب، از این سبب»؛ az hāmist «از همه»؛ az kū gyāg «از کُجا، چگونه»؛ az nōg «از نو، دوباره»؛ az nūn «از آنکون به بعد، از آن پس»؛ az ōrōn «از آن سوی»؛ az pas «از پس، پس از، بعد از»؛ az pēš «از پیش، پیش از»؛ az rāy «از برای، برای اینکه»؛ az ... rāy «از برای اینکه» (برای همه موارد، نک. منصورى ۱۳۹۴: ۶۹۵-۶۹۶).

همین‌گونه az پس از برخی قیود می‌آید، مانند: jud az «جز از، به‌جز»، pas az «پس از».

از»، az pēš «پیش از». (راستارگویا ۱۳۷۹: ۲۰۲ به بعد).

به‌جز نمونه‌های یادشده، برخی ترکیبات دیگر نیز در زبان فارسی میانه هست که یادآوری

آنها خالی از فایده نیست: مانند az-iš-īg «از آن چیزی، متعلق به چیزی»، az-iš-īh «از آن کسی بودن، متعلق به کسی بودن»، az-iš-gāh «پیشگاه، محضر»، az-iš-keh «کهنتر،

کوچک‌تر»، جمع آن az-iš-kehān «کَهتران، کوچک‌تران»، az-iš-meh «مِهتر، بزرگ‌تر»، جمع az-iš-mehān «مِهتران، بزرگ‌تران»، az-iš-mānd «دیرکرد، کوتاهی در پرداخت (بدهی)؛ سرکشی، تمرد» (منصوری ۱۳۹۴: ۷۰۶-۷۰۸).

۳.۲. «از» در فارسی نو (دری)

حرف اضافه «از» بازمانده az فارسی میانه است و به صورت‌های «از»، «ز»، و «ز» به فارسی دری رسیده است. گونه «ز» تنها پیش از اسم‌هایی به کار می‌رود که با واکه (مصوت) آغاز شده‌اند، مانند «زان»، «زو»، «زین»، زاسمان (= از آسمان) (ابوالقاسمی ۱۳۸۷: ۲۹۰). به جز موارد یادشده، برخی ساخت‌هایی در دست هست که از فارسی میانه به فارسی دری رسیده و با دگرگونی اندکی در آوا و معنا و کارکرد، در زبان فارسی به کار می‌روند، مانند ازیر، زیر (حرف اضافه، قید) به معنی «پایین» که بازمانده az «از» (حرف اضافه) و ēr «فرود، پایین» فارسی میانه است (همان: ۲۸۹). ازیرا (گونه کهن) و زیرا «برای اینکه» (حرف ربط)، بازمانده فارسی میانه az ēd rāy که از az «از» (حرف اضافه) و ēd «این» (ضمیر اشاره به نزدیک) و rāy «را، برای» برگرفته از فارسی باستان rādiy «به سبب، به بهانه» (پسواژه)، ساخته شده است (همان: ۳۰۰).

افزون بر نمونه‌های بالا، حرف اضافه «از» در فارسی دری و نو از لحاظ کارکرد دستوری (نحوی) کاربردهای زیر را داراست:

۱) برای نشان دادن مبدأ زمانی انجام کار به کار می‌رود:

ز درگاه مهتر سپاه از پگاه خروشیدن کوس بر شد بماه

(اشعار پراکنده، ۱۷۲/۵)

و امیر روز یکشنبه چهار روز مانده از محرم به دره‌گز رفت به شکار با خاصگان و ... (تاریخ بیهقی، ۱۷/۴۶۶).

۲) برای نشان دادن مکانی انجام کار به کار می‌رود:

و در این روزها نامه‌ها رسید از ری (همان: ۱۸/۴۲۱).

از خراسان به روز طاوس و ش سوی خاور می خرامد شاد و خوش

(رودکی، دیوان، ۵۳۳/۲)

و امیر از شکار پره به باغ صدهزار باز آمد (تاریخ بیهقی، ۱۹/۲۶۸).

۳) برای نشان دادن رابطه میان مضاف و مضاف الیه (حالت اضافی یا وابستگی) به کار

می‌رود:

بتی دیدم از عجاج در سومنات مُرّصع چو در جاهلیت منات

(بوستان، به نقل از ابوالقاسمی ۱۳۸۷: ۵۲). بتی دیدم از عجاج، برابر است با: بت عاجی را دیدم.

و سدیگر روز امیر از پگاهی روز نشاط شراب کرد برین بالا (تاریخ بیهقی، ۲۰/۴۲۶). «از» در این بیت به جای کسره اضافی به کار رفته است و نقش نما است. از پگاهی روز: پگاه روز، سحرگاه.

۴) حرف اضافه «از» پیش از متمم صفت تفضیلی به کار می‌رود:

پس این پیر از آن طفل نادان تر است که از بهر مردم به طاعت درست

(بوستان، به نقل از ابوالقاسمی ۱۳۸۷: ۵۲).

به نزدیک من شبر و راهزن به از فاسق پارسا پیرهن

(همان جا).

۵) حرف اضافه «از» با «بهر» ترکیب می‌شود و به صورت «از بهر» پدید می‌آید. «از

بهر» با اسمی به کار می‌رود که کار برای آن انجام می‌گیرد:

از قدما شنیده‌ام که سه چیز جهت سه چیز باید داشت: مال از بهر روزی، که قدرت از اقرار [کسب کردن] قاصر شود؛ و دیگر خون در تن جهت رنگ روی؛ و سدیگر تن از بهر احتمال شداید (روضه العقول ۵۲۱: ۱۱-۱۳).

یارم سپند اگر چه بر آتش همی فگند از بهر چشم تا نرسد مر ورا گزند

(اشعار پراکنده، ۱/۱۲)

۶) حرف اضافه «از» با «پی» ترکیب می‌شود و به صورت «از پی» پدید می‌آید. «از

پی»، با اسمی به کار می‌رود که کار برای آن انجام می‌گیرد:

ای از گل سرخ، رنگ بر بوده و بو رنگ از پی رخ ر بوده، بو از پی مو

(رودکی، دیوان، ۱۹/۵۱۶)

مطالبی که دربارهٔ حرف اضافهٔ «از» در فارسی دری گفته شد، فشرده و چکیده‌ای است از مسائلی که در حدّ و اندازهٔ خود پیچیده و گسترده‌تر از این است. در لغت‌نامهٔ زنده‌یاد علی‌اکبر دهخدا، برای کاربرد معانی «از»، چند صفحه مطلب آمده است که نگارنده توانسته است کمابیش پنجاه حوزه و مقولهٔ معنایی را در آن برشمارد (نک: دهخدا، لغت‌نامه: ذیل «از»).

افزون بر آن، «از» به‌عنوان واژهٔ اثرگذار در ساختِ ترکیبات و عباراتِ قیدی، وصفی و فعلی همانند فارسی میانه (نک. بخش فارسی میانه)، کاربرد بسزایی دارد که چند نمونه به‌عنوان سخن پایانی در زیر آورده می‌شود.

۱) عبارات قیدی (زمان، مکان، چگونگی (حالت)، علت، بیان، ترتیب و...) می‌سازد: از آغاز، از پایان، از پس (پس از)، از پیش (پیش از)، از بعد (بعد از)، از قبل (قبل از)، از پی، از بهر، از برای، از سبب، از جهت، از حیث، از سوی، از سمت، از قبیل، از فراز، از فرود، از میان، از زیر، از بین، از سر، از روی، از بالای، از پایین، از دست، از عهده، از گردن، از جمله، از مجموع، از جمع، از همه، از در، از باب، از موضوع، از امر، از بس، از بن (از اصل، از ریشه)، از بن دندان، از بن گوش، از بیخ، از بیر (از بر) و از چه (رو) / از چه (رو)، و... .

با «آن» ترکیب می‌شود: از آن، از آن (ملکیت)، از آن‌باز، از آن‌پس، از آنجا، از آن‌جهت، از آنچ، از آنچه، از آن‌رو (زان‌رو)، از آن‌سان (زان‌سان)، از آن‌سو (زان‌سو)، از آنگاه، از آن کجا، از آنکه، از آنگاه باز، از آن‌گونه، از آن لحاظ، از آن وقت، از آن هنگام، و... .

با «این» ترکیب می‌شود: از این‌رو، از این‌سان (زینسان)، از این‌پس، از این سپس، از این‌سو (زین‌سو)، از این قرار، از این‌گونه، از این جهت، از این لحاظ، و... .

با «هر» و «همه» و «هیچ» ترکیب می‌شود: از هر سو، از هر سمت، از هر طرف، از هر جهت، از هر زمان، از هر چیز، از هر شئی، و...؛ از همه سو، از همه سمت، از همه طرف،

از همه جهت، از همه زمان (دوران)، از همه چیز، از همه شئی، و...؛ از هیچ سو، از هیچ سمت، از هیچ طرف، از هیچ جهت، از هیچ زمان، از هیچ چیز، از هیچ شئی، و... .
(۲) عبارات وصفی می‌سازد:

ازجان‌گذشته (صفت)، ازخودگذشته (صفت)، ازخودگذشتگی (اسم مصدر)،
ازخودراضی (صفت)، از ما بهتر و از ما بهتران (صفت)، و... .
(۳) عبارات فعلی می‌سازد:

از خود گذشتن (فعل)، از خود رفتن (فعل)، از خود شدن (فعل)، از هوش رفتن (فعل)،
از میان رفتن (فعل)، از بین رفتن (فعل)، از در درآمدن (فعل)، از دست رفتن (فعل)، از
کوره در رفتن (فعل)، از بام افتادن (طشت رسوایی) (فعل) و... .

چنان‌چه «از»، در هر یک از عبارات آسان‌نمای یادشده حذف و اسقاط شود، همه آن
گزاره‌ها معنی یا معانی واقعی و حقیقی خود را از دست خواهند داد. ازاین‌رو، به‌آسانی
می‌توان دید که در نوشته‌ها و گفته‌های روزمره اهل زبان شکافی پدید می‌آید که پُر کردن آن
بدین سادگی‌ها ممکن نیست.

این نکته نیز یادآوری می‌شود که در بررسی‌های دستوری امروزه زبان فارسی که بیشتر به
توصیف و کاربرد کنونی زبان توجه می‌شود، مسائل دستوری گاهی به سادگی برگزار
می‌گردد. برآستی، بررسی‌های گذرا و سطحی اگر برای ساده کردن آموزش دستور زبان
باشد، شاید چندان نیازی به این‌گونه شرح و تفسیر تاریخی نباشد، ولی گاهی در
پژوهش‌های بنیادین زبان فارسی هم مسائل دستوری چنان‌که باید و شاید از مسیر درست و
تاریخی آن پی‌گیری نمی‌شود. این روش برای پژوهش‌های زبانی بسیار سودمند است،
چنان‌چه مورد توجه قرار گیرد.

منابع

ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، به اهتمام محمدجعفر
یاحقی، مشهد، ۱۳۸۳.

- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۷، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران.
- اشعار پراکنده قدیمی‌ترین شعرای فارسی زبان، ۱۳۶۲/۱۹۸۲، با تصحیح و مقابله و ترجمه به زبان فرانسوی، به کوشش ژیلبر لازار، تهران.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران.
- راستارگویا، و. س.، ۱۳۷۹، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران.
- راشدمحصل، محمدتقی، (مترجم)، ۱۳۸۵، وزیدگیهای زادسپرم، تهران.
- _____، (مترجم)، ۱۳۸۹، دینکرد هفتم، تهران.
- رودکی، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۸۲.
- روضه‌العقول، محمد غازی ملطیوی، به تصحیح محمد روشن و ابوالقاسم جلیل‌پور، تهران، ۱۳۸۳.
- فروه‌وشی، بهرام (مترجم)، ۱۳۷۸، کارنامه اردشیر بابکان، تهران.
- منصوری، یدالله، ۱۳۹۴، فرهنگ زبان پهلوی (جلد نخست: ā-a)، تهران.

- Abaev, V. L., 1958, *Istoriko-Etimologicheskij Slovar: Osetinskogo Yazyka*, vol. 1, Moskva.
- Amouzgar, J., et Tafazzoli, A., 2000, *Le cinquième livre du Dēnkard*, Paris.
- Anklesaria, B. T., 1867, *The Dātistān-I Dīnik*, I-XL (Text and Notes).
- _____ , 1956, *Zand-Āgāsīh, Iranian or Greater Bundahišn*, Bombay.
- Arda Virāf Arda Virāz* → Jamap-ASa 1872; Gignoux 1984.
- Bailey, H. W., 1979, *A Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.
- Bartholomae, Chr., 1979, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.
- Benzing, J., 1983, *Chwaresmischer Wortindex*, Wiesbaden.
- Brandenstein, W. and Mayrhofer, M., 1964, *Handbuch des Altperersischen*, Wiesbaden.
- Brunner, Ch. J., 1977, *A Syntax of Western Middle Iranian*, New York.
- Bundahesh* → Anklesaria 1956; Justi 1963.
- Cereti, C. G., 1995, *The Zand ī Wahman Yasn*, Roma.
- Chacha, H. F. (ed.), 1936, *Gajastak Abālish* (Pahlavi Text with Transliteration, English Translation, Notes and Glossary), Bombay.
- Dādestān* → Anklesaria 1867; Jaafari Dehaghi 1998.
- Dēnkard 5* → Amouzgar et Tafazzoli 2000.
- Dēnkard 7* → راشدمحصل ۱۳۸۹.
- Durkin-Meistrerernst, D., 2004, *Dictionary of Manichaeian Middle Persian and Parthian*, Turnhout.
- Gajastak Abālish* → Chacha 1936.
- Gharib, B., 1995, *Sogdian-Persian-English Dictionary*, Tehran.
- Gignoux, Ph., 1972, *Glossaire des inscriptions Pehlevies et Parthes*, London.
- _____ , 1984, *Le livre d' Arda Virāz*, Paris.
- Horn, P., 1893, *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg.
- Jaafari Dehaghi, M., 1998, *Dādestān ī Dēnīg*, part I, Paris.

- Jamasp-Asa, D. H., 1872, *Arda Viraf*, with *Gosht-I Fryan*, and *Hadokht-Nask*, by Martin Haug and E. W. West, Bombay.
- Jamasp-Asana, J. D. J. (ed.), 1897, *Pahlavi Texts*, Bombay.
- Justi, F., (ed.), 1963, *Der Bundahesh*, Leipzig.
- Kārnāmag* → ۱۳۷۸ فره‌وشی.
- Kent, R. G., 1953, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven.
- Kotwal, F., 1969, *The Supplementary Texts to the Šāyest nē-Šāyest*, Kobenhavn.
- Mayrhofer, M., 1996, *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, 3 vols., Heidelberg.
- Morgenstierne, G., 1927, *An Etymological Vocabulary of Pashto*, Oslo.
- Pahlavi Texts* → Jamas-Asana 1897.
- Nyberg, H. S., 1974, *A Manual of Pahlavi*, 2 vols., Wiesbaden.
- Pokorny, J., 1959, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, 2 vols., Bern.
- Shaked, Sh., 1979, *The Wisdom of the Sasanian Sages (Dēnkard VI)*, Boulder.
- Tavadia, J. C., 1930, *Šāyest nē-Šāyest*, Hamburg.
- Zandī Wahman Yasn* → Cereti 1995.

تهمینه یا تهمیمه؟ بررسی نسخه‌شناختی و ریشه‌شناختی

ابوالفضل خطیبی (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: در این جستار نام تهمینه، مادر سهراب در حماسه ملی ایران از دو نظرگاه بررسی شده است: یکی به‌لحاظ نسخه‌شناسی که پس از بررسی بیش از بیست نسخه از نسخه‌های مهم شاهنامه به این نتیجه انجامیده است که صورت تهمیمه در کهن‌ترین نسخه و برخی دیگر از نسخه‌های قدیمی و معتبر شاهنامه، بر صورت مشهور تهمینه - هرچند اشتقاق این یکی را می‌توان معین کرد - ترجیح دارد؛ دوم، به‌لحاظ ریشه‌شناسی که در صورت کهن‌تر نام تهمینه، Tahmēnak سه جزء را می‌توان بازشناخت: tahm، به‌معنی «دلیر»؛ ēn، پسوند تحبیبی و ak، پسوند تحبیبی دیگر.

کلیدواژه‌ها: تهمینه، تهمیمه، رستم، سهراب، شاهنامه

تهمیمه/ تهمیمه دختر پادشاه سمنگان بود که نیمه‌شب به بالین مهمان پدرش رستم آمد و خود را بر او عرضه کرد و از پیوند آنان سهراب زاده شد. نام تهمیمه در دو بیت زیر از داستان رستم و سهراب آمده است.

یکی در بیتی که خودش را به رستم معرفی می‌کند (فردوسی، شاهنامه، تصحیح خالقی مطلق، ۶۱/۱۲۲/۲):

چنین داد پاسخ که تهمیمه‌ام تو گویی که از غم به دو نیمه‌ام
و دیگری هنگام نام‌گذاری سهراب (همان: ۹۸/۱۲۵/۲):

چو خندان شد و چهره شاداب کرد ورا نام تهمیمه سهراب کرد

در همه چاپ‌های شاهنامه مانند چاپ استاد خالقی مطلق، همین صورت تهمیمه دیده می‌شود، به جز در چاپ ژول موهل که صورت تهمیمه آمده است (فردوسی، شاهنامه، تصحیح موهل، ۹۱/۴۱/۲، ۱۳۸/۴۳). در فرهنگ شاهنامه فریتس ولف هم هردو صورت مدخل شده‌اند (Wolff 1965: 253).

نخستین بار زنده‌یاد عزیزالله جوینی هنگام کار با نسخه فلورانس به درستی دریافت که در نخستین بیتی که تهمیمه در محل قافیه به کار رفته، تهمیمه با نیمه در مصراع دیگر به سبب اختلاف در حرف روی («ن» در تهمیمه و «م» در نیمه) قافیه نمی‌شود و اگر قافیه شود، آن را اکفاء گویند که از عیوب قافیه است. جوینی در همین جا به نکته مهم دیگری نیز توجه نشان داد و آن اینکه در نسخه فلورانس ۶۱۴ق در سه جا (یک جا در سرنویس و دو جا در دو بیت پیش گفته) به جای تهمیمه در چاپ استاد خالقی مطلق، آشکارا تهمیمه آمده و استاد خالقی به این ضبط اشاره نداشته است، در صورتی که با گزینش ضبط نسخه فلورانس (تهمیمه) و یکسان شدن حرف روی («م») در هردو کلمه قافیه، عیب قافیه برطرف می‌شود (جوینی ۱۳۸۰: ۳۱۷/۳، یادداشت ۲). بعدها سجاد آیدنلو هنگام بررسی داستان رستم و سهراب در سفینه تبریز - که در آنجا هم ضبط تهمیمه به چشم می‌خورد - با مرور نظر جوینی، خود در گزینش تهمیمه یا تهمیمه به نتیجه قطعی نرسید و نوشت: «اظهار نظر قطعی درباره اینکه تهمیمه و عیب قافیه بیت مذکور ناشی از دستبرد کاتبان است یا برعکس، ضبط تهمیمه

اصلاحی است که بعضی از نسخه‌نویسان باسواد و نکته‌سنج در قافیه فردوسی - و به ناچار در سرنویس داستان و کاربرد دیگر این نام در غیر محل قافیه - کرده‌اند، بدون شواهد و قرینه‌های بیرونی دشوار است» (آیدنلو ۱۳۸۴-۱۳۸۵: ۲۴۰-۲۴۱).

استاد خالقی مطلق در تازه‌ترین پژوهش خود درباره داستان رستم و سهراب، در شرح بیت مورد بحث نوشته‌اند: «دست‌نویس‌های ف، ق، پ در اینجا و در بیت ۱۰۰ نویسش تهمیمه دارند. دست‌نویس‌های سعدلو و ش^۲ (شاهنامه کوچک دوم) نیز همین نویسش را تأیید می‌کنند. ولی به گمان ما دستبرد برای برداشتن عیب قافیه است. در شاهنامه که در کاربرد قافیه بیشتر وسواس هزینه شده است، گه‌گاه آسان‌گیری نیز شده است. از جمله در بیتی (← ششم ۶۳/۲۴۶) التونیه با بنه قافیه شده و قافیه برخلاف بیت ۶، موصول نیز نیست» (خالقی مطلق ۱۳۹۳: ۱۳۶).

چنان‌که ملاحظه شد استاد خالقی مطلق برای ضبط تهمیمه به سه نسخه (ف، ق، پ) از ۱۵ نسخه مبنای تصحیح خود و دو نسخه (سعدلو، ش^۲) از نسخه‌های دیگر اشاره کرده است، ولی بررسی نگارنده از همان ۱۵ نسخه، نتایج دیگری در پی داشت، بدین شرح: نسخه لینگراد ۷۳۳ (لن) این بخش از داستان رستم و سهراب را ندارد و از میان ۱۴ نسخه دیگر، ۷ نسخه ضبط تهمیمه را دارند و ۷ نسخه دیگر ضبط تهمینه. این نسخه‌ها، هم در سرنویس و هم در دو بیت یادشده ضبط تهمیمه را دارند: فلورانس ۶۱۴ (ف)؛ استانبول ۷۳۱ (س: تهمیمه)؛ قاهره ۷۴۱ (ق)؛ لندن ۸۹۱ (ل)^۲؛ پاریس ۸۴۴ (پ)^۲؛ واتیکان ۸۴۸ (و)؛ برلین ۸۹۴ (ب). چنان‌که ملاحظه شد، ضبط تهمیمه در نسخه اساس و کهن‌ترین نسخه (ف) هست و ۶ نسخه دیگر که سه تای آنها از نسخه‌های قدیمی و در تصحیح شاهنامه مهم هستند (س، ق، ل)^۲ آن را تأیید می‌کنند. بنابراین، طبق قواعد تصحیح متن، جای ضبط

۱. در این نسخه در سرنویس چنین آمده است: «زادن سرخاب از بهیمه دختر شاه سمنگان» و در دو بیت مورد نظر: «چنین داد پاسخ که بهیمه‌ام...»؛ «ورا نام یهمینه سهراب کرد...». در نسخه آکسفورد ۸۵۲ (آ) در سرنویس چنین آمده است: «آمدن تهمتن (!) شب به بالین رستم» و در بیت اولی: «چنین داد پاسخ که تهمیته‌ام» و در بیت دوم همان ضبط تهمینه را دارد.

۲. ژول موهل در تصحیح خود، از این نسخه بیش از نسخه‌های دیگر بهره برده و از همین رو چنان‌که بالاتر گفته شد، در چاپ او ضبط تهمیمه به چشم می‌خورد.

تمهیمه که نسبت به تمهینه دشوارتر و ناآشنا تر نیز هست^۱ - در متن است و با این ضبط قافیه بیت نیز درست است. گذشته از این، همه هفت نسخه حاوی ضبط تمهیمه به لحاظ سلسله‌نسب، خویشاوندی نزدیکی با یکدیگر ندارند که بتوان اتهام جعل را متوجه کاتب خاصی کرد. استاد خالقی مطلق سواي برخی نسخه‌های مبنای تصحیح خود، از دو نسخه دیگر نیز نام می‌برند که ضبط تمهیمه را دارند (سعدلو و ش^۲) و ما هم به پنج نسخه از قرن هشتم و نهم برخوردیم که همین ضبط را دارند: داستان رستم و سهراب در سفینه تبریز ۷۲۱-۷۲۳ (سفینه تبریز ۱۳۸۱، ص ۵۶۸، سطر ۱ و ۳ از پایین)؛ نسخه قوام‌الدین حسن^۳ ۷۴۱؛ دهلی ۸۳۱ (آرشیو ملی هند به شماره ۶۰۱)؛ ایاصوفیه استانبول ۸۴۲ (ش ۳۲۸۵)؛ ایاصوفیه استانبول ۸۶۱ (ش ۳۲۸۸)^۴. پس، اگر قرار باشد ضبط تمهیمه در متن شاهنامه جای بگیرد، باید برای ترجیح آن بر تمهیمه دلایل و شواهد استوار آورد. در این مورد، شواهد بیرون از شاهنامه کمکی نمی‌کنند، زیرا در هیچ متن کهن دیگری از بانوی سمنگان نام نرفته است. مهم‌ترین دلیلی که استاد خالقی مطلق برای ترجیح تمهینه یادآور شده‌اند این است که در بیت مورد بحث، با وجود ضبط تمهینه، قافیه عیب داشته و کاتبان با تغییر تمهینه به تمهیمه قافیه را درست کرده‌اند. به نظر نگارنده در این موارد، باید پیش فرض ما این باشد که در شعر فردوسی وزن و قافیه درست‌اند نه برعکس.^۴ اگر چنین پیش فرضی نباشد چگونه می‌توان در

۱. سجّاد آیدنلو نیز به دشوارتر بودن ضبط تمهیمه اشاره کرده است (آیدنلو ۱۳۹۶: ۱۹۹). در دوره معاصر، نشانی از نام «تمهیمه» در خور و بیابانک (نام همسر اول حبیب یغمایی، روزنامه‌نگار و شاعر نامدار) می‌یابیم که گویا کوتاه شده نام «تمهیمه» باشد.

۲. برگ‌های بازمانده از این نسخه که کاتب آن در ۷۴۱ قمری به حاجی قوام‌الدین حسن (درگذشت: ۷۵۴ق)، وزیر ابوسعحاق اینجو تقدیم کرده، در موزه‌ها و کتابخانه‌های مختلف پراکنده‌اند. بیشتر این برگ‌ها را دوست نازنین من، آقای امیر ارغوان گرد آورده و همو از سر لطف و مهربانی‌های همیشگی خود، مرا از ضبط تمهیمه در سرنویس و بیت اول داستان رستم و سهراب در این نسخه آگاه ساختند. در حاشیه نسخه معروف سن‌روزف نیز ضبط «تمهیمه» به چشم می‌خورد. در پایان داستان رستم و سهراب، شخصی پیش از درج بیت‌های الحاقی سوگواری تمهینه، نوشته است: «آکه شدن تمهیمه از مرگ سهراب» (نک: فردوسی، شاهنامه، به کوشش ایرج افشار و همکاران، ۱۴۲).

۳. از دوست نازنینم علی شاپوران سپاسگزارم که فایل این دو نسخه و نیز سه نسخه دیگر از شاهنامه را با گشاده‌دستی در اختیارم نهادند.

۴. البته چنان‌که استاد خالقی گفته‌اند (نک: بالاتر) در شاهنامه چند بیت بی‌قافیه دیده می‌شود و نسخه‌ها هم کمکی در درست شدن قافیه نمی‌کنند.

صورت درست نبودن وزن یا قافیه در برخی نسخه‌ها، آنها را بر اساس نسخه‌های دیگر تصحیح کرد؟!

شاید دلیل اصلی ترجیح تهمینه بر تهمیمه - گذشته از رواج این صورت و عادت ذهنی ما - این باشد که تهمینه را می‌توان به‌لحاظ ریشه‌شناسی توجیه کرد، ولی تهمیمه را نه. پیش از آنکه بحث خود را درباره ریشه‌شناسی این نام پی بگیرم، شایسته است این نکته مهم را یادآور شوم که نامعلوم بودن یا توجیه‌ناپذیر بودن اشتقاق یک نام، همیشه دلیل موجهی نتواند بود تا بر اساس آن ضبط نسخه اساس و همراهانش را فدا کرد. شاید امروز جزء دوم صورت تهمیمه برای من یا دیگران ناشناخته باشد، ولی فردا شناخته شود. البته تبدیل واج/ان/ به/ام/ در برخی واژه‌ها دیده می‌شود که به ذکر دو مورد بسنده می‌شود^۱:

۱. واژه «رستنی/رستین» در سه بیت گرشاسب‌نامه به صورت «رستمی/رستمین» آمده که در یکی از بیت‌ها این واژه اصلاً در محل قافیه نیست (اسدی طوسی، گرشاسب‌نامه، ۱۴۲):

ولیکن چو افتاده شد در زمی نخستین بود پایه رستمی (رستنی)
نگون باشد آنجا به خاک اندرون که در رستمین (رستین) می‌برد سرنگون

در بیت یکم چنان‌که در پانویشت آمده است، نسخه س (سپهسالار)، ضبط رستنی دارد، ولی مصحح ضبط رستمی را گویا از نسخه م (موزه بریتانیا) در متن جای داده است، ولی در بیت دوم در رستمین، ضبط موزه بریتانیا را به پانویشت برده و ضبط هر رستنی را در متن نهاده است. به نظر می‌رسد در هر دو مورد، ضبط نسخه موزه بریتانیا اصیل باشد. در بیت زیر نیز ضبط رستمی در محل قافیه در متن جای گرفته است (همان: ۱۳۹):

ز هر جانور پاک وز رستمی همه هرچه پیدا شود بر زمی

چنان‌که در پانویشت توضیح داده شده، این بیت فقط در نسخه سپهسالار و آن هم با ضبط رستنی آمده و ضبط متن تصحیح قیاسی مصحح است.

۱. واژه‌ها و شواهد در هر دو مورد، از این مقاله برگرفته شده است: صادقی، علی اشرف، «نازمین - نازمین، خندمین، بودمین»، جشن‌نامه دکتر سعید حمیدیان (زیر چاپ)؛ از استاد نازنینم دکتر علی اشرف صادقی سپاسگزارم که دست‌نویس مقاله خود را پیش از چاپ در اختیار من قرار دادند.

۲. بودمین مبدلِ بودنین در تفسیری کهن از قرآن: «مر آن چیز بودمین را کاندرا علم او بود که بخواهد بودن گوید: بباش، بباشد چنانکه او خواهد» (بخشی از تفسیر کهن، ۲۵). بنابراین، در تحوّل نامِ تهمینه به تهمیمه شاید واج /ن/ در اثر همگون‌شدگی با واج مجاور خود (/م/) به /م/ تبدیل شده است و هردو صورت این نام پیش از عصر فردوسی رواج داشته، ولی آنچه به بحث ما مربوط می‌شود این است که فردوسی احتمالاً تهمیمه به کار برده و آن را با نیمه قافیه کرده است نه آنکه کاتبان برای درست شدن قافیه تهمینه را به تهمیمه تغییر داده باشند.

صورت کلمه *Tahmīna/e* از سه جزء تشکیل شده است:

۱. *tahm* (پهلوی: *tahm*؛ اوستایی: *taxma-*) به معنی «دلیر» از ریشه *tak-* به معنی

«تاختن» و «دویدن» که همین صورت در تهمتن لقب رستم هم دیده می‌شود

(حسن دوست ۱۳۹۳: ۹۲۳/۲). *tahm* در بسیاری از نام‌های ایرانی حضور دارد و پیش

از برخی از نام‌ها نیز به کار رفته است که از آن جمله‌اند (نک: Justi 1963: 319):

تهم هر مزد (*Tahm-Hōrmazd*) و تهم‌یزدگرد (*Tahm-Yazdgerd*).

۲. *īn* (پهلوی: *ēn*؛ اوستایی: *-aēna-*)، در اصل پسوند سازنده صفت نسبی است که

به‌عنوان پسوند تصغیر/ تحبیب هم در برخی نام‌های ایرانی به کار رفته است: مشکین

(*Muškin*)، نوشین (*Nōšīn*)، رامین (*Rāmīn*)، تهمین (*Tahmīn*)، ماهین

(*Māhīn*)، کارین (*Kārīn*)، وارین (*Wārīn*)^۱.

۳. *a/e* که بازمانده *ak*، پسوند تصغیر/ تحبیبی دیگری است که شواهد آن در نام‌های

ایرانی فراوان است: بابک، روشنک (نام دختر داریوش سوم هخامنشی)، رامک، شاهک،

شاذک، شهرک، فورک، ماهک و جز آنها. از آن میان، نام‌های ماهک و شاهک هم برای

۱. برای این پسوند، نک: Justi 1963: 524؛ برای نام‌های یادشده، نک: Ibid: 218, 230, 319, 524؛ نیز: Gignoux 1979: 62-68.

علی‌اشرف صادقی فهرستی از پسوند‌های تحبیبی از جمله همین پسوند *īn* و برخی نام‌های دارای این پسوند را از منبع بالا نقل کرده است (نک: صادقی ۱۳۸۶: ۶-۷؛ برای این پسوند و سه نام اخیر در فهرست بالا، نک: ص ۷).

مردان به‌کار رفته است و هم برای زنان (برای این نام‌ها و نام‌های دیگر، نک: صادقی ۱۳۸۶: ۸-۱۳).

بنابراین، صورت کهن‌تر تهمینه، Tahmēnak بوده که دو پسوند تحبیبی ēn و ak گرفته است و این فرایند در نام‌های ایرانی بی‌سابقه نیست. نکته مهم دیگر این است که در نام‌های ایرانی - چنان‌که بالاتر گفته شد - Tahmīn با پسوند تحبیبی īn نام مرد است و هنگامی که پسوند تحبیبی ak نیز می‌گیرد (Tahmīnak) برای زنان به‌کار می‌رود. چنین است نام مُشکین (دبیر ویس در ویس و رامین، نک: گرگانی، ویس و رامین، ۳۵-۳۳/۳۵۵) برای مردان که با افزوده شدن پسوند تحبیبی ak، به مُشکِنک، نامی برای زنان (بنا بر شاهنامه^۱، نام یکی از چهار دختر آسیابان که همراه با خواهرانش، با چکامه‌هایی بهرام‌گور را می‌ستایند) تبدیل می‌شود. ولی در ویس و رامین، نام معروف رامین به سه صورت آمده است: رام، رامین (Rāmīn، رام با پسوند تحبیبی īn) و رامینه^۲ (Rāmīnak با پسوند تحبیبی دیگر ak).^۳

منابع

آیدنلو، سجّاد ۱۳۸۴-۱۳۸۵، «شاهنامه در سفینه تبریز»، نامه بهارستان، س ۶، ش ۱ و ۲، ص ۲۳۳-۲۴۲.

_____ ۱۳۹۶، «نکته‌هایی از شاهنامه نسخه سن ژوزف بیروت»، در حضرت سیمغ: بیست و پنج مقاله و یادداشت درباره شاهنامه و ادب حماسی ایران، تهران، ص ۱۹۱-۲۱۷.

اسدی طوسی، علی بن احمد، گرشاسب‌نامه، به‌کوشش حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۱۷.
بخشی از تفسیر کهن، به‌کوشش محمد روشن، تهران، ۱۳۵۱.

جوینی، عزیزالله ۱۳۸۰، شاهنامه از دست‌نویس موزه فلورانس (گزارش ابیات و واژگان دشوار)، تهران.
حسن دوست، محمّد ۱۳۹۳، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ج ۲، تهران.

۱. فردوسی، شاهنامه: ۴۷۲/۴۵۴/۶.

یکی مشکناز و یکی مشکنک یکی ناردانک دگر سوسنک

۲. گرگانی، همان: ۱/۴۰۲ (رامین)، ب ۵ (رام)، ب ۱۰ (رامینه و نیز ۱۰/۵۱۱).

۳. برای بخش ریشه‌شناسی این جستار از مشورت دوست و همکار نازنینم دکتر احمدرضا قائم‌مقامی بهره برده‌ام.

خالقی مطلق، جلال ۱۳۹۳، داستان رستم و سهراب، به‌کوشش محمد افشین‌وفایی و پژمان فیروزبخش، تهران.

سفینه تبریز، گردآوری و به خط ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی، چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۱.

صادقی، علی‌اشرف ۱۳۸۶، «شکل تحبیبی نام‌های خاص ایرانی در دوره اسلامی (بخش اول)»، مجله زبان‌شناسی، س ۲۲، ش ۱، ص ۳-۲۰.

فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به‌کوشش ژول موهل، تهران، ۱۳۶۹.

_____، شاهنامه، به‌کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶.

_____، شاهنامه، نسخه‌برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری

(کتابخانه شرقی، وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره 43 NC)، به‌کوشش ایرج افشار، محمود

امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، با مقدمه جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۹.

گرگانی، فخرالدین اسعد، ویس و رامین، به‌کوشش ماگالی تودوا - الکساندر گواخاریا، تهران، ۱۳۴۹.

Gignoux, Ph. 1979, "Les noms propres en moyen-perse épigraphique. Étude Typologique", *Pad Nām ī Yazdān. Études d'épigraphie, de numismatique et d'histoire de l'Iran ancien*, ed. Ph. Gignoux et al., Paris, pp. 35-100.

Justi, F., 1963, *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895; repr. Hildesheim, 1963
(بازچاپ: تهران، اساطیر، ۱۳۸۲).

Wolff, F., 1965, *Glossar zu Ferdosis Schahname*, Berlin, 1935; repr. Hildesheim, 1965
(بازچاپ: تهران، اساطیر، ۱۳۷۷).

ریشه‌شناسی نام نهاوند

سهم‌الدین خزائی (عضو هیئت علمی دانشگاه لرستان)

چکیده: ریشه‌شناسی نام اماکن تاریخی برای مردمان ساکن هر منطقه از اهمیت زیادی برخوردار است و در واقع شاید اولین پرسشی که در ذهن هر شخص شکل می‌گیرد همین باشد که نام محل سکونت وی از کجا آمده و به چه معنی است. بنابراین شناخت نام اماکن و فهم معنی آنها از ضرورت‌های تاریخی است. پیشینه نام نهاوند به‌عنوان یکی از کهن‌ترین شهرهای ایران به سده هشتم ق.م. با عنوان نیشای یا نیسای برمی‌گردد. این نام پس از آن به نيساونت، نيهاوند و در نهایت نهاوند تغییر شکل یافته است. بر اساس ریشه‌شناسی این نام، دو معنی «درازکشیده در پایین» و «زیستگاه» و «محل زندگی» را می‌توان برای آن در نظر گرفت. با توجه به گفته منابع متفاوت تاریخی، زبان‌شناسی و باستان‌شناسی می‌توان گفت که نيسای نام منطقه‌ای وسیع از ماد بوده و احتمالاً شامل چند شهر می‌شده است که به‌مرور زمان هر کدام از این شهرها نام مجزایی به خود گرفته و نام نيسا برای یکی از مناطق مورد نظر یعنی نهاوند امروز باقی مانده است. پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی - تحلیلی بر آن است تا به ریشه‌شناسی نام نهاوند از منظر مدارک تاریخی، زبان‌شناسی و باستان‌شناسی بپردازد.

کلیدواژه‌ها: نيسای، نيسا، نيساونت، نيهاوند، نهاوند

۱. مقدمه

نهاوند شهری واقع در غرب ایران و در منطقه شمالی زاگرس و ۹۰ کیلومتری جنوب همدان است. این منطقه از نظر کشاورزی بسیار حاصلخیز و پرآب است. با توجه به اینکه نهاوند بر سر یکی از راه‌های مهم ارتباطی تاریخی قرار گرفته که از عراق مرکزی شروع شده و از طریق کرمانشاه به شمال ایران می‌رسیده (خزانی ۱۳۹۵: ۴۶)، در بیشتر ایام محل عبور لشکریان و کاروان‌ها و به تبع آن محل وقوع وقایع و نبردهای متعددی بوده است. بنابراین برای مردم ساکن در این منطقه تاریخی شناخت جای نام نهاوند و ریشه‌شناسی و معنای این نام بسیار ضروری و مهم بوده و بخشی از گذشته تاریخی آنها به حساب می‌آید.

بیشتر نویسندگان کتاب‌های لغت، فرهنگ‌نویسان، جغرافی‌دانان و مورخین درباره ریشه‌شناسی نام نهاوند اظهار نظر کرده‌اند و هنگامی که از نهاوند صحبت به میان آمده خواه‌ناخواه به وجه تسمیه و معنی نام نهاوند اشاره کرده‌اند، اما همه آنها در دایره‌ای محدود و بر اساس ظاهر نام نهاوند به ترجمه‌ای تحت‌اللفظی از آن پرداخته‌اند. تحقیقات جدید در مورد نهاوند نیز خیلی فراتر از آن نرفته و افرادی چون شمس‌الدین سیدان (۱۳۷۹) در نهاوند در هزاره‌های تاریخ، علی‌اکبر افراسیاب‌پور (۱۳۸۱) در جغرافیای تاریخی نهاوند و حسین زرینی (۱۳۸۵) در نهاوند به همان مطالب اشاره کرده و نکته جدیدی به موضوع مورد نظر اضافه نکرده‌اند. تنها کاری که نوآورانه بوده و از نظر ریشه‌شناسی نام نهاوند به دستاوردهای جدید دست یافته مقاله محمد مهدی احدیان (۱۳۸۸) با عنوان «بررسی ریشه‌شناختی دو جای نام در استان همدان (نهاوند و آدراپانا)» است که از نظر زبان‌شناسی به نتایج خوبی دست یافته است.

در پژوهش حاضر سعی بر آن است تا با بررسی منابع تاریخی، زبان‌شناسی و باستان‌شناسی (به‌ویژه سکه‌شناسی) به ریشه‌شناسی نام نهاوند پرداخته، و وجه تسمیه و معنی نام نهاوند، با تکیه بر مدارک معتبر تاریخی بیان شود.

۲. تاریخ نهاوند پیش از دوره ساسانی

نهاوند و مناطق اطراف آن از زمان‌های پیش از تاریخ مسکون بوده و کشفیات تپه گیان در ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ م. توسط ژرژ کنتنو^۱ و رومن گیرشمن^۲ این را تأیید کرده است (واندبرگ ۱۳۷۹: ۸۷). گزارش‌های باستان‌شناسی در منطقه نهاوند نمایانگر استقرار انسان در این منطقه پیش از دوره آهن است. در کاوش‌های تپه گیان در ۱۶ کیلومتری جنوب‌غربی نهاوند پنج دوره فرهنگی از پایان هزاره پنجم تا آغاز هزاره اول ق.م. بازشناخته شده است (گیرشمن ۱۳۸۴: ۸۸-۹۲؛ طلانی ۱۳۸۱: ۶۶)، به نحوی که ظاهراً سراسر دوره روستانشینی جدید را در گیان می‌توان تشخیص داد (هول ۱۳۸۱: ۱۱۷) و این منطقه در این دوران کاملاً مسکون بوده است.

طبیعتاً با تشکیل دولت ماد (۷۱۵-۵۵۳ ق.م.) در ایران، منطقه نهاوند جزء ماد بزرگ (ماد سفلی) بوده و پس از شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی (۵۵۳-۳۳۱ ق.م.) و سقوط ماد، این منطقه تحت تابعیت هخامنشیان قرار گرفته است. در دوره هخامنشی، نهاوند در جنوبی‌ترین نقطه ماد قرار داشته است. با توجه به این که در کتیبه‌های هخامنشی نام بیشتر مناطق مهم ذکر شده و با توجه به اینکه نهاوند یکی از مناطق با پیشینه‌ای کهن بوده، بنابراین می‌بایست نام این منطقه نیز از اسامی ذکر شده در کتیبه‌های هخامنشی بوده باشد. از آنجاکه نام نهاوند در هیچ‌کدام از کتیبه‌های هخامنشی ذکر نشده، باید به دنبال نام دیگری باشیم که نهاوند در دوره هخامنشی داشته است. به احتمال زیاد در دوره جانشینان اسکندر مقدونی، و در زمان آنتیوخوس سوم سلوکی (۲۲۳-۱۸۷ ق.م.) نام لائودیسه (لائودیکیا)، همسر وی، جایگزین نام قدیمی این منطقه شده و یکی از شهرهای مهم دوره سلوکی به حساب می‌آمده است (دیاکونف ۱۳۵۱: ۲۴؛ یارشاطر ۱۳۷۷: ۳؛ قسمت دوم/ ۱۰۹ و ۴۹۷). این اتفاق تنها در صورتی قابل توجیه است که این شهر پیش از آن به اندازه کافی مشهور و مهم بوده و شایستگی این را داشته که نام همسر پادشاه سلوکی و یکی از معابد مهم دوره سلوکی را پذیرا باشد.

در دوره سلوکی (۳۱۲-۶۴ ق.م.) شهرسازی رونق فراوان گرفت و در بسیاری از مناطق

شهرهای جدیدی با طرح هیپودام^۱ پدید آمدند. یکی از این شهرها (پولیس) لائودیسه (لائودیکیا) در منطقه ماد بود (Strabo, *Geography*, XI, 13. 6) که همان نهاوند دوران بعدی است. شیوه بنای شهرها در دوره سلوکی متفاوت بود؛ از این میان برخی شهرهای بومی و موجود در صورت داشتن ویژگی‌های لازم حقوق و عنوان پولیسی دریافت می‌کردند مانند شهر شوش که در دوره سلوکوس اول به مرتبه پولیسی رسید و به نام سلوکیه اولای خوانده شد (دیاکونف ۱۳۵۱: ۲۳-۲۴). شهر نهاوند در دوره سلوکی نیز واجد همین شرایط بوده و گویا در دوره آنتیوخوس سوم (۲۲۳-۱۸۷ ق.م.) به درجه پولیسی ارتقا یافته و به نام همسر پادشاه یعنی لائودیسه نامیده شده است. هرچند گوتشمید معتقد است که شهر لائودیسه را سلوکوس اول (۳۱۲-۲۸۰ ق.م.)، مؤسس سلسله سلوکیه، بنا کرده است (گوتشمید ۱۳۸۸: ۴۸)، با توجه به نام‌گذاری شهر به لائودیسه همسر آنتیوخوس سوم این نظر قابل پذیرش نیست. در تأیید زمان نام‌گذاری نهاوند به لائودیسه باید گفت که در ۱۹۴۶ م. یک ستون سنگی در نزدیکی نهاوند پیدا شد که کتیبه‌ای از آنتیوخوس سوم را دربرداشت که پرستش همسرش ملکه لائودیسه را در آن تبلیغ کرده است و امروزه در موزه ایران باستان است. در واقع این کهن‌ترین گزارش تاریخی حاکی از بنای این شهر با نام اولیه لائودیسه توسط سلوکیان است (گیرشمن ۱۳۸۴: ۲۹۴). لائودیسه یکی از هفتادوپنج شهری بود که به فرمان سلوکوس برای کوچ اهالی و اقامت مقدونیان ساخته شد (گوتشمید ۱۳۸۸: ۴۸؛ بیانی

۱. طبق طرح مزبور شهر دارای دو خیابان اصلی شمالی - جنوبی و شرقی - غربی بود که یکدیگر را قطع کرده و زوایای قائمه تشکیل می‌دادند و کوچه‌ها و خیابان‌های جنبی، موازی با خیابان‌های اصلی یا عمود بر آنها بودند و بخش‌ها یا بلوک‌های مربعی از منازل بدین طریق ایجاد می‌شد. شیوه بنای شهرها متفاوت بود؛ برخی شهرها از ترکیب چند روستا و منطقه مسکونی نزدیک به هم به وجود می‌آمدند، برخی شهرها با ارتقای کلنی‌های نظامی به درجه پولیس شکل می‌گرفتند، برخی شهرهای بومی و موجود نیز در صورت ویژگی‌های لازم حقوق و عنوان پولیسی دریافت می‌کردند (مانند شهر شوش که در دوره سلوکوس اول به مرتبه پولیسی رسید و به نام سلوکیه اولای خوانده شد) و در نهایت شهری به شیوه‌ای مصنوعی از بنیاد در محلی بنا می‌شد (دیاکونف، ۱۳۵۱: ۲۳-۲۴). یکی از پولیس‌های دوره سلوکی لائودیسه (لائودیکیا) واقع در ماد بود (Strabo, *Geography*, XI, 13. 6). این شهر همان نهاوند دوران بعدی است که در این دوره به واسطه نام همسر آنتیوخوس سوم (۲۲۳-۱۸۷ ق.م.) به نام لائودیسه نام‌گذاری شده است. گفتنی است، شهر (پولیس) لائودیسه پیش از آن نیز همانند شوش به صورت یک شهر وجود داشته و در این زمان فقط نام آن همانند شهر شوش تغییر یافته است.

۱۳۸۱: ۵۴/۲). در سال ۱۹۳ ق.م. آنتیوخوس سوم فرمانی صادر کرد که پرستش همسرش ملکه لائودیسه را در معبد آن محل که به نام وی معروف شد، برقرار و مرسوم می‌کرد. این فرمان که بر تخته‌سنگی مرمرین نوشته شده بود در فراز تپه کنار شهر نهاوند یافته شده است (واندنیرگ ۱۳۷۹: ۹۰).

آنچه مسلم است در دوره سلوکیان کلمه نهاوند در هیچ منبعی ذکر نشده و این شهر به نام لائودیسه (لائودیکه یا لائودیکیا) معروف بوده است. این شهر به احتمال قریب به یقین در دوران اشکانی یا ساسانی به نهاوند معروف شده است (بیات ۱۳۷۹: ۱۵۷)، زیرا طبق گفته طبری در دوره سلطنت اردشیر بابکان یکی از هفت خاندان مقتدر به نام قارن در حوالی نهاوند سکونت داشته‌اند (طبری، تاریخ الرسل و الملوک: ۸۳؛ کریستن سن ۱۳۷۹: ۱۵۹-۱۶۰). اما ابن فقیه همدانی از قول کلبی می‌گوید که نهاوند کهن‌ترین شهر جبال است (ابن فقیه همدانی، البلدان: ۹۳) و همین ثابت می‌کند که پیشینه این شهر به خیلی پیش‌تر از دوران سلوکی برمی‌گردد (بیات ۱۳۷۶: ۶۷).

طبق گفته دینوری، در دوره اشکانیان (۲۵۰ ق.م. تا ۲۲۴ م.) نهاوند جایگاه حکومت و محل اقامت شاهزاده قدرتمند اشکانی، اردوان پسر اشه (اردوان اول)، بوده است (دینوری، اخبار الطوال: ۶۶/۱). در حدود سال ۱۹۲۰ م. در سرزمین ماد نزدیک نهاوند گنجی کشف شد که به نام «گنج قارنیا» نامیده شد. در این گنجینه مصنوعات فراوانی از کنده‌کاری‌های اشکانی وجود دارد که بدون اطلاع از آنها درک مصنوعات هنری نقره‌ای ساسانی دشوار است (دیاکونف ۱۳۵۱: ۱۲۶). گوئشمید با توجه به مطالب منزلگاه‌های اشکانی اثر ایزیدور خاراکسی (بند ۴-۷) و تاریخ طبیعی اثر پلینی (Pliny, *Natural History*, VI. 44) نحوه تقسیم شاهنشاهی اشکانی در دوره مهرداد اول (۱۷۱-۱۳۸ ق.م.) را چنین بیان می‌کند که شاهنشاهی اشکانی به دو قسمت علیا و سفلا تقسیم می‌شده و دروازه‌های خزر حد فاصل میان این دو قسمت بوده است. نواحی سفلی را شامل هفت ایالت می‌داند که به ترتیب عبارتند از: ۱) بین‌النهرین و بابل، ۲) آپولونیاتیس^۱ واقع در سوریه، ۳) خالونی تیس^۲ در

1. Apolloniatis

2. Chalonitis

نزدیکی اربیل، ۴) کارینا^۱، ۵) کامبادنه^۲، ۶) ماد علیا، ۷) ماد سفلا یا ماد ناحیه ری. وی ذکر می‌کند که این چهار قسمت سابقاً ساتراپ‌نشین ماد را تشکیل می‌دادند (گوتشمید ۱۳۸۸: ۷۸-۷۹). عبدالرفیع حقیقت با اینکه می‌گوید کارینا درست معلوم نیست کجا بوده، اما آن را در جای دیگر کارینا ذکر کرده است (حقیقت ۱۳۸۴: ۱۲۵) و می‌گوید باید نهاوند باشد (همان: ۱۵۰)، ولی دلیلی برای این نتیجه‌گیری خود ذکر نکرده است. گفتنی است که خاندان کارین یا کارن (قارن) که در دوره اشکانی و ساسانی جزو خاندان‌های قدرتمند بودند و املاک زیادی در سطح کشور داشتند، جایگاه اصلی آنها شهر نهاوند بوده و تا پایان دوره ساسانی نیز از نفوذ زیادی برخوردار بودند. باتوجه به ترتیب ایالات ذکر شده و باتوجه به این که نهاوند در جنوبی‌ترین قسمت منطقه ماد بوده و البته باتوجه به اهمیت و جایگاهی که این شهر در دوره سلوکی داشته، می‌توان نتیجه گرفت که کارینا با نهاوند تطابق دارد و هم‌نام بودن این منطقه با نام خاندان بزرگ کارن نیز مؤید این مطلب است.

۳. وجه تسمیه نهاوند از دیدگاه فرهنگ‌نویسان و مورخان

نهاوند در فرهنگ‌های متفاوت به سه شکل نهاوند به فتح (ن)، نهاوند به ضم (ن) و نهاوند به کسر (ن) خوانده شده و به صورت‌های متفاوتی نظیر نوح‌آوند، نیماوند، اینهاوند، نیوهاوند، نیاوند و نیهاوند^۳ ضبط شده است. افزون بر آن نهاوند نام شعبه‌ای از موسیقی بوده و به پرده‌ای در موسیقی اطلاق می‌شده که در نیمه‌شب می‌سرودند (افراسیاب‌پور ۱۳۸۱: ۷۶-۷۸).

در مورد وجه تسمیه نهاوند نظرهای گوناگونی بیان شده است؛ برخی معتقدند که نهاوند به معنی «شهر نوح» است و می‌گویند این شهر را حضرت نوح بنا کرده و به همین دلیل چنین نامی به خود گرفته و ابتدا نوح‌آوند یا نوحاوند و نوحوند بوده و به مرور زمان به شکل

1. Karina

2. Kambadene

۳. نویسنده در میان اسامی نهاوند به نام «نیفوآندای» نیز اشاره کرده که توسط بطلمیوس برای نهاوند به‌کار رفته است ولی متأسفانه نه از منبع مورد استفاده خود نام برده و نه در مورد کیفیت نوشته بطلمیوس در مورد نهاوند توضیح داده است. بطلمیوس، منجم و ریاضی‌دان و جغرافی‌دان معروف حوزه علمی اسکندریه در قرن دوم میلادی، نهاوند را قدیمی‌ترین ناحیه جبال می‌داند که طول جغرافیایی نهاوند را (عد) ۷۴ درجه و عرض جغرافیایی آن را (لو) ۳۶ درجه ضبط کرده است (بیات ۱۳۷۹: ۱۵۶).

نهاوند درآمده است (بغدادی، صورة الارض: ۹۳؛ مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۱۸۶؛ الجزری، اللباب فی تهذیب الانساب: ۳۳۵/۳؛ طوسی همدانی، عجایب المخلوقات: ۲۷۵؛ میرخواند، روضة الصفا: ۴۴۸/۷؛ تبریزی، برهان قاطع: ۲۲۱۰/۴؛ نفیسی، فرهنگ نفیسی: ۳۷۹۰/۵؛ حسینی مدنی تنوی، فرهنگ رشیدی: ۱۴۳۰/۲؛ حسینی عاملی، اعیان الشیعه: ۹۴/۵؛ ساروی، سه رساله در علم رجال: ۱۲۳؛ فوریه ۱۳۸۵: ۳۸۲). برخی حتی برای این نام‌گذاری دلایل دیگری از جمله داستان‌های محلی در مورد به گل نشستن کشتی نوح در کوه‌های نزدیک نهاوند را ذکر کرده‌اند (ایزدپناه ۱۳۶۳: ۳۰۵/۲؛ حسینی رازی، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام: ۱۶). از مورخین نیز ابن فقیه همدانی در اواخر سده سوم هجری، سمعانی در اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم هجری، قزوینی و یاقوت حموی در سده هفتم هجری، ابوالفداء در اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری، انصاری دمشقی در سده هشتم هجری و خواندمیر در اواخر سده نهم و اوایل سده دهم هجری نهاوند را از بناهای نوح دانسته و اصل آن را نوح‌آوند دانسته که به مرور زمان به نهاوند تبدیل شده است (ابن فقیه همدانی، البلدان: ۹۳؛ سمعانی، الانساب: ۵۴۱/۵؛ قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد: ۲۴۵/۱ و ۲۷۴؛ حموی، معجم البلدان: ۳۱۳/۵-۳۱۴؛ انصاری دمشقی، نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر: ۳۱۲؛ ابوالفداء، تقویم البلدان: ۴۸۲؛ برای آگاهی بیشتر نک: بیات ۱۳۷۶: ۶۷ و ۷۳-۷۶). اما دلیل انتساب بنای این شهر به حضرت نوح این است که جغرافی دانان مسلمان هنگامی که مبادرت به نوشتن جغرافیای شهرها می‌کردند به علت قدمت تعدادی از آنها و مشخص نبودن بانی چنین شهرهایی آنها را به حضرت نوح یا کیومرث پادشاه اساطیری ایران نسبت داده‌اند (همو ۱۳۷۹: ۱۵۷-۱۵۸).

برخی نیز معتقدند که کلمه نهاوند به معنی «شهر ظرف» بوده و از دو بخش تشکیل شده؛ یکی نه به معنی «شهر» و دیگر آوند به معنی «ظرف» (محمد پادشاه، فرهنگ آندراج: ۴۴۲۷/۷؛ حکیم، گنج دانش: ۷۳؛ تبریزی، برهان قاطع: ۲۲۱۰/۴ و ۲۲۱۴؛ شیرازی، فرهنگ جهانگیری: ۲۲۰۳/۲؛ نفیسی، فرهنگ نفیسی: ۳۷۹۰/۵؛ حسینی مدنی تنوی، فرهنگ رشیدی: ۴۱۳۰/۲؛ هدایت، فرهنگ انجمن آرای ناصری: ۷۲۴/۲؛ نوبان ۱۳۷۶: ۴۸۲؛ سیدان ۱۳۷۹: ۱۰۵). برخی از آنها وجه تسمیه اول را به این دلیل رد کرده‌اند که کلمه نهاوند را یک لغت فارسی دانسته و نوح را یک لغت عربی، و این ترکیب را برای نام‌گذاری شهر نهاوند نامأنوس می‌دانند (حکیم، گنج دانش:

۱۲۲؛ هدایت، فرهنگ انجمن آرای ناصری: ۷۲۴/۲). برخی نیز با توجه به شباهت دو نام نهاوند و دماوند چنین بیان کرده‌اند که در زبان محلی این منطقه نها به معنی «پیش» و دما به معنی «پشت» است، بنابراین نهاوند به معنی «شهر ایستاده در پیش رو» و دماوند به معنی «شهر ایستاده در پشت سر» است (کسروی تبریزی ۱۳۰۴: ۴۲۹-۴۳۳؛ همو ۲۵۳۶: ۲۶۵؛ افشار سیستانی ۱۳۸۲: ۶۰۵؛ اذکایی، ۱۳۸۰: ۱۱۳).

برخی نیز نهاوند را منسوب به ناهید و الهه آناهیتا می‌دانند (باستانی پاریزی ۱۳۴۴: ۲۸۶، ۲۹۹، ۳۰۴). باستانی پاریزی احتمال دیگری را نیز مطرح کرده و می‌گوید نهاوند باید همان نيساوند باشد (از مقوله تبدیل ه به سین) به معنی جایی که بند و سد نيسا است یا جوی (آوند) به نام ناهید دارد (همان: ۳۰۴). پیرنیا نیز محل نيسای قدیم، که اسکندر به تماشای آن رفت، را جایی بین کرمانشاه و نهاوند به طرف شمال می‌داند (پیرنیا ۱۳۸۱: ۱۶۹۸/۲).

افراسیاب‌پور نیز معتقد است که شاید کلمه نهاوند در اصل نوح آب‌بند بوده که به مرور ایام به نوح‌آوند و نهاوند تغییر شکل یافته است (افراسیاب‌پور ۱۳۸۱: ۸۷). وی بیان کرده که اگر کلمه نهاوند را مرکب از دو کلمه نه (به معنی «شهر») و آوند بدانیم، از نظر لغت‌شناسان واژه آوند در زبان پهلوی که زبان اصلی مردم نهاوند در طول قرن‌های متمادی بوده، به معنی «آب‌وند» است (همان: ۸۹). وی احتمال ضعیف دیگری را نیز در نظر گرفته و می‌گوید در گویش نهاوندی به این شهر ناون (به فتح واو و سکون نون) گفته می‌شود که آن را می‌توان به دو بخش نا و ون تقسیم کرد. نا در گویش نهاوندی به معنی «گذاشتن»، «قرار دادن» و «نهادن» است. ون نیز در گویش نهاوندی در یک ضرب‌المثل به کار رفته که می‌گوید: «ون ون افتیه» یعنی بسیار پایین و بالا شده و سختی کشیده و تجربه اندوخته است، بنابراین چند مفهوم را می‌رساند؛ شهری که در پستی و بلندی قرار گرفته، یا محلی که گذشته‌ای طولانی و پر حادثه را پشت سر گذاشته است (همان: ۹۰).

نام‌هایی چون بنوهاوند به معنی «خیر زیاد» یعنی جایی که به دلیل حاصلخیزی از زاد و ولد پرجمعیت است (ابن حوقل، صورة الارض: ۹۳) و وراحل (میرخواند، روضة الصفا: ۲۴۸/۷) نیز برای نهاوند ذکر شده که درست بودن آنها بعید به نظر می‌رسد.

هرکدام از این وجوه تسمیه باتوجه به تفسیری که فرهنگ‌نویسان و مورخان متفاوت برای آن ذکر کرده‌اند شاید به ظاهر درست باشد، اما واقعیت را باید به گونه‌ای دیگر یافت و آن با بررسی سیر تاریخی و زبان‌شناسی واژه نهاوند از آغاز شکل‌گیری سکونت در این منطقه تا روزی که نام نهاوند به صورت قطعی به این منطقه داده شده است به دست می‌آید.

۴. نام نهاوند در گذر تاریخ

نهاوند در فارسی امروز به صورت نهاوند؛ در گویش محلی مردم نهاوند به صورت ناون /Nāvan/؛ در گویش همدانی به صورت ناهاوند /Nāhāvand/ و نهاوند /Nehāvand/؛ در منابع اسلامی نیز به صورت نهاوند، نهاوند و حتی نهاوند آمده است (دینوری، اخبار الطوال: ۶۶/۱؛ جیهانی، اشکال العالم: ۱۴۲؛ ابن حوقل، صورة الارض: ۱۰۳؛ طوسی همدانی، عجایب المخلوقات: ۴۸۳؛ گردیزی، زین الاخبار: ۵۱۳؛ یعقوبی، البلدان: ۴۷؛ طبری، تاریخ الرسل و الملوک: ۱۹۴۸؛ مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم: ۷۳؛ اصطخری، مسالک و ممالک: ۲۰۱؛ قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد: ۲۷۳؛ بلاذری، فتوح البلدان: ۱۱۹).

قدیمی‌ترین منبعی که واژه نهاوند به صورت امروزی در آن ذکر شده رساله کوچک شهرستان‌های ایرانشهر به زبان فارسی میانه است که در آنجا واژه نهاوند به صورت nihāwand (nyh'wnd) آمده است (شهرستان‌های ایرانشهر: ۳۹ و ۱۱۴؛ آسانا ۱۳۸۲: ۲۱، ۶۶، ۲۲۴). این اثر تنها رساله پهلوی است که به جغرافیای تاریخی شهرهای ایران پرداخته است. تدوین اولیه این نوشته به اواخر دوره ساسانی باز می‌گردد، گرچه مطالب آن به دوران بسیار قدیمی‌تر تعلق دارد. اما شکل نهایی آن به سده‌های سوم و چهارم هجری مربوط می‌شود (تفضلی ۱۳۷۶: ۲۶۴). مارکوارت زمان تألیف این اثر را حداکثر تا پایان سده هفتم میلادی دانسته و می‌گوید اثر مؤلف می‌تواند حداقل در پایان عصر اموی یا آغاز عصر عباسی نوشته شده باشد (مارکوارت ۱۳۷۱: ۲۶). باتوجه به اینکه در این متن از ابومنصور دوانیقی (۱۳۶-۱۵۸ ه.ق/ ۷۵۴-۷۷۵ م.)، خلیفه عباسی، به عنوان بنیان‌گذار شهر بغداد یاد شده (شهرستان‌های ایرانشهر، بند ۶۰، ۴۲)، و باتوجه به اینکه نسخه‌ای که از این رساله تاکنون

به‌دست ما رسیده متعلق به حدود سال‌های ۷۵۴-۷۵۵ م. یعنی سدهٔ هشتم میلادی است، نگارش آن باید در عهد خلیفه ابومنصور دوانیقی یا اندک‌زمانی پس از مرگ وی انجام شده باشد (وثوقی ۱۳۸۳: ۱۱۲؛ پیگولوسکایا ۱۳۷۷: ۱۶۰).

در این رساله چنین آمده است که «در ماد و کوست نهاوند و ور بهرام آوند، بهرام [پنجم] پسر یزدگرد [یکم] که او را بهرام گور می‌خوانند شهرستانی ساخت» (شهرستان‌های ایران‌شهر: ۳۹). شهرستان در پهلوی به معنی «شهر» و «مرکز ناحیه» است (Nyberg 2003: 183). غربی‌ترین ناحیهٔ ماد قدیم را مای/ماه (Māda > Māh) می‌گفتند (Marquart 1931: 68). در دوران ساسانیان ایالت ماه متشکل از هر دو ناحیهٔ اردلان و نهاوند بوده است (بارتولد ۱۳۷۷: ۲۶۸). اگرچه مارکوات واژهٔ ور را «دریاچه» ترجمه کرده است (Marquart 1931: 15)، اما نیرگ آن را به‌درستی از ریشهٔ var- به معنی «قلعه، دژ» و وهرام‌آوند را اختصاری از وهرام‌آماوند (به معنی «قوی») و معرّف بهرام گور دانسته است (Nyberg 2003: 201, 203؛ آذرنوش ۱۳۷۴: ۹-۶) و سرانجام آن که کوست به معنی «ناحیه» و «بخش جغرافیایی» است و کوست نهاوند به معنی «ناحیهٔ نهاوند» — در ماه — است (Marquart 1931: 68). اما منظور از ساختن شهر به وسیلهٔ بهرام گور، نه بنیان‌گذاری، که بازسازی (پیگولوسکایا ۱۳۷۷: ۱۶۱) بوده است، زیرا همان‌گونه که در تاریخچهٔ این شهر گفته شد، شهر نهاوند یکی از شهرهای بناشده به وسیلهٔ سلوکیان با نام لائودیسه بوده و علامت اختصاری این نام، حتی بعدها نیز بر روی سکه‌های ضرب این شهر در دوران اشکانیان نیز دیده شده است. گرچه در برخی موارد شهرها پس از بازسازی نام جدیدی نیز می‌یافتند، تغییر نام لائودیسه به نهاوند باید پیش از قرن دوم میلادی اتفاق افتاده باشد، زیرا بطلمیوس در قرن دوم میلادی نام این شهر را به صورت Niphauanda آورده است (واندنبرگ ۱۳۷۹: ۹۰) که نه معرف لائودیسه، بلکه بیانگر نهاوند است (احدیان ۱۳۸۸: ۱۶۵-۱۶۶). مطلبی که در رسالهٔ شهرستان‌های ایران‌شهر در مورد نهاوند آمده و مطلبی که در کتیبهٔ بیستون در مورد محل کشته شدن گنوماته ذکر شده بسیار شبیه به هم هستند. در کتیبهٔ بیستون (ستون ۱، بند ۱۳، سطر ۵۸-۵۹) چنین آمده که «دژی Sikayauvati نام، سرزمینی نیسای نام، در ماد، آنجا او [گنوماته] را کشتم» (Kent 1953: 120). تنها تفاوت در نام

دژهاست. باتوجه‌به مطالب کتیبه بیستون و شهرستان‌های ایرانشهر می‌توان نتیجه گرفت که نیسای (چنان‌که در ادامه خواهد آمد این نام در دوران بعد به نیهاوند و سپس نهاوند تغییر یافته است) نام منطقه‌ای وسیع از ماد بوده و احتمالاً شامل چند شهرستان می‌شده است که به‌مرور زمان هر کدام از این شهرها نام مجزایی به خود گرفته و نام نیسا برای یکی از مناطق مورد نظر باقی ماند.

۵. ریشه‌شناسی نام نهاوند

با استفاده از روش بازسازی، واژه فارسی میانه نهاوند Nihāwand را می‌توان از فارسی باستان -Niθāvanta*، متشکل از Niθā- و پسوند -vanta- به‌شمار آورد. Niθā- با صورت (احتمالاً مادی) Nisā- در سطر ۵۸ از ستون یکم کتیبه بیستون (Kent 1953: 118) در واژه -Nisāya، با معادل عیلامی Nu-iš-šā-ia و اکدی Ni-is-sa-a-a، به‌عنوان نام بخشی از ماد ذکر شده است. این نام احتمالاً مشتق از ni- به‌معنی «پایین» و -sāya از ریشه -si-، -say، قس سنسکریت -śi- به‌معنی «قرار گرفتن» و «دراز کشیدن» است (Bartholomae 1961: 1085; Pokorny 1959: 1675; Kent 1953: 194). پسوند -vant- نیز برای ساختن صفت از اسم به‌کار می‌رود (Jackson 1891: 226, 235); ابوالقاسمی ۱۳۸۳: ۳۱۲؛ احدیان ۱۳۸۸: ۱۶۶-۱۶۷) و معنی دارندگی و مالکیت را می‌رساند. باتوجه‌به موقعیت جغرافیایی دشت نهاوند که در کوهپایه واقع شده و باتوجه‌به ترجمه ریشه اصلی واژه می‌توان برای نیساوند یا نیهاوند معنی «درازکشیده در پایین» یا «قرارگرفته در پایین» را پذیرفت.

در دوره میانه، صورت فارسی باستان -Niθāvanta* با تبدیل θ میان‌واکه‌ای به h و تبدیل پسوند -vanta- به فارسی میانه -wand- (ابوالقاسمی ۱۳۸۳: ۳۲۸) به‌صورت فارسی میانه Nihāwand تبدیل شده است. دگرگونی آوایی واژه نهاوند به‌صورت گویشی ناهاوند را می‌توان ناشی از همگونی پیشرو و نیز تبدیل نهاوند به‌صورت رسمی نهاوند در دوره متأخر را می‌توان بر اثر قیاس (آرلاتو ۱۳۸۴: ۹۴، ۱۴۹) دانست (احدیان ۱۳۸۸: ۱۶۷).

این نام در رونوشت نقشه ایران بطلمیوس در قرن دوم میلادی به صورت نیفاواندا /Niphauanda/ آمده است (واندنبرگ ۱۳۷۹: ۹۰).

در مکان‌یابی ناحیه نسا در ماد، نظرات متفاوتی ارائه شده است. جای نام باستانی نسا نام چند جا و ناحیه ایران بوده و یکی از معروف‌ترین آنها، ناحیه نسا در ماد بوده است. از آنجاکه اسبان نسایی ماد، معروف‌ترین و چالاک‌ترین اسبان باستان بوده‌اند بنابراین نام نسای مادی به تکرار در منابع باستانی، از جمله در کتیبه‌های آشوری تیگلات پیلسر سوم در قرن ۸ ق.م. و کتاب‌های مورخان یونانی از جمله هرودت، استرابو و دیگران ذکر شده است (احدیان ۱۳۸۸: ۱۶۷).

هرودت اسب‌های منطقه نسیا را از معروف‌ترین اسب‌های ماد می‌داند (Herodotus, *The Persian Wars*, III. 106) و ذکر کرده که اسب‌هایی که گردونه خشایارشا را می‌کشیدند از نژاد اسب نسایی بوده‌اند که در دشت وسیع ماد واقع در میان اصفهان و همدان پرورش می‌یافته‌اند (Ibid, VII. 40).

استرابو نیز وقتی از ماد بزرگ صحبت می‌کند آنجا را همانند ارمنستان سرزمینی بسیار مناسب برای پرورش اسب می‌داند و می‌گوید در اینجا مرغزاری است که چراگاه اسب نامیده شده و کسانی که از پارس و بابل به دروازه‌های کاسپین سفر کنند از آن می‌گذرند. وی می‌گوید که «می‌گویند در روزگار پارسیان پنجاه‌هزار یابو در آنجا چرا می‌کردند و این گله اسب به شاه تعلق داشت. اما درباره اسب‌های نسایی که چون بهترین و بزرگ‌ترین اسب‌ها بود شاهان سوار آن می‌شدند. پاره‌ای می‌گویند از همین نژاد بودند و دیگران می‌نویسند که از ارمینه... از این گذشته علفی را که بهترین خوراک اسب است از آن‌رو مدیک می‌خوانیم که در واقع از اینجا به دست می‌آید» (Strabo, *Geography*, XI, 13. 7).

گزارش دیودور سیسیلی از حرکت اسکندر مقدونی و پیشروی او به سمت همدان حاکی از آن است که پس از بیستون و پیش از آنکه به همدان برسد، به منطقه‌ای رسید که می‌توانست غذای اسبان زیاد لشکرش را تأمین کند. وی در ادامه می‌گوید گفته شده که در گذشته ۱۶۰ هزار اسب در چراگاه‌های آزاد آنجا وجود داشته‌اند، اما هنگام ورود اسکندر شمار آنها بیش از

۶۰ هزار رأس نبود. اسکندر پس از آن که سی روز در آن جا اقامت گزید، در عرض شش روز به اکباتان ماد رسید (Diodorus, *The Library of History*, XVII, 110. 5-6). باتوجه به مسیر حرکت اسکندر این همان جاده‌ای است که از بیستون به سمت همدان می‌رفته و از آنجا به ری منتهی می‌شده است (خزائی ۱۳۹۵: ۴۶)، و منطقه میان بیستون و همدان را باید همان دشت نسای معروف دانست که توان پذیرایی سی‌روزه از اسکندر و سپاهیان وی را داشته است.

اشمیت با درنظر گرفتن همه روایات تاریخی به تحلیل نظرات ارائه شده در مورد محل نسا پرداخته و سرانجام ناحیه نسا را در جنوب همدان دانسته است (Schmitt, 2008). این اطلاعات ما را به ناحیه نهاوند امروزی در جنوب همدان رهنمون می‌سازد که ناحیه‌ای محصور میان دو رشته‌کوه در امتداد شمال غربی - جنوب شرقی است که از سمت کم‌ارتفاع‌تر شمالی‌اش به جاده همدان - بیستون پیوسته است.

تیگلات پیلسر سوم پس از فتوحات گسترده خود، به ماد حمله کرده و فتوحات چندی نیز در ماد انجام داد. سالنامه‌های آشوری دوره این پادشاه، از میان سرزمین‌های فتح‌شده به سرزمین Nišai یا دشت نیسا در جنوب جاده بزرگ همدان نیز اشاره دارند. این سرزمین به‌خاطر اسب‌های خود مشهور بوده و گیرشمن نیسای ذکر شده در سالنامه تیگلات پیلسر سوم را منطقه گیان می‌داند (گیرشمن ۱۳۸۴: ۱۲۳). اسب‌های دشت نیسا در شرق ماد شهرت زیادی داشتند. خراجی را که آشوری‌ها از ایالات ماد و همسایگان آنها دریافت می‌کردند، منحصرأ از دام بود و به‌طور عمده از اسب. درحالی‌که از ایالات غرب زاگرس این خراج از فرآورده‌های صنعتی وصول می‌شد (دیاکونوف ۱۳۸۰: ۱۴۶؛ دیاکونوف ۱۳۸۴: ۵۰).

پرورش اسب در سرزمین ماد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. این نکته در منابع آشوری منعکس شده است. دشت‌های نسا (نیسه) و دیگر مناطق به پرورش اسب‌های اصیل شهره بودند (Ammianus Marcellinus, XXIII, 6. 30). رمه‌های نسا در دوران باستان بالغ بر حدود ۱۶۰ هزار رأس اسب بود و به‌همین سبب مورد توجه نظامیان بود و لشکرکشی‌های متعدد به آن منطقه از دوره‌های بسیار قدیم تا دوره فرمانروایی نظامی آشوریان شاهد این

مدعاست. از حاصلخیزی زمین‌های مادها در متون میخی آشوری و تألیفات برجای مانده از نویسندگان عهد باستان سخن به میان آمده است. به‌عنوان مثال آمیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus, XXIII, 6. 29-32) چنین می‌نویسد: «ساکنان دامنه غربی کوه بلند کورون (کورون‌داغ امروزی) از دشت‌های پر نعمت گندم و انگور بهره‌مندند. خاک آنها حاصلخیز است و با آب فراوان رودها و چشمه‌سارها آبیاری می‌شود. مرغزارهای سرسبز آنها چراگاه اسب‌های اصیل است» (علی‌یف ۱۳۸۸: ۶۵).

در شمال ماد نیز محلی به نام نیسا وجود داشته که در دوره ساسانیان روستای بزرگی در ایالت همدان بود، اما بعداً به قزوین ملحق شد (مارکوارت ۱۳۷۱: ۱۶۰). علی‌یف استان مادی نیسا که در نوشته‌های تیگلات پیلسر سوم آمده است را همین محل یعنی قزوین امروزه می‌داند (علی‌یف ۱۳۸۸: ۵۰۶-۵۰۷). حتی یُرنُش بازدارای سرسلسله اتابکان قزوین نیز بر سکه‌های خود عنوان نهاوند را آورده است (قاسم‌بگلو ۱۳۸۴: ۱۵۸). این محل تا چندی پیش نهاوند نام داشت اما پس از آنکه به شهر تبدیل شد نام آن به خرم‌دشت تغییر یافت.

باتوجه به مطالب ذکر شده ظاهراً دشت نیسا منطقه‌ای وسیع بوده که از جنوب استان قزوین آغاز و تا جنوبی‌ترین نقطه استان همدان امروزی امتداد داشته و این ناحیه احتمالاً به‌خاطر داشتن موقعیت راهبردی حساس، آب فراوان و زیستگاه‌های طبیعی مناسب، مردم و حاکمان را جذب خود می‌کرد. برای نمونه ویژگی‌های طبیعی جنوب این منطقه سلوکیان را بر آن داشت تا شهر لائودیسه را در آنجا بسازند یا بازسازی کنند. این شهر که تا امروز با نام نهاوند پابرجاست، در زمان اشکانیان و ساسانیان مورد توجه و علاقه برخی از شاهان ایران قرار گرفت، آخرین رویارویی یکپارچه ایرانیان با اعراب در نزدیکی آن رخ داد و تا دو قرن پیش مهم‌ترین شهر بخش جنوبی استان همدان بود. در حال حاضر نیز تعدادی از مردم در نهاوند و روستاهای اطراف آن دارای نام خانوادگی نسائی هستند که به احتمال زیاد یادگاری از نام قدیم این منطقه است. گذشته از منابع تاریخی و زبان‌شناسی، مدارک سکه‌شناسی نیز تأییدی بر مطالب ذکر شده است.

۶. نام نهاوند در سکه‌های ضرب نهاوند

باتوجه به اینکه سکه‌شناسی روشنگر برخی رویدادهای مبهم و تاریک گذشته است، سکه‌های ضرب نهاوند نیز می‌تواند تا حدودی روشنگر نام گذشته نهاوند باشد. سکه‌ها به‌عنوان یکی از منابع دست اول، دقیق‌ترین اطلاعات تاریخی را نیز دربر دارند. از ویژگی‌های سکه این است که مرور زمان هیچ تغییری در آنها ایجاد نکرده و کاملاً دست‌نخورده باقی مانده‌اند. هخامنشیان از زمان داریوش یکم (۵۲۱-۴۸۶ ق.م.) نخستین دولتی بودند که در ایران اقدام به ضرب سکه کردند، اما سکه‌های هخامنشی فاقد نوشته بوده و به‌همین دلیل ضرب‌خانه‌های هخامنشی شناخته شده نیستند. سکه‌های سلوکی نیز فاقد نام ضرب‌خانه و شهری است که سکه‌ها در آنجا ضرب شده‌اند، البته تعدادی علائم اختصاری در پشت سکه‌های سلوکی وجود دارد که با وجود تلاش زیاد سکه‌شناسان هنوز این علائم شناسایی و کشف رمز نشده‌اند (آورزمانی ۱۳۸۰: ۷۰).

نام لائودیسه (لائودیکیا) بعد از انقراض سلوکیان و روی کار آمدن اشکانیان، همچنان برجای ماند و ظاهراً تا اواخر دوره اشکانیان، نهاوند حداقل در محافل رسمی به این نام مشهور بوده است. نهاوند در دوره اشکانیان از شهرهای بزرگ و آباد محسوب می‌شده و جایگاه خاندان کارن (قارن)، یکی از هفت خاندان بزرگ دوره اشکانی (۲۵۰ ق.م. - ۲۲۴ م.) و ساسانی (۲۲۴-۶۵۱ م.)، بوده است. نهاوند یکی از ضرب‌خانه‌های دوره اشکانی نیز بوده که سکه‌هایی با نام لائودیسه در این شهر ضرب شده است و سکه‌هایی که تا امروز از این شهر به‌دست آمده مربوط به دوران پادشاهی فرهاد سوم (۸۰-۵۷ ق.م.)، مهرداد سوم (۵۷-۵۵ ق.م.)، ارد اول (۵۷-۳۷ ق.م.)، فرهاد چهارم (۳۷ ق.م. - ۲ م.) و اردوان سوم (۱۲-۴۰ م.) اشکانی است (همان: ۷۱). در پشت این سکه‌ها علامت ضرب‌خانه لائودیسه منقور است. علامت ضرب‌خانه نهاوند در پشت درهم‌های اشکانی به صورت مونوگرام (O+Λ) بوده به صورتی که حرف (O) بر بالای حرف (Λ) قرار گرفته بوده است و ترکیبی از دو حرف یونانی (Λ) و (O) بوده که نشانگر «لا+نو» و آغاز نام شهر لائودیسه (لائودیکیا = نهاوند) بوده است (سلوود ۱۳۶۸: ۳، قسمت اول/۴۱۸؛ قاسم‌بگلو ۱۳۸۴: ۱۵۶).

با پیروزی اردشیر بابکان و انقراض دولت اشکانی به‌دست وی در سال ۲۲۴م، بقایای فرهنگ هلنی در ایران منسوخ و به‌دست فراموشی سپرده شد. سکه‌های ساسانی ضرب نیاوند بیانگر این هستند که حداقل در زمان ساسانیان نام شهر از لائودیسه به نیاوند تغییر یافته است (آورزمانی ۱۳۸۰: ۷۲). در دوره ساسانی نخستین بار نگارش نام محل ضرب سکه‌ها یا ضرب‌خانه به‌صورت غیررسمی و محدود، از دوره شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹م). آغاز و از زمان بهرام چهارم (۳۸۸-۳۹۹م). به‌صورت رسمی و همیشگی بر سکه‌ها آورده شد (امینی ۱۳۹۲: ۱۳). در آغاز نام ضرب‌خانه به‌صورت اختصاری و بدون اسلوب خاص و ثابت، بر جاهای گوناگون از روی پشت سکه نقش می‌شد. به‌مرور و در زمان یزدگرد یکم (۳۹۹-۴۲۰م). نام اختصاری ضرب‌خانه‌ها نظام‌مند شده و از دوره بهرام پنجم (۴۲۰-۴۳۸م). به بعد، جای نگارش آن به‌صورت رسمی در پشت سکه، سمت راست و در کنار نگهبان آتش قرار گرفت. نام ضرب‌خانه عمدتاً به‌دلیل کمبود فضا به شیوه اختصاری بر سکه‌ها نگاشته می‌شد. البته نام برخی از ضرب‌خانه‌ها مانند بلخ، ری و جی (گی)، به‌علت کوتاهی نامشان کامل نوشته شده است (ایراندوست ۱۳۷۹: ۱۵۲؛ امینی ۱۳۹۲: ۱۴). تاریخ‌گذاری بر سکه‌های ساسانی نیز از سال سوم سلطنت پیروز یعنی سال ۴۶۰م. متداول گردید (ایراندوست ۱۳۷۹: ۱۵۲).

نیاوند پیش از فتح ایران به‌دست اعراب، و نیز پس از آن، شهر بسیار مهمی بوده و به‌همین دلیل در این محل، به ویژه در اواخر عهد ساسانی، سکه‌های زیادی ضرب شده است (آلتهایم و همکاران ۱۳۸۲: ۱۰۵). برای ضرب‌خانه نیاوند در دوره ساسانی دو نشان اختصاصی (NIH: نیاوند) و (NH: نیاوند) در خط پهلوی وجود دارد (همان: ۹۶). با وجود اینکه این علائم را می‌توان نشانگر شهر نیاوند و نیاوند در منطقه ماد دانست، ولی برخی سکه‌شناسان گزینه‌های دیگری مانند نیریز در فارس، وه‌اردشیر در سلوکیه و وه‌کواد را نیز پیشنهاد کرده‌اند (امینی ۱۳۹۲: ۳۷-۳۸). گفتنی است که در خط پهلوی برای حروف (ن) و (و) یک نشانه وجود دارد و به‌همین دلیل خوانش‌های دیگری از نام این ضرب‌خانه وجود دارد. با توجه به اینکه حرف (ه) جزء اصلی نام نیاوند بوده و این حرف خود تغییر یافته حرف (س) بوده است، می‌بایست این حرف در مختصر نام ضرب‌خانه می‌آمد تا مشخص شود

که مربوط به شهر نهاوند است. بنابراین آنجا که نشان ضرب‌خانه به صورت (NI) آمده و برخی آن را مربوط به ضرب‌خانه نهاوند دانسته‌اند (قاسم‌بگلو ۱۳۸۴: ۱۵۶؛ امینی ۱۳۹۲: ۳۸) چندان درست به نظر نمی‌رسد و این نشانه به احتمال زیاد مربوط به شهرهایی از جمله نیریز، نیشابور یا شهر دیگری بوده است، ولی آنجا که در نام ضرب‌خانه حرف (ه) وجود دارد به احتمال بسیار زیاد مربوط به شهر نهاوند بوده است.

از پادشاهان ساسانی؛ قباد اول (۴۸۸-۵۳۱ م.)، خسرو اول انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م.)، هرمز چهارم (۵۷۹-۵۹۰ م.)، بهرام چوبین (۵۹۰-۵۹۱ م.)، خسرو دوم پرویز (۵۹۱-۶۲۸ م.)، قباد دوم (۶۲۸ م.)، اردشیر سوم (۶۲۸-۶۳۰ م.) و پوران‌دخت (۶۳۰-۶۳۲ م.) در ضرب‌خانه نهاوند سکه‌هایی را ضرب کرده‌اند (آوزرمانی ۱۳۸۰: ۷۲؛ ایراندوست ۱۳۷۹: ۱۵۰-۱۵۲؛ امینی ۱۳۹۲: ۳۸؛ قاسم‌بگلو ۱۳۸۴: ۱۵۶-۱۵۷).

پس از سقوط ساسانیان و در سکه‌های معروف به عرب - ساسانی، سکه‌هایی بدون نام حاکم اسلامی و گاه با نام خسرو در نهاوند ضرب شده‌اند که متعلق به سال‌های ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۳ و ۳۷ هجری قمری هستند. پس از آن نیز سکه‌هایی با نام حاکمان اسلامی از جمله عبدالله بن عامر در تاریخ ۴۱ هجری، زیاد بن ابوسفیان در تاریخ ۵۱-۵۳ هجری، عبیدالله بن زیاد در تاریخ ۵۷-۶۰ و ۶۲-۶۳ هجری، مصعب بن زبیر در تاریخ ۶۹ هجری (همان: ۱۵۸) ضرب شده‌اند. بر روی این سکه‌ها نیز نام ضرب‌خانه نهاوند به صورت NEH (نیه) نوشته شده است (همان: ۱۵۶).

در دوره خلافت عباسیان نام نهاوند به صورت کنونی نوشته شده و گاهی آن را به صورت بنهوند نوشته‌اند. در دوره خلافت اموی و به‌ویژه در سال‌های ۷۹ تا ۸۳ هجری قمری سکه‌های ضرب‌خانه نهاوند با عنوان ماه البصره ضرب شده‌اند، اما در دوره عباسی نام اصلی شهر دوباره بر سکه‌ها ظاهر می‌شود و فلوس‌های عباسی از جمله فلوس‌های سال ۱۶۸ ه.ق. با عنوان نهاوند ضرب شده‌اند. فتحعلی‌شاه قاجار نیز در سال ۱۲۴۸ ه.ق. سکه‌ای در نهاوند ضرب کرده است که لقب آن مشکوک به نظر می‌رسد و فرح‌بخش در کتاب راهنمای سکه‌های ضرب چکشی آن را دارانشاب خوانده است، ولی دارانشاب صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

باتوجه به اینکه سکه سالمی از این نوع در دست نیست، تأیید قطعی این نظر مقدور نیست (قاسم‌بگلو ۱۳۸۴: ۱۵۸-۱۶۱). اگر چنین عنوانی درست باشد پس از مدت‌ها باز هم شاهد ظهور نام کهن نسا در سکه‌های این منطقه هستیم.

بنابراین در سکه‌های ضرب نهاوند نیز شکل قدیمی‌تر نام نهاوند محفوظ مانده و ما را به این نکته رهنمون می‌کند که پیش‌تر از این نام نهاوند نیاوند و نهاوند بوده است.

۷. نتیجه‌گیری

نهاوند شهری واقع در غرب ایران و در منطقه شمالی زاگرس و ۹۰ کیلومتری جنوب همدان است. این منطقه از نظر کشاورزی بسیار حاصلخیز و پرآب است. باتوجه به اینکه نهاوند بر سر یکی از راه‌های مهم ارتباطی تاریخی قرار گرفته که از عراق مرکزی شروع شده و از طریق کرمانشاه به شمال ایران می‌رسیده، در بیشتر ایام محل عبور لشکریان و کاروان‌ها و به تبع آن محل وقوع وقایع و نبردهای متعددی بوده است. پیشینه نام نهاوند به عنوان یکی از کهن‌ترین شهرهای ایران به سده هشتم ق.م. با عنوان نیشای یا نیسای برمی‌گردد. این نام پس از آن به نساوندت، نهاوند و در نهایت نهاوند تغییر شکل یافته است. سیر تحول این نام را از طریق منابع تاریخی، زبان‌شناسی، باستان‌شناسی و به‌ویژه نوشته‌های روی سکه‌ها به‌درستی می‌توان تشخیص داد. بیشتر نویسندگان کتاب‌های لغت، فرهنگ‌نویسان، جغرافی‌دانان و مورخین در مورد ریشه‌شناسی نام نهاوند اظهار نظر کرده‌اند و هنگامی که از نهاوند صحبت به میان آمده خواه‌ناخواه به وجه تسمیه و معنی نام نهاوند اشاره کرده‌اند، اما همه آنها در دایره‌ای محدود و بر اساس ظاهر نام نهاوند به ترجمه‌ای تحت‌اللفظی از آن پرداخته‌اند.

باتوجه به منابع مختلف تاریخی، زبان‌شناسی و باستان‌شناسی می‌توان گفت که نیسای نام منطقه‌ای وسیع از ماد بوده که از جنوب استان قزوین آغاز و تا جنوبی‌ترین نقطه استان همدان امروزی امتداد داشته و این ناحیه احتمالاً به دلیل داشتن موقعیت راهبردی حساس، آب فراوان و زیستگاه‌های طبیعی مناسب، مردم و حاکمان را جذب خود می‌کرد. این منطقه وسیع احتمالاً شامل چند شهر می‌شده که به مرور زمان هر کدام از این شهرها نام مجزایی

به خود گرفته و نام نیسا برای یکی از مناطق مورد نظر یعنی شهر نهادند امروز باقی مانده است. بر اساس ریشه‌شناسی این نام دو معنی «درازکشیده در پایین» و «زیستگاه و محل زندگی» را می‌توان برای آن در نظر گرفت.

منابع

- آذرنوش، مسعود، ۱۳۷۴، «ور تاجیکان»، نشریه معارف، دوره دوازدهم، شماره ۱ و ۲، ص ۳-۱۵.
- آرلاتو، آنتونی، ۱۳۸۴، درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی، ترجمه یحیی مدرسی، چاپ دوم، تهران.
- آسانا، جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب (گردآورنده)، ۱۳۸۲، متون پهلوی، گزارش سعید عریان، تهران.
- آلتهایم، فرانتس و همکاران، ۱۳۸۲، تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران.
- آورزمانی، فریدون، ۱۳۸۰، «نگرشی بر پیشینه نهادند به استناد سکه‌نوشته‌ها»، فرهنگان، س ۳، ش ۹، ص ۶۸-۸۱.
- ابن حوقل، محمد بن علی، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۵.
- ابن فقیه همدانی، ابوبکر احمد بن محمد، البلدان، ترجمه ح. مسعود، تهران، ۱۳۴۹.
- ابوالفداء، الملک المؤید عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن علی، تقویم البلدان، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، ۱۳۴۹.
- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۳، دستور تاریخی زبان فارسی، چاپ چهارم، تهران.
- احدیان، محمدمهدی، ۱۳۸۸، «بررسی ریشه‌شناختی دو جای نام در استان همدان (نهادند و آدراپانا)»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۵، ص ۱۵۹-۱۷۴.
- اذکابی، پرویز، ۱۳۸۰، همدان‌نامه (بیست گفتار درباره مادستان)، همدان.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، تهران، ۱۳۷۳.
- افراسیاب‌پور، علی‌اکبر، ۱۳۸۱، جغرافیای تاریخی نهادند، قم.
- افشار سیستانی، ایرج، ۱۳۸۲، پژوهشی در نام شهرهای ایران، چاپ دوم، تهران.
- امینی، امین، ۱۳۹۲، سکه‌شناسی آخرین شاهان ساسانی، تهران.
- انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد بن ابی طالب، نخبة‌الدهر فی عجایب البر و البحر، ترجمه سید حمید طبیبیان، تهران، ۱۳۵۷.

- ایراندوست، محمود، ۱۳۷۹، «سکه‌های ضرب نهاوند در دوره ساسانیان»، فرهنگ‌ان، س ۱، ش ۴، ص ۱۴۶-۱۵۳.
- ایزدین‌پناه، حمید، ۱۳۶۳، آثار باستانی و تاریخی لرستان، ج ۲، تهران.
- ایزدین‌پور خاراکسی، منزل‌گاه‌های اشکانی، ترجمه علی اصغر میرزایی، تهران، ۱۳۹۲.
- بارتولد، ویلهلم، ۱۳۷۷، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، ۱۳۴۴، خاتون هفت قلعه، تهران.
- بغدادی، ابوالقاسم محمد بن حوقل، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۹.
- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، ۱۳۴۶.
- بیات، عزیزالله، ۱۳۷۶، «نهاوند در گذر تاریخ»، مجموعه مقالات اولین همایش نهاوندشناسی، گردآورنده اسماعیل شهبازی، مؤسسه فرهنگی علیمردیان، ص ۴۳-۸۵.
- _____، ۱۳۷۹، «نقدی بر مقاله وجه تسمیه نهاوند»، فرهنگ‌ان، س ۱، ش ۴، ص ۱۵۴-۱۶۱.
- بیانی، ملکزاده، ۱۳۸۱، تاریخ سکه، چاپ ششم، جلد ۲، تهران.
- پیرنیا، حسن، ۱۳۸۱، تاریخ ایران باستان، چاپ هشتم، ج ۲، تهران.
- پیگولوسکایا، ن.، ۱۳۷۷، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، چاپ سوم، تهران.
- تبریزی، محمد حسین بن خلف، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، ویرایش دوم، ج ۴، تهران، ۱۳۴۲.
- تفضلی، احمد، ۱۳۷۶، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران.
- الجزری، عزالدین بن الاثیر، اللباب فی تهذیب الانساب، الجزء الثالث، بیروت، ۱۹۴۸.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، مشهد، ۱۳۶۸.
- حسنی رازی، سید مرتضی بن قاسم داعی، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام، تهران، ۱۳۶۴.
- حسینی عاملی، سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت، ۱۹۵۱.
- حسینی مدنی تتوی، عبدالرشید بن عبدالغفور، فرهنگ رشیدی، تصحیح محمد عباسی، ج ۲، تهران، ۱۳۳۷.
- حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳۸۴، تاریخ پانصد سال حکومت اشکانیان، تهران.
- حکیم، محمدتقی خان، گنج دانش، تهران، ۱۳۶۶.
- حموی، شهاب‌الدین ابوعلی یاقوت، معجم البلدان، ج ۵، بیروت، ۱۳۷۶ق.
- خزانی، سهم‌الدین، ۱۳۹۵، «راه‌های ارتباطی خشکی در دوره هخامنشی»، پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س ۸، ش ۴ (پیاپی ۳۲)، ص ۳۷-۵۸.
- دیاکونف، م. م.، ۱۳۵۱، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، تهران.
- _____، ۱۳۸۴، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، چاپ پنجم، تهران.

- دیاکونوف، ا. م.، ۱۳۸۱، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، چاپ ششم، تهران.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ هفتم، ج ۱، تهران، ۱۳۸۳.
- زرینی، حسین، ۱۳۸۵، نهاوند، تهران.
- ساروی، محمدعلی، سه رساله در علم رجال، تهران، ۱۳۴۵.
- سلوود، دیوید، ۱۳۶۸، «سکه‌های پارتی»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ترجمه حسن انوشه، ج ۳ - قسمت اول، تهران، ص ۳۸۱-۴۲۷.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور، الانساب، ج ۵، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- سیدان، شمس‌الدین، ۱۳۷۹، نهاوند در هزاره‌های تاریخ، تهران.
- شهرستان‌های ایران‌شهر؛ نوشته‌ای به زبان فارسی میانه درباره تاریخ، حماسه و جغرافیای باستانی ایران، آوانویسی و حواشی از تورج دریایی، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران، ۱۳۸۸.
- شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجو، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عقیقی، ج ۲، مشهد، ۱۳۵۱.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک (بخش ایران از آغاز تا سال ۳۱ هجری)، ترجمه صادق نشأت، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴.
- طلائی، حسن، ۱۳۸۱، باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد، چاپ دوم، تهران.
- طوسی همدانی، محمد بن محمود بن احمد، عجایب المخلوقات، به اهتمام منوچهر ستوده، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۲.
- علی‌یف، اقرار، ۱۳۸۸، پادشاهی ماد، ترجمه کامبیز میربهاء، تهران.
- فوریه، ژوان، ۱۳۸۵، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران.
- قاسم‌بگلو، مرتضی، ۱۳۸۴، «ضرب سکه در نهاوند»، فرهنگ‌ان، س ۷، ش ۲۶، ص ۱۵۵-۱۶۱.
- قزوینی، عمادالدین زکریا بن محمد بن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، تصحیح سید محمد شاهمرادی، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمان، ج ۱، تهران، ۱۳۷۱.
- کریستن‌سن، آرتور امانوئل، ۱۳۷۹، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ دهم، تهران.
- کسروی تبریزی، سید احمد آقا، ۱۳۰۴، «نهاوند - دماوند»، مجله آینده، س ۱، ش ۷، ص ۴۲۹-۴۳۳.
- _____، ۲۵۳۶، کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، تهران.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، زین الاخبار، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران، ۱۳۸۴.
- گوتشمید، آلفرد فن، ۱۳۸۸، تاریخ ایران و ممالک هم‌جوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه

- کیکاووس جهاننداری، چاپ پنجم، تهران.
- گیرشمن، رومن، ۱۳۸۴، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تصحیح میترا مهرآبادی، چاپ چهارم، تهران.
- مارکوارت، یوزف، ۱۳۷۱، ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران.
- مجم‌التواریخ و القصص، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، به‌کوشش محمد رمضان، تهران، ۱۳۱۸.
- محمد پادشاه، فرهنگ آندراج، ج ۷، تهران، ۱۳۲۵.
- مقدسی، ابو‌عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، ترجمه علینقی منزوی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۵.
- میرخواند، محمد بن خاوند شاه بن سید برهان‌الدین، روضة‌الصفاء، ج ۷، تهران، ۱۳۳۹.
- نقیسی، علی اکبر ناظم‌الاطباء، فرهنگ نفیسی، تهران، ۲۵۳۵.
- نوبان، مهرالزمان، ۱۳۷۶، نام مکان‌های جغرافیایی در بستر زمان، تهران.
- هدایت، رضاقلی خان، فرهنگ انجمن آرای ناصری، ج ۲، تهران، بی‌تا.
- هول، فرانک، ۱۳۸۱، باستان‌شناسی غرب ایران، ترجمه زهرا باستی، تهران.
- واندنبگ، لونی، ۱۳۷۹، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، چاپ دوم، تهران.
- وثوقی، محمدباقر، ۱۳۸۳، بررسی منابع و مآخذ تاریخ ایران پیش از اسلام، تهران.
- یارشاطر، احسان (گردآورنده)، ۱۳۷۷، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، ج ۳ - قسمت دوم، تهران.
- یعقوبی، ابن واضح احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، ۲۵۳۶.
- Ammianus Marcellinus*, with an English Translation by J. C. Rolfe, 3 vols., London, 1935.
- Bartholomae, C., 1961, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.
- Diodorus of Sicily, *The Library of History*, vols. 1-12, tr. By C. H. Oldfather, Cambridge, 1968.
- Herodotus, *The Persian Wars*, tr. by A. D. Godley, Cambridge, 1957.
- Jackson, A. V. Williams, 1891, *An Avesta Grammar*, Stuttgart.
- Kent, R. G., 1953, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, Second Edition, New Haven.
- Marquart, J., 1931, *A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr (Pahlavi Text, Version and Commentary)*, Roma.
- Nyberg, H. S. 2003, *A Manual of Pahlavi*, 2 vols., Tehran.
- Pliny, *Natural History*, tr. by H. Rackham et al., London, 1947.
- Pokorny, J., 1959, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, München.
- Schmitt, R., 2008, "Nisāya", *Encyclopedia Iranica*, online, www.iranicaonline.org.
- Strabo, *The Geography of Strabo*, tr. by H. L. Jones, Cambridge (Mass.), 1966.

معرفی سه نسخه خطی روایات داراب هرمزدیار و بررسی خویشاوندی آنها

یلدا شکوهی (دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران)

ژاله آموزگار (استاد بازنشسته گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران، نویسنده مسئول)*

چکیده: تا کنون دست‌نویس‌های بسیاری از روایات فارسی زردشتی به قلم محققان و ایران‌شناسان معرفی و بررسی شده است. روایات داراب هرمزدیار به‌عنوان اثری مستقل، مجموعه‌ای کامل از روایات قدیم و جدید، درباره آداب و رسوم دینی زردشتیان، داستان‌ها و افسانه‌ها و جز آنها را در بر دارد. از این متن نسخه‌های متعددی شناسایی شده است. در این جستار سه دست‌نویس روایات داراب هرمزدیار محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران و کتابخانه ملی فرانسه معرفی شده و خویشاوندی این سه نسخه براساس نسخه‌های موجود و پژوهش‌های پیشین بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: نسخه خطی روایات داراب هرمزدیار، داراب هرمزدیار، فارسی زردشتی

۱. مقدمه

پس از سقوط ساسانیان و ظهور اسلام در ایران، جامعه دینی دستخوش دگرگونی‌های گسترده‌ای شد. گروه بزرگی از زردشتیان حدود قرن ۴ ق (= ۱۰م) به هند مهاجرت کردند و در سنجان اسکان گزیدند و جمعیت پارسیان را تشکیل دادند. این گروه برای آگاهی از تازه‌ترین فتوهای موبدان و آداب و آئین‌های دینی، فرستادگانی را به سرزمین مادری می‌فرستادند و برای حفظ سنت‌های کهن، نسخه‌های کمیاب و نایاب را رونویسی و پرسش و پاسخ میان مؤمنان و پیشوایان دینی را مکتوب می‌کردند. این روایات که به زبان فارسی نوشته شده‌اند، پس از متون اوستایی، متون پهلوی به‌ویژه زند و نوشته‌های پازند اهمیت بسیاری دارند.

مکاتبات میان دو جامعه زردشتی ایران و هند با استناد به تاریخ نسخه‌ها، به قرن‌های ۹ تا ۱۱ ق بازمی‌گردد. این مکاتبات با نام روایت مشهور است و شامل همان دست‌نویس‌ها، پرسش‌ها و پاسخ‌ها است. این روایات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: (۱) روایت‌های انفرادی: شامل روایاتی است که اغلب به نام پیک و بعدها با نام پرسشگر نیز نام‌گذاری شده است. بنابر تصریح مدی^۱ (4: 1922) آگاهی جامعه زردشتیان ایران آن روزگار از پارسیان هند از طریق نخستین فرستاده به نام نریمان هوشنگ از هند به ایران بوده است، این رخداد در این مکتوب چنین منعکس شده است: «سپاس یزدان که چنین بهدینان در ملک هند هستند». این نامه به تاریخ روز خورشید، ماه آبان، سال ۸۴۷ یزدگردی (۱۴۷۸م/۸۸۴ق) به قلم شاپور جاماسب شهریار بُخت‌آفرین کتابت شده است؛ (۲) مجموعه روایت‌ها: این دسته روایات، شامل مجموعه‌ای از روایت‌های انفرادی است که ذیل نام گردآورنده روایات مشهورند، مانند: روایات بهمن پونجیه، برزوکامدین، هرمزدیار فرامرز و داراب هرمزدیار (5: 1922: 4-4; Modi 1922: 4-5; West 1896-1904: 2/125؛ آموزگار ۱۳۸۶: ۹۸؛ دالوند ۱۳۸۸: ۲۴۸).

در این جستار سعی بر آن است معرفی جامعی از سه نسخه خطی روایات داراب

هرمز دیار محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران و کتابخانه ملی فرانسه (از این پس با نام نسخه پاریس یاد می‌شود) به دست داده شود. از آنجاکه، دسترسی به نسخه‌های کهن روایات داراب هرمز دیار به‌ویژه نسخه‌هایی که به خط داراب کتابت شده بسیار دشوار بود، ناگزیر برای شناسایی نسب نسخه‌های یادشده از پژوهش‌های پیشین استفاده شد.

۲. پیشینه پژوهش

تا کنون پژوهش‌های بسیاری درباره روایات فارسی زردشتی به صورت جداگانه منتشر شده است که برخی از این روایات مانند رساله علمای اسلام، ارداویراف‌نامه، صد در نثر و صد در بندش، قصه سنجان و زردشت‌نامه در کتاب روایات داراب هرمز دیار نیز نقل شده است. در اینجا به برخی از این پژوهش‌ها به اختصار اشاره می‌شود: نخستین بار دابار^۱ متن صد در نثر و صد در بندش را با مقدمه‌ای در ۱۹۰۹م منتشر کرد، بعدها، ژاله آموزگار در رساله دکتری^۲ خود در ۱۹۶۷م بر اساس آنچه دابار منتشر کرده بود، به تألیف واژه‌نامه همراه با مقدمه‌ای مفصل همت گماشت، و دو سال بعد در مقاله‌ای با عنوان «ادبیات زردشتی به زبان فارسی»^۳، معرفی جامعی از رساله‌هایی به دست داد که به فارسی زردشتی باقی مانده است؛ پژوهش بعدی، تصحیح انتقادی متن روایت فارسی زردشتی با عنوان اردای ویراف‌نامه^۴ است که به کوشش داریوش کارگر در سال ۲۰۰۹م انتشار یافت.

روایات داراب هرمز دیار نخستین بار به همت اونوالا و براساس دست‌نویسی (تاریخ کتابت: ۱۰۶۱ یزدگردی/ ۱۱۰۵ق) که در اختیار او بود به قلم میرزا مهدی شیرازی در پانزدهم اکتبر ۱۹۰۰م برابر با بیستم جمادی‌الآخر ۱۳۱۸ق کتابت و در ۱۹۲۲م در دو جلد چاپ سنگی شد. جیوانجی جمشیدجی مدی در مقدمه‌ای مفصل به زبان انگلیسی بر این چاپ

1. Dhabhar, E. B. , *Saddar Nasr and Saddar Bundelesh*, Bombay, 1909

2. *Le Sad Dar Nasr, Le Sad Dar Bondehes*, Paris, 1967.

۳. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، س ۱۷، ش ۲، ۱۳۴۸.

4. *Ardāy-Vīrāf Nāma: Iranian Conceptions of the Other World*, Dariush Kargar, Uppsala, 2009.

درباره داراب، روایات زردشتی و انواع آن و ده دست‌نویس روایات داراب هرزدیاری و همچنین زندگی اونوالا یادداشت‌های سودمندی به قلم آورد. پس از انتشار چاپ سنگی این اثر، هرکس از روایات سخن گفته، به این چاپ و مقدمه مدی استناد کرده است. پژوهش بعدی مقاله‌ای است با عنوان «نکاتی در قدمت نسبی برخی از متون فارسی موجود در روایات زردشتی»^۱ به قلم محمود امیدسالار و دیگری مقاله «روایات داراب هرزدیاری و دست‌نویس کتابخانه مجلس شورای اسلامی» نوشته حمیدرضا دلوند، همچنین مقاله ابوالفضل خطیبی با عنوان «روایات داراب هرزدیاری» که به ترتیب در ۱۳۸۵، ۱۳۸۸ و ۱۳۹۶ به چاپ رسید.

۳. داراب هرزدیاری

داراب در یکی از دست‌نویس‌های خود مشهور به نسخه هودیوالا^۲ (نک: سطور بعد)، در پایان داستان نوشیروان عادل و دستور یونان در انجامه‌ای منظوم (۱۴ بیت) از نیاکان خود نام برده است (Modi 1922: 29). بنابر این گزارش، او از خاندانی سرشناس از پیشوایان پارسی دین زردشتی در بلسار^۳ بود که در قرن ۱۱ق (= ۱۷م) می‌زیست. داراب پسر هرزدیاری پسر فرامرز پسر کامدین پسر کیقباد از نوادگان ناگن‌رام^۴ بود. دستور بهمن یکی از پسران کیقباد تاریخ پرسیان را با نام کیسه سنجان^۵ (= قصه سنجان) به نظم درآورد. بنابر قصه سنجان، ناگن‌رام آتش مقدس ایران شاه^۶ را از بنسده^۷ به نوساری منتقل کرد. خانواده داراب نیز پیش از او به گردآوری روایات اهتمام داشتند. برای نمونه، برزو کامدین عموی داراب مجموعه‌ای از روایات را گردآورد که به نام روایات برزو کامدین معروف است. پدر و پدربزرگ داراب نیز از گردآورندگان معروف روایات زردشتی هستند. چنان‌که پیداست، داراب نیز کار نیاکان خود را با جدیت دنبال کرده است. او به مجموعه روایات پدرش هرزدیاری روایات جدیدی نیز افزود، تاآنجا که به همت او

۱. فصلنامه ادبی، فلسفی، تاریخی، س ۲۲، ش ۲.

2. Hodiwala

3. Bulsar

4. Nāgan Ram

5. Kisseh-i-Sanjan

۶. نخستین آتش مقدسی که پس از سقوط حکومت ساسانیان به دست مهاجران پارسی در گجرات هند برپا شد (نک: Modi 1922: 55).

7. Bansdah

مهم‌ترین و کامل‌ترین روایات زردشتی گردآوری شد (Ibid 1922: 55-56).

۴. روایات داراب هرمزدیار

روایات داراب هرمزدیار با طبقه‌بندی موضوعی، مشهورترین اثر فارسی زردشتی به نظم و نثر است که در آن، بسیاری از روایات دینی، اخلاقی، تاریخی و افسانه‌ای زردشتیان گرد آمده است. این روایات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: (۱) روایات قدیم‌تر، شامل آثار مستقل به نظم و نثر که برخی از آنها برگرفته از متون پهلوی است، مانند صد در نثر، صد در بندهش و ارداویراف‌نامه؛ (۲) روایات جدیدتر، شامل پرسش و پاسخ میان زردشتیان ایران و هند (نک: متن چاپی نسخه اونوالا ۱۹۲۲؛ 122: West 1896-1904).

مدی (59: 1922) در پایان جلد اول متن چاپی روایات داراب هرمزدیار، فهرست کاملی از مندرجات کتاب به انگلیسی به دست داده است. مطابق این فهرست، جلد نخست شامل دوازده و جلد دوم، هفت فصل است. کتاب با الفبای زبان اوستایی و پهلوی آغاز می‌شود و با نامه‌هایی خطاب به هیربدان پایان می‌یابد. برخی سرفصل‌های روایات داراب هرمزدیار عبارت است از: آداب سدره‌پوشی و بستن کمر بند کستی (= کمر بند دینی زردشتیان)، پیت یا توبه از گناهان، انواع آتش و آتشکده‌ها، مباحثی در باب انواع ازدواج، نیرنگ‌ها (= وردها)، خویدوده (ازدواج با خویشان)، گفت‌وگوی زردشت و جاماسب، انواع گناهان، آفرینگان‌ها، مراسم برش‌نوم، آیین درون، درباره بهرام ورجاوند، رسالتی در موضوعات متفاوت، از قبیل رساله علمای اسلام، زند بهمن‌یشت، احکام جاماسب حکیم، داستان‌هایی از قبیل داستان مزدک و انوشیروان، شاهزاده ایرانی و عمر خطاب، داستان خادم و پادشاه و جز آن. داراب در کتاب خود از روایانی چون کامه بهره، نریمان هوشنگ، شاپور بروچی، بهمن پونجیه، کامدین شاپور، کاوس کامدین و بسیاری دیگر نقل قول کرده است. مآخذ این روایان شامل مکتوباتی از قبیل کامدین شاپور، جاسا، فریدون مرزبان و کتاب‌هایی از جمله مینوی خرد، کتاب علمای اسلام، زند و همن‌یشت، اوستا و زند، صد در بندهش، صد در نظم، صد در نثر، کتاب سوگندنامه، فرگرد هشتم و ندیداد، ارداویراف‌نامه منظوم و جز آنها بوده است.

۵. نسخه‌های روایات داراب هرمزدیار

مدی (19: 1922) در مقدمه بر چاپ سنگی اونوالا در معرفی نسخه‌های روایات داراب هرمزدیار از ۱۰ نسخه نام برده که از آن میان پنج نسخه را پیش‌تر وست معرفی کرده بود (نک: West 1896-1904: 2/127) و پنج نسخه دیگر را خود بر این مجموعه افزوده است. سه نسخه از کهن‌ترین آنها بدین شرح به خط داراب است: ۱) نسخه شاپورشاو هُرمس‌جی هودیوالا^۱؛ ۲) نسخه دانشگاه بمبئی^۲؛ ۳) نسخه ارواد منوک‌جی رستم‌جی اونوالا^۳. نام نسخه‌های دیگر که در فهرست ده‌تایی بدان اشاره شده، عبارت است از: نسخه دکتر ویلسن^۴، نسخه بلسار، نسخه کتابخانه ملافیروز، نسخه جاماسب‌جی منوچهرجی^۵، نسخه کتابخانه مهرجی رانا در نوساری^۶، نسخه اراجی سهراب‌جی^۷ و نسخه ارواد ادلجی کرساسب‌جی آنتیا^۸. مدی از میان نسخه‌های یادشده، با شواهد استوار ثابت کرده است که نسخه خطی بلسار را که وست از آن نام برده، روایات هرمزدیار، پدر داراب است نه روایات داراب هرمزدیار^۹ (نک: Modi 1922: 13, 54) مدی (Ibid: 42, 50) هنگام شرح نسخه‌های

1. Shapurshaw Hormusji Hodiwala (S. H.)
3. Ervad Manockji Rustomji Unvala (M. U.)
5. Jamaspji Minocherji
7. Erachji Sohrabji

2. Bombay University Ms. (B. U.)
4. Dr. Wilson
6. Naosari Meherji Rana Library
8. Ervad Edalji Kersaspji Antia

۹. آگاهی وست از دست‌نویس بلسار، از کتاب پرکاش پارسی (*The Parsee prakāsh*) نوشته بهمن‌جی پتل (Bomanji B. Patel) بوده که در آن از دست‌نویسی به قلم داراب هرمزدیار مورخ ۱۰۵۴ یزدگردی (۱۰۹۸ق) محفوظ در کتابخانه ارواد جمشیدجی پستانجی ولسادا (Ervad Jamsedji Pestanji Valsādā's library) نام برده است. مدی از طریق کاپادیا پسر ارواد جمشیدجی به نسخه بلسار دست یافت، بنا بر گزارش او (Modi 1922: 13) این نسخه شامل ۴۷۱ برگ است و از برگ هشتم که با ارقام فارسی (برگ‌های ۱ تا ۴۴۴) شماره‌گذاری شده، در واقع شامل روایات هرمزدیار است. هفت برگ آغازین به خط دیگری نوشته شده که در آغاز نسخه گنجانده شده و با حروف a تا ۵ شماره‌گذاری شده است. بیست برگ پایانی نسخه (برگ‌های ۴۴۴-۴۶۴) به قلم داراب پسر هرمزدیار است که به روایات پدرش افزوده شده است. داراب در انجامه نسخه، نام خود و تاریخ روز ارششنگ (روز ۲۵) ماه اردیبهشت ۱۰۵۴ یزدگردی (۱۰۹۸ق) را درج کرده است، برگ‌شمار این بخش از نسخه به گجراتی بوده و با دست‌خط دیگری نوشته شده است. مدی با استناد به یادداشتی در همان کتاب پرکاش پارسی که درباره وقایع سال ۱۶۴۴م و به گجراتی نوشته شده است، درمی‌یابد که نسخه خطی روایات هرمزدیار به اشتباه به نام پسرش داراب شناخته شده است، به نظر او نام داراب در پایان نسخه که آخرین انجامه نسخه نیز بوده است، سبب چنین برداشتی شده است.

روایات داراب هر مزدیار به دو نسخه دیگر نیز اشاره کرده که در فهرست ده‌تایی روایات از آنها نام نبرده است: یکی نسخه خطی کتابخانه تهمورس دینشاه انکلساریا^۱ و دیگری نسخه خطی کتابخانه ملی فرانسه^۲ در پاریس (Ibid: 53). معلوم نیست چرا از آغاز، مدی نام دو دست‌نویس مذکور را در فهرست پنج‌تایی خود از روایات داراب هر مزدیار قرار نداده است. حاصل سخن اینکه با حذف نسخه بلسار و افزودن دو نسخه خطی اخیر می‌توان گفت که تا سال ۱۹۲۱م، ۱۱ دست‌نویس از روایات داراب هر مزدیار شناسایی شده است.

باتوجه به توضیحات مدی از نسخه‌های روایات داراب هر مزدیار چنین پیداست که او در مواردی به نسخه دسترسی نداشته و آن را رؤیت نکرده است، همچنین از وجود برخی نسخه‌های روایات داراب نیز بی‌اطلاع بوده است، این نسخه‌ها عبارتند از: ۱) نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۲) نسخه خطی کتابخانه ملی فرانسه (پاریس)، ۳) نسخه خطی کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

۱.۵. نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی

مجموعه‌ای دو جلدی که جلد نخست آن به شماره ۱۳۷۴۲ و جلد دوم به شماره ۱۳۷۴۱ در مجموعه آثار زردشتیان کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود. ابعاد نسخه ۲۶×۱۹ سانتی‌متر، جلد پارچه‌ای به رنگ مشکی، عطف و گوشه نسخه تیماج است (صدرایی خوئی ۱۳۷۷: ۲۷۷/۳۷، ۲۷۹). جلد نخست شامل ۲۷۲ برگ است که شانزده برگ آغازین آن افتاده است و جلد دوم شامل برگ ۲۷۲ تا ۵۵۳ است و در انجامه آن، تاریخ روز رام (= روز ۲۱) ماه مهر سال ۱۰۴۹ (= ۱۰۹۳ق) را که بدون شک تاریخ یزدگردی است، بر خود دارد، اما نام کاتب ذکر نشده است. متن نسخه با مرکب مشکی، و سرنویس‌ها و نام راویان با مرکب قرمز کتابت شده است. کتابت نسخه با استناد به دو گونه خط، به احتمال زیاد به قلم دو کاتب نوشته شده است. بخش‌هایی از نسخه به خط نستعلیق زیبا (نک: ۷۹ برگ آغازین نسخه) و

بخش‌هایی نیز به خط نستعلیق بد اما خوانا کتابت شده است (نک: برگ ۷۹-۱۱۰، ۱۱۷-۱۷۶، ۱۷۸-۲۳۲، ۲۴۹-۴۳۲، ۴۶۸-۴۹۷، ۵۰۶-۵۰۹ و ۵۱۴-۵۵۳). به نظر می‌رسد، انجامه نسخه نیز به دست هردو کاتب تحریر شده است، بخشی با مرکب قرمز به قلم کاتب دوم: «تمت تمام شد کار من نظام شد شیطان غلام شد» و بخشی دیگر در زیر آن با مرکب مشکی به قلم کاتب خوش‌خط: «و این نسخه به روز رام ماه مهر سنه ۱۰۴۹ اختتام یافت». برگ‌های کتاب با اعداد فارسی در گوشه سمت راستِ بالا، پشت برگ شماره‌گذاری شده است. تعداد سطرها در هر صفحه، ۲۱ و به‌ندرت ۱۹ و ۲۳ سطر است. برخی از برگ‌های نسخه، حاشیه‌نویسی دارد که اغلب با مرکب مشکی و به‌ندرت با مرکب قرمز نوشته شده است. کتاب به سه زبان فارسی، پهلوی و اوستایی است. به دنبال برگ ۷۱ که موضوع روایات درباره دخمه (مکان دفن مردگان، قبرستان) است، چهار برگ بدون احتساب شماره صفحات با همان موضوع دخمه، گنجانده شده است. این بخش افزوده که چگونگی ساختن دخمه‌نورا شرح می‌دهد، از کتاب ماه‌ونداد برگرفته شده و در روز اورمزد (روز اول) تیرماه ۱۱۹۰ یزدگردی (۱۲۳۸ق) کتابت شده است. باتوجه‌به تاریخ کتابت نسخه مجلس (۱۰۴۹ یزدگردی/۱۰۹۳ق) احتمال دارد یکی از مالکان نسخه این بخش را به نسخه افزوده باشد. صفحات بعدی، شامل تصویری است از نقشه دخمه و یک صفحه به گجراتی، احتمالاً درباره دخمه و نیز روایتی است از برزو قوام‌الدین (عموی داراب) به پازند با عنوان «درینجا صورت دخمه نگارش نموده شده» و مقابل نام راوی عبارت «از ورق ۴۱۰ منقول» درج شده است. مطالب این برگ‌ها در نسخه پاریس یافت نشد. در نسخه کتابخانه ملی (نک: ۱۷۲-۱۷۴) بخشی از این مطالب با سرنویس «بنای دخمه نو بستن بروش هندوستان مینوسم» و تصویر نقشه دخمه و در متن چاپی اونوالا تنها تصویر نقشه دخمه البته با تفاوت‌هایی (نک: اونوالا ۱۹۲۲: ۱۰۴/۱) آمده است. برخی از برگ‌های نسخه ناتمام مانده و تعدادی نیز کاملاً خالی و بدون نوشته است، اما شماره برگ‌ها درج شده است (نک: نسخه مجلس برگ‌های ۴۲۸ پ، ۴۲۹، ۴۶۶، ۴۶۷، ۵۱۲، ۵۱۳).

۱.۱.۵. برخی ویژگی‌های رسم‌الخطی نسخه مجلس

حرف «گ» را «ک» و «پ» را «پ» می‌نویسد؛ به ندرت «ب» را به صورت «پ» نوشته است؛ فعل ربط «است» گاهی به واژه پیشین چسبیده و گاهی جدا نوشته شده است: زیانست، راستست؛ روا است، بهتر است، واجب است؛ حرف اضافه «به» در بیشتر موارد به کلمه بعدی متصل شده است: بستیزه، بجایگاه، بسبب، بدرخت، بدادستان؛ ادات نفی گاهی جدا از کلمه نوشته شده است: نه پذیرند، نه بیند؛ حرف «ی» گاهی با دو نقطه زیر آن و گاه بدون نقطه نوشته شده است: جای، سوکواری، زاری؛ زمینی، روی، بهستی؛ علامت «ها»ی جمع به واژه متصل است: سوراخها، آتשהا؛ هرگاه کلمه به «ه» غیرملفوظ مختوم باشد، با اتصال «ها»ی جمع، گاهی «ه» غیرملفوظ می‌افتد مانند: کرفها (= کرفه‌ها)؛ علامت مَدّ گاهی نوشته شده و گاهی نوشته نشده است: آنجا، آنزمان، آن هردو تن؛ از آنجا، از آن، در آن، انجایگاه.

از ویژگی‌های دیگر نسخه صورت‌های متفاوت املائی یک کلمه است که در سراسر نسخه به چشم می‌خورد، برای نمونه: واج، باج، باژ؛ خرفستر، خروستر؛ پذیرشن، پذیرش؛ وشتاسپ، گشتاسپ؛ اسپنتمان، اسفنتمان؛ هشیدر، اوشیدر؛ سوشیوس، سیواسانش؛ چینودپل، چینودپول، چنودپول؛ پادهفره، پادهفراه؛ تانفور، تانفهر. به نظر می‌رسد منشأ این تفاوت‌ها وجود راویان متفاوتی است که این روایات را نقل کرده‌اند.

۲.۱.۵. اهمیت نسخه مجلس

کتابت نسخه مجلس چنان‌که گفته شد روز رام (روز ۲۱) ماه شهریور ۱۰۴۹ یزدگردی (۱۰۹۳ق)، حدود چهار ماه پیش از نسخه هودیوالا (تاریخ آغاز کتابت: روز ششم فروردین ۱۰۴۷ یزدگردی/ ۱۰۹۱ق؛ تاریخ پایان کتابت: هشتم بهمن ۱۰۴۹ یزدگردی/ ۱۰۹۳ق) و شش ماه پس از پایان کتابت نسخه دانشگاه بمبئی (تاریخ آغاز کتابت: روز ششم مهر ۱۰۴۷ یزدگردی/ ۱۰۹۱ق؛ تاریخ پایان کتابت: پانزدهم فروردین ۱۰۴۹ یزدگردی/ ۱۰۹۳ق) به اتمام رسیده است. با استناد به تاریخ اتمام کتابت نسخه مجلس، می‌توان دریافت که این نسخه هم‌زمان با دو نسخه دیگر کتابت شده است. نسخه مجلس برخلاف دو نسخه اخیر که

به ترتیب هشت و یازده ترقیمه دارند (Modi 1922: 20)، دارای یک انجامه است که در پایان نسخه بدون ذکر نام کاتب یا کاتب‌ها درج شده است. مدی در معرفی و شرح نسخه‌های روایات داراب هر مزدیار، به نسخه مجلس که جزو قدیم‌ترین نسخه‌های روایات داراب هر مزدیار است، اشاره‌ای نکرده و به احتمال زیاد از وجود چنین نسخه‌ای اساساً بی‌اطلاع بوده است.

هنگام کتابت و رونویسی از یک نسخه، اگر کاتب در پایان نسخه، نام خود را درج، اما تاریخ همان نسخه‌ای که از آن رونویسی کرده، در انجامه ذکر کند، تشخیص نسخه خویشاوند با مقایسه تاریخ روز، ماه و سال نسخه‌ها به راحتی میسر خواهد بود. اما گاهی کاتب، نام و تاریخ تمام کتابت خود را در پایان نسخه تحریر می‌کند، که در این صورت، ترتیب و سرفصل مطالب و نبود روایات و متون برای تشخیص نسخه خویشاوند بسیار اهمیت می‌یابد. مورد نخست، درباره نسخه مجلس صادق نیست، زیرا نام کاتب درج نشده و تاریخ روز و ماه انجامه نسخه مجلس با هیچ‌یک از دو نسخه کهن داراب، به جز سال کتابت، هم‌خوانی ندارد. با توجه به سال کتابت سه نسخه مذکور، دو فرض مطرح می‌شود: (۱) نسخه مجلس که هم‌زمان با دو نسخه هودیوالا و دانشگاه بمبئی کتابت شده، رونویسی یکی از این دو نسخه است؛ (۲) نسخه مجلس چهارمین نسخه روایات داراب است که زیر نظر داراب و بخش‌هایی از آن به قلم او، هم‌زمان با دو نسخه یادشده (هودیوالا و دانشگاه بمبئی) کتابت شده است. آگاهی‌هایی که مدی در مقدمه خود بر چاپ سنگی اونوالا، از سه نسخه روایات به خط داراب به دست می‌دهد بسیار کوتاه و در حد ذکر سرفصل موضوعات نسخه هودیوالا و شرح ۱۰۳ برگ آغازین آن، بررسی انجامه‌های نسخه دانشگاه بمبئی و شرح ۴۴ برگ آغازین نسخه اونوالا است (Modi 1922: 21-47). برای رسیدن به نتیجه‌ای درست به اطلاعات هر چند مختصر مدی از نسخه‌های داراب بازمی‌گردیم.

چنان‌که گفته شد دو نسخه هودیوالا و دانشگاه بمبئی به ترتیب هشت و یازده ترقیمه دارند. با استناد به تاریخ ترقیمه‌ها (Ibid, 20) که داراب در پایان روایات درج کرده است متوجه پس و پیش شدن روایات می‌شویم، بدین معنی که روایات با تاریخ جدیدتر پیش از

روایاتی که تاریخ قدیم‌تر را بر خود دارد، صفحه‌بندی شده است. برای نمونه در هر دو نسخه هودیوالا و دانشگاه بمبئی، تاریخ آغاز کتابت و بخش مربوط به دیباچه و حروف الفبای اوستایی و پهلوی به ترتیب در برگ ۱۱۵ و ۱۰۸ رو آمده است، حال آنکه به تصریح مدی (40: 1922) در کتاب روایات داراب هر مزدیار چنان‌که در متن چاپی (نک: اونوالا ۱۹۲۲: ۲) دیده می‌شود، بخش مربوط به حروف الفبای اوستایی و پهلوی پس از دیباچه، در آغاز نسخه قرار می‌گیرد. از این رو، برای تعیین نسخه خوشاوند نسخه مجلس نمی‌توان با استناد به تاریخ نسخه یا بررسی سرفصل موضوعات و با ترتیب مطالب و بود و نبود روایات با دو نسخه مذکور، راه به جایی برد، همچنان‌که دالوند با این شیوه یعنی مقایسه برگ به برگ دو نسخه مجلس و متن چاپی نتوانسته به نتایج دقیقی دست بیابد. برای نمونه از آنجاکه متن منظوم با عنوان «وصیت کردن دستور نوشیروان فرزند خود را و پند دادن از بهر وفات خویش» در نسخه مجلس در جلد دوم برگ ۴۳۳ کتابت شده، دالوند (۱۳۸۸: ۲۵۴) آن را در این نسخه نیافته، بلکه تنها در متن چاپی یافته است. همچنین، بخشی با عنوان «از اینجا نیرنگها نبشته است، برخوانند و بدانند» شامل نیرنگ حاجت خواستن، نبودن بیماری و جز آن، موجود در نسخه مجلس (نک: برگ ۳۱-۴۵) را دالوند (۱۳۸۸: ۲۵۲) در جلد نخست متن چاپی اونوالا جست‌وجو کرده و به تبع نیافته است، در حالی‌که این روایت در جلد دوم (نک: اونوالا ۱۹۲۲: ۲۷۳-۲۸۱) درج شده است.

حال به دو فرض پیشین باز می‌گردیم. چنان‌که گفته شد، با استناد به تاریخ انجامه نسخه مجلس، این نسخه هم‌زمان با دو نسخه هودیوالا و دانشگاه بمبئی کتابت شده است. اگر نسخه مجلس را رونویسی یکی از دو نسخه مذکور فرض کنیم (فرض اول)، به سبب بازه زمانی مشترک کتابت سه نسخه، این نسخه نمی‌توانسته مستقل و بدون نظارت داراب کتابت شده باشد. درباره فرض دوم نیز می‌توان به دو گونه خط در نسخه مجلس اشاره کرد. در حال حاضر تنها متنی که به خط داراب هر مزدیار در دست ماست، نسخه‌ای است با عنوان: «کنگره اول از شاه نوشیروان عادل» محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۷۰۰۴، مورخ ۱۰۴۴ یزدگردی (۱۰۸۷ق). باتوجه به برخی شباهت‌های نوشتاری (برخی

حروف مانند «ی» و «ک»، می‌توان این احتمال را در نظر داشت که بخش‌هایی از نسخه مجلس که با خط نستعلیق زیبا تحریر شده، خط داراب هرمزدیار بوده باشد. این احتمال درباره دو نسخه دیگر داراب نیز مطرح است، بنابراین، ثبت نام داراب هرمزدیار در پایان نسخه‌ای از روایات، دلیلی برای کتابت کل نسخه به خط داراب نیست. احتمال دارد همین کتابت هم‌زمان نسخه‌ها باعث برخی بی‌نظمی‌ها در ترتیب روایات، از قلم افتادن روایات و یا خالی ماندن برگ‌ها شده باشد. کتابت چند نسخه به دست یک کاتب در یک بازه زمانی، بسیار دشوار است و این احتمال وجود دارد که داراب خود، هم متن روایات را کتابت می‌کرده و هم از کاتبانی برای کتابت نسخه‌های خود در فاصله سال‌های ۱۰۴۷ تا ۱۰۴۹ یزدگردی، بهره برده باشد. چنان‌که درباره سختی کار و نیز شب‌بیداری‌هایش در زمان کتابت آخرین نسخه روایات در ۱۰۶۱ یزدگردی (۱۱۰۵ق) در دیباچه ۱۰۸ بیت (از زبان همسر خود)، چنین سروده است:

«بتی بود هم‌خواب با من به شب به نرمیش از خواب بگشاد لب
که ای شغل زین پس چه باید همی شب تیره خوابت نیاید همی»^۱

(Modi 1922: 47)

۲.۵. نسخه خطی کتابخانه ملی فرانسه (پاریس)

این مجموعه تک‌جلدی با نشان supplement presan 46 در بخش نسخه‌های خطی کتابخانه ملی فرانسه در پاریس نگهداری می‌شود. این نسخه در ابعاد ۲۲۹ × ۳۴۰ میلی‌متر و دارای ۴۴۴ برگ است (نک: Blochet 1900: 98). در انجامه نسخه نام کاتب و تاریخ اتمام کتابت ذکر نشده است. متن به خط نستعلیق خوش و خوانا نوشته شده و برگ‌های آن شامل ۱۸ الی ۱۹ سطر است. نسخه با پاسخ‌نامه‌ای به نامه دستور برزو از ده نوساری در شهر

۱. بیت با اندکی تغییر، برگرفته از خطبه داستان بیژن و منیژه شاهنامه فردوسی (بیت ۱۸) است: مرا گفت شمعت چه باید همی؟ / شب تیره خوابت نیاید همی؟ (نک: فردوسی، شاهنامه، ۱۳۹۱: ۳/۳۰۵)؛ در نسخه پاریس (نک: برگ ۳۳پ) مصرع دوم بیت «شب تیره خوابت نیاید همی» ثبت شده است.

گجرات هندوستان آغاز می‌شود که در ۱۰۱۵ یزدگردی (۱۰۵۸ق) برای دستوران یزد و کرمان و اصفهان فرستاده شده بود. این نسخه با مناجات برای باریدن باران به پایان می‌رسد و نام انکتیل دوپرون^۱ نیز در پایان متن ثبت شده است. روی دو صفحه سفید در برگ‌های میانی نسخه (نک: برگ ۱۰۰ و ۱۳۴)، شماره برگ‌هایی درج شده که احتمالاً قرار بوده پس از کتابت آنها، در همان قسمت صفحه‌بندی شوند. در برخی از صفحات، جای سرنویس متن خالی مانده و هر چه به برگ‌های پایانی نسخه می‌رسیم، حجم برگ‌هایی که تنها بخش کوتاهی از مطالب آن کتابت شده است، بیشتر می‌شود. ویژگی‌های رسم‌الخطی نسخه مذکور، کمابیش مانند نسخه مجلس است. به تصریح مدی (53: 1922) این نسخه را انکتیل دوپرون از هند به فرانسه برده است. بلوشه (نک: 88-98: 1900)، بخش‌ها و موضوعات مختلف این نسخه را با نام روایت بزرگ^۲ که دوپرون بر آن نهاده، به اختصار شرح داده است. از گفته‌های مدی چنین برمی‌آید که به نسخه پاریس دسترسی نداشته و آگاهی‌های او از نسخه نیز فراتر از یادداشت‌های بلوشه نیست. به عقیده او نسخه پاریس رونویسی از نسخه خطی اونوالا بوده، اما شواهد و قراینی برای درستی فرض خود ارائه نکرده است (Modi 1922: 53).

از نسخه پاریس، سی‌ودو برگ آغازین، حاوی پاسخ به نامه‌هایی است که زردشتیان ساکن هند درباره آداب و رسوم و عقاید دینی خود پرسش کرده و برای دستوران ایران‌زمین ارسال داشته‌اند. به نوشته مدی (42-47: 1922) در شرح نسخه اونوالا (۱۹۲۲: مقدمه ۴۲-۴۷)، این نامه‌ها در ۴۴ برگ آغازین دست‌نویس اونوالا نیز کتابت شده که البته در متن چاپی، این نامه‌ها از آغاز نسخه حذف شده و تنها بخشی از آن در پایان جلد دوم متن چاپی (نک: اونوالا ۱۹۲۲: ۴۳۰-۴۸۰) درج شده است. به احتمال قریب به یقین اونوالا خود، هنگام آماده‌سازی چاپ سنگی نسخه، این جابه‌جایی را انجام داده است. به نظر می‌رسد مدی با استناد به همین نامه‌هایی که بلوشه هنگام معرفی نسخه نام برده، نسخه پاریس را رونوشت

1. Anquetil-Duperron

2. Grand Rivalet

دیگری از نسخه اونوالا دانسته است (نک: Modi 1922: 53)، با این همه، برخی ویژگی‌های نسخه پاریس حاکی از آن است که، نمی‌توان این نظر مدی را قطعی فرض کرد. نخست اینکه مدی در یادداشت‌های خود از سه نامه پایانی مندرج در نسخه پاریس (نک: برگ ۲۷-۳۲) نام نبرده و به جای آن به دو صفحه سفید و پس از آن به بخش مربوط به «خلاصه دین» اشاره کرده است (Blochet 1900: 89-90; Modi 1922: 46)، از این رو بخش نامه‌ها در نسخه‌ای که در اختیار کاتب نسخه پاریس قرار داشته، کامل تر بوده است. دوم اینکه، نسخه پاریس دارای دو دیباچه است: دیباچه نخست مشتمل بر متنی منظوم، حاوی ۱۰۸ بیت سروده داراب هرزدیاری است که در برگ‌های ۳۳ تا ۳۴، پس از اتمام متن نامه‌ها قرار گرفته و دیباچه دوم شامل قطعه‌ای ده‌بیتی است که در برگ ۱۴۲ رو تحریر شده است. در بیت هشتم و نهم این قطعه، ماده تاریخ آغاز کتابت نسخه، به روشنی روز دیدین (= دی به دین، روز ۲۳) ماه دی سنه ۱۱۰۰ یزدگردی (۱۱۴۵ق) ذکر شده است. این ده بیت با سرنویس «به نام یزدان دادار» که به خط اوستایی است، آغاز می‌شود:

توفیق کریم پاک یزدان	که هست جمله کارساز جمله خلقان
نویسم یک خلاصه از بهی دین	که چو خوانند دستوران بهدین
به جان و دل دعایی می‌فرستند	چو اندر راه دین آسان بیابند
اگر چه هست محنت اندرین کار	دهد مزد از آنم پاک دادار
چنین اندیشه کردم با ثوابی	که ماند یادگار از من کتابی
کتابی آنکه باشد از بهی دین	که بینندش همه دستور و بهدین
چو خوانند آن بیاید شادمانی	فرستند آن به من نوشته‌روانی
به روز دیدین و ماه دی این	نویسم ابتدا زین نسخه دین
سنه از یزدچردی گر بجویی	به راه غین و میم و سین پویی
نویسم حرف هر یک جملگی راست	نسازم خودنمایی نه کم و کاست

بلوشه هنگام بررسی نسخه، با اینکه به مصرع نخست بیت دوم اشاره داشته، متوجه ماده تاریخ آغاز کتابت نسخه در بیت هشتم و نهم نشده است (نک: Blochet 1900: 94) و مدی نیز با استناد به یادداشت‌های بلوشه از تاریخ آغاز کتابت نسخه گزارشی نداده است (نک:

(Modi 1922: 53).

برای روشن شدن موضوع، به سه نسخه‌ای^۱ که به قلم یا زیر نظر داراب کتابت شده است، باز می‌گردیم. به نوشته مدی (1922: 20, 47) نسخه اونوالا برخلاف دو نسخه هودیوالا و دانشگاه بمبئی، دارای یک دیباچه مفصل، شامل ۱۰۸ بیت است که در آن از داراب به‌عنوان نویسنده اثر در ابیات نام برده شده است، این دیباچه تاریخ آغاز کتابت ندارد و فقط در ترقیمه آن، تاریخ اتمام کتابت درج شده است. این ابیات در نسخه اونوالا نیز مانند نسخه پاریس در آغاز نسخه پس از آخرین نامه درج شده است. مدی (Ibid: 46) به چند بیت از دیباچه نسخه اونوالا اشاره کرده (به دو بیت از این دیباچه پیش‌تر اشاره شد) که با مقایسه این ابیات با ابیات دیباچه ۱۰۸ بیتی نسخه پاریس با قطعیت می‌توان گفت که همان ۱۰۸ بیت دیباچه نسخه اونوالا است:

به نام خدای جهان آفرین کنم ابتدا دفتری پاک دین
کریمای بیخشای داراب را مکن خشک این برگ شاداب را
ز داراب هر مزد تو پوزش پذیر که او ناتوانست تو دستگیر

(نک: نسخه پاریس ۳۳ رو-۳۴ رو)

اما دو نسخه دیگر، یعنی نسخه هودیوالا و نسخه دانشگاه بمبئی، حاوی یک دیباچه ده‌بیتی است به ترتیب مندرج در برگ ۱۱۵ رو (Ibid: 20, 30) و ۱۰۸ رو (Ibid: 20, 41) که در این ابیات تاریخ آغاز کتابت نسخه‌های مذکور اشاره شده است (Ibid: 48). این ده بیت در نسخه دیگری از روایات داراب هر مزدیار که در کتابخانه مهرجی‌رانا در نوساری نگهداری می‌شود، عیناً آمده است (Ibid) و همین ده بیت مذکور با اندک اختلافی (= جابه‌جایی دو بیت) با ده بیت نسخه پاریس مطابقت دارد و پیش از بخش مربوط به فهرست حروف الفبای زبان اوستایی و پهلوی آمده است. مدی با استناد به تاریخ آغاز کتابت نسخه نوساری یعنی ماه فروردین روز خرداد ۱۰۴۷ یزدگردی (۱۰۹۱ ق) و نیز تاریخ دیگری در پایان متن

۱. اینجا منظور سه نسخه هودیوالا، دانشگاه بمبئی و اونوالا است. شانزده برگ آغازین نسخه مجلس که دیباچه را نیز در برداشته، از بین رفته است.

نکاح پیمان پهلوی یعنی ۱۰۴۸ یزدگردی (۱۰۹۲ق) که با تاریخ آغاز کتابت و روایت نکاح در نسخه هودیوالا مطابقت می‌کند، بر این باور است که نسخه نوساری مستقیماً از روی نسخه هودیوالا رونویسی شده است، اما در نسخه ما یعنی نسخه پاریس مسئله کمی پیچیده است، زیرا با اینکه این نسخه، مستقیم یا غیرمستقیم، قطعاً رونویسی یکی از این سه نسخه داراب است، اما هیچ‌یک از نسخه‌هایی که به خط یا زیر نظر داراب کتابت شده، برخلاف نسخه پاریس دارای دو دیباچه نیستند. همچنین برخی از روایات مندرج در نسخه پاریس - که تعداد آنها کم هم نیست - دو بار کتابت شده و در بخش‌های متفاوتی از نسخه گنجانده شده‌اند. برای نمونه بخشی از این روایات یک‌بار پس از دیباچه ۱۰۸ بیتی (برگ ۴۰-۱۰۰) و بار دیگر پس از دیباچه ده‌بیتی (نک: برگ ۱۴۲ به بعد) آمده است. همچنین می‌توان به تکرار سه متن «سوگندنامه» (نک: برگ ۴۹ رو، برگ ۱۷۱ رو)، «پرسش زرتشت از اورمزد از جهت آتش مرده‌سوز و پاسخ یزدان» (نک: برگ ۵۸ رو، ۲۰۲ رو) و «پرسش زرتشت از جهت پرهیختن آب از نسا» (نک: ۶۳ رو، ۲۰۷ رو) در دو جای مختلف اشاره کرد.

برای یافتن نسخه‌های خویشاوند نسخه پاریس، سرفصل موضوعات و محتوای مطالب هر دو بخش آغازین نسخه پاریس یعنی دیباچه ۱۰۸ بیتی و دیباچه ده‌بیتی با متن چاپی اونوالا مقایسه شد. نتیجه اینکه بیشتر بخش آغازین نسخه پاریس با نسخه اونوالا مطابقت می‌کند، اما در بخش دوم (دیباچه ده‌بیتی)، تفاوت‌هایی میان نسخه پاریس و متن چاپی وجود دارد که به چند نمونه اشاره می‌شود: موضوع پتت کردن (= توبه کردن) در سراسر متن چاپی اونوالا تنها شامل چند روایت است که در جلد اول (نک: اونوالا ۱۹۲۲: ۳۴-۳۸) آمده است، اما در نسخه پاریس افزون‌بر این روایات، متن کامل پتت کردن که در حدود ۱۵ صفحه از این نسخه را دربرمی‌گیرد، نیز افزوده شده است که عناوین آن عبارت است از: «پتت ایرانی می‌نویسم» (برگ ۱۵۹ رو-۱۶۲ رو)؛ «پتتی خود این است که خود کردن و خود گفتن» (۱۶۲ رو-۱۶۳ پ)؛ «پتت می‌نویسم این پتت درین جانب همه هیرودان و بهدینان این پتت همه کس می‌خوانند» (۱۶۳ پ-۱۶۶ پ)؛ تفاوت دیگر این دو نسخه، روایتی در باب آفرینش جهان و فرستادن آتش به این جهان است که در متن چاپی نسخه اونوالا از کامه بهره

(نک: ۱۹۲۲: ۶۱-۶۵) و در نسخه پاریس از کتاب صد در بندهش (نک: برگ ۱۹۶-رو-۱۹۷پ) نقل شده است، گذشته از این، متن منظوم همین روایت با نام «فرستادن دادار اورمزد سه چیز در دنیا و حقیقت‌های آن» (نک: نسخه پاریس برگ ۱۹۵-رو-۱۹۶) در متن چاپی نسخه اونوالا درج نشده است.

حاصل سخن اینکه، به نظر می‌رسد نسخه پاریس از روی دو نسخه کتابت شده است: برگ‌های نخستین نسخه پاریس (نک: برگ ۱-۱۰۰) که دارای متن نامه‌ها و دیباچه ۱۰۸ بیتی است، از روی یک نسخه و بخش دوم آن با دیباچه ده‌بیتی، از نسخه‌ای دیگر^۱. با توجه به اینکه رونویسی بخش آغازین نسخه پاریس نیمه‌کاره رها شده و بخش دوم نسخه کامل‌تر است، می‌توان حدس زد که نسخه پاریس با واسطه یا بی‌واسطه رونویسی از نسخه هودیوالا یا دانشگاه بمبئی است که بر خلاف نسخه اونوالا، دیباچه ده‌بیتی را دارند. در حال حاضر به سبب عدم دسترسی به این دو نسخه قدیمی روایات داراب هر مزدیوار، نمی‌توان به قطعیت گفت که کدامیک از این دو نسخه کهن داراب، خویشاوند نسخه پاریس است زیرا جنبه‌های دیگری از جمله بود و نبود مطالب و چگونگی ضبط محتوای مطالب در نسخه‌ها نیز اهمیت بسیار دارند.

۳.۵. نسخه خطی کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

این نسخه تک‌جلدی با دو شماره بازایی ۱۷۸۱۶/۱ و ۵۱۹۱ در بخش نسخه‌های خطی کتابخانه ملی نگهداری می‌شود. نسخه دارای جلد مقوایی و روکش گالینگور با بافت پارچه‌ای است و عطف و گوشه‌های آن تیماج قهوه‌ای است. ابعاد نسخه ۲۲۵×۳۳۰ میلی‌متر و مشتمل بر ۳۲۵ صفحه است (نک: وبگاه کتابخانه ملی). صفحه پایانی نسخه، نام فقیر درویش فولادکرب و سنه ۱۱۱۳ را بر خود دارد. بیشتر صفحات این نسخه، ۲۱ و به‌ندرت ۱۹-۲۰ سطر دارند. متن نسخه به خط نستعلیق با مرکب مشکی و سرنویس‌ها و نام راویان با مرکب قرمز کتابت شده است و برخی از صفحات نسخه، حاشیه‌نویسی دارد.

۱. احتمال دومی نیز به ذهن متبادر می‌شود که نسخه پاریس از روی نسخه‌ای با دو دیباچه کتابت شده است، اما این احتمال با توصیفات که از نسخه‌ها در دست است، بعید می‌نماید.

نسخه با حروف الفبای اوستایی و پهلوی آغاز می‌شود و با بخشی کوتاه درباره فال‌نامه‌ها پایان می‌یابد. موریانه به بخش‌هایی از نسخه آسیب رسانده و برخی سطرها قابل خواندن نیست. صفحات نسخه با اعداد فارسی در بالای آنها شماره‌گذاری شده است. ویژگی‌های رسم‌الخطی نسخه مذکور نیز کمابیش مانند دو نسخه پیشین است.

یکی از نسخه‌های خطی روایات داراب هر مزدیارکه مدی (52-51: 1922) از آن نام برده، متعلق به ارواد ادلجی کرساسپ‌چی آنتیا بوده و پس از مرگ او، برادرش نوروجی^۱، آن را به کتابخانه مدرسه کُواسجی جهانگیر^۲ در نوساری اهدا کرده است. این دست‌نویس دو جلدی که دارای ۵۴۸ برگ (ج ۱ شامل ۲۲۵ برگ و ج ۲ شامل ۲۲۵-۵۴۸) است، مانند نسخه کتابخانه ملی با فال‌نامه‌ای کوتاه پایان می‌یابد و به دنبال بیت، عبارت «فقیر درویش فولاد کرب سنه ۱۱۱۳» نوشته شده است. به نظر مدی (Ibid) نسخه آنتیا بدون انجامه است و فولادکرب نام آخرین کاتب نسخه نبوده است، بلکه نسخه اخیر از روی نسخه‌ای که فولادکرب کاتب آن بوده، رونویسی شده است. نسخه آنتیا به دست کاتبی مسلمان کتابت شده و بخش‌های اوستایی و پهلوی نیز به قلم خود آنتیا نوشته شده است.^۳ بنابراین نام فولادکرب و تاریخ ۱۱۱۳ به‌عنوان کاتب و سال کتابت نسخه کتابخانه ملی، نه به این نسخه، که به مادر نسخه آن تعلق دارد.

براساس گزارش کوتاه مدی (Ibid) از نسخه آنتیا، سرفصل مطالب صفحات آغازین این نسخه، با سرفصل‌های مشابه در نسخه کتابخانه ملی مطابقت می‌کند. این سرفصل‌ها عبارتند از: حروف الفبا، دعای یثاهوویریو و اشم‌وهو، ۲۱ نسک اوستا، کُستی، پَیت، زراعت، راستی، سوگند و سوگندنامه؛ مطالب صفحه پایانی نسخه نیز عبارت‌اند از: فال‌نامه، درج نام فولادکرب و تاریخ ۱۱۱۳، یک بیت و متنی درباره دین زردشتی. برخی صفحات نسخه کتابخانه ملی (نک: ۲۶۵ تا ۲۷۳، ۲۹۷) سفید مانده و از صفحه ۲۹۸ تا پایان نسخه، شماره‌گذاری دیگری (۴۵۹-۴۷۲) در سمت راست بالای صفحه درج شده که نشان می‌دهد از روی نسخه دیگری کتابت شده و به این نسخه افزوده شده است. با توجه به تعداد صفحات

1. Nowroji

2. Cowasji Jehangir Madressa

۳. آگاهی مدی از این نسخه در دیداری که با آنتیا داشته، به‌دست آمده است.

نسخه کتابخانه ملی (۳۲۵ صفحه) این نسخه کامل نیست و معلوم نیست که آیا کتابت نسخه ناتمام مانده یا به دلیل آسیب موربانه، بخش‌هایی از آن از بین رفته است. با آنکه شباهت‌هایی میان دو نسخه اخیر وجود دارد، تا زمانی که نسخه آنتیا از نزدیک رؤیت و بررسی نشود با قطعیت نمی‌توان نسخه کتابخانه ملی را رونویسی نسخه آنتیا دانست، زیرا امکان دارد تنها برگ‌های پایانی (نک: ۲۹۸-۳۲۵) نسخه کتابخانه ملی که شماره برگ‌های ۴۵۹-۴۷۲ را بر خود دارد، رونویسی از نسخه آنتیا باشد.

برای شناسایی نسب نسخه کتابخانه ملی، این نسخه با دو نسخه پاریس و اونوالا مقایسه شد.^۱ در برگ نخست نسخه کتابخانه ملی، پس از عبارتی به خط اوستایی (به نام یزدان دادار) فضایی برای کتابت یک متن خالی گذاشته شده، سپس عبارت «بنام ایزد مهربان دادگر کریم یاور و کارساز» درج و به دنبال آن حروف الفبای اوستایی و پهلوی گنجانده شده است. به نظر می‌رسد که کاتب، این فضا را که به اندازه کتابت دیباچه دهبیتی است، خالی گذاشته است.^۲ این بخش در نسخه پاریس (نک: برگ ۱۴۲ رو) شامل دیباچه دهبیتی با تاریخ آغاز کتابت نسخه است. همچنین نسخه کتابخانه ملی در سرفصل‌ها و محتوای مطالب شباهت‌های بسیاری با نسخه پاریس دارد، ولی با نسخه اونوالا نه. برای مثال در نسخه پاریس (نک: ۱۵۶ پ-۱۵۸ رو) و نسخه کتابخانه ملی (نک: ۳۰-۳۲) متنی منظوم درباره همپرسگی زردشت با اورمزد درباره روان جمشید و شفاعت او آمده است که در نسخه چاپی اونوالا ذکر نشده است، همچنین در نسخه پاریس (برگ ۱۵۹ رو-۱۶۳ رو) و کتابخانه ملی (نک: ۳۴-۵۱) سه متن کامل توبه‌نامه درج شده است که متن چاپی نسخه اونوالا فاقد آن است. از این رو، به نظر می‌رسد که نسخه کتابخانه ملی و بخش دوم نسخه پاریس (شامل دیباچه دهبیتی) از روی یک نسخه یا نسخه‌های خویشاوند، رونویسی شده‌اند.

۱. چنان‌که گفته شد شانزده برگ آغازین نسخه مجلس افتاده است.

۲. در نسخه اونوالا حروف الفبای اوستایی و پهلوی پس از دیباچه ۱۰۸ بیتی از قلم افتاده است (Modi 1922: 47, nt. 2)، چنین می‌نماید اونوالا خود هنگام تهیه چاپ سنگی، حروف الفبا را مطابق با دست‌نویس‌های دیگر در آغاز این چاپ گنجانده باشد.

۶. سخن پایانی

مهم‌ترین پژوهشی که تا کنون بر روی نسخه‌های خطی روایات داراب هر مزدیار انجام شده، مقدمه‌ای به قلم مدی بر چاپ سنگی اونوالا در سال ۱۹۲۲م است. نتایج حاصل از مطالعات مدی به‌اختصار بدین شرح است: از مجموع پنج نسخه‌ایی که وست با عنوان روایات داراب نام برده، تنها چهار نسخه از آن، روایات داراب هر مزدیار است و نسخه پنجم، معروف به نسخه بلسار در واقع روایات هر مزدیار، پدر داراب را دربرمی‌گیرد. مدی نیز هفت نسخه دیگر از روایات داراب را معرفی و به این مجموعه افزوده است، نسخه پاریس که مدی نیز از آن نام می‌برد برخلاف نسخه‌های موجود، دو دیباچه دارد. بدین ترتیب تا سال ۱۹۲۲م، یازده نسخه از روایات داراب هر مزدیار شناسایی شده است. با این همه، برخی نسخه‌های دیگر نیز از این کتاب در کتابخانه‌های جهان نگهداری می‌شود که به‌جز شرح مختصری در فهرست نسخ همان کتابخانه، اطلاعات دقیق و معرفی جامعی از آنها در دست نیست. از جمله دو نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران. از بررسی این دو نسخه که نامی از آنها در فهرست مدی نیامده، نتایج زیر به‌دست آمد: ۱) نسخه مجلس شورای اسلامی جزو کهن‌ترین و یکی از مهم‌ترین دست‌نویس‌های روایات داراب هر مزدیار است و هم‌زمان با دو نسخه کهن داراب یعنی هودیوالا و دانشگاه بمبئی، زیر نظر داراب و احتمالاً بخش‌هایی از آن به قلم او کتابت شده است؛ ۲) نسخه کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران هرچند شباهت‌هایی با نسخه آنتیا (مدی از این نسخه نام برده) در سرفصل موضوعات بخش آغازین و مطالب صفحه پایانی دارد، با اطمینان نمی‌توان آن را رونویسی از نسخه آنتیا دانست.

بررسی نسخه‌های روایات داراب هر مزدیار با وجود تعداد اندک، با دشواری و پیچیدگی‌های بسیاری مواجه است. از سوی دیگر، به‌سبب سخت‌گیری‌های مسئولان کتابخانه‌های هندوستان، دسترسی به نسخه‌های دیگر روایات داراب هر مزدیار تقریباً امری ناممکن است. تحریر چندباره متن روایات داراب هر مزدیار از سوی داراب، تأکیدی بر توجه او به حفظ و اشاعه عقاید و سنت‌های دین زردشتی در میان زردشتیان سرزمین هند بوده است. داراب در

تحریرهای خود گاه برخی روایات را کوتاه‌تر و گاه حذف و در مواردی از منابعی غیر از منابع پیشین خود نقل کرده، اما این تغییرات ساختار متن را دگرگون نکرده است. باتوجه به اهمیت متن روایات داراب هر مزدیار در گزارش از آداب و رسوم دین زردشتی و سیر تحولات فرهنگی و زبانی زردشتیان و نیز ارزش زبانی این متن به عنوان یکی از گونه‌های زبان فارسی، شایسته است بر اساس نسخه‌های موجود، متن انتقادی روایات داراب هر مزدیار فراهم شود.

منابع

- آموزگار، ژاله، ۱۳۸۶، «ادبیات زردشتی به زبان فارسی»، زبان، فرهنگ و اسطوره (مجموعه مقالات)، تهران. خطیبی، ابوالفضل، ۱۳۹۶، «روایات داراب هر مزدیار»، فرهنگ آثار ایرانی - اسلامی، ج ۴، تهران، ص ۲۸۶-۲۸۷.
- دالوند، حمیدرضا، ۱۳۸۸، «روایات داراب هر مزدیار و دست‌نویس کتابخانه مجلس شورای اسلامی»، پیام بهارستان، س ۲، ش ۵، ص ۲۴۷-۲۶۰.
- روایات داراب هر مزدیار، ۱۹۲۲، به کوشش اونوالا، ج ۲، بمبئی.
- _____، نسخه خطی کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- _____، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۳۷۴۱ و ۱۳۷۴۲.
- _____، نسخه خطی کتابخانه ملی فرانسه، شماره 46 supplement presan.
- صدراپی خویی، علی، ۱۳۷۷، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، قم.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۹۱.
- «کنگره اول از شاه نوشیروان عادل»، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۷۰۰۴.
- وبگاه کتابخانه ملی www.nlai.ir.

Bloch, E., 1900, *Catalogue des manuscrits mazdéens de la Bibliothèque Nationale*, Besancon.

Modi, j. j., 1922, *Dārāb Hormazdyār's Rivāyat*, E. M. R. Unvala, 2 vols, Bombay.

West, E. W., 1896-1904, "The Modern-Persian Zoroastrian Literature of the Parsis", *Grundriss der iranischen Philologie*, ed. W. Geiger, and E. Kuhn, Bd. 2, Abt. 2, Strassburg, pp. 122-129.

بررسی ترکیبات حاصل از مادهٔ مضارع در قافیه‌های شعر فارسی (مطالعهٔ موردی: اشعار نظامی گنجوی)

جهاندوست سبزعلیپور (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت)
حسین اسکندری ورزلی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت)

چکیده: یکی از راه‌های تقویت زبان، واژه‌سازی است، این امر به حدی در حیات یک زبان مهم است که نبودش خطری برای زبان محسوب می‌شود. واژه‌سازی قوانینی دارد که آشنا بودن با ساختار زبان و نیز شَمّ زبانی گویندگان زبان، جزئی از آنهاست. نظامی گنجوی یکی از شاعرانی است که در واژه‌سازی مهارت بسیاری از خود نشان داده و ترکیبات او بارها بررسی شده است. در زبان فارسی، برخلاف زبان‌هایی همچون عربی، محدودیت خاصی برای کلمات قافیه وجود دارد. هر شاعری به طریقی مشکل قافیه را حل کرده است. در این تحقیق از بین تمام ترکیبات موجود در اشعار نظامی، فقط ترکیباتی بررسی شده‌اند که از مادهٔ مضارع به‌دست آمده و در جایگاه قافیه به‌کار رفته‌اند. پرسش اصلی این تحقیق این است که نظامی از چه راهی خلاً کمبود کلمات قافیه را پر کرده است. نتیجهٔ تحقیق نشان می‌دهد که مادهٔ مضارع ظرفیتی است برای تقویت زبان فارسی که از این منظر کمتر بررسی شده است. نظامی از این ظرفیت استفاده کرده و ترکیبات بسیاری ساخته است. اگر اشعار فارسی از این نظر بررسی شوند، شاید ظرفیت‌های زبان فارسی بیشتر آشکار شود. در این تحقیق کلیهٔ آثار نظامی از این منظر بررسی شده و ترکیبات تکراری در شعر او و نیز در شعر شاعران معاصر یا قبل از او حذف شده و فقط ترکیبات پربسامد در بخشی از مقاله معرفی شده است.

کلیدواژه‌ها: واژه‌سازی، ترکیب‌سازی، نظامی گنجوی، مادهٔ مضارع، قافیه، قافیه‌اندیشی

۱. مقدمه

ادبیات فارسی در پهنهٔ گسترده‌ای از ایران فرهنگی رواج دارد و گستردگی‌اش در جهان کم‌نظیر است. این گونه گسترش ادبیات در سرتاسر قلمرو فارسی، خود مدیون زبان مشترکی است که آنها را به همدیگر نزدیک ساخته است. در هر گوشه از این سرزمین شاعرانی برخاسته‌اند که چندین هزار بیت شعر دارند. پرسشی که ممکن است مطرح شود این است که این شاعران با چه شگردها و ترفندهایی توانسته‌اند تا بدین مقدار شعر بگویند یا بسرایند؟ پرسش دیگر این است که ترکیبات فراوانی که اغلب‌شان منحصرراً در دیوان شاعران فارسی‌زبان پیدا می‌شوند و وارد زبان فارسی نشده‌اند، برای پاسخ گفتن به چه نیازی ساخته شده‌اند؟

این پرسش‌ها و پرسش‌هایی شبیه آن می‌تواند بهانه‌ای باشد تا سازوکارهای شعرگویی و شعرنویسی شاعران ایرانی به همراه ترکیبات موجود در این اشعار بررسی شود. در ادبیات کلاسیک ایران، آنچه باعث شده بتوان به متنی، شعر اطلاق کرد، جدای از زیبایی هنری و هنجارشکنی‌های زبانی، وزن و قافیهٔ آنهاست، یعنی اگر متنی، وزن و قافیه نداشته باشد، در ادبیات قدیم فارسی شعر محسوب نمی‌شود. بنابراین در درجهٔ اول، لازمهٔ بررسی شعر سنتی فارسی، بررسی وزن و قافیهٔ آن است و بررسی موارد بعدی در درجهٔ دوم اهمیت قرار می‌گیرد. در اینجا برای شناخت دلایل گستردگی کمی بعضی از اشعار، نخست یکی از پایه‌های شعر فارسی، یعنی قافیه، بررسی می‌شود. با بررسی این امر مشخص خواهد شد که یکی از راه‌های موفقیت در سرودن شعر فارسی، قدرت شاعر در قافیه‌سازی است، و شاید نبود چنین قدرت و مهارتی در عصر حاضر باعث شده از شاعران بزرگ، همانند عصر گذشته، کمتر خبری باشد. البته ناگفته پیداست که برای بررسی موفقیت یک شعر، باید عوامل متعددی را بررسی کرد و شاید بررسی قافیه‌سازی فقط یکی از راه‌های شناخت آن باشد.

در این پژوهش تلاش بر آن است که نقش مادهٔ مضارع در ساخت قافیه‌های شعر فارسی بررسی شود. شاعرانی که از قدرت مادهٔ مضارع در زبان فارسی آگاه بوده‌اند، به قدری از آن استفاده کرده‌اند که نمی‌توان به راحتی از کنار این مهارت گذشت. گرچه تعدادی از شاعران زبان فارسی با صفت‌هایی مشهور شده‌اند، مثلاً حافظ به ساخت ایهام معروف است و نظامی

شاعر استعاره‌ساز لقب دارد، همه این موارد نه به خود زبان، بلکه به بلاغت و محتوی شعر مربوط است. اگر بتوان شعرای زبان فارسی را از منظر استفاده از مادهٔ مضارع در واژه‌سازی بررسی کرد، شاید نظامی سرآمد همه باشد و بتوان به او شاعر «واژه‌ساز با مادهٔ مضارع» خطاب کرد. به‌خاطر توجهٔ زیاد نظامی به قافیه‌سازی از طریق مادهٔ مضارع، در این تحقیق اشعار نظامی گنجوی از منظر ترکیبات ساخته‌شده برای قافیه بررسی خواهد شد تا مشخص شود که مادهٔ مضارع چه نقشی در شعر فارسی دارد. در این تحقیق هر جا صحبت از شعر فارسی است، منظور شعر فارسی قدیم است که در آنها رعایت وزن و قافیه الزامی است، در مقابل این دسته، شعرهای دورهٔ معاصر قرار دارد که رعایت وزن و قافیه در آنها الزامی نیست. روش پژوهش در این تحقیق به این صورت است که نخست تمام ترکیبات به‌کاررفته در قافیهٔ اشعار نظامی گنجوی (اعم از مخزن‌الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و معجون، هفت‌پیکر، اقبال‌نامه و شرف‌نامه) که در ساخت آنها مادهٔ مضارع نقش دارد، استخراج شده‌اند. سپس کلمات تکراری حذف شده‌اند و در نهایت از واژه‌هایی که نظامی از آنها در ساخت قافیه استفاده کرده، فهرستی تهیه شده است. در مرحلهٔ بعدی این ترکیبات از نظر ساخت، معنا، و موارد دیگر بررسی شده‌اند. برای اینکه مشخص شود ترکیبات از نظامی است و قبل از او به‌کار نرفته، این ترکیبات در شعر شاعرانی همچون رودکی، فرخی، ناصرخسرو، سنایی، عطار و خاقانی جست‌وجو و اگر ترکیبی در شعر آنها یافت شده، از این مجموعه حذف شده‌اند. شواهد استخراج‌شدهٔ این مقاله از نسخهٔ وحید دستگردی انتخاب شده است.

۲. اهمیت قافیه در شعر فارسی

به‌طورکلی در اشعار جهان چهار نوع اصلی نظام وزنی وجود دارد: «نظام‌های کمی، هجایی، تکیه‌ای، و تکیه‌ای - هجایی». در زبان‌های لاتینی باستان، عربی و فارسی نظام وزنی کمی است. در بسیاری از زبان‌های رومیایی - مانند فرانسه، ایتالیایی، و اسپانیایی - و همچنین زبان چینی و ژاپنی وزن شعر هجایی است. در زبان‌های ژرمنی باستان - مثل زبان انگلیسی باستان، زبان اسکاندیناویایی باستان - و همچنین زبان سلتی وزن شعر تکیه‌ای است. در زبان

انگلیسی میانه و معاصر وزن شعر تکیه‌ای - هجایی است» (حسینی ۱۳۹۴: ۳۷) وزن کَمّی با استمرار تلفظ هجا ایجاد می‌شود و شامل توالی هجاهای کوتاه و بلند است و وزن هجایی بستگی به تعداد هجاهای موجود در یک مصرع، قطع نظر از فرود تکیه دارد (همان‌جا).

در اشعاری که نظام وزنی آنها کَمّی است، قافیه نقش مهمی دارد. گرچه قبل از اسلام در ایران شعر وجود داشت (نک: تفضلی ۱۳۸۳: ۳۱۰ به بعد)، اما آن چنان‌که از شواهد معلوم است، دارای قافیه نبوده و وزن آنها هم کَمّی یا عروضی نبوده است. خانلری نیز در این مورد معتقد است: «در شعر زبان‌های هندواروپایی مانند سنسکریت، و یونانی و لاتین قافیه نبوده است، و در زبان‌های ایرانی، مانند اوستایی، پارسی، و پهلوی نیز آنچه تاکنون از جنس شعر شمرده شده، از قافیه عاری است» (ناتل خانلری ۱۳۴۵: ۱۸). بنابراین، در بررسی قافیه نباید چندان در پی داده‌های قبل از اسلام باشیم، اما در شعر فارسی بعد از اسلام (به استثنای قرون اولیهٔ اسلامی) قافیه جایگاه مهمی دارد، و تا قبل از دورهٔ معاصر که تاحدی مبنای وزن تغییر کرد، هیچ شعری نداریم که در آنها قافیه مهم نبوده باشد. این ارزش قافیه به حدی است که در بعضی از قالب‌های شعری نخست شاعر باید تکلیف خود را با کلمات قافیه مشخص کند و سپس شعر بگوید یا بنویسد. این نکته را شفیع کدکنی (۱۳۷۶: ۱۷۰) از زبان ابن طباطبا در کتاب عیارالشعر آورده است: «باید اول مضمون را به نثر بیندیشد و الفاظ و قوافی و وزن مناسب را آماده کند، هرگاه بیتی مناسب آمد بنویسد»، سپس شفیع کدکنی تأکید می‌کند که همین دستور را رازی در کتاب خود یعنی المعجم فی معاییر اشعار العجم (ص ۴۴۷) آورده است. یعنی از قدیم، بزرگان بلاغت ایران معتقد بودند باید اول همانند وزن به قافیه اندیشید تا اگر کلمات قافیه کم است، اصلاً آن شعر را شروع نکنند. فی‌المثل اگر قافیه مصرع اول غزلی کلمهٔ دشت باشد، شاعر باید کلماتی همچون تَشت، هَشت، رشت (نام شهری در گیلان)، را در قافیه دیگر ابیات بگنجانند و از آنجا که کلمات هم‌قافیه با دشت در شعر فارسی اندک هستند، شاعر یا باید به تعداد این کلمات در شعرش بیت داشته باشد، یا از گفتن غزلی با این قافیه صرف‌نظر کند. به‌طورکلی وجود چنین مشکلی در زبان فارسی باعث شده عده‌ای هم در عهد قدیم هم در عصر جدید کتاب‌هایی بنویسند و فهرستی از واژه‌های قافیه را در یک‌جا گردآورند

تا کار شعرا آسان شود. نمونه‌اش کتاب‌های الوافی فی تعداد القوافی از محمد عصار (نک: اته ۱۳۳۷: ۲۵۴)، القوافی از حبیبش تفلیسی (نک: شفیع کدکنی ۱۳۷۶: ۱۷۴) و نیز کتاب فرهنگ قافیه در زبان فارسی از وحیدیان کامیار (۱۳۸۱) است.

برای نشان دادن اهمیت قافیه در شعر فارسی می‌توان آن را با چند شعر دیگر مقایسه کرد. در زبان انگلیسی قافیه به معنایی که در فارسی و عربی هست، رایج نیست و وزن تکیه‌ای - هجایی وجه غالب شعر انگلیسی از قرن چهاردهم به بعد بوده است (نک: حسینی ۱۳۹۴: ۳۷). در شعر عربی که به‌نوعی همانند فارسی است، باز وضع تفاوت دارد، یعنی گرچه قافیه اهمیت دارد، اما روش‌هایی در واژه‌سازی زبان عربی وجود دارد که توانسته است تا حدی مشکل کلمات هم‌قافیه را مرتفع سازد و آن وجود وزن‌ها و باب‌های گوناگون به‌ویژه در ثلاثی مزید است. به‌عنوان نمونه در شعر عربی می‌توان برای غافل ده‌ها کلمهٔ هم‌وزن پیدا کرد. شبیه: نازل، عاقل، باطل، شامل، داخل، جاهل، قابل، زایل، قائل، قاتل، حاصل، عامل، حامل و...، یعنی دست شاعران عرب‌زبان برای چیدمان قافیه کمی بازتر است. شاعران فارسی زبان برای بستن قافیه به تعداد زیادی از کلمات هم‌قافیه نیاز دارند، و از آنجاکه در زبان فارسی کلمات هم‌قافیه تعدادشان محدود است، سعی کرده‌اند با حفظ بخش اصلی کلمهٔ قافیه، بخشی به اولش اضافه کنند و کلمه‌ای دیگر بسازند. مثلاً اگر بخش اصلی قافیه انگیز باشد، شاعری مثل نظامی گنجوی آن را حفظ کرده و کلمات زیر را ساخته است:

ستون‌انگیز	اثیرانگیز	گلاب‌انگیز
فکرت‌انگیز	آتش‌انگیز	طبرزدانگیز
غبارانگیز	بادانگیز	سیاست‌انگیز
برف‌انگیز	دل‌انگیز	مهرانگیز
دشمنی‌انگیز	رامش‌انگیز	هیت‌انگیز
شه‌انگیز	عذرانگیز	رحمت‌انگیز
نمک‌انگیز	عشرت‌انگیز	شادی‌انگیز
دل‌انگیز	مرکب‌انگیز	رامش‌انگیز
مشک‌انگیز	نشاط‌انگیز	

در المعجم تعریف قافیه چنین آمده است: «قافیت بعضی از کلمهٔ آخرین بیت باشد به شرط آنکه کلمه بعینها و معناها در آخر ابیات دیگر مکرر نشود، پس اگر مکرر شود، آنرا ردیف خوانند و قافیت ماقبل در آن باشد» (رازی، المعجم: ۲۰۲)، با این فرض باید گفت در همهٔ این کلماتی که نظامی گنجوی برای قافیه به کار برده، انگیز، تکرار شده است و اگر این بخش تکراری را حذف کنیم، می‌بینیم کلمات، نمک، دشمنی، غبار، رامش، فکرت، هیچ نوع تناسب موسیقایی با هم ندارند، اما با یکدیگر هم‌قافیه شده‌اند، از طرفی نمی‌توان انگیز را ردیف شمرد و بر نظامی خرده گرفت که شعرش عیب قافیه دارد. نکته‌ای که اینجا مشخص می‌شود این است که شعرای فارسی زبان به نوعی سعی کرده‌اند ضمن حفظ قافیه و اهمیت دادن به آن، با ترفندهایی کمبود کلمات هم‌قافیه در زبان فارسی را جبران کنند. شفیعی کدکنی در کتاب موسیقی شعر بخشی به نام «ردیف، ویژگی شعر ایرانی» دارد و در آن نوشته است: «از بررسی شعرهای فارسی و عربی و ترکی به خوبی دانسته می‌شود که ردیف خاص ایرانیان و اختراع ایشان است؛ زیرا تا جایی که می‌دانیم در این سه زبان ردیف وجود دارد، اما در هیچ‌کدام به اهمیت و سابقهٔ فارسی نیست. در زبان‌های اروپایی، تا جایی که نویسندهٔ این سطور جستجو کرده است، (یعنی در انگلیسی و فرانسه و کتاب‌هایی که دربارهٔ شعر و شاعری و اصول آن نگارش یافته) اثری از ردیف نیافته است» (شفیعی کدکنی ۱۳۷۶: ۱۲۴-۱۲۵). نکتهٔ مستفاد از این بحث این است که با فرض درست بودن نظر استاد شفیعی کدکنی، ایرانیان بعد از آشنایی با قافیه سعی کرده‌اند به گونه‌ای این مشکل را برطرف نمایند، چون زبان فارسی تعداد کلمات اندکی برای هر قافیه دارد و این مشکل را هر کسی که یک غزل فارسی سروده باشد به خوبی درک می‌کند. این همان نکته‌ای است که این مقاله در پی آن است تا سازوکارش را نشان دهد. یعنی، در شعر فارسی گاه از مادهٔ مضارع برای ساخت کلمات قافیه استفاده شده و با افزودن کلمات ساده به مادهٔ مضارع، از آنها کلماتی هم‌قافیه ساخته‌اند و در نتیجه هم مشکل کمبود کلمات هم‌قافیه جبران شده، و هم کلمات مرکب در زبان فارسی افزایش پیدا کرده و این چنین ترکیب‌سازی، به یکی از فرایندهای اصلی واژه‌سازی در زبان فارسی تبدیل شده است.

۳. ترکیب در زبان فارسی

ترکیب یکی از روش‌ها و به‌نوعی پربسامدترین روش واژه‌سازی (نک: طباطبایی ۱۳۸۶: ۱۸۶) در زبان فارسی است. ترکیب از به هم پیوستن دو واژه یا دو تکواژ قاموسی به‌دست می‌آید، منظور از تکواژ قاموسی، تکواژی است که در فرهنگ لغت مدخل مجزایی را به خود اختصاص داده است. از رهگذر عملکرد فرایند ترکیب، تکواژهای قاموسی در کنار هم هم‌نشین می‌شوند تا واژه‌ای مرگب پدید آید. بنابراین واژهٔ مرگب، واژه‌ای است که در ساختمان آن دو یا چند تکواژ قاموسی به‌کار رفته باشد، مانند: خوش‌صحت، تلخ‌زبان، و مانند آن (نک: افراشی ۱۳۸۶: ۸۶). فرایند ترکیب مختص زبان فارسی نیست و در هر زبانی می‌تواند به‌کار رود. آنچه در تعریف ترکیب مهم است این است که بدانیم تکواژ قاموسی به چه معناست، آیا هر دو تکواژی که به هم پیوندند، ترکیب محسوب می‌شوند یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش زبان‌شناسان از ریشه و پایه صحبت کرده‌اند.

«ریشه و پایه صورتی از کلمه است که هیچ‌و ندی، خواه تصریفی و خواه اشتقاقی به آن نجسبیده باشد و قابل تجزیه به هیچ‌عنصر معنی‌دار دیگری نباشد. برای مثال نامردمی‌ها را در نظر بگیرید این کلمه از عناصر زیر ساخته شده است:

نا- پیشوند اشتقاقی؛ مردم: ریشه؛ -ی: پسوند اشتقاقی؛ -ها: پسوند تصریفی.

اگر از کلمهٔ نامردمی‌ها همهٔ وندهای تصریفی و اشتقاقی را بزدایم، آنچه می‌ماند، ریشهٔ کلمه است که در اینجا مردم است. پایه، عنصری است که وندها (خواه وندهای تصریفی و خواه وندهای اشتقاقی)، به آن می‌پیوندند. برای مثال در کلمه‌های مردها و مردانه، مرد پایه است، زیرا پسوند تصریفی «-ها»، و پسوند اشتقاقی «-انه» به آن اضافه شده است. فرق ریشه و پایه در این است که ریشه لزوماً باید تجزیه‌ناپذیر باشد، اما پایه می‌تواند از بیش از یک تکواژ هم ساخته شده باشد. مثلاً هنرمند در کلمات هنرمندانه و هنرمندان می‌تواند پایه باشد، به‌عبارتی دیگر همهٔ ریشه‌ها پایه هستند، اما همهٔ پایه‌ها ریشه نیستند» (طباطبایی ۱۳۹۴: ۳-۴).

کلمات مرگب یا ترکیب‌ها دسته‌بندی‌های متفاوتی دارند، مثلاً آنها را به درون‌مرکز و

برون‌مرکز تقسیم می‌کنند، کلمات مرگب درون‌مرکز^۱ کلماتی هستند که معنای کل آن در شمول یکی از کلمات سازنده‌اش قرار می‌گیرد، یا به عبارتی دیگر هستهٔ معنایی‌اش در درون واژهٔ مرگب قرار دارد. مانند: گل‌خانه، چراغ‌مطالعه، کمک‌فتر. کلمات مرگب برون‌مرکز^۲ کلماتی هستند که معنای کلی آن از هیچ یک از اجزای درونی آن به‌دست نمی‌آید (نک: همو ۱۳۸۲: ۲۸۷-۳۰۴). مانند: گرگ‌ومیش، شکرپنیر، خارپشت.

دسته‌بندی‌های دیگری نیز برای کلمات مرگب در نظر گرفته شده است مانند: هسته‌دار، بی‌هسته، هسته‌آغاز، هسته‌پایان، و غیره، که در این مقال نمی‌گنجد. به‌طور خلاصه باید گفت، منظور از ترکیب در این مقاله کلمهٔ مرگبی است که در آن دو تکواژ قاموسی به‌کار رفته باشد. همهٔ ماده‌های ماضی و مضارع در زبان فارسی تکواژ قاموسی یا واژگانی محسوب می‌شوند. در این مقاله ترکیباتی از شعر نظامی گنجوی بررسی خواهند شد که در ساخت آنها مادهٔ مضارع به‌کار رفته است.

طباطبایی تحقیق مبسوطی در مورد ترکیب در زبان فارسی انجام داده و نتیجه‌اش را در کتابی به همین نام منتشر کرده است (۱۳۹۴). او معتقد است ترکیب در زبان فارسی به‌قدری فعال است که می‌توان از آن در ساخت همهٔ مقوله‌های واژگانی سود جست: اسم مرگب (دندان‌پزشک)، صفت مرگب (خوش‌رو)، قید مرگب (پای‌کوبان)، فعل مرگب (کار کردن)، حرف اضافهٔ مرگب (دربارهٔ)، حرف ربط مرگب (تااینکه). شمار واژه‌های مرگب در زبان فارسی حدود ۲۰/۰۰۰ است (همان‌جا).

۴. زبان فارسی و کلمات مرگب ساخته‌شده از مادهٔ فعل

کلمات هر زبانی تعدادی محدود و فهرستی بسته دارند و از نظر تاریخی قدمت کلمات ساده هر زبانی از کلمات مرگب بیشتر است، یعنی کلمات مرگب متأخر هستند. نیازهای جامعه، اهل زبان را به طرف استفاده از کلمات مرگب سوق می‌دهد. در زبان فارسی نیز کلمات مرگب همانند فعل مرگب در حال افزایش است.

صادقی در تحقیقی که به بررسی کلمات مرگب ساخته‌شده با مادهٔ فعل پرداخته، تلاش کرده است این گونه کلمات را در زبان فارسی بررسی کند. او در پژوهشی، ترکیبات ساخته‌شده با مادهٔ فعل را براساس رابطهٔ جزء غیرفعلی ترکیب با جزء فعلی طبقه‌بندی کرده و نوشته است: «کلمات مرگبی که جزء دوم آنها ستاک حال یا گذشتهٔ فعل است، از رایج‌ترین انواع ترکیب در زبان فارسی است. از نظر نقشی، رابطهٔ جزء اول ترکیب با جزء دوم، یعنی ستاک فعل، بسته به لازم و متعدی بودن ستاک حال یا گذشته بودن آن متفاوت است، در این ترکیبات اگر ستاک فعل را به یک فعل صرف‌شده برگردانیم، جزء دیگر ترکیب در حکم یکی از اجزای اصلی جمله یا موضوع‌های فعل خواهد بود» (صادقی ۱۳۸۳: ۵).

ترکیبات فارسی با ساختار اسم + ستاک حال، بسامد بسیار بالایی در زبان فارسی دارند، به طوری که بسیاری از نواژه‌ها نیز به همین صورت ساخته می‌شوند، چنانچه از میان هزار واژه پیشنهادی فرهنگستان اول، در حدود ۱۲ درصد آنها، دارای همین ساختارند (طباطبایی ۱۳۸۹: ۱۶۴).

در زبان فارسی ساخت واژه بر مبنای مادهٔ فعل ماضی نیز وجود دارد که با افزودن تکواژ ماضی‌ساز به ریشهٔ فعل ساخته می‌شود. مانند: خداداد، دم‌پخت، مردم‌نهاد، دست‌پخت، مادرزاد، سرسید، چشم‌داشت و مانند آن (نک: طباطبایی ۱۳۸۹: ۱۵۲).

از تعداد ترکیبات ساخته‌شده با مادهٔ مضارع و ماضی، در زبان فارسی آماری در دست نیست که بتوان به اهمیت آن دو پی برد، اما پژوهش صادقی و طباطبایی به صورت غیرمستقیم نشان می‌دهد که مقدار ترکیبات ساخته‌شده با مادهٔ ماضی کمتر از دیگری است، و این نکته را از آنجا می‌توان اثبات کرد، که صفحات زیادی از تحقیقات ایشان به ترکیبات ساخته‌شده با مادهٔ مضارع اختصاص یافته است. صادقی ترکیبات زبان فارسی را در دو بخش «ترکیبات ساخته‌شده بر مبنای مادهٔ مضارع»، و «ترکیبات ساخته‌شده بر مبنای مادهٔ ماضی» بررسی کرده و نوشته است «فعل‌هایی که این ستاک‌ها از آنها گرفته شده‌اند، تقریباً همه متعدی‌اند و ستاک‌های مورد بحث همه معنی مفعولی دارند» (صادقی ۱۳۸۳: ۱۰). در این دو پژوهش اطلاعات ذی‌قیمتی در مورد ترکیبات زبان فارسی می‌توان یافت.

امروزه اگر کسی بخواهد به ترکیبات زبان فارسی دقت کند، متوجه خواهد شد که فرایند واژه‌سازی ترکیب بین مردم بسیار رایج است. به نوشته طباطبایی «این روش واژه‌سازی در زبان فارسی به قدری اهمیت دارد که پربسامدترین روش واژه‌سازی است و در بیش از ۷۰ درصد واژه‌های برساخته فرهنگستان زبان و ادب فارسی فرایند ترکیب استفاده شده است. بسامد فرایندهای ترکیبی در واژه‌سازی غیرعالمانه از این نیز بیشتر است (نک: طباطبایی ۱۳۸۶: ۱۸۶). این نشان می‌دهد که مردم که طبق شم زبانی خود واژه‌سازی می‌کنند، بسیار به این روش آگاه هستند. نمونه‌ای از ترکیبات زبان فارسی که برای ابزارهای خانگی ساخته و بین مردم رایج شده‌اند:

ساندویچ‌ساز	پلوپز	هم‌زن
چای‌ساز	آرام‌پز	سرمه‌ساب
قهوه‌ساز	زودپز	تاشو
غذاساز	کیک‌پز	تخت‌خواب‌شو

واژه‌های مرکب بسیار دیگری در زبان فارسی هستند که از طریق واژه‌سازی عامیانه ساخته شده‌اند. تعدادی از این موارد از فرهنگ اصطلاحات عامیانه خودرو و به نقل از طباطبایی (۱۳۸۴: ۱۹۱-۲۰۱)، ذکر می‌شود:

باربند	بادشکن	آمپرساز	سوپاپ‌تراش	آچارخور
فنربند	فشارشکن	گلگیرساز	شاتون‌تراش	جک‌خور
زاپاس‌بند	مه‌شکن	باتری‌ساز	میل‌لنگ‌تراش	لاستیک‌خور

در همه موارد فوق، به ماده مضارع، یک اسم اضافه شده و کلمه تازه به دست آمده است و این مثال و صدها مثال دیگر از این نوع نشان می‌دهد، ماده مضارع نقش عمده‌ای در واژه‌سازی زبان فارسی دارد و همه اهل زبان از این قاعده ناخودآگاه بهره می‌برند.

۵. ترکیب‌سازی در شعر نظامی گنجوی

هر شاعری مطابق با توان شاعرانگی خود دست به واژه‌سازی می‌زند و تعداد قابل توجهی از

این دسته از واژه‌ها در زبان فارسی شایع و ماندگار می‌شوند. نظامی گنجوی از آن دسته از شاعرانی است که در امر واژه‌سازی تلاش‌های بسیاری کرده است. قاسمی‌پور (۱۳۹۰: ۱۱۸) که در مقاله‌ای سعی کرده هنر ترکیب‌سازی نظامی را بر مبنای دیدگاه فرمالیست‌های روسی بررسی کند، نوشته است: «هرچند هنوز فرهنگ‌نامه‌ای تاریخی از ترکیبات اشتقاقی در زبان فارسی در دست نیست تا ترکیبات اشتقاقی شعر نظامی بر اساس آن بررسی شوند، باور نگارنده بر این است که بیشتر این ترکیبات را نظامی ساخته و پرداخته و وارد زبان فارسی کرده است». نظامی نه تنها در ترکیب‌سازی بیش از دیگر شاعران ایرانی تلاش کرده، بلکه سعی کرده است از ترکیباتی که خود ساخته به صورت مکرر استفاده نکند، تاجایی که هر کدام از ترکیبات او در مخزن‌الاسرار فقط یک‌بار به کار رفته است. علی‌یوسفی (۱۳۷۰: ۲۶-۳۱) که در مقاله‌ای کوتاه به ترکیب‌سازی در مخزن‌الاسرار نظامی پرداخته، نوشته است «در مخزن‌الاسرار، حدود بیش از ۴۵۰ کلمهٔ جدید وجود دارد، از میان این تعداد کلمه در منظومه‌ای بالغ بر ۲۲۵۰ بیت، تقریباً ۹۸ درصد غیر تکراری است. به عبارت دقیق‌تر در میان ۴۵۰ ترکیب که ساختهٔ نظامی است، حدود پانزده کلمه — آن‌هم هر کدام فقط یک‌بار تکرار شده است».

عاصی در مقاله‌ای به نقش ترکیب‌سازی‌های نظامی پرداخته و اهمیت ترکیب‌سازی در زبان فارسی را خاطر نشان کرده و نوشته است: «بیشتر ساخت‌های اشتقاقی فارسی بر پایهٔ مادهٔ فعل ترکیبی شکل می‌گیرند و در حقیقت جبران‌کنندهٔ سیستم بستهٔ افعال ساده و ساخت‌های اشتقاقی، سیستم باز و قابل گسترش افعال ترکیبی است» (عاصی ۱۳۷۱: ۳۰۰). سبزه‌علی‌پور و اسکندری در مقالهٔ «نقش قافیه در واژه‌سازی زبان فارسی (مطالعهٔ موردی: اشعار نظامی گنجوی)»، به اهمیت قافیه در ملزم کردن شاعران برای جست‌وجوی واژه‌های جدید اشاره کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که «نظامی در ترکیب‌سازی مهارت زیادی دارد به طوری که کمیت ترکیب‌سازی او و نیز بدیع بودن آنها بر هیچ کس پوشیده نیست. با کمی دقت در جایگاه ترکیب‌هایی که نظامی در شعر ساخته، مشخص می‌شود او بیشتر این

ترکیبات را برای پر کردن خلاء قافیه ساخته است. یعنی اگر تنگنای قافیه نبود، شاید نظامی این مقدار واژه به واژه‌های زبان فارسی نمی‌افزود» (سبزعلیپور و اسکندری ۱۳۹۵: ۱۱۰).

۶. پیشینه تحقیق

در زمینهٔ ترکیب در زبان فارسی، طباطبایی در کتاب اسم و صفت مرگب در زبان فارسی (۱۳۸۲) نخست به طرح نظریهٔ واژه‌ساختی پرداخته و سپس در ادامه اسم‌ها و صفت‌های مرگب را بر مبنای همان نظریه تحلیل کرده و نشان داده که چرا برخی فرایندها زیاتر هستند. او در مقالات «ترکیب از دیدگاه نظریهٔ نحوی ایکس تیره» (۱۳۸۲)، «بررسی فرایندهای واژه‌سازی عامیانه» (۱۳۸۴)، «ترکیب در زبان فارسی» (در چندین شمارهٔ پیاپی نامهٔ فرهنگستان)، و نیز در کتاب ترکیب در زبان فارسی (۱۳۹۴) فرایند واژه‌سازی ترکیب در زبان فارسی را به‌طور مبسوط بررسی کرده است. از تحقیقات انجام‌یافته دربارهٔ ارتباط نظامی گنجوی و ترکیب‌سازی می‌توان به علی‌یوسفی (۱۳۷۰)، عاصی (۱۳۷۱)، قاسمی‌پور (۱۳۹۰)، سبزعلیپور و اسکندری (۱۳۹۵) اشاره کرد. باتوجه‌به اینکه در بخش‌های قبلی به این آثار اشاره شد، از شرح بیشتر آنها خودداری می‌شود. ظهوری (۱۳۹۴) در رسالهٔ کارشناسی ارشد تحت عنوان بررسی نقش قافیه در گسترش واژه‌های عربی در فارسی سعی کرده نشان بدهد که چگونه تنگنای قافیه باعث ورود کلمات عربی به زبان فارسی شده است.

موارد فوق نشان می‌دهد که نظامی در ترکیب‌سازی قدرت فراوانی دارد. آنچه در تحقیقات اخیر بسیار بررسی شده، ترکیب‌سازی در آثار نظامی است، اما تا به حال کسی به نقش مادهٔ مضارع در ساخت ترکیبات متفاوت آن هم در جایگاه قافیه اشاره نکرده است. در این تحقیق از بین همهٔ ترکیب‌هایی که در شعر نظامی موجود است، فقط ترکیباتی بررسی می‌شوند که از مادهٔ مضارع حاصل شده‌اند.

۷. ترکیبات حاصل از مادهٔ مضارع در جایگاه قافیه

همان‌طورکه ذکر شد، همه شعرای کلاسیک ادب فارسی به‌نوعی دغدغهٔ قافیه داشته‌اند،

چه آنهایی که به این دغدغه در شعر خود اعتراف کرده^۱، چه آنهایی که اعتراف نکرده‌اند. مثلاً این بیت مولوی بسیار معروف است:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

(مولوی، مثنوی معنوی)

خاقانی که در فخر فروشی و افتخار به هنرهای خویش از دیگران پیشی گرفته، معتقد است حمایت ممدوح باعث شده، قافیه‌سازی‌هایش مدعیان را به خاک بنشانند:

ای فضلا پروری کز شرف نام تو مدعیان را درید قافیهٔ من قفا

(خاقانی، دیوان)

به گفتهٔ شفیع کدکنی (۱۳۷۶: ۴۰۶) هیچ شاعری در جهان به اندازهٔ مولوی از قافیه انتقاد نکرده و در عین حال هیچ شاعری هم در تاریخ ادبیات هیچ ملتی به اندازهٔ او از قافیه و انواع آن در خلاقیت شعری خویش سود نجسته است.

این شواهد و شواهد دیگر نشان می‌دهد که قافیه برای شاعران در زبان فارسی یک دغدغهٔ اصلی بوده است و هر شاعری به طریقی با آن کنار آمده و سعی کرده با ترفندهایی از تنگنای قافیه عبور کند. در این میان مادهٔ مضارع، خدمت بزرگی به شاعران زبان فارسی

۱. مانند موارد زیر از مولانا:

بس کن و بیش مگو گر چه دهان پرسخنست	زانک این حرف و دم و قافیه هم اغیارند
یا شوق این العافیه کی اضطفر بالقافیه	(مولوی، کلیات شمس، غزل ۷۷۵)
ترجیع کنم خواجه، که این قافیه تنگست	عندی صفات صافیه فی جنبها نطقی کدر
کیف یاتی النظم لی و القافیه	(همان، غزل ۱۱۷۸)
قافیه و مغلظه را گو همه سیلاب ببر	نی، خود نزنم دم، که دم ما همه تنگست
حقم نداد غمی جز که قافیه طلبی	(همان، ترجیعات)
	بعد ما ضاعت اصول العافیه
	(همو، مثنوی معنوی)
	پوست بود پوست بود در خور مغز شعرا
	(همو، کلیات شمس، غزل ۳۸)
	ز بهر شعر و از آن هم خلاص داد مرا
	(همان، غزل ۲۲۹)

کرده، اما نقش این ماده در شعر فارسی مغفول مانده است. در این بخش ترکیباتی بررسی می‌شوند که حاصل تلاش نظامی در به خدمت گرفتن ماده مضارع است. یعنی راه برون‌رفت نظامی از قافیه، استفاده بهینه از این ابزار است، ابزاری که، طبق تحقیقات جدید زیاترین روش ساخت ترکیبات در زبان فارسی است، شاعران دیگر یا کمتر با چنین ترکیباتی آشنا بودند یا ترکیباتی که ساخته‌اند، به زیبایی و خوش‌ترکیبی ترکیبات نظامی نیست. ترکیبات به‌کاررفته در جایگاه قافیه اشعار نظامی گنجوی را می‌توان به دسته‌هایی تقسیم کرد که در زیر به آنها می‌پردازیم:

۱.۷. ترکیبات حاصل از اسم + ماده مضارع

این اسم‌ها را خود می‌توان به زیربخش‌هایی تقسیم کرد:

الف) اسم مصدر یا حاصل مصدر فارسی

از انواع اسم مصدرهای زبان فارسی، فقط تعدادی که به $-eš$ ختم می‌شوند، نمونه‌وار ذکر می‌گردد:

خرامش‌پذیر	پوزش‌ساز	کوشش‌نما	رامش‌انگیز	دانش‌پذیر
آفرینش‌پذیر	گردش‌ساز	جنبش‌پذیر	رامش‌پذیر	دانش‌پرست
خواهش‌پذیر	پرستش‌نما	گزارش‌پذیر	رامش‌فروز	دانش‌افروز

ب) مصدر عربی

مصداری که از عربی وارد زبان فارسی شده‌اند، اغلب به‌عنوان اسم به‌کار می‌روند، در زیر چند نمونه که در جایگاه قافیه واقع شده‌اند، ذکر می‌گردد:

ظفرساز	عمارت‌شناس	صلابت‌پذیر	فتح‌نما
انصاف‌ساز	تقویت‌دار	صلح‌خواه	فراست‌شناس
صداع‌پذیر	تضرع‌ساز	توفیر‌سنج	سیاست‌انگیز

ج) سایر اسم‌ها

آتش‌انگیز	اثرانگیز	ایزدشناس	آهوپرست	شب‌گیر
ادب‌ساز	عبیرآمیز	آرزوپذیر	فرع‌خوار	لگام‌گیر
آدمی‌خوار	اشک‌ریز	آرزوپرست	تخت‌گیر	درس‌گیر

۲.۷. ترکیبات حاصل از صفت + ماده مضارع

تعدادی از ترکیباتی که نظامی در جایگاه قافیه به کار برده، ترکیباتی هستند که از یک صفت به اضافه ماده مضارع ساخته شده‌اند:

آشناسوز	پهن‌ساز	تشنه‌خوار
بالانما	خام‌دست	تهی‌ساز
بدساز	بدل‌گیر	تهی‌خیز

۳.۷. ترکیبات حاصل از قید + ماده مضارع

تعدادی از ترکیبات به کاررفته در جایگاه قافیه شعر نظامی، از یک قید به اضافه ماده مضارع ساخته شده‌اند. در زبان فارسی تعداد زیادی از کلماتی که از نظر صرفی صفت هستند، می‌توانند به همان شکل در جایگاهی دیگر قید هم باشند، مانند گرم.

آرام‌گرد	بسیارخوار	گرم‌خیز (تندخیز)
تنهاخور	راست‌باز	زودخیز

گر آهوی بیابان گرم‌خیز است سکان شاه را تک تیز تیز است

(کلیات نظامی، خسرو و شیرین، ص ۲۰۱، بیت ۲۹)

۴.۷. ترکیبات حاصل از ضمیر + ماده مضارع

تعدادی از ترکیباتی که نظامی برای ساخت قافیه به کار برده، از ضمیر و ماده مضارع به دست آمده‌اند.

خویشتن‌سنج	خویشتن‌آمیز	خویشتن‌بین	خویشتن‌دار
خویشتن‌سوز	خویشتن‌شناس	خودپرست	

نظامی در بیتی از ترکیب خویش‌سوز، حاصل مصدر ساخته است:

چند چون شمع مجلس افروزی جلوه‌سازی و خویش‌سوزی
(هفت‌پیکر، ص ۶۳۹، بیت ۱۰۵)

۸. بررسی ترکیبات نظامی از نظر واژگانی

تعدادی از ترکیباتی که نظامی برای پر کردن خلأ قافیه ساخته، چنان هستند که می‌توانند اسم ابزار یا اسمی برای مشاغل باشند. مانند:

جادوبند	اندازه‌گیر	آسمان‌سنج	ارتفاع‌شناس
دهل‌ساز	انجم افروز	سیم‌سنج	انجم‌شناس
مرهم‌آمیز	مجسطی‌گشا	کیمیا‌سنج	آلت‌شناس
جلاب‌گیر	نخ‌چیرساز	یاقوت‌سنج	پرده‌شناس

ساخت اسم با ماده فعل سنج بیش از همه تکرار شده است. برای نمونه فقط تعدادی از

ترکیبات ساخته‌شده با سنج در زیر ذکر می‌گردند:

آسمان‌سنج	پولادسنج	چاره‌سنج	سیم‌سنج	کیمیا‌سنج
آهن‌سنج	پیرایه‌سنج	دینار‌سنج	شغل‌سنج	کینه‌سنج
بادسنج	ترازوسنج	راه‌سنج	فسون‌سنج	گنجینه‌سنج
بنیادسنج	توفیرسنج	سخن‌سنج	کوه‌سنج	گوهرسنج
گهرسنج	مال‌سنج	مشک‌سنج	نواسنج	یاقوت‌سنج

این ماده فعل به نوعی پر بسامدترین ماده فعل به کاررفته در جایگاه قافیه در شعر نظامی است. نظامی به این واژه تعلق خاصی دارد و عباراتی که با آن درست کرده، بسیار خوش ترکیب هستند. یادآوری می‌شود که همه ترکیبات فوق در جایگاه قافیه در شعر نظامی به کار رفته‌اند، البته نظامی در جایگاهی غیر از قافیه هم تعدادی ترکیب با سنج درست کرده است، مانند: قافیه‌سنج، عمل‌سنج، ساعت‌سنج، سعادت‌سنج.

قافیه‌سنجان که سخن برکشند گنج دو عالم به سخن درکشند
(مخزن‌الاسرار، ص ۱۹ بیت ۳)

تا چو عمل‌سنج سلامت شوی چرب ترازوی قیامت شوی
(همان، ص ۶۶ بیت ۶۵)

بزرگ امید پیش پیل سرمست به ساعت‌سنجی اصطلاب در دست
(خسرو و شیرین، ص ۲۱۰ بیت ۳۱)

هنر نظامی در ترکیب‌سازی این است که سعی کرده ترکیباتی بسازد که قبل از خودش کمتر به کار رفته، یا در معنای دیگری به کار رفته است. مثلاً در زبان فارسی ترکیبات چاره‌جو و کینه‌جو وجود داشت، اما نظامی به جای آن از ترکیبات چاره‌سنج و کینه‌سنج استفاده کرده است. به جای فرستادن نزل و گنج چرابا هژبران شدی کینه‌سنج
(شرفنامه، ص ۱۰۹۲، بیت ۱۶۵)

تعدادی از ترکیبات به کار رفته در جایگاه قافیه اشعار نظامی به گونه‌ای است که می‌توانند به‌عنوان اسم مکان به کار روند، مانند: الماس‌خیز، بارافکن، بیمارخیز، شهدخیز، گران‌خیز.

تعدادی از این ترکیبات که به اعتقاد دستورنویسان سنتی، صفت فاعلی مرکب مرخم هستند، یعنی از آخرشان «-نده» (ande-) حذف شده است، گویا بدین نیت خلق شده‌اند که جای بعضی از مفاهیم را پر کنند که در زبان فارسی از نظر ساخت‌واژی یا صرفی مابه‌ازایی یا معادلی ندارند. مثلاً در زبان عربی که صفت مشبیه و صیغهٔ مبالغه وجود دارد، که شاعران فارس‌زبان هم اغلب با آنها آشنا هستند، ممکن است بعضاً تحت تأثیر آنها قرار بگیرند و ترکیباتی بسازند که قابل مقایسه با صفات مشبیه و صیغهٔ مبالغه عربی است، مثل فسون‌سنج، (کسی که خیلی فسون می‌کند) بیمارخیز (تنی که خیلی بیمار می‌شود):

همان‌کان پری روی فسون‌سنج در آن ویرانه زان پیچید چون گنج
(خسرو و شیرین، ص ۳۱، بیت ۱۳)

شده گرم از نسیم مشک بیزش دماغ نرگس بیمارخیزش
(همان، ص ۱۵۲، بیت ۳۷)

ترکیبات ساخته‌شده با یک مادهٔ مضارع خاص، همیشه یک معنا ندارند. مثلاً گاهی

ممکن است معنای مفعولی بدهند و گاهی معنای فاعلی. تن بیمارخیز در بیت زیر در معنای مفعولی (تن بیمار شده) به کار رفته است:

چو دیو از زحمت مردم گریزان فتان خیزان تر از بیمارخیزان
(همان، ص ۲۴۰، بیت ۶)

اما در بیت دیگری به معنای «تن بیمارکننده» آمده:

فریننده چشمی جفاجوی و تیز دوابخشش بیمار و بیمارخیز
(شرفنامه، ص ۱۰۲۷، بیت ۱۲۰)

۹. بررسی ترکیبات از نظر برون مرکزی یا درون مرکز بودن

در بررسی معنایی ترکیبات، اغلب تلاش شده تا روش یا مسیر حصول معنا بررسی شود. بدین دلیل، ترکیبات را به دو دسته برون مرکز و درون مرکز تقسیم کرده‌اند. تعداد زیادی از ترکیبات به کاررفته در جایگاه قافیه در شعر نظامی از نوع برون مرکز هستند، یعنی از روی ظاهر کلمه‌های به کاررفته در ترکیب، چندان نمی‌توان به معنای آن رسید. معنا در بافت زمانی و مکانی مشخص می‌شود. بافت مکانی و متن ترکیبات به کاررفته در اشعار نظامی تا حدی معلوم است، اما از بافت زمانی این ترکیبات چندان اطلاعی در دست نیست، یعنی نمی‌دانیم که مردم هم‌عصر نظامی معنای این ترکیبات را درمی‌یافتند یا خیر و ممکن است این ترکیبات روزگاری روشن بودند و امروز تیرگی پیدا کردند؛ به خاطر همین ابهام نمی‌توان به درستی و دقت ترکیبات را از هم تشخیص داد و به تیرگی و شفافیت معنای آنها حکم کرد. به‌عنوان نمونه، نسبت‌شناس به معنای «منطقی» و «اهل منطق» است^۱ و امروزه در زبان فارسی چنین معنایی به‌سختی به ذهن می‌رسد. با این وصف تعدادی از ترکیبات نظامی امروزه تیره محسوب می‌شوند. یعنی رسیدن به معنای آنها برای خواننده معاصر کمی سخت است، مانند موارد زیر:

۱. نسبت اصطلاحی منطقی است، نسبت حکمیة علاقه‌ای که میان موضوع و محمول به طریق اثبات یا نقی واقع باشد (رامپوری، غیاث‌اللغات، ذیل واژه نسبت: ۹۱۰).

ترکیب	معنای تقریبی	متن شعر
پسرگیر	دایه	سام که سیمرخ پسرگیر داشت (مخزن‌الاسرار، ص ۴۱، بیت ۱۳)
زبان‌کش	گستاخ	آن سگ دیوانه زبان‌کش بود (همان)
زنهار‌خوار	پیمان‌شکن	نکردند از وفا زنه‌ارخواری (خسرو و شیرین، ص ۲۰۱، بیت ۱۳)
گره‌گیر	مجعد، پریچ و تاب	(صفت مو) سر زلف گره‌گیر دلارام (همان)
جامگی‌خوار	مستمری‌بگیر	از هفت خلیفه جامگی‌خوار (همان، ص ۴۹۱، بیت ۳)
شکن‌گیر	مواج، پرموج	زره‌پوشان دریای شکن‌گیر (همان، ص ۱۳۵، بیت ۳۶)
گوشه‌گیر	اجبارکننده، گوش‌گیر	ولی چون بندگی‌مان گوش‌گیر است (همان، ص ۱۲۸، بیت ۹)
رنگ‌آمیز	دغل‌باز، مکار	در چنین خم مباحش رنگ‌آمیز (هفت‌پیکر، ص ۷۲۸، بیت ۱۲۵)
آرامگه‌گیر	ساکن	بر این سبزه شدند آرامگه‌گیر (خسرو و شیرین، ص ۳۰۱، بیت ۲)
گلوگیر	انتقام‌گیر	میتروسم از این کبود زنجیر/ کافعان کنم او شود گلوگیر (لیلی و مجنون، ص ۴۶۴، بیت ۲۴)
تخت‌گیر	پادشاه	آگهی یافت تخت‌گیر جهان / کاژدهایی دگر گشاد دهان (هفت‌پیکر، ص ۶۶۰، بیت ۲۸)
رخت‌کش	مسافر	تا به هر جا که رخت‌کش باشند/ خلق را خوش کنند و خوش باشند (همان، ص ۶۷۴، بیت ۱۳۰)
[ترازوی] آسمان‌سنج	اصطرباب	در ترازوی آسمان‌سنجی/ بازجستند سیم ده پنجه‌ی (همان، ص ۶۴۴، بیت ۱۱)
ارتفاع‌شناس	منجم	هست بیرون از این به رای و قیاس/ رصدانگیر و ارتفاع‌شناس (همان، ص ۶۴۴، بیت ۱۳)
شب‌بازی	شعبده‌بازی	به شب‌بازی فلک را در نگیری/ به افسون ماه را در بر نگیری (خسرو و شیرین، ص ۲۹۰، بیت ۲۶)
گرگ‌بند	اسیر	به شیری توان کردنش گرگ‌بند (شرفنامه، ص ۹۸۵، بیت ۷۶)
فرع‌خوار [خاک]	آدمیزاد	زیارتگه اصل داران پاک/ ولی نعمت فرع‌خواران خاک (همان، ص ۹۱۷، بیت ۷)
کافورخوار	ترک‌کنندهٔ شهوات	چو وزن دید کاستاد پرهیزگار / ز کافور او گشت کافورخوار (اقبال‌نامه، ص ۱۳۴۱، بیت ۱۷)
دودافکن	جادوگر	سحر زده بید به لرزه تنش/ معجر لاله شده دودافکنش (مخزن‌الاسرار، ص ۱۲۷، بیت ۴۸)

۱۰. بررسی ترکیبات مورد نظر از نظر تعداد اجزای آن

ترکیبات مورد نظر این مقاله که همه در جایگاه قافیه به کار رفته‌اند، از سه حال خارج نیستند، یا ترکیبات دوجزبی یا سه‌جزبی و یا چهارجزبی‌اند. در این پژوهش ترکیبات چهارجزبی و سه‌جزبی نادر بودند. البته در زبان فارسی نیز چنین ترکیباتی اندک‌اند. در شعر نظامی نوعی ترکیب چهارجزبی با استفاده از حرف ربط یا عطف ساخته شده که ساختش چنین است:

اسم + حرف ربط «و» + اسم + مادهٔ مضارع مانند: جلد و سبک‌خیز، شکر و بادام‌ریز
در این ترکیبات مادهٔ مضارع به گونه‌ای به کار رفته است که شامل هر دو اسم می‌شود. به‌عنوان مثال شکر و بادام‌ریز یعنی «شکرریز و بادام‌ریز»، اما نظامی چنان آنها را فشرده ساخته و در شعر گنجانده که یک ترکیب چهارجزبی تشکیل شده است.
در ذیل نمونه‌هایی برای این ترکیبات ذکر می‌شود:

دوجزبی

خوانی غزلی دو رامش‌انگیز بازار گذشته را کنی تیز
(لیلی و مجنون، ص ۵۵۹، بیت ۵۰)
پگه‌ترزان بتان عشرت‌انگیز میان در بست شاپور سحرخیز
(مخزن‌الاسرار، ص ۱۵۷، بیت ۱۲)

سه‌جزبی

فلک بر زمین چارطاق افکنش زمین بر فلک پنج‌نوبت‌زنش
(شرفنامه، ص ۳۶، بیت ۲۵)

چهارجزبی

از پی نقلان می بوسه‌خیز چشم و دهان شکر و بادام‌ریز
(مخزن‌الاسرار، ص ۲۹، بیت ۱۱)
به‌دست قاصدی جلد و سبک‌خیز فرستاد آن وثیقت سوی پرویز
(خسرو و شیرین، ص ۳۵۵، بیت ۳۳)

۱۱. بررسی ترکیبات مورد نظر از نظر سابقهٔ کاربرد

فارسی‌زبانی نیست که مختص دیار یا شهر خاصی باشد، این زبان در سراسر ایران فرهنگی

به‌عنوان زبان شعر انتخاب شده است، بدان خاطر بسیاری از عناصر زبانی موجود در دیوان هر شاعری ممکن است در شعر شاعران قبل از او نیز یافت شود. وجود چنین شواهدی مانع از آن است که ما بتوانیم به‌درستی از عبارت ترکیبات نظامی گنجوی استفاده کنیم. چرا که ممکن است چنین ترکیباتی ساختهٔ شاعران قبل از نظامی باشند. بدان خاطر برای رسیدن به جوابی قطعی‌تر در این پژوهش تلاش شد ترکیبات که از مادهٔ مضارع به‌دست آمده‌اند و در جایگاه قافیه قرار گرفته‌اند، در شعر شعرای قبل از نظامی بررسی شود تا مشخص گردد که آیا این ترکیبات از قبل موجود بودند یا نظامی آنها را در تنگنای وزن ساخته است. بدین منظور چند شاعر معروف قبل از نظامی همچون رودکی، فرخی، ناصر خسرو، سنایی، و دو شاعر هم‌عصر نظامی یعنی عطار و خاقانی انتخاب شدند و ترکیبات موجود در شعر نظامی که از مادهٔ مضارع به‌دست آمده‌اند، در دیوان آنها نیز جست‌وجو و بررسی شد. نتیجهٔ پژوهش به شرح زیر است: به‌طورکلی نظامی تعداد زیادی ترکیب ساخته‌شده با مادهٔ مضارع را در جایگاه قافیه به‌کار برده است. از این مقدار تعدادی از ترکیبات در شعر دیگر شاعران (قبل از نظامی یا معاصر نظامی) به‌کاررفته است. در آغاز تصمیم بر آن شد که هر ترکیبی با ذکر نام شاعر یا شاعران در مقاله ذکر شود، اما با توجه به حجم وسیع این داده‌ها در زیر فقط به ذکر یک نمونه بسنده می‌شود و در ادامه ترکیباتی که شاعران مذکور ساخته‌اند، ذکر می‌شود.

ترکیبات به‌دست‌آمده از مادهٔ مضارع ساز در شعر شاعران قبل از نظامی

ساز	حیلت‌ساز	ناصرخسرو/ فرخی	دم‌ساز	فرخی/ خاقانی/ سنایی/ عطار
	حیله‌ساز	سنایی/ عطار/ فرخی	فسون‌ساز	خاقانی/ عطار
	کارساز	فرخی/ سنایی/ عطار/ ناصرخسرو	چاره‌ساز	خاقانی/ عطار
	بدساز	خاقانی/ سنایی	کیمیا‌ساز	عطار
	پرده‌ساز	خاقانی/ سنایی/ عطار	کارساز	فرخی/ سنایی/ عطار
	عمارت‌ساز	عطار	رزم‌ساز	رودکی/ فرخی
	کینه‌ساز	خاقانی	اکسیر‌ساز	خاقانی
	رودساز	سنایی/ خاقانی/ ناصرخسرو		

سایر ترکیبات به‌دست آمده از ماده مضارع در اشعار قبل از نظامی

ماده مضارع	ترکیبات شاعران دیگر قبل از نظامی یا معاصر نظامی
-پرست	عشق پرست / خودپرست / زرپرست / آتش پرست / بت پرست / دین پرست / صورت پرست / می پرست / شهوت پرست / سگ پرست / خداپرست / مسیح پرست / شاه پرست / آفتاب پرست / باده پرست / گوهر پرست / ایزدپرست / دانش پرست / یزدان پرست / عمارت پرست / دنیاپرست
-افکن	پیل افکن / خصم افکن / دودافکن / کمندافکن / گوزن افکن / مردافکن
-پذیر	دل پذیر / عذر پذیر / معنی پذیر / فرمان پذیر / نقش پذیر / جان پذیر
- (۱)فروز	گیتی افروز / شب افروز / دل افروز / مهر افروز / انجم افروز / مجلس افروز / مهر افروز / انجم افروز / عالم افروز / جهان افروز / بزم افروز / جان افروز
-آزما	بخت آزما
-خور / خوار	روزی خوار / غم خوار / انجیر خوار / جگر خوار / مردار خوار / شیر خوار / خون خوار / زنهار خوار / غم خوار / تیمار خوار / آدمی خوار / شراب خوار / استخوان خوار / مردم خوار / نعمت خوار / خوش خوار / شاد خوار / اندک خور / بسیار خوار
-نما	نرگس نما / رونما / گره نما / گیتی نما
-گشا	مجسطی گشا / گره گشا / نافه گشا / قلعه گشا / کشور گشا / دل گشا / گیتی گشا / برقع گشا / مشکل گشا
-بند	نقش بند / دل بند / زبان بند / دیو بند / جادو بند / پای بند / نخل بند
-باز	عشق باز / راست باز / مهره باز / خرقه باز / خیال باز / دوالک باز / سرباز / جان باز
-سوز	جگر سوز / عودسوز / پرده سوز / دل سوز / خویشتن سوز / جهان سوز / عودسوز / عالم سوز / عدوسوز
-گیر	دست گیر / جهان گیر / راه گیر / چاشنی گیر / گره گیر / جای گیر / زبون گیر / شب گیر / گوشه گیر / مگس گیر / دامن گیر / شیرگیر / لگام گیر / کشورگیر / اقلیم گیر / آب گیر
-شناس	حق شناس / روشناس / خویشتن شناس / ستاره شناس / جوهر شناس / هیأت شناس / ایزدشناس / یزدان شناس
-سنج	بادسنج / سخن سنج / تروازسنج / سیم سنج
-کش	دامن کش / دل کش / سرکش / غم کش / گردن کش / محنت کش / لشکرکش / پیش کش
- (۱)فشان	شکر فشان / زرافشان / گوهرافشان / جواهر فشان / دُرافشان / آتش فشان / سرفشان / سرفشان / نمک فشان / گل افشان / عنبر فشان
-گرد	جهان گرد
-انگیز	شه انگیز / آتش انگیز / دل انگیز / نشاط انگیز

یادآوری می‌شود که جدول فوق به این معنی نیست که شاعران فوق‌الذکر (رودکی، فرخی، ناصرخسرو، سنایی، عطار و خاقانی) مجموعاً در دیوانشان این مقدار ترکیب به‌دست‌آمده از مادهٔ مضارع دارند (مثلاً سه ترکیب حاصل با مادهٔ مضارع انگیز درست کرده‌اند)، بلکه به این معنی است که از مجموع ترکیباتی که نظامی با مادهٔ مضارع ساخته و در جایگاه قافیه به‌کار برده، شاعران قبل از او هم تعدادی از آنها را ساخته و در جایگاه قافیه به‌کار برده‌اند. به‌عبارت ساده‌تر در این جدول فوق فقط ترکیبات مشابه نظامی گنجوی و دیگر شاعران آمده است.

نکته‌ای که هنگام بررسی ترکیبات در شعر نظامی باید بدان توجه کرد، این است که نظامی در آذربایجان زندگی می‌کرد و زبان رایج در قرن ششم هجری به اعتقاد بسیاری از محققین زبان آذری بوده است، و این زبان هنوز در مناطقی از آذربایجان و دیگر نواحی ایران به نام تاتی ادامه حیات می‌دهد. در این زبان که زبانی ایرانی است ترکیباتی وجود دارد که امروزه در زبان فارسی نیست، مانند فرمان‌بر، رونما و میوه‌دار:

عروسی کاسمان بوسید پایید دهی ویرانه باشد رونمایش؟
(خسرو و شیرین، ص ۳۶۷: بیت ۱۱۹)

میوه‌دارانش از برومندی کرده با خاک سجده پیوندی
(شرفنامه، ص ۱۰۵۰، بیت ۲۸۱)

و گر زلفم سر از فرمان‌بری تافت هم از سر تافتن تادیب آن یافت
(خسرو و شیرین، ص ۳۱۶، بیت ۲۲)

هنوز هم این ترکیبات در آذربایجان و نواحی مجاور آن یافت می‌شود. مثلاً در زبان تاتی خلخال (سبزعلیپور ۱۳۹۱) فرمان‌بر [زیردست]، ص ۱۳۲، رونما [جهازی که در بدو ورود به منزل به عروس می‌دهند]، ص ۲۵۴، و میوه‌دار [درخت میوه، نه دارندهٔ میوه] ص ۹۹ آمده است. با وجود چنین ترکیباتی باید درصد ناچیزی از این واژه‌ها را به زبان مادری نظامی یا زبان رایج در منطقهٔ آذربایجان اختصاص داد که به شعر او راه یافته است، گرچه خلاف این

نیز ممکن است، یعنی محتمل است تعدادی از واژه‌هایی که امروز در این مناطق باقی مانده ساختهٔ شعرای بزرگی چون نظامی باشد. به‌هرروی این‌گونه مسایل نیز باید در بررسی ترکیبات شعر نظامی لحاظ شود.

۱۲. فهرست کلمات قافیهٔ حاصل از مادهٔ مضارع در شعر نظامی

کلمات به‌کاررفته در جایگاه قافیهٔ شعر نظامی که همگی از مادهٔ مضارع حاصل شده‌اند، در زیر می‌آیند. قبل از ذکر ترکیبات یادآوری چند نکته لازم است:

- هر کدام از این ترکیبات فقط یک‌بار ذکر می‌شوند.
- ترکیباتی که در شعر شاعران قبل از نظامی به‌کار رفته‌اند، در این فهرست نیامده‌اند.
- شکل خام ترکیبات در این مقاله مد نظر است. مثلاً ممکن است این ترکیبات گاهی با «ی» ظاهر شوند، مانند پایین‌پرستی و نیرنگ‌سازی، در این تحقیق فقط پایین‌پرست و نیرنگ‌ساز ذکر شده است.

- عدد کنار هر کدام از این ترکیبات به معنای بسامد آن مادهٔ مضارع در جایگاه قافیهٔ شعر نظامی است. مثلاً «-گیر ۳۷» به این معنی است که از این مادهٔ مضارع ۳۷ ترکیب در شعر نظامی هست که در جایگاه قافیه به‌کار رفته‌اند.

- همه این ترکیبات در جایگاه قافیهٔ شعر نظامی به‌کار رفته‌اند یعنی ممکن است در وسط شعر هم بارها به‌کار رفته باشد، اما در این آمار محاسبه نشده‌اند.

- آنچه در زیر آمده همهٔ ترکیبات شعر نظامی نیست که در جایگاه قافیه به‌کار رفته است. بلکه فقط ترکیباتی که بسامد آنها بیشتر از نه یا ده مورد بوده، در این جدول آمده است.

- این موارد در اشعار نظامی چند بار بازبینی شده‌اند، و با نرم‌افزار گنجور هم گاه مقایسه شده‌اند، اما امکان بروز خطای انسانی را هم باید در این کار لحاظ کرد.

ترکیبات به‌کاررفته در اشعار نظامی که از مادهٔ مضارع به‌دست آمده و در جایگاه قافیه به‌کار رفته‌اند:

ساز- ۵۹	سحرساز	نخجیرساز	دورگیر
ادب‌ساز	سفرساز	نظاره‌ساز	راه‌گیر
انصاف‌ساز	شبیخون‌ساز	نغمه‌ساز	رو‌باه‌گیر
آفرین‌ساز	شعبده‌ساز	نکته‌ساز	شست‌گیر
پوزش‌ساز	شفاساز	نوحه‌ساز	شکنج‌گیر
پهن‌ساز	شکرین‌ساز	نیرنگ‌ساز	شکن‌گیر
تدبیر‌ساز	شکیب‌ساز	-گیر ۳۷	شمشیر‌گیر
ترنج‌ساز	صلح‌ساز	آسمان‌گیر	صید‌گیر
تضع‌ساز	طوف‌ساز	آفاق‌گیر	طرف‌گیر
تهی‌ساز	طوق‌ساز	آرام‌گیر	عدم‌گیر
جادویی‌ساز	ظفرساز	آرامگه‌گیر	عنان‌گیر
جفت‌ساز	عاریه‌ساز	آهوگیر	کمان‌گیر
جلوه‌ساز	عذرساز	ابخاز‌گیر	کوپال‌گیر
جنبر‌ساز	عشرت‌ساز	ابله‌گیر	گروگیر
جورساز	عطر‌ساز	اندازه‌گیر	گروه‌گیر
حقه‌ساز	عیش‌ساز	بارگیر	گروه‌گیر
خاموش‌ساز	غذاساز	بدل‌گیر	گوشواره‌گیر
خشم‌ساز	غمزه‌ساز	برهنه‌گیر	-شناس ۲۷
خلوت‌ساز	غناساز	پسر‌گیر	اخترشناس
خیال‌ساز	کمان‌ساز	تخت‌گیر	ارتفاع‌شناس
داغ‌ساز	کمر‌ساز	جام‌گیر	انجم‌شناس
داودساز	کهن‌ساز	جلا‌ب‌گیر	آلت‌شناس
دستان‌ساز	گردش‌ساز	حرف‌گیر	پرده‌شناس
دهل‌ساز	گنبد‌ساز	دامن‌گیر	پیکر‌شناس
رعایت‌ساز	لیمیا‌ساز	درس‌گیر	حریف‌شناس
زخمه‌ساز	کینه‌ساز	دزد‌گیر	دشمن‌شناس
زرق‌ساز	عقد‌ساز	دل‌گیر	راه‌شناس

زندسوز	دینار سنج	دانش پذیر	ره‌شناس
عطر سوز	راه سنج	ریاضت پذیر	ساعت‌شناس
عیب سوز	سعادت سنج	زر پذیر	سخن‌شناس
قرین سوز	شغل سنج	شادی پذیر	علت‌شناس
کینه سوز	فسون سنج	شکوه پذیر	فراست‌شناس
مجلس سوز	کار سنج	صداع پذیر	فقر شناس
مسافر سوز	کوه سنج	صلابت پذیر	گوهر شناس
مشام سوز	کیمیاسنج	عبرت پذیر	گردون‌شناس
مهربان سوز	کینه سنج	عکس پذیر	گیتی‌شناس
نیم سوز	گنجینه سنج	عمارت پذیر	لشکر شناس
نیم سوز	گوهر سنج	فترت پذیر	لعل شناس
وهم سوز	گهر سنج	گرو پذیر	مردم‌شناس
هاروت سوز	مال سنج	گزارش پذیر	مزاج‌شناس
۲۴ - پرست	مشک سنج	میهمان پذیر	معنی‌شناس
آفتاب پرست	نواسنج	نسبت پذیر	منزل‌شناس
اژدرها پرست	یاقوت سنج	نشاط پذیر	نسبت‌شناس
افسر پرست	۲۴ - سوز	نقصان پذیر	نقدشناس
آرزو پرست	آشناسوز	نقصان پذیر	هیأت‌شناس
آرزو پرست	آفتاب سوز	۲۵ - سنج	۲۷ - پذیر
پایین پرست	برقع سوز	آسمان سنج	آرزو پذیر
جهان پرست	پری سوز	آهن سنج	آفت پذیر
خاتم پرست	توبه سوز	بنیاد سنج	آفرینش پذیر
خسر و پرست	تیمار سوز	پولاد سنج	جنبش پذیر
خلوت پرست	جان سوز	پیرایه سنج	خرامش پذیر
خود پرست	خلق سوز	توفیر سنج	خطر پذیر
خیال پرست	دانه سوز	جواهر سنج	خلل پذیر
دعوی پرست	دشمن سوز	چاره سنج	خَم پذیر
دولت پرست	رخت سوز	خویشتن سنج	خواهش پذیر

سرپرست	فکرت انگیز	یتاق‌دار	زن‌آزمای
شمایل‌پرست	گلاب‌انگیز	-خوار ۱۷	زورآزمای
شیرین‌پرست	مرگب‌انگیز	آب‌خوار	سال‌آزمای
گیسوپرست	مشگ‌انگیز	تشنه‌خوار	سنگ‌آزمای
لعبت‌پرست	مهر‌انگیز	جامگی‌خوار	شاه‌آزمای
مرهم‌پرست	نمک‌انگیز	جگر‌خوار	صیدآزما
مهر‌پرست	هیبت‌انگیز	خوش‌خوار	کارآزمای
میهمان‌پرست	-دار ۲۱	سوگند‌خوار	-نما ۱۴
نشاط‌پرست	انجیر‌دار	شکم‌خوار	بالانما
وفای‌پرست	بیمار‌دار	طعام‌خوار	بالانما
-انگیز ۲۴	پرده‌دار	علف‌خوار	پرستش‌نما
اثیر‌انگیز	تقویت‌دار	فرع‌خوار	پیکر‌نما
برف‌انگیز	حشم‌دار	کافور‌خوار	چوگان‌نما
دشمنی‌انگیز	داغ‌دار	گیاه‌خوار	حقیقت‌نما
دوست‌انگیز	ذنب‌دار	لگد‌خوار	خدمت‌نما
رامش‌انگیز	راه‌دار	مردار‌خوار	دندان‌نما
رحمت‌انگیز	سپاس‌دار	مور‌خوار	عبرت‌نما
رغبت‌انگیز	طرف‌دار	نعمت‌خوار	فتح‌نما
زمردانگیز	عیب‌دار	نواله‌خوار	قائم‌نما
ستون‌انگیز	قلب‌دار	-آزما ۱۵	کیوتر‌نما
سیاست‌انگیز	کام‌دار	آب‌آزمای	کوشش‌نما
شادی‌انگیز	گرمی‌دار	جنگ‌آزمای	نیکونما
شور‌انگیز	ناقه‌دار	جهان‌آزمای	-گشا ۱۴
طبرزدانگیز	نوبتی‌دار	خاک‌آزمای	اقلیدس‌گشا
عذر‌انگیز	نوردار	خدای‌آزمای	اقلیم‌گشا
عشر‌انگیز	نیزه‌دار	دست‌آزمای	بال‌گشا
غبار‌انگیز	هیضه‌دار	زخم‌آزمای	پای‌گشا
فتنه‌انگیز	یاره‌دار	زمین‌آزمای	جوهر‌گشا

شب‌باز	خوناب‌ریز	دانه‌افشان	راه‌گشا
شمشیرباز	دانه‌ریز	دانه‌فشان	رمز‌گشا
شیشه‌باز	درم‌ریز	دُر‌افشان	روگشا
لعبت‌باز	زعفران‌ریز	سرافشان	سینه‌گشا
نردباز	سیل‌ریز	سکاهن‌افشان	طلسم‌گشا
نیزه‌باز	سیلاب‌ریز	عنبرافشان	گوهر‌گشا
تیغ‌باز	صحرا‌ریز	گنج‌فشان	لشگر‌گشا
۱۰ - افکن	گنج‌ریز	گیسوفشان	نهانی‌گشا
بارافکن	نمک‌ریز	مشک‌فشان	نیزه‌گشا
دلیرافکن	یاقوت‌ریز	مگس‌افشان	۱۴ - افروز
چارطاق‌افکن	۱۲ - کش	۱۳ - بند	جهان‌افروز
شورافکن	اندوه‌کش	تخت‌بند	خاطر‌افروز
شیرافکن	بارکش	تخته‌بند	خورشید‌افروز
طاق‌افکن	بلاکش	چشم‌بند	دانش‌افروز
طلسم‌افکن	پیکان‌کش	دهربند	دل‌افروز
عقاب‌افکن	درهم‌کش	دیوبند	رامش‌افروز
گورافکن	دست‌کش	شمشیربند	سحرافروز
مبارزافکن	زبان‌کش	شهربند	طرب‌افروز
۹ - آمیز	ستم‌کش	فرزین‌بند	عشرت‌افروز
دُرد‌آمیز	سختی‌کش	فرق‌بند	مجلس‌افروز
شهد‌آمیز	عالم‌کش	کمربند	مجمرفروز
عبیر‌آمیز	غنیمت‌کش	گرگ‌بند	مملکت‌افروز
عطر‌آمیز	گوهر‌کش	گوهر‌بند	نرگس‌افروز
غرض‌آمیز	۱۱ - باز	نشاط‌بند	نفس‌افروز
فسون‌آمیز	ترنج‌باز	۱۳ - ریز	۱۳ - فشان
گل‌آمیز	تیغ‌باز	بادام‌ریز	برق‌افشان
مرهم‌آمیز	چراغ‌باز	برف‌ریز	پرفشان
وحشت‌آمیز	حُقه‌باز	خزینه‌ریز	جان‌فشان

۱۳. نتیجه‌گیری

زبانی که از پشتوانه ادبی برخوردار است، قوی‌تر از زبانی است که از چنین قدرتی برخوردار نیست. زبان فارسی نه زبان یک قوم، بلکه زبان جای‌جای ایران فرهنگی در طول سده‌هاست. شعرای زبان فارسی هر کدام به‌نوعی در ساخت این زبان سهم دارند، عده‌ای از شعرا به دلایلی اهمیت بیشتری از دیگران دارند. نظامی گنجوی با نبوغ خود خدمتی به زبان فارسی کرده است که شایسته تقدیر است. آنچه در این پژوهش مشخص شد این بود که نظامی به دلیل ساختار خاص زبان فارسی که در انتخاب کلمات قافیه، چالش زیادی دارد، توانسته برای برون‌رفت از این چالش و تنگنا بخشی از زبان فارسی را فعال کند که آن بخش درست مانند کارخانه‌ای واژه‌ساز، شروع به تولید واژه‌های مرگب کرده است. این بخش واژه‌ساز زبان فارسی بخشی است که از ظرفیت ماده مضارع استفاده کرده و توانسته ترکیباتی بسیار خوش ساخت بسازد و در جایگاه قافیه بگنجانند. این ظرفیت زبان فارسی امروزه به کمک زبان فارسی آمده و حتی مردم معمولی نیز ترکیبات زیادی با ماده مضارع ساخته‌اند. با شناخت این ظرفیت زبان فارسی نه تنها می‌توان از آن در واژه‌سازی استفاده کرد، بلکه حتی می‌توان از انبار واژگانی نظامی گنجوی در زبان فارسی معاصر بهره‌های بیشتری گرفت و با تعمیم چنین پژوهش‌هایی می‌توان از ظرفیت‌های دیگر آن نیز برخوردار بود.

منابع:

- اته، هرمان، ۱۳۳۷، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضازاده شفق، تهران.
- ابن طباطبای، العلوی، عیارالشعر، تحقیق دکتر طه الحاجزی، و دکتر محمد زغلول سلام، قاهره، ۱۹۵۶م.
- افراشی، آزیتا، ۱۳۸۶، ساخت زبان فارسی، تهران.
- تفضلی، احمد، ۱۳۸۳، تاریخ ادبیات پیش از اسلام، به‌کوشش ژاله آموزگار، تهران.
- حسینی، مصطفی، ۱۳۹۴، «نگاهی به وزن شعر انگلیسی»، وزن شعر فارسی از دیروز تا امروز ۲، مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی وزن شعر فارسی، و اشعار ایرانی، در انجمن زبان‌شناسی ایران، ۲۵-۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۲، ص ۳۷-۴۷.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل، دیوان خاقانی، به‌کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران، ۱۳۶۸.

- رازی، شمس‌الدین محمد ابن قیس، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح علامه محمد قزوینی و مقابله مدرس رضوی، تهران، ۱۳۳۸.
- رامپوری، محمد غیاث‌الدین، غیاث‌اللغات، چاپ دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۶۲.
- زنجانی، برات، ۱۳۷۲، احوال و آثار و شرح مخزن‌الاسرار نظامی گنجوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- سبزعلیپور، جهان‌دوست، ۱۳۹۱، فرهنگ تاتی، ویرایش دوم، رشت.
- سبزعلیپور، جهان‌دوست و اسکندری ورزلی، حسین، ۱۳۹۵، «نقش قافیه در واژه‌سازی زبان فارسی (مطالعه موردی، اشعار نظامی گنجوی)»، زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، س ۱، ش ۱، ص ۹۷-۱۱۲.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۷۶، موسیقی شعر، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۸۳، «کلمات مرکب ساخته‌شده با ستاک فعل»، دستور، س ۱، ش ۱، ص ۵-۱۱.
- طباطبایی، علاء‌الدین، ۱۳۸۲، اسم و صفت مرکب در زبان فارسی، تهران.
- _____، ۱۳۸۴، «بررسی فرایندهای واژه‌سازی عامیانه براساس فرهنگ اصطلاحات عامیانه خودرو»، نامه فرهنگستان، دوره ۷، ش ۳، ص ۱۹۱-۲۰۱.
- _____، ۱۳۸۶، «ترکیب در زبان فارسی (۱)»، نامه فرهنگستان، دوره ۹، ش ۳، ص ۱۸۶-۱۹۶.
- _____، ۱۳۸۹، «ترکیب در زبان فارسی (۶)»، نامه فرهنگستان، دوره ۱۱، ش ۳، ص ۱۵۱-۱۶۵.
- _____، ۱۳۹۴، ترکیب در زبان فارسی: بررسی ساختاری واژه‌های مرکب، تهران.
- ظهوری، فلورا، ۱۳۹۴، بررسی نقش قافیه در گسترش واژه‌های عربی در فارسی، رساله کارشناسی ارشد رشته ادبیات تطبیقی عربی-فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت.
- عاصی، سید مصطفی، ۱۳۷۱، «نقش ترکیب در گسترش واژگان زبان فارسی با نگرشی بر آثار نظامی»، فرهنگ، ش ۱۰، ص ۲۹۷-۳۱۶.
- علی‌یوسفی، حسین، ۱۳۷۰، «ترکیب‌سازی در مخزن‌الاسرار»، مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ش ۲۵، ص ۲۶-۳۱.
- قاسمی‌پور، قدرت، ۱۳۹۰، «ترکیب‌سازی در پنج‌گنج»، متن‌شناسی ادب فارسی، ش ۱۰، ص ۱۱۷-۱۳۶.
- مولوی، جلال‌الدین، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، تهران، ۱۳۷۰.
- _____، کلیات شمس تبریزی، به‌کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۹۱.
- ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۴۵، وزن شعر فارسی، تهران.
- نظامی، جمال‌الدین الیاس، کلیات نظامی، مطابق نسخه وحید دستگردی به اهتمام پرویز بابایی، تهران، ۱۳۸۲.
- وحیدیان کامیار، تقی، ۱۳۸۱، فرهنگ قافیه در زبان فارسی، مشهد.

مطابقه در گویش بهبهانی

محمد دبیرمقدم (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی تهران)
شهرام گرامی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی تهران)

چکیده: بهبهانی، گویش قدیمی و غالب مردم شهر بهبهان در جنوب شرق استان خوزستان است و از گروه زبان‌های ایرانی غربی جنوبی به‌شمار می‌آید. در این مقاله پس از ذکر مقدمه و پیشینه تحقیق، سازه‌های دستوری مشارک در نظام مطابقه بهبهانی، یعنی، شناسه‌های فعلی و پی‌بست‌ها یا واژه‌بست‌های فاعلی و مفعولی معرفی می‌شوند. سپس نظام مطابقه در گویش بهبهانی بر پایه الگوهای پنج‌گانه مقاله کامری (1978) بررسی می‌شود. پس از آن، نقش، جایگاه، و میزبان‌های پی‌بست‌های مذکور در دو انگاره مطابقه فاعلی - مفعولی و غیرفاعلی - مفعولی، و گونه‌های پی‌بست‌های ملکی، معرفی می‌شود. یافته‌های این تحقیق در بخش نتیجه‌گیری، نشان می‌دهد که بهبهانی در الگوی اول مطابقه، یعنی انگاره فاعلی - مفعولی مشابه فارسی معاصر است ولی در انگاره غیرفاعلی - مفعولی که به‌صورت‌های سه‌بخشی^۱، کُنایی - مطلق^۲ و پی‌بست مضاعف^۳ ظاهر می‌شود، متفاوت از فارسی معاصر است.

کلیدواژه‌ها: گویش بهبهانی، مطابقه شخص، شناسه‌های فعلی، پی‌بست‌های فاعلی و مفعولی

۱. مقدمه

بهبهان با مساحت ۳۱۹۵ کیلومتر مربع، در جنوب شرقی استان خوزستان قرار دارد. براساس آخرین سرشماری سال ۱۳۹۰، جمعیت این شهرستان حدود ۱۷۹۷۰۳ نفر بوده است که از این تعداد حدود ۱۲۶۳۰۴ نفر در شهر بهبهان ساکن بوده‌اند (سامانه مرکز آمار ایران). هرچند عمده مردم بخش‌ها و روستاهای اطراف بهبهان به گویش‌های لری صحبت می‌کنند، بهبهانی گویش غالب شهر بهبهان است. گویش بهبهانی نیز مانند بسیاری از گویش‌های کنایی ایرانی نو، از سازوکار مطابقت دوگانه^۱ استفاده می‌کند.

در این مقاله قصد بر آن است که به سازوکار مطابقت شخص برای بازنمایی فاعل فعل لازم (S)، فاعل فعل متعدی (A) و مفعول فعل متعدی (P/O) در جمله، بر پایه الگوهای پنج‌گانه معرفی شده در مقاله کامری (1978)، بپردازیم.^۲ به همین منظور، پس از بیان مختصری از پیشینه پژوهش، به معرفی عناصر دستوری مشارک در سازوکار مطابقت شخص، یعنی، شناسه‌های فعلی و پی‌بست‌ها یا واژه‌بست‌های فاعلی و مفعولی پرداخته، سپس به نقش و جایگاه عناصر مذکور در دو انگاره مطابقت فاعلی - مفعولی، و غیرفاعلی - مفعولی می‌پردازیم. پس از معرفی میزبان‌های پی‌بست‌های فاعلی و مفعولی، به توصیف صورت‌های گوناگون پی‌بست‌های ملکی در این گویش نیز اشاره می‌کنیم. در پایان، خلاصه‌ای از یافته‌های این پژوهش به صورت نتیجه‌گیری ارائه می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش

در میان گویش‌های ایرانی غربی جنوبی با ویژگی کنایی، بهبهانی گویشی است که از گویش‌های کنایی هم‌رده خود، به لحاظ جغرافیایی فاصله دارد. بنابراین، می‌توان تصور کرد

1. split agreement system

۲. گفتنی است که کامری (1978) و دیکسون (1994) برای بازنمایی فاعل فعل لازم و فاعل فعل متعدی، به ترتیب از نشانه های S و A بهره گرفته‌اند. با وجود این، برای بازنمایی مفعول صریح، کامری از نشانه P و دیکسون از نشانه O استفاده کرده است. نگارندگان در ارائه الگوهای پنج‌گانه کامری، برای بازنمایی مفعول صریح، از دو نشانه P/O بهره گرفته‌اند.

که نظام مطابقه شخص در بهبهانی به لحاظ صرفی، نحوی و آوایی تا حدی از دیگر گویش‌های کُنایی هم‌خانواده خود متفاوت است. از طرفی، تا آنجاکه اطلاع داریم، تحقیقات زبان‌شناختی اندکی در این زمینه صورت گرفته است.

در مقاله «توصیف دستگاه فعل در گویش بهبهانی» (گرامی ۱۳۸۵: ۱۰۸-۱۲۶) پس از معرفی همخوان‌ها و واژه‌ها، به توصیف دستگاه فعل و صورت‌بندی آنها در زمان‌های متفاوت، نقش و جایگاه قرار گرفتن شناسه‌های فعلی، ضمائر پیوسته شخصی، و روابط آنها پرداخته شده است. در این مقاله بیان می‌شود که لازم یا متعدی بودن افعال در زمان‌های حال و گذشته، دو الگوی متفاوت دستوری را، برای صرف افعال به لحاظ شناسه‌های فعلی، ضمائر شخصی پیوسته و حتی ضمائر فاعلی جدا نشان می‌دهد. در الگوی اول، افعال لازم (حال و گذشته) و افعال متعدی (زمان حال)، الگوی دستوری مشترکی را دنبال می‌کنند. در الگوی دوم که شامل افعال متعدی در زمان گذشته می‌شود، شناسه‌ها، ضمائر پیوسته شخصی و ضمائر فاعلی منفصل ویژه‌ای به کار می‌رود. در نهایت نتیجه‌گیری شده که بهبهانی آمیخته‌ای از نظام حالت‌نمایی خنثی و ارکتیو یا کُنایی - مطلق است. در توصیف ضمائر فاعلی جدا یا منفصل، در ساخت‌های متعدی گذشته، ترکیب واژه‌بست فاعلی + ضمائر فاعلی جدا، به عنوان ضمائر فاعلی ویژه یا ضمائر فاعلی منفصل گروه دوم معرفی شده است. همچنین با وجود تفاوت‌های صرفی و نحوی بین واژه‌بست و شناسه، مقاله مذکور، از اصطلاح وند استفاده کرده است.

راستی بهبهانی (۱۳۹۱)، در مقاله‌ای تحت عنوان «بهبهانی؛ گویش یا لهجه»، سعی بر آن دارد تا با بررسی زبان‌شناختی گونه محلی بهبهانی، مشخص کند که این گونه گویش است یا لهجه. او معتقد است که هرچند ساختار اصلی جملات در بهبهانی، از الگوهای زبان فارسی معیار پیروی می‌کند، اما به لحاظ ساخت‌واژی، صرف افعال در بهبهانی، متفاوت از فارسی معیار است و الگوهای خاص خود را دارد. آرایش اجزاء کلام در جمله، همانند فارسی معیار، به صورت فاعل + مفعول + فعل، در نظر گرفته می‌شود. در مقاله نام‌برده، تفاوت‌های صرفی و نحوی میان شناسه‌های فعلی و واژه‌بست‌های شخصی مشخص نیست. به عبارتی دیگر، اصطلاح شناسه برای هر دو مفهوم به کار برده شده است. در انتها، نویسنده

نتیجه می‌گیرد که شناسه‌های افعال در این زبان، باتوجه‌به لازم یا متعدی بودن، جایگاه خود را تغییر می‌دهند و حتی تعداد صامت‌ها و مصوت‌ها در بُن فعل متغیر است. بنابراین نتیجه می‌گیرد که بهبهانی از زبان‌های ارگتیو (کُنایی) به‌شمار می‌آید.

حامدی و همکاران (۱۳۹۴ الف)، در مقاله دیگری با عنوان «بررسی و توصیف واژه‌بست‌های ضمیری در گویش بهبهانی»، نقش و کاربرد واژه‌بست‌های ضمیری را در این گویش بررسی کرده‌اند. نقش‌های ذکرشده، عبارت‌اند از فاعلی، مفعول صریح، مفعول غیر صریح و اضافی (ملکی). برای واژه‌بست‌های فاعلی، از نظر نقش دستوری، پانزده میزبان ثبت شده است که عبارت‌اند از: فاعل، مفعول صریح، مفعول غیر صریح، قید، جزء غیر فعلی فعل مرکب، پیشوند استمراری، ضمیر پرسشی، ضمیر مبهم، مسند، پیشوند نفی فعلی، واژه‌بست اضافی (یا ملکی)، واژه‌بست مفعولی غیر صریح، واژه‌بست مفعولی صریح، صفت مفعولی و نهایتاً فعل کمکی خواستن. میزبان‌های واژه‌بست‌های مفعولی صریح، شامل پیشوند امری یا پیشوند فعل پیشوندی، جزء غیر فعلی فعل مرکب، پیشوند استمراری، فعل و پیشوند نفی، و میزبان‌های واژه‌بست‌های مفعولی غیر صریح، مفعول صریح و پیشوند استمراری هستند. واژه‌بست‌های اضافی (یا ملکی) نیز، میزبان‌هایی از نوع فاعل، مفعول صریح و متمم دارند. تمایل غالب واژه‌بست‌ها در این گویش، جایگاه دوم پس از اولین واژه یا سازه در بند است. نویسندگان مذکور عقیده دارند که یکی از تفاوت‌های اصلی و نقطه افتراق گویش بهبهانی با فارسی معاصر، واژه‌بست‌های فاعلی است، زیرا در فارسی معاصر، عنصری تحت عنوان واژه‌بست فاعلی وجود ندارد، در حالی که در بهبهانی، نظامی غنی از این واژه‌بست‌ها با میزبان‌های متنوع وجود دارد. در این مقاله، شباهت اصلی نظام واژه‌بستی گویش بهبهانی با فارسی معیار، در واژه‌بست‌های اضافی است، و از نظر میزبان‌گزینی و جایگاه دستوری، واژه‌بست‌های اضافی، مانند فارسی عمل می‌کنند.

بر پایه نظام پنج‌گانه حالت‌نمایی کامری (1978)، همین پژوهشگران در مقاله دیگری (۱۳۹۴ ب) تحت عنوان «بررسی و توصیف حالت‌نمایی در چهار گویش فارسی خوزستان از منظر رده‌شناسی زبان»، اظهار داشته‌اند که نظام حالت‌نمایی در سه گویش دزفولی،

شوشتری و هندیجانی، فاعلی - مفعولی بوده و در این سه گویش، زمان جمله و وجهیت، جان‌داری و بی‌جانی فاعل یا مفعول تأثیری در نظام حالت ندارند. اما معرفه و نکره بودن مفعول، در ظهور نشانه مفعولی تأثیر مستقیم دارد. گفتنی است، مبتدأبودگی بر اساس دو پیوستار جان‌داری و معرفگی، موضوع مورد علاقه برخی زبان‌شناسان ایرانی بوده است. به‌عنوان نمونه، راسخ‌مهند (۱۳۹۲)، می‌گوید در زبان فارسی، پیوستار جان‌داری بر مطابقت فاعلی تأثیر مستقیم دارد و پیوستار معرفگی بر آن تأثیر غیرمستقیم دارد. اما این پیوستار (یعنی معرفگی)، بر مطابقت مفعولی تأثیر مستقیم دارد و در واقع فقط اسامی معرفه هستند که می‌توانند باعث حضور نشانه مطابقت مفعولی شوند. او می‌افزاید که با کنار هم قرار دادن این یافته، می‌توان گفت مبتدأبودگی هم بر مطابقت فاعلی و هم بر مطابقت مفعولی در زبان فارسی تأثیر دارد. در مقاله‌ای دیگر، راسخ‌مهند (۱۳۸۶)، اظهار داشته است که مفعول‌نمایی افتراقی در ارتباط با جان‌داری، معرفگی یا مشخص‌بودگی، در برخی زبان‌های ایرانی نیز قابل مشاهده است. به دیگر سخن، جان‌داری و معرفگی، در تعیین دریافت یا عدم دریافت نشانه حالت مفعولی، در زبان‌های ایرانی دارای نقش‌اند. با این وصف، حامدی و همکاران (۱۳۹۴ب)، معتقدند که در گویش بهبهانی فقط زمان دستوری، در حالت‌نمایی مؤثر است. در زمان حال و آینده، در بندهای لازم و متعدی، حالت‌نمایی به‌صورت خنثی است. یعنی فاعل فعل لازم، فاعل فعل متعدی و مفعول فعل، از نظر حالت‌نمایی نشانه خاصی ندارند و هر سه بی‌نشان هستند. اما در زمان گذشته، فاعل با یک واژه‌بست غیرفاعلی که میزبان‌های متفاوتی را برمی‌گزیند، مضاعف‌سازی می‌شود، یعنی در زمان گذشته، این گویش از نظام حالت‌کنایی پیروی می‌کند. این الگو در افعال ساده و هم در افعال مرکب حاکم است. در بهبهانی مفعول نشانه را ندارد. آنها می‌افزایند که دو مصدر خواستن و داشتن در بهبهانی، هم در زمان حال و هم در زمان آینده از نظام حالت‌کنایی برخوردارند و حالت‌نمایی در زمان گذشته، همان تجلی دومین الگوی پیشنهادی کریمی (۱۳۹۱) است. یعنی، در الگوی کنایی، فعل با مفعول مطابقت ندارد، بلکه مطابقت بر روی فعل همیشه به‌صورت سوم‌شخص مفرد است.

گفتنی است که کریمی (۱۳۹۲)، در مقاله‌ای تحت عنوان «تبیین نظری دو الگوی رایج در ساخت کُنایی زبان‌های ایرانی بر پایه برنامه کمینه‌گرا»، قائل به دو الگوی رایج است. در الگوی اول، در بندهای متعددی در زمان گذشته، فاعل حالت‌نمای کُنایی / غیرفاعلی و مفعول حالت‌نمای فاعلی می‌پذیرد. در الگوی مذکور، فعل به‌صورت کامل در مشخصه‌های شخص، شمار و جنس با مفعول مطابقه می‌کند. این الگو در کردی شمالی یا گرمانجی، بلوچی، تاتی کرینی، تاتی لردی، و تا حدودی تاتی کجلی رایج است. در الگوی دوم، فاعل فعل متعددی حالت کُنایی ندارد، بلکه به‌وسیله یک واژه‌بست غیرفاعلی مضاعف‌سازی می‌شود. فعل با مفعول مطابقه ندارد و شکل پیش‌فرض، یعنی وند یا شناسه سوم‌شخص مفرد می‌پذیرد. این الگو در برخی دیگر از زبان‌های ایرانی همچون دشتی، لارستانی، کردی مرکزی یا سورانی، تاتی دروی، تاتی کهلی، و تاتی گیلوانی حاکم است.

جامع‌ترین اثر ارزشمند در زمینه رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، بر پایه مقاله کامری (۱۹۷۸)، کتاب رده‌شناسی زبان‌های ایرانی در مجموعه‌ای دوجلدی، تألیف دبیرمقدم (۱۳۹۲) است که بر اساس دو معیار رده‌شناختی ترتیب واژه و کُنایی‌بودگی^۱، علاوه بر بررسی زبان فارسی و سیر تاریخی آن، برخی زبان‌های ایرانی نو از جمله زبان‌های بلوچی، دوانی، لارستانی، تالشی، و فسی، زبان‌های کردی، اورامی، لکی، دلواری، نائینی، شهمیرزادی و تاتی را نیز توصیف و تحلیل کرده است. نویسنده کتاب پس از بررسی و تجزیه تحلیل داده‌های زبانی گردآوری‌شده، نتیجه گرفته است که در میان زبان‌های ایرانی معرفی‌شده در کتاب مذکور، زبان فارسی و شهمیرزادی به‌لحاظ نظام مطابقه، یکسره فاعلی – مفعولی‌اند. همچنین در میان گونه‌های متفاوت بلوچی در ایران، بلوچی زابلی (یا همان سیستانی) و گونه‌های متفاوت کردی جنوبی (شامل کردی کلهری و کردی کرمانشاهی) نیز نظام مطابقه یکسره فاعلی – مفعولی دارند. دیگر زبان‌های ایرانی نو بررسی‌شده، شامل بلوچی (ایران‌شهری)، دوانی، لارستانی، تالشی، و فسی، کردی (سنندجی و بانه‌ای)، اورامی، لکی، دلواری، نائینی، و تاتی، زبان‌هایی هستند که نظام مطابقه آنها دوگانه است (همان: ۱۲۲۲).

۳. همخوان‌ها، واکه‌ها و نشانه‌های دیگر

در این بخش، پیش از پرداختن به داده‌های تحقیق، جدول همخوان‌ها، واکه‌ها و برخی نشانه‌های دیگر در بهبهانی معرفی می‌شود. گفتنی است که در گویش بهبهانی، مخرج تولید همخوان‌های [ts] و [dz] در تمام بافت‌های آوایی، دندانی - لثوی است. در این گویش، واکه [ā]، اندکی بسته‌تر از همتای آن در فارسی و اندکی بازتر از واکه [o] تولید می‌شود. واکه‌های مرگب [ay]، [ey]، [oy]، [ow] و [uy] نیز، در بهبهانی مشاهده شده است. در آوانگاری، همخوان چاکنایی [ʔ] در آغاز هجا که یک ضرورت آوایی و نه واجی است، نشان داده نشده است.

جدول ۱: همخوان‌ها در بهبهانی

همخوان	معادل فارسی	همخوان	معادل فارسی	همخوان	معادل فارسی
p	پ	f	ف	h	ح
b	ب	v	و	ts	چ
t	ت	s	س	dz	ج
d	د	z	ز	m	م
k	ک	š	ش	n	ن
g	گ	ž	ژ	l	ل
q	ق	x	خ	r	ر
ʔ	همزه (ء-ع)	ɣ	غ	y	ی

جدول ۲: واکه‌ها در بهبهانی

واکه	معادل فارسی	واکه	معادل فارسی
i	ای	u	او
e	کسره	o	اُ
a	آ	ā	آ

نشانه‌های دیگر:

[:] نشانه کشش مصوت، [ø] نشانه تکرار صفر، / گونه یا مرز دو پاره گفتار، [] آوانویسی، () عنصر درون آن اختیاری است یا تأکید را نشان می‌دهد. نشانه = آغاز واژه‌بست (یا پی‌بست) و نشانه - مرز تکرار وابسته و یا واج میانجی را نشان می‌دهد. در آوانگاری، چنانچه وند یا پی‌بستی به تکرارهای آزاد اضافه نشده باشد، میان تکرارهای آزاد، فاصله وجود دارد. در شناسه‌های فعلی، عددهای ۱، ۲ و ۳، حرف ش و حروف م و ج، به‌ترتیب به شمار، شخص، مفرد و جمع بودن شناسه فعلی اشاره دارند.

۴. ضمائر شخصی جدا، شناسه‌های فعلی، و واژه‌بست‌ها یا پی‌بست‌های شخصی در این بخش، ابتدا به معرفی ضمائر شخصی جدا، شناسه‌های فعلی و واژه‌بست‌های شخصی فاعلی و مفعولی می‌پردازیم.

۱.۴. ضمائر شخصی جدا

این ضمائر در نقش‌های فاعلی و مفعولی در هر دو الگوی مطابقت فاعلی - مفعولی و غیرفاعلی - مفعولی، صورتی یکسان دارند. روش تشخیص ضمیر فاعلی از ضمیر مفعولی در الگوی اول مطابقت (فاعلی - مفعولی)، به این صورت است که ضمیر فاعلی معمولاً پیش از ضمیر مفعولی ظاهر می‌شود و با فعل مطابقت مستقیم دارد.

جدول ۳: ضمائر جدای فاعلی و مفعولی

	مفرد	جمع
اول شخص	me	mā
دوم شخص	te	šomā
سوم شخص	u	ošū

(۱) ما تو را می‌بینیم.

mā te me-bin-im.

اش ج - بین - اخباری تو را ما

(۲) تو ما را می‌بینی.

te mā me-bin-a.

ش ۲ م - بین - اخباری ما را تو

(۳) آنها می‌آیند.

ošu mi-y-en.

ش ۳ ج - آی - اخباری آنها

در انگاره غیرفاعلی - مفعولی (یعنی، الگوی دوم مطابقه)، واژه‌بست‌ها یا پی‌بست‌های فاعلی جدول ۷، بخش ۵.۴، در رده‌های سه‌بخشی، کنایی - مطلق و غیرفاعلی - غیرفاعلی، به صورت اجباری به سازه آغازین جمله اضافه می‌شوند. در جمله ۴، سازه آغازین جمله، ضمیر فاعلی mā است و با اضافه شدن پی‌بست فاعلی هم‌مرجع با آن، یعنی =me، فاعل مضاعف شده است. مضاعف‌سازی فاعل در الگوی مطابقه دوم، در شرایطی صورت می‌گیرد که ضمیر فاعلی (جدول ۳) و پی‌بست فاعلی هم‌مرجع با خود، در جمله حضور داشته باشند. با وجود این، حضور اجباری واژه‌بست فاعلی در الگوی دوم مطابقه، باعث می‌شود که کاربرد ضمائر فاعلی جدا اختیاری شود. در مثال ۵، ضمیر فاعلی جدا در جمله ظاهر نشده است و ضمیر مفعولی میزبان پی‌بست فاعلی شده است. گفتنی است که در الگوی غیر فاعلی - مفعولی، فعل به هیچ وجه شناسه فاعلی ندارد.

(۴) ما تو را دیدیم.

mā=me te dit.

دید ترا واژه‌بست ۱ ش ج=ما

(۵) تو ما را دیدی.

mā=te dit.

دید واژه‌بست ۲ ش م=ما را

۲.۴. شناسه‌های فاعلی و مفعولی

این شناسه‌ها، در الگوی فاعلی - مفعولی، فاعل فعل لازم، فارغ از هر زمانی، و فاعل فعل متعدی را، در زمان حال، مورد ارجاع قرار می‌دهند (مثال‌های ۱ تا ۳)، و در الگوی غیرفاعلی - مفعولی، رده کنایی - مطلق، به مفعول (صریح/ غیرصریح) اشاره دارند (مثال‌های ۶ تا ۸).

شناسه‌های مفعولی فقط در صورت نبود مفعول اسمی یا ضمیری، در پایان ستاک گذشته فعل متعدی ظاهر می‌شوند.

جدول ۴: شناسه‌های فاعلی و مفعولی

	مفرد	جمع
اول شخص	-am	-im
دوم شخص	-a	-i
سوم شخص	-e: /-ø/ -i/ -u/ -ey	-en

(۶) من شماها را دیدم.

me=m dit-i.

۲ش ج - دید واژه‌بست اش م=من

(۷) دیدمت.

dit=em-a.

۲ش م - واژه‌بست اش م=دید

(۸) کمکشان کرده‌ایم.

komay=me kerdij-en.

۳ش ج - کرده واژه‌بست اش ج=کمک

۳.۴. واژه‌بست‌های فعلی در صرف فعل‌های ساده متعدی در زمان گذشته ساده

جدول ۵: واژه‌بست‌های صرفی فعل‌های ساده متعدی در زمان گذشته ساده

	مفرد	جمع
اول شخص	=am	=mā
دوم شخص	=et	=tā
سوم شخص	=eš/ =ø/ =ey	=šā

واژه‌بست‌های فعلی جدول ۵، که شبیه پی‌بست‌های صرفی ملکی (جدول ۸) در

بهبهانی هستند، به فاعل جمله اشاره دارند، و به لحاظ دستوری، به طور ثابت، فقط به ستاک گذشته فعل ساده متعدی، در شرایطی که تنها سازه جمله خبری یا پرسشی در حالت مثبت باشد، اضافه می‌شوند. چنانچه فعل متعدی در زمان گذشته، مرکب، پیشوندی یا با پیشوند نفی، منفی شده باشد یا با سازه‌های دیگر جمله ظاهر شده باشد، واژه‌بست‌های نام‌برده به کار نمی‌روند و به جای آنها از واژه‌بست‌های فاعلی جدول ۷ استفاده می‌شود.

(۹) آوردم / āvord=am / آوردی / āvord=et / آورد / āvord=ey

آوردیم / āvor=mā / آوردید / āvor=tā / آوردند / āvor=šā

۴.۴. واژه‌بست‌های فعلی در صرف اسم مفعول فعل‌های ساده متعدی در زمان گذشته نقلی واژه‌بست‌های مذکور نیز، به فاعل جمله دلالت دارند، و مانند واژه‌بست‌های فعلی جدول ۵ به طور ثابت، به ستاک اسم مفعول فعل ساده متعدی در زمان گذشته نقلی، در شرایطی که تنها سازه جمله خبری یا پرسشی مثبت باشد، اضافه می‌شوند. در صورت نبود شرایط مذکور، به جای آنها از واژه‌بست‌های فاعلی جدول ۷ استفاده می‌شود.

جدول ۶: واژه‌بست‌های فعلی در صرف اسم مفعول فعل‌های ساده متعدی در زمان گذشته نقلی

	مفرد	جمع
اول شخص	=men	=mā
دوم شخص	=ten	=tā
سوم شخص	=šen	=šā

(۱۰) آورده‌ام / āvorde=men / آورده‌ای / āvorde=ten / آورده است / āvorde=šen

آورده‌ایم / āvorde=mā / آورده‌اید / āvorde=tā / آورده‌اند / āvorde=šā

گفتنی است که به لحاظ تاریخی، تکواژ [-en] در صیغه‌های مفرد، معنی «است» می‌دهد. بنابراین، āvorde=men را می‌توان به لحاظ در زمانی «آورده من است»، یا «من آورده است»، تعبیر کرد.

۵.۴. واژه‌بست‌ها یا پی‌بست‌های فاعلی / مفعولی

پی‌بست‌های فاعلی - مفعولی مفرد، با واکه آغاز می‌شوند. چنانچه میزبان پی‌بست‌های مفرد به واکه پایان یابد، به‌منظور جلوگیری از التقای واکه‌ها، واکه‌های آغازین پی‌بست‌های مفرد، حذف می‌شود و به‌صورت‌های [=y/ =š/ =t/ =m] ظاهر می‌شوند. واژه‌بست سوم‌شخص مفرد، گونه [š]، نشان‌دار است و در بافت‌های آوایی که سازه میزبان به واکه‌های [i] و [u] پایان می‌یابد، ظاهر می‌شود. در دیگر بافت‌های آوایی، گونه بی‌نشان [=y]، نمود می‌یابد.

جدول ۷: پی‌بست‌های فاعلی / مفعولی

	مفرد	جمع
اول‌شخص	=(a)m	=me
دوم‌شخص	=(e)t	=te
سوم‌شخص	=(e)š/ =(e)y	=še

واژه‌بست‌ها یا پی‌بست‌های فوق، در الگوی فاعلی - مفعولی، در صورت نبود اسم، یا ضمیر منفصل مفعولی، به اولین سازه جمله اضافه می‌شوند و به مفعول (صریح یا غیرصریح) دلالت دارند (مثال ۱۱). این واژه‌بست‌ها، در الگوی غیرفاعلی - مفعولی، به فاعل فعل متعدی اشاره دارند (مثال ۱۲). گفتنی است که در انگاره دوم مطابقت، رده غیرفاعلی - غیرفاعلی هر دو نقش فاعلی و مفعولی را ایفا می‌کنند (مثال‌های ۲۳ تا ۲۵).

(۱۱) به او می‌گوییم.

mi=š-g-am.

ا ش م - گوی - واژه‌بست ۳ش ۱ م = اخباری

(۱۲) او به من گفت.

u=š a me gā.

گفت من به واژه‌بست ۱ش م = او

۵. نقش شناسه‌ها و واژه‌بست‌های فاعلی و مفعولی در الگوهای مطابقت شخص

ارجاع به فاعل یا مفعول را، از طریق شناسه مطابقت مستقیم و از طریق واژه‌بست مطابقت

غیرمستقیم (یا غیر فاعلی / واژه‌بستی) می‌خوانند. دو الگوی کلی مطابقت شخص در بهبهانی، عبارت‌اند از: الگوی مطابقت فاعلی - مفعولی و الگوی مطابقت غیر فاعلی - مفعولی.

۱.۵. الگوی مطابقت فاعلی - مفعولی

الگوی مطابقت فاعلی - مفعولی، ویژگی مطابقت را در فعل‌های لازم، فارغ از هر زمان دستوری، و فعل‌های متعدی در زمان حال نشان می‌دهد. گفتنی است که در گویش بهبهانی، فاعل فعل لازم، فاعل فعل متعدی، و مفعول فعل متعدی، در شکل اسم یا ضمیر جدا، در تمام زمان‌های دستوری، صورت ثابتی دارند. به عبارتی دیگر، حالت‌نمای واحدی (یا صفر) دارند.^۱ بنابراین، در این الگو، مطابقت با فاعل از طریق شناسه فعلی الزامی است (مثال‌های ۱۳ تا ۱۵). همچنین، مفعول اسمی یا ضمیری (P/O) که به لحاظ ترتیب واژه بعد از فاعل نمود می‌یابد، با فعل اصلی مطابقت‌ای ندارد (مثال ۱۴). با وجود این، اگر مفعول فعل متعدی، با اسم یا ضمیر شخصی بازنمایی نشود، به صورت مطابقت غیرمستقیم از طریق واژه‌بست‌های مفعولی بازنمایی می‌شود (مثال ۱۵).

فاعل فعل لازم (S) فعل (زمان حال/گذشته) + شناسه فاعلی
فاعل فعل متعدی (A) مفعول (P/O) فعل (زمان حال) + شناسه فاعلی
(بدون مطابقت فعلی / مطابقت غیرمستقیم/ غیر فاعلی)

(۱۳) آنها آمدند.

ošu amed-en.

۳ش ج - آمد آنها

(۱۴) من آنها را می‌بینم.

me ošu me-bin-am.

۱ش م - بین - اخباری آنها را من

(۱۵) آنها را می‌بینی.

mi=še-bin-a.

۲ش م - بین - واژه‌بست ۳ش ج = اخباری

۱. مطابق با الگوهای پنج‌گانه کامری (1978)، نظام حالت‌نمایی اسم یا ضمیر در بهبهانی، در این وضعیت خنثی است.

۲.۵. الگوی مطابقه غیرفاعلی - مفعولی

این الگو در بندهای ساخته‌شده با فعل متعدی در زمان گذشته و زمان‌های مشتق از آن بازنمایی می‌شود، و فاعل فعل متعدی (A)، در تمام رده‌های آن، الزاماً به صورت واژه‌بست یا پی‌بست فاعلی ظاهر می‌شود. اما شیوه بازنمایی مفعول فعل متعدی (P/O)، الگوی مطابقه مذکور را به سه رده سه‌بخشی، کُنایی - مطلق و غیرفاعلی - غیرفاعلی تقسیم می‌کند.

۱.۲.۵. رده سه‌بخشی

رده سه‌بخشی، معرف سه نمود متفاوت برای بازنمایی سه سازه بنیادین جمله است. یعنی، (۱) فاعل فعل لازم (S) از طریق شناسه‌های فعلی یا پسوندهای مطابقه فاعلی، بازنمایی می‌شود، (۲) مفعول فعل متعدی به صورت اسم یا ضمیر جدا ظاهر می‌شود و (۳) فاعل فعل متعدی (A) الزاماً به وسیله واژه‌بست فاعلی ظاهر می‌شود. کامری (1989: 125) معتقد است که چنین رده‌ای در میان زبان‌های جهان بسیار نادر است. مثال‌های ۱۶ تا ۱۹ نمودهای (۲) و (۳) را نشان می‌دهند.

فاعل فعل لازم (S)	فعل (زمان حال/ گذشته) + شناسه فاعلی
فاعل فعل متعدی (A)	فعل (ستاک گذشته)
(مطابقه غیرفاعلی)	اسم یا ضمیر جدا

(۱۶) من تو را دیدم.

te=m dit.

دید واژه‌بست ۱ ش م=تورا

(۱۷) کتاب خریدند.

ketāb=še xeri.

خرید واژه‌بست ۳ ش ج=کتاب

(۱۸) من علی را دیدم.

me=m Ali dit.

دید علی واژه‌بست ۱ ش م=من

(۱۹) شماها ما را دیدید.

šomā=te mā dit.

دید ما را واژه‌بست ۲ ش ج=شماها

۲.۲.۵. رده کُنایی - مطلق

در این رده، فاعل فعل لازم (S) بر اساس الگوی مطابقت فاعلی - مفعولی، از طریق شناسه‌های فاعلی و مفعول صریح یا غیرصریح در فعل‌های متعدی مشتق از زمان گذشته، مطابق با الگوی دوم مطابقت، از طریق شناسه‌های مفعولی ظاهر می‌شود. فاعل فعل متعدی (A) در زمان گذشته نیز، الزاماً به وسیله واژه‌بست‌های مطابقت فاعلی مورد ارجاع قرار می‌گیرد (مثال‌های ۲۰ تا ۲۲). مطابقت در رده کُنایی - مطلق، در شرایطی صورت می‌گیرد که مفعول فعل متعدی، به صورت اسم یا ضمیر جدا ظاهر نشود.

فاعل فعل لازم (S)	(مطابقت مستقیم) فعل (زمان حال/ گذشته) + شناسه فاعلی
فاعل فعل متعدی (A)	مفعول (P/O) فعل (ستاک گذشته)
(مطابقت غیرفاعلی)	(شناسه یا مطابقت مستقیم)

(۲۰) من شماها را دیدم.

me=m dit-i.

ش ۲ - دید واژه‌بست اش م=من

(۲۱) دیدمت.

dit=em-a.

ش ۲ م - واژه‌بست اش م=دید

(۲۲) کمکشان کرده‌ایم.

komay=me kerdij-en.

ش ۳ ج - کرده واژه‌بست اش ج=کمک

۳.۲.۵. رده واژه‌بست مضاعف / غیرفاعلی - غیرفاعلی^۱

در این رده، بر اساس مطابقت نوع اول، فاعل فعل لازم (S) از طریق شناسه‌ها یا پسوندهای مطابقت فاعلی نمود می‌یابد. اما در انگاره غیرفاعلی - مفعولی، رده غیرفاعلی - غیرفاعلی، فعل متعدی، بدون شناسه است. فاعل فعل متعدی (A) و مفعول فعل متعدی، هر دو از طریق مطابقت غیرمستقیم یا غیرفاعلی بازنمایی می‌شوند. به باور کامری (1989: 125) چنین

رده‌ای نیز، در میان زبان‌های جهان، بسیار نادر است. گفتنی است که به لحاظ ترتیب واژه، رابطهٔ واژه‌بست‌های غیرفاعلی به دو گونه است. در حالت بی‌نشان، واژه‌بست اول، نقش فاعلی و واژه‌بست دوم، نقش مفعولی دارد (مثال‌های ۲۳ و ۲۴). در صورتی که در حالت نشان‌دار، یعنی زمانی که فعل مرکب تنها سازهٔ جمله باشد، واژه‌بست اول نقش مفعولی و واژه‌بست دوم نقش فاعلی را ایفا می‌کند (مثال ۲۵). بنابراین، ترتیب پی‌بست‌های مذکور، به لحاظ نحوی، وابسته به چگونگی چینش اجزای کلام در بند است.

فاعل فعل لازم (S)	(مطابقت مستقیم)	فعل (زمان حال/ گذشته) + شناسهٔ فاعلی
فاعل فعل متعدی (A)	مفعول (P/O)	فعل (ستاک گذشته)
(مطابقت غیرفاعلی)	(مطابقت غیرفاعلی)	

(۲۳) من به آنها کمک کردم.

me=m komay=še ke.

کرد واژه‌بست ۳ش ج=کمک واژه‌بست ۱ش م=من

(۲۴) دیروز کمکمان کردی.

dig=et komay=me ke.

کرد واژه‌بست ۱ش ج=کمک واژه‌بست ۲ش م=دیروز

(۲۵) کمکشان کردیم.

komak=še=me ke.

کرد واژه‌بست ۱ش ج=واژه‌بست ۳ش ج=کمک

۴.۲.۵. الگوی‌های مطابقت نامنظم

در این بخش شاهد مثال‌هایی هستیم که فعل‌های مربوطه، مطابق با دو الگوی کلی مطابقت در بهبهانی عمل نمی‌کنند. فعل‌های کمکی خواستن، داشتن و فعل لازم ترسیدن، در هر دو زمان حال و گذشته، مطابق با الگوی دوم مطابقت عمل می‌کنند. از سوی دیگر، فعل کمکی توانستن و فعل‌های لازم خندیدن و گریستن در زمان حال از الگوی اول مطابقت پیروی می‌کنند ولی در زمان گذشته مطابق با الگوی دوم مطابقت عمل می‌کنند. به عنوان نمونه، به مثال‌های زیر توجه شود.

(۲۶) الف. می‌خواهم شماها را ببینم.

mi-t=am be=te-bin-am.

اش م — بین — واژه‌بست ۲ ش ج = التزامی واژه‌بست ۱ ش م = خواه — اخباری

(۲۶) ب. می‌خواستم بروم.

mi=m xās bešam.

اش م — رو — التزامی خواست واژه‌بست ۱ ش م = اخباری

(۲۷) الف. می‌توانم بروم.

me-tun-am be-š-am.

اش م — رو — التزامی اش م — توان — اخباری

(۲۷) ب. می‌توانستم بروم.

mi=m-tunes be-š-am.

اش م — رو — التزامی توانست — واژه‌بست ۱ ش م = اخباری

(۲۸) الف. گریه می‌کنم.

mi-ger-y-am.

اش م — میانجی — گریه — اخباری

(۲۸) ب. گریه می‌کردم.

mi=m-gereyi.

گریست — واژه‌بست ۱ ش م = اخباری

(۲۹) الف. می‌ترسم.

mi=m tersi.

ترس واژه‌بست ۱ ش م = اخباری

(۲۹) ب. ترسیدم.

mi=m terses.

ترسید واژه‌بست ۱ ش م = اخباری

(۳۰) الف. می‌خندم.

mi-xen-am.

اش م — خند — اخباری

(۳۰) ب. خندیدم.

mi=m xeni.

خندید واژه‌بست ۱ ش م = اخباری

(۳۱) الف. کتاب داری.

ketāb=et he.

دار واژه‌بست ۲ ش. م=کتاب

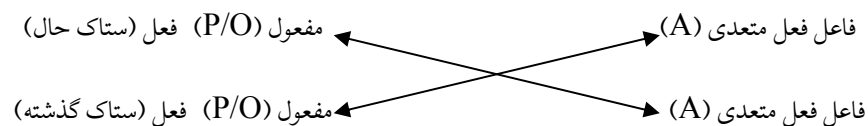
(۳۱) ب. کتاب داشتی.

ketāb=et bi.

داشت واژه‌بست ۲ ش. م کتاب

در جمله (۲۶) الف، شناسه فعلی اول شخص مفرد am- با پی‌بست فاعلی اول شخص مفرد یعنی am=، هم‌مرجع است. پی‌بست te= نیز، به مفعول صریح اشاره دارد. بنابراین، شاهد دو پی‌بست غیرفاعلی، در نقش‌های فاعلی و مفعولی هستیم.

۶. انطباق نقش‌های دستوری به لحاظ مطابقت در فعل‌های متعدی



انگاره فوق انطباقی است بین الگوی فاعلی - مفعولی و الگوی غیرفاعلی - مفعولی. شناسه‌های مطابقت فاعلی، برای بازنمایی فاعل فعل متعدی (A) در زمان حال و فاعل فعل لازم (S) فارغ از هر زمانی، همانند شناسه‌های مطابقت مفعولی، در الگوی غیرفاعلی - مفعولی رده کُنایی - مطلق، برای بازنمایی مفعول صریح یا غیرصریح هستند. از طرفی، واژه‌بست‌هایی که مفعول را در الگوی فاعلی - مفعولی مورد ارجاع قرار می‌دهند، همانند واژه‌بست‌هایی هستند که فاعل را در تمام رده‌های الگوی غیرفاعلی - مفعولی، بازنمایی می‌کنند. دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۴۳۱) عنوان می‌کند که انگاره فوق، به روشنی نقش وارونگی کامل را نشان می‌دهد. در نقش وارونگی کامل، انطباق بین نقش‌های دستوری، متقاطع است. در مثال‌های ۳۲ تا ۳۷، بخش الف، معرف شناسه مطابقت فاعلی و پی‌بست ضمیری مفعولی در زمان حال است. بخش ب، نشان‌دهنده شناسه مطابقت مفعولی و پی‌بست ضمیری فاعلی در زمان گذشته است.

(۳۲) الف. او را می‌بینم.

mi=š-bin-am.

اش م — بین — واژه‌بست ۳ اش م = اخباری

(۳۲) ب. او مرا دید.

u=š dit-am.

اش م — دید واژه‌بست ۳ اش م = او

(۳۳) الف. تو مرا می‌بینی.

mi=m-bin-a.

اش ۲ م — بین — واژه‌بست ۱ اش م = اخباری

(۳۳) ب. من تو را دیدم

me=m dit-a.

اش ۲ م — دید واژه‌بست ۱ اش م = من

(۳۴) الف. او تو را می‌بیند.

mi=t-bi-ø.

اش ۳ م (تکواژ صفر) — بین — واژه‌بست ۲ اش م = اخباری

(۳۴) ب. تو او را دیدی.

te=t dit-ey.

اش ۳ م — دید واژه‌بست ۲ اش م = تو

(۳۵) الف. آنها را می‌بینیم.

mi=še-bin-im.

اش ج — بین — واژه‌بست ۳ اش ج = اخباری

(۳۵) ب. آنها ما را دیدند.

ošu=še dit-im.

اش ج — دید واژه‌بست ۳ اش ج = آنها

(۳۶) الف. ما را می‌بینید.

mi=me-bin-i.

اش ۲ ج — بین — واژه‌بست ۱ اش ج = اخباری

(۳۶) ب. ما شماها را دیدیم.

mā=me dit-i.

اش ۲ ج — دید واژه‌بست ۱ اش ج = ما

(۳۷) الف. آنها را می‌بینیم.

mi=še-bin-im.

۱ش ج — بین — واژه‌بست ۳ش ج = اخباری

(۳۷) ب. آنها ما را دیدند.

ošu=še dit-im.

۱ش ج — دید واژه‌بست ۳ش ج = آنها

۷. میزبان‌های واژه‌بست‌های فاعلی یا مفعولی

۱.۷. در نقش مفعولی مطابق با الگوی فاعلی - مفعولی: واژه‌بست‌های فوق در نقش مفعول صریح و غیرصریح با فعل‌های متعددی زمان حال اخباری، التزامی و در جملات امری، به‌کار می‌روند و به سازه‌های زیر اضافه می‌شوند:

— بعد از ضمیر فاعلی جدا:

(۳۸) من به تو گُل می‌دهم.

me=t gol mi-d-am.

۱ش م — ده — اخباری گُل واژه‌بست ۲ش م = من

— بعد از مفعول صریح در نقش مفعول غیرصریح:

(۳۹) به من گُل می‌دهی.

gol=am mi-d-a.

۲ش م — ده — اخباری واژه‌بست ۱ش م = گُل

— در نقش مفعول غیرصریح، بعد از پیشوند فعلی:

(۴۰) به او می‌گویی.

mi=š-g-a.

۲ش م — گو — واژه‌بست ۳ش م = اخباری

— بعد از جزء غیرفعلی فعل مرکب:

(۴۱) سرگرم می‌کنم.

sergarm=et me-kon-am.

۱ش م — کن — اخباری واژه‌بست ۲ش م = سرگرم

— بعد از ضمیر تأکیدی و پی‌بست ملکی:

(۴۲) خودت مرا می‌آوری؟

xo=t=am m-a:r-a.

ش ۲ م — آور — اخباری واژه‌بست ۱ ش م = پی‌بست ۲ ش م = ملکی = خود

— بعد از پیشوند اشتقاقی فعل:

(۴۳) آنها را پیدا کن.

vo= še -dzur.

پیدا کن — واژه‌بست ۳ ش ج = پیشوند امری

— بعد از ضمیر اشاره:

(۴۴) این را بهت می‌گویم.

ye=t mi-g-am.

۱ ش م — گو — اخباری واژه‌بست ۲ ش م = این

— بعد از پیش‌اضافه:

(۴۵) برایت لباس می‌خرم.

si=t lebās me-xar-am.

۱ ش م — خر — اخباری لباس واژه‌بست ۲ ش م = برای

— بعد از پرسش واژه:

(۴۶) چی بهش می‌دهی؟

ts=e: mi-d-a.

۲ ش م — ده — اخباری واژه‌بست ۳ ش م = چی

در مثال (۴۶)، کشیدگی واژه‌بست سوم شخص مفرد، حاصل ترکیب واژه‌بست پرسش و واژه‌بست است.

۲.۷. در نقش فاعلی مطابق با انگاره غیرفاعلی - مفعولی: این واژه‌بست‌ها به سازه‌های زیر

اضافه می‌شوند:

— پیشوند نفی فعل:

(۴۷) نگفتی.

na=t gā.

گفت واژه‌بست ۲ ش م = نشانه نفی

— مفعول صریح:

(۴۸) گُل آوردم.

gol=am āve.

آورد واژه‌بست اش م=گُل

— مفعول غیر صریح:

(۴۹) بهت گُل دادم.

a te=m gol dā.

داد گُل واژه‌بست اش م=تو به

— نشانه صفت مفعولی:

(۵۰) گفته بودم.

goft-e=m bid-a.

ش ۲ م - بود واژه‌بست اش م=نشانه صفت مفعولی - گفت

— قید:

(۵۱) آرام آوردم (آن را).

yevāš=am āve-ø.

ش ۳ م (تکواژ صفر) - آورد واژه‌بست اش م=آرام

— بعد از جزء اول فعل مرکب:

(۵۲) بلند کردم (آن را).

rās=am ke-ø.

ش ۳ م (تکواژ صفر) - کرد واژه‌بست اش م=بلند

— ستاک گذشته فعل بسیط متعدی، قبل از شناسه‌های مطابقه مفعولی:

(۵۳) دیدمتان.

dit=meni.

ش ۲ ج - میانجی - واژه‌بست اش ج=دید

— ضمیر مفعولی جدا:

(۵۴) تو را دیدم.

te=m di(t).

دید واژه‌بست اش م=تو را

— پس از مفعولِ حرف اضافه:

(۵۵) من از تو گرفتم.

vešā=t=am esse.

گرفت واژه‌بست ۱ش م=پی‌بست ۲ش م=از

— نکتهٔ تکمیلی: با برخی فعل‌های کمکی و فعل‌های سادهٔ لازم در زمان حال، آینده و

گذشته (نمونه‌های ۵۶ تا ۶۳):

(۵۶) می‌خواهید بروید.

mi-t=et be-ša.

۲ش م-رو-التزامی واژه‌بست ۲ش م=خواه-اخباری

(۵۷) آنها می‌ترسند.

ošu=še me-tersi.

ترس-اخباری واژه‌بست ۳ش ج=آنها

(۵۸) کتاب دارم.

ketāb=am he.

دار واژه‌بست ۱ش م=کتاب

(۵۹) می‌گریستم.

mi=m-gereyi.

گریست-واژه‌بست ۱ش م=اخباری

(۶۰) می‌خندیدم.

mi=m-xani.

خندید-واژه‌بست ۱ش م=اخباری

(۶۱) توانستید بروید.

tunes=te be-ši.

۲ش ج-رو-التزامی واژه‌بست ۲ش ج=توانست

(۶۲) من می‌توانستم.

me=m mi-tunes.

توانست-اخباری واژه‌بست ۱ش م=من

— با فعل داشتن در زمان گذشته:

(۶۳) کتاب داشتم.

ketāb=am bi.

داشت واژه‌بست ۱ش م=کتاب

— بعد از جزء غیر فعلی فعل مرکب در ساخت گذشته التزامی:
(۶۴) نصیحت کرده باشی.

nesihat=et kerde bu
باش کرده واژه بست ۲ ش م=نصیحت

— بعد از جزء غیر فعلی فعل مرکب در ساخت ماضی بعید:
(۶۵) نصیحت کرده بودیم.

nesihat=me kerde bi
بود کرده واژه بست ۱ ش ج=نصیحت

— پرسش واژه:

(۶۶) چی خریدند؟

tse=še xeri.

خرید واژه بست ۳ ش ج=چی

— ضمیر اشاره:

(۶۷) این را گفتیم.

ye=me gā.

گفت واژه بست ۱ ش ج=این

— اسم مرکب در نقش فاعل جمله:

(۶۸) تو و حسن چی گفتید؟

to=o Hasan=te tse gā.

گفت چی واژه بست ۲ ش ج=حسن و تو

— بعد از ضمایر فاعلی:

(۶۹) من کتاب خواندم.

Me=m ketāb xond.

خواند کتاب واژه بست ۱ ش م=من

— پرسش واژه در ساخت آینده با فعل خواستن:

(۷۰) چه می خواهی؟

tse=t mi.

خواه واژه بست ۲ ش م=چی

— بعد از ضمیر تأکیدی و پی‌بست ملکی در گذشته:

(۷۱) خودم گفتم.

xo=m=am gā.

گفت واژه‌بست اش م=پی‌بست ملکی=خود

— در پایان ستاک گذشته فعل متعدی پیش‌آیندشده:

(۷۲) به مینا دادیم؟

dā=me a mina.

مینا به واژه‌بست اش ج=داد

— بعد از مفعول صریح چنانچه اولین سازه جمله باشد:

(۷۳) خانه را خریدم.

xuna=m xeri.

خرید واژه‌بست اش م=خانه

— در جزء پیشین فعل مرکب، بعد از واژه‌بست مفعولی:

(۷۴) نصیحتشان کردیم.

nesihat=še=me ke.

کرد واژه‌بست اش ج=واژه‌بست اش ج=نصیحت

— بعد از نشانه معرفه اسم:

(۷۵) آن مرد غذا خورد.

mard-eku=š qazā xa.

خورد غذا واژه‌بست اش م=معرفه-مرد

— بعد از نشانه جمع:

(۷۶) مگس‌ها علی را نیش زدند.

peše-hā=še Ali nišze.

زد نیش علی واژه‌بست اش ج=نشانه جمع-مگس

— بعد از پی‌بست ملکی:

(۷۷) دختران من کتاب خریدند.

doter-un-e=me=še ketāb esse.

خرید کتاب واژه‌بست اش ج=پی‌بست ملکی اش م/ج=اضافه - نشانه جمع - دختر

— بعد از پیشوند فعل:

(۷۸) می دیدیمشان.

mi=me dit-en.

۳ش ج - دید واژه‌بست ۱ش ج=اخباری

— بعد از قید در بند موصولی (در این صورت واژه‌بست به موصول اضافه نمی‌شود):

(۷۹) تو که دیروز کتاب خریدی نیامدی.

te ke dig=et ketāb xeri ne:-med-a.

۲ش م - آمد - نشانه نفی خرید کتاب واژه‌بست ۲ش م=دیروز که تو

۸. پی‌بست‌ها یا واژه‌بست‌های ملکی و جای آنها

پی‌بست‌های ملکی در بهبهانی بعد از اسم به‌کار می‌روند و بسته به اینکه در ترکیب با اسم، به‌تنهایی و یا در جمله بیان شوند، صورت‌های متفاوتی دارند که عبارت‌اند از:

۱.۸. پی‌بست‌های ملکی جدول ۸، صرفی هستند و به‌تنهایی با اسم صرف می‌شوند. این پی‌بست‌ها در صیغه‌های مفرد، بعد از واکه پایانی اسم، به‌صورت‌های /m= /t= /š= تلفظ می‌شوند. در مثال (۸۰)، اسم به همخوان و در نمونه (۸۱)، صورت جمع آن، به واکه پایان می‌یابد. پی‌بست‌های فوق به‌لحاظ صوری و صرفی، شبیه به واژه‌بست‌های صرفی فعل‌های ساده متعددی و مثبت در زمان گذشته ساده هستند (جدول ۵).

جدول ۸: پی‌بست‌های صرفی ملکی با اسم

	مفرد	جمع
اول شخص	=(a)m	=mā
دوم شخص	=(e)t	=tā
سوم شخص	=(e)š/=(e)y/ e:	=šā

(80) ketāb= šā / ketāb=tā / ketāb=mā / ketāb=ey / ketāb=et / ketāb=am

(81) ketābā= šā / ketābā=tā / ketābā=mā / ketābā=y / ketābā=t / ketābā=m

۲.۸. چنانچه پی‌بست‌های ملکی به‌لحاظ نحوی در جمله بیان شوند، بسته به اینکه اسم قبل

از آنها به واکه یا همخوان پایان یابد، به دو صورت زیر نمود می‌یابند:
۱.۲.۸. پس از اسم‌های مختوم به واکه، صورت‌های مفرد و جمع مشابه هستند.

جدول ۹: پی‌بست‌های نحویِ ملکی با اسم‌های مختوم به واکه

	مفرد	جمع
اول شخص	=me	=me
دوم شخص	=te	=te
سوم شخص	=še	=še

(۸۲) عمومی ام / عمومی مان را می‌بینیم.

o:mu=me me-bin-im.

اش ج – بین – اخباری پی‌بست ملکی اش ج/م=عمو

(۸۳) خاله‌اش / خاله‌شان می‌آید.

āla=še mi-ø.

اش م (تکواژ صفر) آی – اخباری واژه‌بست اش م/ج=خاله

در مثال (۸۲)، پی‌بست ملکی اول شخص مفرد و اول شخص جمع، شکل ثابتی دارد. در مثال (۸۳) نیز، وضعیت به همین گونه است. گفتنی است که فعل می‌آید در بهبهانی در سوم شخص مفرد، شناسه صفر دارد و واکه *i*، ترکیبی از واکه‌های پیشوند اخباری و ریشه فعل است.

۲.۲.۸. پی‌بست‌های ملکی جدول ۱۰ که شبیه واژه‌بست‌های فاعلی و مفعولی جدول ۷ هستند، پس از اسم‌های مختوم به همخوان در جمله ظاهر می‌شوند.

جدول ۱۰: پی‌بست‌های نحویِ ملکی اسم‌های مختوم به همخوان

	مفرد	جمع
اول شخص	=am	=me
دوم شخص	=et	=te
سوم شخص	=eš/ =ey	=še

(۸۴) پسر ام آمد.

pos=am ame.

آمد پی بست ملکی اش م=پسر

(۸۵) پسرمان کتاب را می‌بیند.

pos=me ketāb-aku mi-bi.

بین - اخباری معرفه - کتاب پی بست ملکی اش ج=پسر

۹. نتیجه‌گیری

در این مقاله با شناسه‌های فعلی، واژه‌بست‌های فاعلی و مفعولی، ملکی و واژه‌بست‌های صرفی فعلی آشنا شدیم. شناسه‌های فعلی در نظام مطابقه دوگانه در بهبهانی، هم در نقش فاعلی (در الگوی مطابقه فاعلی - مفعولی)، و هم در نقش مفعولی در رده گنایی - مطلق (الگوی مطابقه غیرفاعلی - مفعولی)، نقش نحوی دارند و به صورت اجباری، به ستاک فعل اضافه می‌شوند. واژه‌بست‌های فعلی جدول‌های ۵ و ۶، به ترتیب، در صرف افعال متعدی ساده در زمان گذشته ساده و اسم مفعول افعال ساده متعدی در زمان ماضی نقلی به کار می‌روند، چنانچه فعل یا اسم مفعول، تنها سازه جمله خبری یا پرسشی در حالت مثبت باشد.

در الگوی اول مطابقه در بهبهانی، فاعل فعل‌های لازم در تمام زمان‌های دستوری و فاعل فعل‌های متعدی در زمان حال، در شناسه‌های فعلی بازنمایی می‌شوند، و از این حیث، بهبهانی شبیه فارسی معاصر است. در این الگو می‌توان فاعل‌های اسمی و ضمیری را به اختیار حذف کرد. همچنین، در صورت حذف مفعول اسمی یا ضمیری، مطابقه با مفعول محذوف، به صورت غیرمستقیم، از طریق واژه‌بست‌های مفعولی صورت می‌گیرد.

در الگوی دوم مطابقه، فاعل بند متعدی (A)، همیشه، از طریق واژه‌بست‌های فاعلی که به اولین سازه جمله اضافه می‌شوند، بازنمایی می‌شود. اما برای بازنمایی مفعول، سه روش وجود دارد. روش اول که نشانگر رده سه‌بخشی است، مفعول به صورت اسم یا ضمیر شخصی جدا، ظاهر می‌شود، و فعل به صورت ستاک گذشته و بدون شناسه است. روش دوم

که کُنایی - مطلق نامیده می‌شود، مفعول محذوف از طریق شناسه‌های فعلی نمود می‌یابد و در روش سوم که ردهٔ واژه‌بست مضاعف را به دست می‌دهد، هم مفعول و هم فاعل به‌ترتیب از طریق واژه‌بست‌های مفعولی و فاعلی ظاهر می‌شوند و فعل متعدی به‌صورت ستاک گذشته ظاهر می‌شود. در الگوی دوم مطابقه، واژه‌بست‌های فاعلی به اولین سازهٔ جمله اضافه می‌شوند.

در هر دو الگوی مطابقه، در بازنمایی فاعل فعل لازم (S)، فاعل فعل متعدی (A) و مفعول فعل متعدی (P/O) در جمله، اسم یا ضمیر جدا، شکل ثابت یا خنثی دارند. بر اساس داده‌های موجود، پی‌بست‌های ملکی در بهبهانی، به‌لحاظ صرفی، نحوی و آوایی، گونه‌های متفاوتی دارند. جدول ۸، صورت صرفی پی‌بست‌های مذکور، و جدول‌های ۹ و ۱۰ صورت‌های نحوی آنها را، در ترکیب با اسم نشان می‌دهد.

منابع

- حامدی شیروان و همکاران، ۱۳۹۴ الف، «بررسی و توصیف واژه‌بست‌های ضمیری در گویش بهبهانی»، جستارهای زبانی، ۷، ش ۴، ص ۱۲۵-۱۴۸.
- _____، ۱۳۹۴ ب، «بررسی و توصیف حالت‌نمایی در چهار گویش فارسی خوزستان از منظر رده‌شناسی زبان»، فصلنامهٔ مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۲، ش ۸، ص ۱-۲۳.
- دبیرمقدم، محمد، ۱۳۹۲، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، ۲ ج، تهران.
- راستی بهبهانی، امین، ۱۳۹۱، «بهبهانی؛ گویش یا لهجه؟ (بررسی ساختار صرفی فعل در زبان محلی بهبهانی)»، فصلنامهٔ ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۲، ش ۳، ص ۶۱-۸۴.
- راسخ‌مهند، محمد، ۱۳۸۶، «مفعول‌نمایی افتراقی در زبان‌های ایرانی»، گویش‌شناسی، ش ۶، ص ۲-۳۲.
- _____، ۱۳۹۲، «مطابقه با مبتدا»، مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی زبان‌های ایرانی، به کوشش مهرداد نغزگوی کهن، تهران، ص ۹۳-۱۰۸.
- سامانهٔ مرکز آمار ایران، ۱۳۹۰.
- کریمی، یادگار، ۱۳۹۲، «مطابقه در نظام کُنایی (ارگتیو) زبان‌های ایرانی: رقابت واژه‌بست و وند الف»، پژوهش‌های زبان‌شناسی، ش ۴، ص ۱-۱۸.
- گرامی، شهرام، ۱۳۸۵، «توصیف دستگاه فعل در گویش بهبهانی»، مجلهٔ علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه

شیراز، ۲۳، ش ۱، ص ۱۰۸-۱۲۶.

Comrie, B., 1978, "Ergativity", *Syntactic Typology: Studies in the Phenomenology of Language*, ed. W. Lehmann, Sussex, pp. 329-394.

_____, 1989, *Language Universals and Linguistic Typology* (second edition), Chicago.

Dixon, R. M. W., *Ergativity*, Cambridge.

ساخت کنایی گسسته ساخت واژی در زبان مراغی

حسن حاجی‌شعبانیان (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان‌شناسی دانشگاه آزاد، واحد تهران مرکز)
محمد مهدی اسماعیلی (عضو هیئت علمی گروه زبان‌شناسی دانشگاه آزاد، واحد تهران مرکز)

چکیده: در نمودار درختی خانواده زبان‌های ایرانی غربی شمالی، زیرشاخه زبان‌های تاتی چهار گروه زبان‌های تاتی شمالی، تاتی جنوبی، تاتی مرکزی و زبان‌های تاتی طبقه‌بندی نشده قزوینی قرار دارد. زیرشاخه زبان‌های تاتی قزوینی که در منطقه الموت استان قزوین بدان‌ها تکلم می‌شود خود نیز زبان‌های گذرخانی، مراغی و رزجردی را شامل می‌گردد. اطلاق عنوان طبقه‌بندی نشده به زبان‌های مذکور ناشی از عدم انجام پژوهش لازم در این حوزه و به تبع آن، عدم امکان گنجاندن آنها در یکی از زیرشاخه‌های زبانی تاتی شمالی، جنوبی یا مرکزی مبتنی بر معیارهای زبان‌شناسی و یافته‌های گویش‌شناسی است.

هدف از این پژوهش مطالعه ویژگی‌های رده‌شناختی گویش دیکینی از زبان مراغی و معرفی این زبان در معرض خطر است. بررسی رفتار فاعل بندهای لازم (ناگذر) و متعدی (گذرا) در زمان حال و گذشته در این زبان تبعیت از الگوی دستوری کنایی گسسته ساخت واژی را نشان می‌دهد؛ به عبارت دیگر، مؤلفه‌های زمان و گذرایی مهم‌ترین عامل تغییر ساخت دستوری و تغییر نظام فاعلی-مفعولی به نظام کنایی-مطلق در زبان مراغی است در ضمن آنکه بنیان پیکره‌بندی گروه اسمی در این زبان بر حالت استوار است. پژوهش‌های رده‌شناسی آتی می‌تواند به تعیین خانواده زبانی گروه زبان‌های تاتی قزوینی بینجامد.

کلیدواژه‌ها: ساخت کنایی گسسته، مطابقه، حالت، گونه‌های تاتی طبقه‌بندی نشده، مراغی

۱. مقدمه

زبان‌های رایج در دنیا برای نشان دادن روابط دستوری بین موضوع‌های^۱ فعل در سطح جمله و بند، از سه روش بهره می‌گیرند و به عبارت دیگر برای نشان دادن نقش اسم در جمله و بند، اینکه اسم، فاعل، مفعول مستقیم، مفعول غیرمستقیم و... است از سه شیوه توالی واژه، مطابقه و حالت‌نمایی استفاده می‌شود.

رده‌شناسی زبان که به مطالعه شباهت‌های ساختاری زبان‌ها بدون در نظر گرفتن پیشینه آن‌ها می‌پردازد (گلفام ۱۳۷۹: ۱۷۱)، در پی دستیابی به وجه اشتراک یا افتراق زبان‌های طبیعی است و یکی از این وجوه، رفتار گروه‌های اسمی در فرایندهای نحوی و ساخت‌واژی است. فاعل بند لازم (ناگذر)، فاعل بند متعدی (گذرا) و مفعول بند متعدی در زمره گروه‌های اسمی محسوب می‌شوند که شباهت و عدم شباهت رفتاری آنها سبب بروز تنوعی در زبان می‌شود که آن را از دیگر گونه‌ها متمایز می‌کند و چنین تمایزی معیار رده‌بندی زبان قرار می‌گیرد.

حالت‌نمایی یکی از روش‌های نشان دادن ارتباط نحوی میان عناصر جمله است که به نشان دادن رابطه اسم‌های وابسته با هسته خود اطلاق می‌شود و برای نشان دادن رابطه یک اسم با فعل در سطح بند یا رابطه اسم با حرف اضافه یا اسم دیگر در سطح گروه به کار می‌رود. این روش خود به پنج زیرگروه تقسیم می‌گردد (DabirMoghaddam 2012: 33; Comrie 1978: 332). از میان روش‌های مذکور شرح دو عنوان عمده نظام‌های کنایی^۲ و نظام‌های فاعلی - مفعولی^۳ که در زیر بیان می‌گردد در زبان‌های ایرانی کاربرد دارند و ارتباط نزدیک‌تری نیز با بحث این پژوهش پیدا می‌کنند.

کنایی (ارگتیو)، بیانگر حالت دستوری است و آن حالت فاعل فعل متعدی است در تقابل با حالت فاعلی یا حالت مطلق^۴ که در آن هم فاعل فعل لازم و هم مفعول فعل متعدی را شامل می‌گردد؛ بنابراین حالت کنایی نشان دهنده تمایز وجود یا عدم وجود ارتباط میان

1. argument
3. nominative-accusative system

2. ergative system
4. absolutive case

فاعل فعل لازم و فاعل فعل متعدی است (Seely 1977: 191).

در ساخت کنایی، عامل یا همان فاعل منطقی، به شکل غیر فاعلی و مفعول به شکل فاعلی ظاهر می‌شود. در نوع کامل این ساخت، فعل از نظر شخص (اول، دوم، سوم)، شمار (مفرد و جمع) و جنس (مؤنث و مذکر) با مفعول که در واقع فاعل دستوری است مطابقت می‌کند (Dixon 1994: 1). ساختار کنایی در زبان‌های ایرانی دارای سه ویژگی زیر است:

۱) فاعل فعل متعدی در زمان گذشته با حالت غیر فاعلی مشخص می‌شود؛

۲) مفعول فعل متعدی در زمان گذشته، با حالت فاعلی نشان داده می‌شود؛

۳) مطابقت فعل زمان گذشته، با مفعول، صورت می‌گیرد.

در ساختار کنایی برخی از زبان‌های ایرانی، فعل زمان گذشته به لحاظ شخص و شمار با مفعول مطابقت می‌کند (Haig 2004: 80-84) و در صورتی که در زبانی ویژگی جنس دستوری نیز وجود داشته باشد، فعل به لحاظ جنس نیز با مفعول مطابقت می‌یابد.

در کنایی - مطلق، فاعل فعل لازم و مفعول (مستقیم) بند متعدی، در همه نمودها^۱ و زمان‌ها در تقابل با فاعل فعل متعدی دارای رفتار یکسانی است. دیکسون می‌نویسد: در کنایی گسسته^۲ یا کنایی دوبخشی، شرایط کنایی - مطلق در همه نمودها و زمان‌های فعل حاکم نیست. چنانچه زمان یا نمودی از فعل سبب گسستگی ساختار کنایی - مطلق گردد و ساخت کنایی همواره یا در زمان گذشته فعل یا در نمود کامل آن دیده شود، در این حالت ساختار کنایی در آن زبان از نوع گسسته خواهد بود. علاوه بر نمود زمان، شرایط دیگری مانند ویژگی‌های معنایی فعل یا ویژگی‌های معنایی گروه اسمی نیز در تعیین حالت کنایی گسسته مؤثر هستند (دیکسون، به نقل از محمود بختیاری ۱۳۸۳: ۵۸). کنایی گسسته یا دوبخشی در حقیقت الگوی دستوری زبانی است که دارای هر دو نظام فاعلی - مفعولی و کنایی - مطلق است (شفاقی ۱۳۹۴: ۱۳۸).

در نظام حالت‌نمایی کنایی چنانچه رفتار مشابهی که بین فاعل بند لازم (ناگذر) و

1. aspect

2. split

مفعول بند متعدی (گذرا) در مقایسه با فاعل بند متعدی (گذرا) وجود دارد، تنها از نوع تقابل رفتاری باشد که در سطح ساخت‌واژه آن زبان به نمایش گذاشته شود، چنین زبانی کنایی ساخت‌واژی است و چنانچه این شباهت و تقابل رفتاری در سطح نحو زبان متجلی شود، در این صورت آن زبان دارای نظام کنایی نحوی خواهد بود.

در الگوی دستوری فاعلی - مفعولی که در زبان‌هایی نظیر فارسی و انگلیسی حاکم است تفاوتی در عملکرد فاعل بند متعدی و فاعل بند لازم مشاهده نمی‌شود یا به عبارت ساده‌تر فاعل بند لازم و فاعل بند متعدی دارای صورت یکسانی هستند که متفاوت از صورت مفعول بند متعدی است. نظام فاعلی، نظامی برای نشان‌گذاری زبان در حالتی است که فاعل فعل لازم و فاعل متعدی را با حالت فاعلی و مفعول فعل لازم را با حالت مفعولی نشان‌گذاری می‌کند (همان: ۱۶۴).

دو نظام حالت‌نمایی فاعلی - مفعولی و کنایی - مطلق، بیشترین کاربرد را در زبان‌های دنیا دارند و از میان این دو، نظام فاعلی - مفعولی به مراتب بی‌نشان‌تر از نظام کنایی - مطلق است (راسخ‌مهند و نقشبندی ۱۳۹۲: ۸۸)؛ از همین رو زبان‌شناسان نحله‌های مختلف توصیف و تحلیل نظری زبان‌های نظام کنایی را همواره مورد توجه قرار داده‌اند هرچند که تاکنون عمده پژوهش‌های زبان‌شناسان ایرانی بر روی زبان رسمی فارسی متمرکز بوده است (کریمی ۱۳۸۸: ۲). پیامد چنین رویکردی مهجور ماندن زبان‌های ایرانی غیرفارسی از جمله زبان‌های تاتی است.

۲. زبان تاتی

در متون زبان‌شناختی ایران، زبان تاتی به‌طورکلی به حداقل دو گروه از زبان‌های ایرانی با دو منشأ مختلف غربی شمالی و غربی جنوبی اشاره دارد. این دو اصطلاح به بخش مشخصی از تقسیم‌بندی زبان‌های کاملاً ایرانی و برخی دیگر از زبان‌ها اطلاق می‌شود که در مرزهای غرب و شمال غربی ایران قرار دارند (Stilo 1981: 137). در این پژوهش منظور از تاتی،

زبانی است با منشأ زبان‌های غربی شمالی ایران که در محدوده جغرافیایی نسبتاً گسترده‌ای تکلم می‌شود.^۱

۱.۲. زبان‌های تاتی قزوینی

در شاخه زبان‌های هندواروپایی، هندوایرانی، ایرانی، ایرانی غربی، غربی شمالی، بر اساس تقسیم‌بندی ده گانه استیلو از خانواده زبان‌های تاتی و نقشه‌ای که وی برای این گروه از زبان‌های ایرانی ترسیم کرده و در پیوست شماره یک آورده شده است (Ibid: 139-141)، در زیرشاخه زبان‌های تاتی، زبان‌های طبقه‌بندی نشده تاتی قزوینی، با زبان گذرخانی^۲، زبان مراغی^۳ با گویش دیکینی^۴ و زبان رزجردی^۵ جای دارند^۶ (گلوئالوگ^۷ ۲/۷).

تقسیم‌بندی استیلو از خانواده زبان‌های تاتی به شرح زیر است:

الف) گروه زبان‌های تاتی شمالی: شامل گویش‌های گروه نخست، یعنی گویش‌های

هرزنی و دیزماری؛

۱. در یک تقسیم‌بندی مقدماتی از این دو گروه، در گروه زبان‌های غربی شمالی، زبان‌های: کردی شمالی، کورمانجی، کردی مرکزی، سورانی، زبان‌های حاشیه دریای خزر، گیلکی، مازندرانی و...؛ زبان‌های فلات مرکزی، زبان‌های تاتی، تالشی، گورانی، هورامی، زازاکی، و بلوچی قرار دارند. در گروه زبان‌های غربی جنوبی هم زبان‌های فارسی معیار، بختیاری، لری، گویش‌های استان فارس، گویش‌های خلیج فارس و تاتی قفقازی جای دارند (Stilo 1981: 175).

2. Gozarkhāni

نگارندگان بر این باورند که جای دادن این زبان در گروه زبان‌های تاتی محل تردید است و از سوی دیگر از آنجایی که وجه تسمیه این دسته از زبان‌ها، نام روستای گازرخان (Gāzorkhān) است، روستایی که پایگاه فعالیت‌های فرقه اسماعیلیه و حسن صباح بوده و قلعه معروف میمون‌دژ در آن واقع شده است، نام آنها باید به زبان گازرخانی تغییر یابد.

3. Marāqi

4. Dikini

5. Razajerdi

نام این گویش برگرفته از نام روستایی است که در آن تکلم می‌شود و در دهستان اقبال شرقی از بخش مرکزی شهرستان قزوین واقع شده است. نام این روستا امروزه به صورت Razjerdi تلفظ می‌شود و اهالی در زبان محلی، روستای خود را ززی برد (Zeziyard) می‌گویند.

۶. در نظام کدگذاری زبان‌ها و مطابق نمودار زبانی استیلو (پیوست شماره ۲)، زبان تاتی قزوینی با کد qazv1240، زبان گذرخانی با کد goza1238، زبان مراغی با کد mara1373، گویش دیکینی با کد diki1238 و زبان رزجردی با کد raza1238 شناسایی شده‌اند.

7. Glottolog

ب) گروه زبان‌های تاتی مرکزی: شامل گویش‌های گروه‌های دو، سه و چهار، یعنی گویش‌های آستارای جمهوری آذربایجان؛ اسالم - هشت‌پر، ناحیه شمال غربی سواحل دریای خزر؛ شاندرمن، ماسال، ماسوله و مناطق کوهستانی استان گیلان؛ منطقه شاهرود، منطقه کورش رستم، منطقه کاغذکنان؛ منطقه طارم استان زنجان، ناحیه رودبار گیلان؛ ج) گروه تاتی جنوبی: شامل گروه‌های شش، هشت و نه، یعنی گویش‌های منطقه رامند استان قزوین، منطقه اشتهارد استان البرز، الویر و ویدر ساوه، وفس استان مرکزی را شامل می‌گردد.

گروه هفتم این تقسیم‌بندی، یعنی گونه زبانی شمال شرقی قزوین، در حقیقت همان زیرشاخه‌ای است که زبان‌های گذرخانی، مراغی و رزجردی را شامل می‌شود. این زبان‌ها در آبادی‌هایی از بخش‌های مرکزی، الموت شرقی و الموت غربی شهرستان قزوین رواج دارند. گروه پنجم، گویش‌های زبانی منطقه خونین در استان زنجان و گروه دهم نیز گویش‌های منطقه رودبار حاشیه سفیدرود را شامل می‌گردد. وی بر این باور است که مطالعات جامع و لازم برای تقسیم‌بندی زبان‌های این سه گروه اخیر (پنج، هفت و ده) صورت نگرفته است (Ibid: 141-142).

پژوهشگران تعداد و اسامی روستاهای مراغی زبان استان قزوین را در زمان‌های مختلف، متفاوت ذکر کرده‌اند و نگارندگان تعداد روستاهایی که به این زبان در معرض خطر تکلم می‌کنند را هفده آبادی و بر اساس آمار سرشماری سال ۱۳۹۰ با جمعیتی بالغ بر ۲۱ هزار نفر در قالب ۸۳۰ خانوار شناسایی کرده‌اند. در این میان آبادی دیکین روستایی است از دهستان رودبار الموت شرقی واقع در بخش معلم کلایه که با فاصله ۷۲ کیلومتری از شهرستان قزوین در مسیر قلعه الموت قرار گرفته است. این روستا با جمعیت حدود ۲۵۰ نفر که قریب به نیمی از آن مراغی‌نشین است یکی از مهم‌ترین مراکز تکلم به زبان مراغی در منطقه به‌شمار می‌رود. پژوهش حاضر با این فرض که زبان مراغی ویژگی‌های کهن زبان‌های ایرانی، از جمله نظام حالت‌نمایی بر اساس زمان دستوری فعل را حفظ کرده است با بررسی مؤلفه‌های رده‌شناختی گویش دیکینی از زبان مراغی به توصیف ساخت‌کنایی گسسته ساخت‌واژی این گویش پرداخته است.

۳. پیشینه پژوهش

در توصیف و تحلیل ساختار کنایی می‌توان از میان پژوهش‌های در این حوزه، به آثار پژوهشگران داخلی همچون راسخ‌مهند و نقشبندی ۱۳۹۲؛ ایزدی‌فر ۱۳۹۱؛ سبزعلیپور و ایزدی‌فر ۱۳۹۲؛ نقشبندی ۱۳۹۰؛ رضایتی کیشه‌خاله و سبزعلیپور ۱۳۸۶؛ میردهقان ۱۳۸۴؛ دانش‌پژوه ۱۳۸۵؛ عشقی ۱۳۸۸؛ کریمی 2010، ۱۳۸۸؛ کلباسی ۱۳۶۷، ۱۳۷۹ اشاره کرد و از بین آثار زبان‌شناسان خارجی نیز از پژوهش‌های هیگ 1998, 2008 و گرن 2009 نام برد؛ اما در زمینه توصیف ساختار کنایی زبان مراغی هیچ اثری از پژوهشگران داخلی و خارجی یافت نمی‌شود.

«احوالات مراغه‌ای‌های ساکن رودبار الموت قزوین» را می‌توان نخستین پژوهش درباره این مردم به شمار آورد. این مطلب که حاوی چند واژه به زبان مراغی نیز هست، نوشته‌ای است که به درخواست ابوالقاسم عارف قزوینی، شاعر و تصنیف‌سرای مشهور ایرانی، برای کسب آگاهی از اصل و نسب خویش توسط عبدالحسین بن حاج ابوالقاسم بیابانی در سال ۱۳۰۸ نگاشته شده و در دیوان چاپ بمبئی او هم به چاپ رسیده است (گلریز ۱۳۳۷: ۴۷۹؛ نورمحمدی ۱۳۸۸: ۳۲۸).

در قلمرو گویش‌شناسی این زبان هم می‌توان به آثار یارشاطر ۱۳۴۸، رسولی ۱۳۶۹؛ پرهیزگاری ۱۳۸۹؛ پرمون ۱۳۸۲ و حاجی شعبانیان ۱۳۹۶ و استیلو 1981 اشاره کرد.

۴. ویژگی‌های ساخت کنایی گسسته زبان مراغی

در گویش دیکینی از زبان مراغی مثل سایر دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی برای تبیین مؤلفه‌های ساخت کنایی یعنی تقابل یا یکسانی رفتار گروه‌های اسمی ناگزیر باید از نظام مطابقت فعل بهره گرفت (کریمی 2010: 28) و باتوجه به نقش ضمائر، وندها و واژه‌بست‌های^۱ ضمیری در برقراری مطابقت در این نظام دستوری لازم است نخست توصیفی از این مقوله‌ها ارائه گردد.^۲

1. clitics

۲. در نگارش داده‌های زبانی استفاده شده در این پژوهش از قواعد واج‌نویسی بهره گرفته شده و در اختصار مندرج در توضیحات بین سطری (gloss) مثال‌ها هم قواعد دانشگاه لایپزیگ (The Leipzig Glossing Rules: May 2015, 31) به‌کار گرفته شده است.

۱.۴. ضمایر شخصی

ضمایر که در حالت عام بر حسب ویژگی‌های آوایی، صرفی و نحوی به شکل‌های مفرد، جمع، آزاد و وابسته وجود دارند، تکواژهای دستوری هستند که بر اساس کارکرد، خود به انواع متفاوتی دسته‌بندی می‌شوند. ضمایر شخصی در گویش دیکینی دارای دو حالت فاعلی و غیرفاعلی هستند و فارغ از زمان بند، در جایگاه کانونی گروه اسمی قرار می‌گیرند و بر مفاهیم شخص و شمار دلالت دارند. در گویش مذکور حالت‌های فاعلی و غیرفاعلی ضمایر شخصی تنها در صیغگان اول و سوم شخص مفرد با یکدیگر تفاوت دارند و از آنجایی که اسم در گویش دیکینی دارای تمایز جنس دستوری است، مطابق اصل چهل و سوم از اصول جهانی‌ها یا همگانی‌های زبانی گرینبرگ (96: 1963)، در ضمایر آن (به جز در ضمایر ملکی، تأکیدی و انعکاسی) مؤلفه‌های تمایز جنس در صیغه سوم شخص مفرد نیز به چشم می‌خورد.

جدول شماره ۱. ضمایر شخصی

جمع		شخص	مفرد		شمار
حالت			حالت		
غیرفاعلی	فاعلی	شخص	غیرفاعلی	فاعلی	شمار
ama	ama		ما	mān	
šöma	šöma	شما	tö	tö	دوم
av-in / av-on	av-in	آنها / ایشان	av = i	av	او - مذکر
			av = a	av-ān	او - مؤنث

۲.۴. ضمایر واژه‌بستی

مطابق فعل با فاعل بند لازم و متعدی در زمان حال و فعل با فاعل بند لازم در زمان گذشته با استفاده از وندهای فاعلی یا همان شناسه‌های فعلی صورت می‌گیرد؛ زیرا وندها، تکواژهای دستوری هستند که تنها طبقه دستوری فعل را برای میزبان‌گزینی انتخاب می‌کنند.

از سوی دیگر واژه‌بست، تکواژی است دستوری که به واژه افزوده شده و جزء ساخت‌واژه اشتقاقی یا صرفی نیز محسوب نمی‌شود و در انتخاب میزبان خود در مقایسه با وندها از آزادی عمل بیشتری برخوردار است. واژه‌بست از لحاظ معنی به رابطه خاص دستوری مثل اضافه اسمی، مفعول صریح، صفت و... اشاره دارد و تکیه اصلی واژه بر آن قرار نمی‌گیرد (مشکوٰة‌الدینی ۱۳۸۴: ۲۰).

در این گویش، ضمایر واژه‌بستی نیز به دو دسته فاعلی و غیرفاعلی تقسیم می‌شوند و در حالت فاعلی، این ضمایر واژه‌بستی در واقع وندهای فعلی هستند که تنها به فعل افزوده می‌شوند و به مؤلفه‌های شخص و شمار گروه اسمی موضوع بیرونی^۱ فعل ارجاع می‌دهند در حالی که ضمایر واژه‌بستی غیرفاعلی نیز وندهایی هستند که با افزوده شدن به فعل، به مؤلفه‌های شخص و شمار گروه اسمی موضوع درونی^۲ فعل ارجاع می‌دهند. ضمیر واژه‌بستی که شناسه صرفی یا شناسه فعلی نیز نامیده می‌شود در زبان مراغی همچون ضمایر شخصی دارای شش صیغه است و تفاوت حالت‌های فاعلی و غیرفاعلی این ضمایر تنها در صیغه سوم شخص مفرد آنها به چشم می‌خورد.

جدول شماره ۲. ضمایر واژه‌بستی

جمع	مفرد		شمار شخص
	ماده فعلی مختوم به:		
	مصوت	صامت	
-om	-in	-en	اول
-o	-iš	-i	دوم
-an	به توضیحات زیر مراجعه شود.		سوم

برای شناسه سوم شخص مفرد در زبان مراغی، دو ونده -ig و -a وجود دارد که دارای ویژگی‌های زیر هستند:

1. external argument

2. internal argument

الف) وندهای مذکور خود به‌تنهایی بیانگر تمایز جنس دستوری نیستند و وجود نشانه تأنیث، یعنی پسوند *-ān* در فعل نشان‌دهنده تمایز جنس دستوری بین مذکر و مؤنث در گویش دیکینی است؛

ب) نشانه شناسه سوم‌شخص مفرد *-ig* با زمان حال افعال لازم، استفاده می‌شود؛
ج) نشانه شناسه سوم‌شخص مفرد *-a* در زمان حال افعال متعدی و گذشته با افعال متعدی و لازم، به‌کار می‌رود. همچنین شایان ذکر است که این نشانه (سوم‌شخص مفرد *-a*) با توجه به محیط آوایی ماده فعلی، دچار تغییرات زیر می‌گردد:

۱) در محیط آوایی ماده فعلی مختوم به صامت، شناسه *-a* به *-e* تغییر می‌یابد. در این وضعیت و برای جلوگیری از التقای مصوت‌ها، پسوند تأنیث *-ān* پس از درج تکواژ میانجی به فعل افزوده می‌شود.

۲) در محیط آوایی ماده فعلی مختوم به مصوت، شناسه *-a* حذف و تنها نشانه تأنیث *-ān* به انتهای فعل اضافه می‌شود.

۵. نظام فاعلی - مفعولی در گویش دیکینی

در گویش دیکینی نظام دستوری زمان حال، الگوی فاعلی - مفعولی یعنی رفتار یکسان فاعل بند لازم و متعدی است و مطابقت فعل با فاعل لازم یا متعدی به‌واسطه وندها یا شناسه‌های فعلی صورت می‌پذیرد. تصریف فعل در قالب مثال‌های ۱ و ۲ نشان‌دهنده حاکمیت نظام فاعلی - مفعولی در زمان حال در این گویش است.

۱) زمان حال فعل لازم رفتن

(az) me-š-en. (من) می‌روم.

I DUR-go-1Sg

(tö) me-š-i. (تو) می‌روی.

You DUR-go-2Sg

(av) me-š-ig. (او) (مذکر) می‌رود.

He DUR-go-3Sg.PRS

(av-ān) me-š-ig-ān. (او) (مؤنث) می‌رود.

He-F DUR-go-3Sg.PRS-F

(ama) me-š-om. (ما) می‌رویم.

We DUR-go-1Pl

(šöma) me-š-o. (شما) می‌روید.

You DUR-go-2Pl

(av-in) me-š-an. (آنها / ایشان) می‌روند.

He-Pl DUR-go-3Pl

۲) زمان حال فعل متعدی دیدن

Hasen mān min-a. حسن مرا می‌بیند.

Hasan me see-3Sg.PRS

Hasen tö min-a. حسن ترا می‌بیند.

Hasan you see-3Sg.PRS

Hasen av = i min-a. حسن او (مذکر) را می‌بیند.

Hasan he-ACC.M see-3Sg.PRS

Hasen av = a min-a. حسن او (مؤنث) را می‌بیند.

Hasan he-ACC.F see-3Sg.PRS

Hasen ama min-a. حسن ما را می‌بیند.

Hasan us see-3Sg.PRS

Hasen šöma min-a. حسن شما را می‌بیند.

Hasan you see-3Sg.PRS

Hasen av-on min-a. حسن آنها / ایشان را می‌بیند.

Hasan he-Pl see-3Sg.PRS

صرف دو فعل (لازم و متعدی) در قالب مثال‌های فوق نشان می‌دهد در زبان مراغی جمله‌های

ساخته شده با ستاک حال، از حالت‌نمایی و مطابقت نظام فاعلی - مفعولی پیروی می‌کنند.

۶. نظام کنایی در گویش دیکینی

در نظام دستوری کنایی، الگوی رفتاری گروه‌های اسمی همانند الگوی رفتاری این گروه‌ها در

نظام فاعلی - مفعولی نیست و به عبارت دیگر بندهای لازم و متعدی در زمان گذشته افعال در نظام کنایی ساختار متفاوتی را به نمایش می‌گذارد. این نکته مؤید آن است که زمان مهم‌ترین عامل تغییر ساخت دستوری و تغییر نظام فاعلی - مفعولی به نظام کنایی در گویش دیکینی از زبان مراغی است. باتوجه به تمایز رفتار گروه‌های اسمی در بندهای لازم و متعدی در این نظام دستوری، صرف فعل در هر یک از این بندها به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱.۶. صرف فعل لازم در زمان گذشته

همان‌گونه که از مثال‌های زیر برمی‌آید صرف افعال لازم در زمان گذشته مانند افعال لازم در زمان حال با ضمائر شخصی صورت می‌گیرد و مطابقت در آنها به‌واسطه شناسه‌های فعلی نشان داده می‌شود.

۳) زمان فعل گذشته لازم رفتن

(az) š-i-[y]-in. (من) رفتم.

I go-PST-[y]-1Sg

(tö) š-i-[y]-iš. (تو) رفتی.

You go-PST-[y]-2Sg

(av) š-i-[y]-a. (او) (مذکر) رفت.

He go-PST-[y]-3Sg

(av-ān) š-i-[y]-ān. (او) (مؤنث) رفت.

He-F go-PST-[y]-F

(ama) š-i-[y]-om. (ما) رفتیم.

We go-PST-[y]-1Pl

(šöma) š-i-[y]-o. (شما) رفتید.

You go-PST-[y]-2Pl

(av-in) š-i-[y]-an. (آنها / ایشان) رفتند.

He-Pl go-PST-[y]-3Pl

۴) زمان فعل گذشته متعدی دیدن

Hasen = i mān vin-d-in. حسن مرا دید.

Hasan-ERG.M me see-PST-1Sg

maryam = a tö vin-d-iš. مریم ترا دید.

Maryam-ERG.F you see-PST-2Sg

Hasen = i av = i vin-d-a. حسن او (مذکر) را دید.

Hasan-ERG.M he-ACC.M see-PST-3Sg

maryam = a av = a v-in-d-i-[y]-ān. مریم او (مؤنث) را دید.

Maryam-ERG.F he-ACC.F see-PST-3Sg-[y]-F

Hasen = i ama vin-d-i-[y]-om. حسن ما را دید.

Hasan-ERG.M us see-PST-3Sg-[y]-1Pl

maryam = a šöma vin-d-i-[y]-o. مریم شما را دید.

Maryam-ERG.F you see-PST-3Sg-[y]-2Pl

Hasen = i av-in vin-d-an. حسن آنها / ایشان را دید.

Hasan-ERG.M he-Pl see-PST-3Pl

در مثال‌های فوق مشخص است که چنانچه فاعل جمله زمان گذشته با فعل متعدی،

اسم خاص (سوم‌شخص مفرد) باشد، پی‌بست *-i* به اسم مذکر و پی‌بست *-a* به اسم مؤنث

اضافه خواهد شد. واژه‌بست‌های مذکور حالت غیرفاعلی اسم را سبب می‌شوند.

مثال‌های دیگری برای صرف فعل گذشته متعدی با ضمائر شخصی غیرفاعلی در زیر

آمده است.

۵) زمان گذشته فعل متعدی شناختن

mān tö ešnox-t-iš. من ترا شناختم.

I you know-PST-2Sg

tö mān ešnox-t-en. تو مرا شناختی.

You me know-PST-1Sg

av = i a martek-a šenox-t-a. او (مذکر) آن مرد را شناخت.

He-ERG.M the man-DEF know-PST-3Sg

av = a a martek-a šenox-t-a. او (مؤنث) آن مرد را شناخت.

He-ERG.F the man-DEF know-PST-3Sg

در آخرین مثال‌های ۴ و ۵ از مجموعه بالا پی‌بست‌های *-i* و *-a* ملاحظه می‌شوند که در

ضمیر سوم‌شخص مفرد حضور دارند و ضمن بیان حالت غیرفاعلی، نشانه جنس هم هستند.

تمایز جنس دستوری در زبان مراغی با نشانه وند اشتقاقی مؤنث‌ساز ān- در مقوله‌های اسم، ضمیر و فعل به چشم می‌خورد و در این زبان، جنس مؤنث و مذکر در صفت‌ها از یکدیگر متمایز نیستند.

čemān kā خانۀ من

My home

čemān otoġ-ān اتاق من

My room-Fem

در زبان مراغی اسامی همه درختان، میوه‌ها، حشرات و اندام‌های جفت بدن، اسم مؤنث محسوب می‌شوند و وند مؤنث‌ساز می‌گیرند و درختی نظیر بید یا زبان‌گنجشک و امثال آنها که در زمرة درختان ثمرده محسوب نمی‌شوند را در زبان مراغی parome dor «درختی که میوه نمی‌دهد» می‌گویند. حیوان ماده‌ای هم که به هر دلیل در زمان معمول باردار نشده است را parome-y-ān می‌خوانند. این صفت را می‌توان صفت سلبی^۱ دانست.

čemān bez-ān prome bār š-i-[y]-ān بز من باردار نشد (نرفت)

My goat - Fem not pregnant go (is)-PST-[y]-Fem

در این مثال مشخص است که وند مؤنث‌ساز هم در اسم و هم در فعل وجود دارد.

۷. نظام کنایه ساخت‌واژی در گویش دیکینی

حالت مطلق، وجه مشترک حالت فاعل فعل لازم و مفعول فعل متعدی در نظام حالت‌دهی کنایه - مطلق است که در حقیقت صورت بی‌نشان آنها نیز محسوب می‌شود. اعمال آزمون‌های نحوی مثل آزمون‌های مبتداسازی^۲، مرجع‌گزینی^۳ در ضمائر انعکاسی، حذف گروه‌های اسمی هم‌مرجع^۴ در بندهای هم‌پایه^۵ و... که برای تعیین و تشخیص فاعل به‌کار

1. privative adjective
4. co-index

2. topicalization
5. Coordinate

3. binding

برده می‌شوند بر روی مفعول بند متعدی یعنی همان حالت مطلق بی‌نشان، از دو حال خارج نخواهد بود. نخست آنکه این مفعول از خود رفتار فاعل دستوری بروز می‌دهد که در آن صورت ساخت زبان کنایی مذکور الگوی دستوری کنایی نحوی را سبب خواهد شد و دوم چنانچه در نتیجه اعمال آزمون‌های موردنظر مفعول بند متعدی دارای رفتار فاعل دستوری نباشد، در آن صورت الگوی دستوری این زبان کنایی از نوع کنایی ساخت‌واژی خواهد بود (Dixon 1994; McGregor 2009)؛ به عبارت دیگر در زبان‌های کنایی ساخت‌واژی، حالت مطلق بی‌نشان مفعول بند متعدی در این آزمون‌ها دارای رفتار فاعل دستوری نیستند و در زبان‌های با الگوی کنایی ساخت‌واژی، رفتار فاعل دستوری در فاعل بند متعدی دیده می‌شود.

الف) آزمون مبتداسازی:

māmān fekr me-kar-en mo-rbon-est-i-[y]-ān. مامان فکر کنم گریه می‌کرد.

Mother think DUR-do-1Sg DUR-cry-PST-3Sg-[y]-F

در این مثال نشان داده شده است که فاعل بند متعدی به بند بالاتر انتقال یافته و مبتداسازی صورت گرفته است.

ب) آزمون مرجع‌گزینی:

Hasen_i = i xod_i = eš oyna miyon-da vin-d-a. حسن خودش را در آینه دید.

Hasan-ERG.M self-3Sg mirror between-in see-Pst-3Sg

این مثال نیز نشان می‌دهد که مرجع ضمیر انعکاسی (مشترک)، همان فاعل بند متعدی است.

ج) آزمون بندهای هم‌پایه:

ج. الف. بند پیرو:

حسن می‌خواست راست گفته باشد.

Hasen = i bis-t-a [PRO rost = eš vo-t-ā b-ig.]

Hasan-ERG.M want-PST-3Sg truth-3Sg say-PST-PTCP is-3Sg.PRS

در این مثال مشخص است که فاعل تهی بند پیرو، در حقیقت همان فاعل بند متعدی است.

ج. ب. بند هم‌پایه:

من کتاب را از احمد گرفتم و به مادرم دادم.

mān katob ahmad da āgā-t-a va [o-dow-ma māmar = em.]

I book Ahmad from take-Pst-3Sg and PST-give-1Sg mother-1Sg

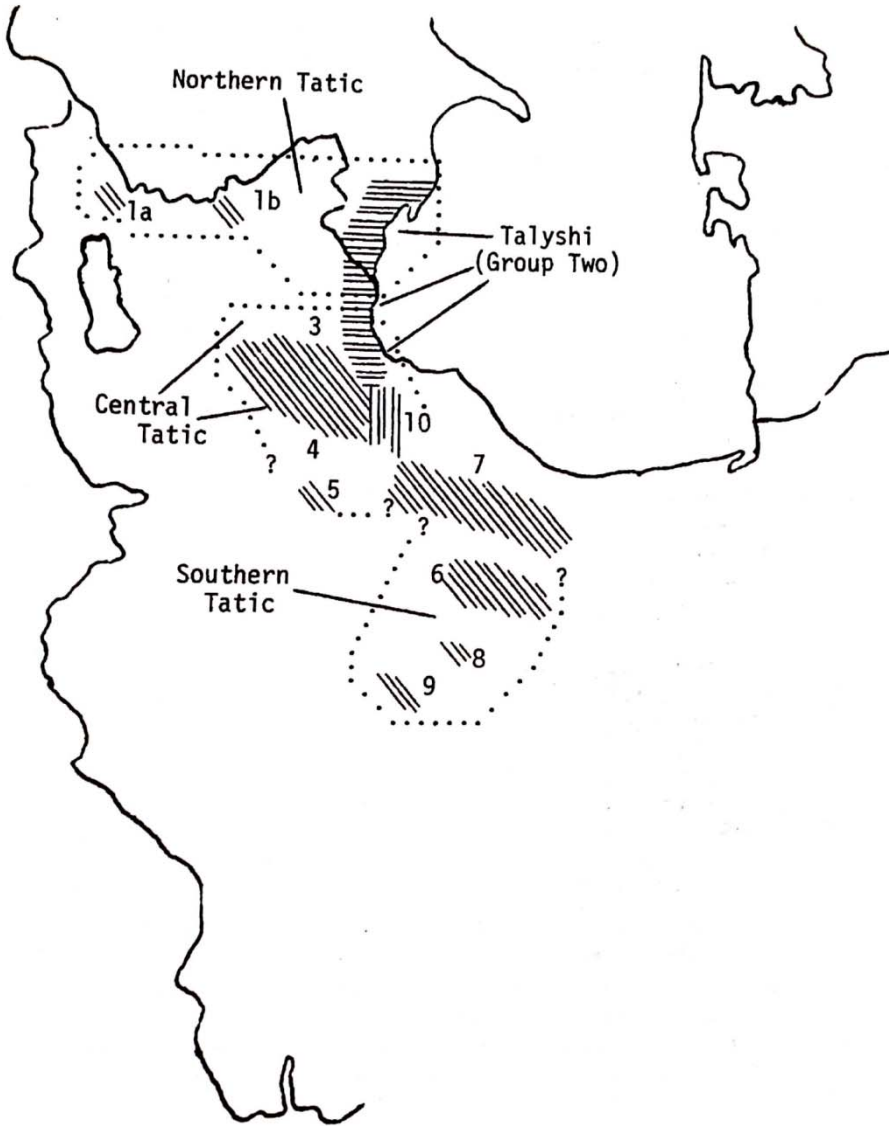
و در مثال آخر نیز ضمیر محذوف به قرینه معنایی در بند هم‌پایه، همان فاعل دستوری است.

به این ترتیب در همهٔ آزمون‌های بالا نشان داده می‌شود که فاعل بندهای گذشتهٔ متعدی با ساختار نظام کنایی، فاعل دستوری است و از آنجایی که حالت در رفتار نحوی گروه اسمی تأثیر ندارد می‌توان استدلال کرد که گویش دیکینی از زبان مراغی، از ساخت کنایی گسستهٔ ساخت‌واژی برخوردار است.

۸. نتیجه‌گیری

در این پژوهش با تحلیل رده‌شناختی داده‌های زبانی گویش دیکینی از زبان مراغی، چگونگی حالت‌نمایی کنایی و مطابقه در بندهای لازم و متعدی مورد بررسی قرار گرفت و بر اساس ارائهٔ توصیفی از الگوهای دستوری این گویش و بررسی وجوه تشابه و تمایز رفتار گروه‌های اسمی، فاعل و مفعول بند متعدی و فاعل بند لازم در ایجاد مطابقه با فعل مشخص گردید که گویش موردنظر از نظام دستوری کنایی گسسته تبعیت می‌کند و زمان مهم‌ترین عامل تغییر ساخت دستوری و تغییر نظام آن در گویش دیکینی است و به عبارتی در این زبان، الگوی کنایی تنها در بندهای زمان گذشته به چشم می‌خورد و در زمان حال الگوی دستوری حاکم، نظام فاعلی - مفعولی است. در این پژوهش همچنین با استناد به آزمون‌های نحوی، کنایی گسستهٔ ساخت‌واژی بودن این گویش مشخص شد. نتایج این پژوهش را می‌توان گام نخست پژوهش‌های آتی دربارهٔ این زبان‌های طبقه‌بندی‌نشدهٔ تاتی دانست.

پیوست شماره یک - نقشه خانواده زبان تاتی



پیوست شماره دو - نمودار درختی زبان‌های ایرانی

Subfamily: Qazvinic

Classification

- ▼ Indo-European (583)
 - ► Albanian (4)
 - ► Anatolian (10)
 - ► Armenian (3)
 - ► Balto-Slavic (25)
 - ► Celtic (16)
 - Dacian
 - ► Germanic (103)
 - ► Graeco-Phrygian (10)
 - ▼ Indo-Iranian (318)
 - ► Indo-Aryan (218)
 - ▼ Iranian (94)
 - ► Eastern Iranian (23)
 - ▼ Western Iranian (71)
 - ▼ Northwestern Iranian (49)
 - ► Balochic (4)
 - ► Caspian (4)
 - ► Kermanic (13)
 - ► Semnanic (4)
 - ▼ Tatic (18)
 - Adhari
 - ▼ Tatic (17)
 - ► Central Tatic (7)
 - ► Northern Tati (2)
 - ► Southern Tatic (5)
 - ▼ Unclassified Tatic (3)
 - ▼ Qazvinic (3)
 - Gozarkhani ●
 - ▼ Maraghei ○
 - Dikini
 - Razajerdi ●
- ► Zaza-Gorani (6)
- ► Southwestern Iranian (22)
 - ► Nuristani (6)
- ► Italic (88)
- Lusitanian
- Messapic
- Thracian
- ► Tokharian (2)

Subclassification references

- Donald L. Stilo 1981

منابع

- ایزدی‌فر، راحله، ۱۳۹۱، «عوامل تأثیرگذار بر مطابقت مفعولی در زبان تاتی اشتهاردی»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی زبان و زبان‌شناسی، تهران، ص ۴۷-۵۸.
- پرمون، یدالله، ۱۳۸۲، «گونگونگی‌های زبانی در اجتماع مراغی‌های رودبار و الموت»، نامه پژوهشگاه میراث فرهنگی، س ۲.
- پرهیزگاری، ابوالفضل، ۱۳۸۹، بررسی گویش مراغی، تهران.
- حاجی‌شعبانیان، حسن، ۱۳۹۶، رده‌شناسی زبان مراغی: گویش دیکینی: رساله کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.
- دانش‌پژوه، فاطمه، ۱۳۸۵، ارگتیو در زبان کردی (سورانی، کرمانجی، هورامی). رساله کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور.
- راسخ‌مهند، محمد و نقشبندی، زانیار، ۱۳۹۲، «تأثیر عوامل کلامی بر تعیین نوع الگوی حالت در گویش هورامی»، جستارهای زبانی، ش ۴، ص ۸۷-۱۰۹.
- رسولی، حسین‌علی، ۱۳۶۹، بررسی گویش مراغی در روستای موشقین، رساله کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران.
- رضایتی کیشه‌خاله، محرم و سبزیلیپور، جهان‌دوست، ۱۳۸۶، «ساخت ارگتیو در گویش تاتی خلخال»، ادب‌پژوهی، ش ۱، ص ۸۹-۱۰۵.
- سبزیلیپور، جهان‌دوست و ایزدی‌فر، راحله، ۱۳۹۲، «نظام حالت‌نمایی در گویش تاتی خلخال»، جستارهای زبانی، ش ۴، ص ۱۰۳-۱۲۳.
- شقایقی، ویدا، ۱۳۹۴، فرهنگ توصیفی صرف، تهران.
- عشقی، قاسم، ۱۳۸۸، ساخت ارگتیو در زبان لارستانی، رساله کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، سنندج، دانشگاه کردستان.
- کریمی، یادگار، ۱۳۸۸، ساخت کنایی: منشأ و ماهیت آن، رساله دکتری، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.
- کلباسی، ایران، ۱۳۶۷، «ارگتیو در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، مجله زبان‌شناسی، ش ۲، ص ۷۰-۸۷.
- _____، ۱۳۷۹، «نقش و جای‌شناسه فعلی و ضمیر پیوسته در گویش‌های ایرانی»، مجله زبان‌شناسی، ش ۱.
- گلریز، سید محمدعلی، ۱۳۳۷، مینودر یا باب‌الجنه قزوین، تهران.
- گلفام، ارسلان، ۱۳۷۹، «شبهات‌ها و تفاوت‌های زبانی، جهانی و رده‌شناسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۹۷۹، ص ۱۷۱-۱۹۰.

محمودی بختیاری، بهروز، ۱۳۸۳، نظام حالت در زبان‌های ایرانی (غربی)، رساله دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی تهران.

مشکوة‌الدینی، مهدی، ۱۳۸۴، دستور زبان فارسی: واژگان و پیوندهای ساختی، تهران.
میردهقان، مهین‌ناز، ۱۳۸۴، حالت‌نمایی افتراقی در زبان‌های هندی/ اردو، پشتو و بلوچی، در چارچوب بهیگی واژنقشی، رساله دکتری زبان‌شناسی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.

نقشبندی، زانبار، ۱۳۹۰، بررسی ساخت کُنایی در گویش هورامی، رساله کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، سنندج، دانشگاه کردستان.

نورمحمدی، مهدی، ۱۳۸۸، خاطرات عارف قزوینی، تهران.

یار شاطر، احسان، ۱۳۴۸، «زبان‌های ایرانی، الموت و رودبار الموت و کوهپایه»، مجله کاه، س ۲۷، ص ۴۱۲-۴۱۴.

- Comrie, B., 1978, "Ergativity", *Syntactic Typology*, ed. W. Lehman, Sussex, pp. 329-394.
- Dabir-Moghaddam, M., 2012, "Linguistic Typology: An Iranian Perspective", *Journal of Universal Language*, v.13, pp.31-70.
- Dixon, R. M. W., 1994, *Ergativity*, Cambridge.
- Greenberg, J. H., 1963, *Universals of Language*, Cambridge.
- Haig, G., 1998, "On the Interaction of Morphological and Syntactic Ergativity: Lessons from Kurdish", *Lingua* 105, pp.149-170.
- , 2004, *Alignment in Kurdish: A Diachronic Perspective*, Kiel.
- , 2008, *Alignment Change in Iranian Languages: A Construction Grammar Approach*, New Yourk.
- [http:// www.glottolog.org/resource/languoid/id/qazv1240](http://www.glottolog.org/resource/languoid/id/qazv1240)
- Karimi, Yadegar, 2010, "The Evolution of Ergativity in Iranian Languages", *Acta Linguistica*, vol. 2:1, pp. 23-44.
- Korn, A., 2009, "The Ergative System in Balochi from a Typological Prespective", *Iranian Journal of Applied Language Studies* 1, pp. 43-79.
- McGregor, W., 2009, "Typology of Ergativity", *Language and Linguistics Compass* 3, pp. 480-508.
- Seely, J., 1977, "An Ergative Historiography", *Historiographia Linguistica* 4, pp. 191-206.
- Stilo, D., 1981, "The Tati Language Group in the Sociolinguistic Context of Northwestern Iran and Transcaucasia", *Iranian Studies*, vol. 14, pp. 137-187.

بررسی تاریخی ویژگی‌های آوایی شمال غربی در گویش کردی سُنقرکلیایی

سلمان خنجری (دانش‌آموخته دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

چکیده: مقاله حاضر به بررسی تاریخی ویژگی‌های آوایی شمال غربی در گویش کردی سُنقرکلیایی می‌پردازد، این گویش به‌ویژه در میان نسل جدید گویشور خود از زبان فارسی تأثیر زیادی پذیرفته است به طوری که ویژگی‌های آوایی شمال غربی در آن در برخی موارد از بین رفته و فقط در واژه‌های کهن محفوظ مانده است. در این مقاله سعی بر آن است که با ارائه واژه‌های کهن بازمانده در کردی سُنقرکلیایی، ویژگی‌های آوایی شمال غربی در این گویش ارائه شود. برای جمع‌آوری داده‌ها از شیوه مصاحبه با گویشوران بومی و همچنین شمّ زبانی خود نگارنده که گویشور بومی کردی سُنقرکلیایی است و نیز منابع مکتوب استفاده شده است. داده‌ها در ابتدا از منابع مکتوب و گفتار گویشوران استخراج و طبقه‌بندی و سپس تجزیه و تحلیل شدند. پس از بررسی داده‌ها مشخص شد که تأثیرپذیری این گویش از زبان فارسی نو سبب از بین رفتن برخی از ویژگی‌های آوایی شمال غربی و جایگزینی آنها با ویژگی‌های آوایی جنوب غربی شده است.

کلیدواژه‌ها: گویش‌های ایرانی، کردی سنقرکلیایی، گویش‌های شمال غربی، فرایندهای آوایی از باستان تا نو

۱. مقدمه

بررسی تغییر زبان در طول زمان، زبان‌شناسی تاریخی نامیده می‌شود (Trask 1999: 149). این بررسی در شناخت زبان‌ها نکته قابل توجه و تا حدی دشوار است (Joseph 2001: 105)، به‌ویژه در مورد زبان‌های ایرانی که گویش‌های متفاوت آن از لحاظ سیر تکامل چندان با یکدیگر قابل مقایسه نمی‌باشند (مورگنشتیرنه^۱: ۱۳۳۶: ۵۱). پاره‌ای از این تغییرات و تحولات را به سبب سهولت تلفظ، بیان معانی جدید، میل به تازگی، کاهش حشو، منسوخ‌شدگی ناشی از مهجورشدگی معانی و تقابل و برخورد زبانی دانسته‌اند (Hudson 2000: 411). در زبان‌شناسی تاریخی به تغییر و تحولات زبان در طول زمان و تاریخ یک زبان و به‌عبارت دیگر به تحولات زبان از نقطه‌نظر زمانی پرداخته می‌شود (Joseph 2001: 105; Lehmann 1992: 3). بررسی تاریخی واژه‌ها، اساس و زیرساخت تمامی تحقیقات زبان است (Lehmann 1992: 24) و جهت مطالعه زبان‌های باستانی و زبان‌ها و گویش‌های زنده امروزی امری ضروری است (Ibid: 31). پروفیسور مورگنشتیرنه دانشمند معروف سوئدی در یکی از سخنرانی‌های خویش در سال ۱۳۳۶ در دانشگاه تهران این مسئله را خاطر نشان

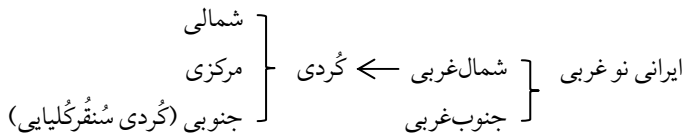
کرده و از لحاظ مطالعات زبان‌شناسی، ایران را یکی از غنی‌ترین ممالک دانسته است:

«... وضع گویش‌های مختلف ایران، این مملکت را بهترین مملکت برای مطالعات گویش‌های مختلف نموده است. لغاتی که از زبان‌های قدیمی ایرانی مانده است، بسیار محدود است به‌طوری‌که بعضی اوقات تفسیر آنها بسیار مشکل است و زبان‌های دوره میانه نیز در این راه چندان کمکی نمی‌نمایند. تحقیقات و مطالعات درباره گویش‌های ایرانی ممکن است منجر به کشف بعضی از لغات کهن زبان‌های ایرانی بشود و برای روشن شدن تاریخ تحول زبان‌های ایرانی مفید واقع گردد» (مورگنشتیرنه ۱۳۳۶: ۵۱).

بر اساس آواشناسی تاریخی، زبان‌ها و گویش‌های نو ایرانی غربی که تحول تاریخی آواهای آنها به تحول تاریخی آواهای زبان پارسی شبیه است، به شاخه شمال‌غربی، و زبان‌ها و گویش‌هایی که تحول تاریخی آواهای آنها به تحول تاریخی آواهای زبان فارسی میانه شبیه است، به شاخه جنوب‌غربی تعلق دارند (رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۸۱-۱۸۲).

کُردی از گویش‌های نو ایرانی شمال غربی است (Comrie 1987: 37; Blau 1989: 327; Haig 2004: 8; Thackston 2006: vii). مک‌کاروس^۱ (2009: 587) معتقد است که از نظر زبان‌شناختی، کُردی در کل جایگاهی بینابین را در میان گویش‌های نو ایرانی شمال غربی و جنوب غربی در بر می‌گیرد. کُردی به سه شاخه شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم می‌شود (MacKenzie 1981: 479-). کُردی سُنقرکُلیایی در گروه گویشی شاخه جنوبی گویش‌های کُردی جای دارد (نک: نمودار ۱). و گویشوران آن در شهرستان سُنقرکُلیایی و روستاهای اطراف آن زندگی می‌کنند (خنجری ۱۳۸۷: ۹۳-۹۶).

نمودار ۱. کُردی سُنقرکُلیایی



از نظر جغرافیایی شهرستان سُنقرکُلیایی بین سه استان کرمانشاه، همدان و کردستان واقع شده است: از طرف شمال به شهرستان قروه، از جنوب غربی به کرمانشاه، از شمال غربی به سنندج، و از مشرق به اسدآباد همدان محدود است (نک: نقشه شماره ۱). بدین سبب است که مردم آن به گویشی که ویژگی‌های دو گویش کُردی شاخه مرکزی و جنوبی را دارد، سخن می‌گویند (همان: ۹۳-۹۶).

نقشه شماره ۱. موقعیت جغرافیایی شهرستان سُنقرکُلیایی در نقشه ایران



در مطالعات زیادی که در خارج و داخل کشور به صورت کتاب، مقاله و رساله انتشار یافته است، به فرایندهای تاریخی آوایی در گویش‌های نو ایرانی نیز پرداخته‌اند که از جمله می‌توان به گری^۱ (1965) و کاتکارت^۲ (2015) و از جمله تحقیقات به زبان فارسی، رضائی باغبیدی (۲۰۰۹) را نام برد. مصطفوی گرو (۱۳۸۶) به بررسی نظام آوایی گویش کرمانجی خراسان پرداخته است، طاهری و حسینی ماتک (۱۳۹۶) نیز ویژگی‌های آوایی گیلکی را بررسی کرده‌اند، اما پژوهشی متمرکز که به بررسی تاریخی ویژگی‌های آوایی شمال غربی در گویش کُردی سُنقرگلیایی پرداخته باشد، تا به حال انجام نشده است.

هدف از پژوهش حاضر بررسی تاریخی ویژگی‌های آوایی شمال غربی در گویش کُردی سُنقرگلیایی است، برای جمع‌آوری داده‌ها از شیوه مصاحبه با گویشوران بومی و همچنین شَمّ زبانی خود نگارنده که گویشور بومی کُردی سُنقرگلیایی است و نیز منابع مکتوب استفاده شده است.

۲. بررسی تاریخی ویژگی‌های آوایی شمال غربی در گویش کُردی سُنقرگلیایی

۱.۲. هندواروپایی: *gh- < ایرانی باستان: *Z- < فارسی میانه: Z- < کُردی سُنقرگلیایی: Z-.

خوشه هندواروپایی: *gh- در ایرانی باستان به Z- تحول یافته است و به صورت Z- به فارسی میانه و در کُردی سُنقرگلیایی به صورت Z- رسیده است. مثال: هندواروپایی آغازین: H₃meiġ^h- (Cheung 2007: 179)؛ هندواروپایی: *meiġh- (Pokorny 1959: 713)؛ ایرانی باستان: *Hmaiz- «ادرار کردن» (Cheung 2007: 179)، ایرانی باستان: *maiza- (ستاک حال)، mišta- (ستاک گذشته)؛ اوستایی نو: maēz- «ادرار کردن» (Bartholomae 1108: 1961)؛ فارسی میانه: mistan, mēz- «ادرار کردن» (MacKenzie 1971: 56)؛ کُردی سُنقرگلیایی: miz. در فارسی نو در واژه ترکیبی میزنای به کار رفته است.

۲.۲.۲. $n < \check{s}n < *r\check{s}n$

$w < \check{s}m$

طبق قانون روکی^۱ *s هندواروپایی آغازین در هندوایرانی آغازین زمانی که بلافاصله بعد از *i, *k^[u], *u, *r, *r, *u, *k / *k^[u], *i همخوان‌های واک‌دار) می‌شود (8: Mayrhofer 1989; 2: Schmitt 1989b; Forston 2004: 182; 2: Clackson 2007; 2: Cathcart 2015). این *š هندوایرانی در سنسکریت به s و در اوستا به š تبدیل شد. در ودا: *tṛšnā, اوستایی نو: taršna «تشنگی» > *tṛs-n- (از ریشه *ters- «خشک شدن») (Forston 2004: 182: 179).

در گذر از باستان به میانه ršn به šn تقلیل پیدا کرده است (Gray 1965: 207) و در واقع *rš ایرانی باستان در ایرانی میانه غربی š شده است (ابوالقاسمی ۱۳۷۳: ۱۷۰). در خوشه šn «تشنه» و šm «چشم» در کُردی سُنقرکُلیایی، همخوان /š/ قبل از خیشومی‌های m و n حذف می‌گردد و در صورتی که قبل از خیشومی m واکه‌های a یا â واقع شود، m به نیم‌واکه غلتان w (دوبلی) تحول می‌یابد نیز نگاه کنید: (MacKenzie 1961: 70-71)، در مورد تحول خوشه šm به (w < šm) نیز نگاه کنید: (Blau 1989: 329; Windfuhr 1989a: 259; Gray 1965: 231).

۲.۲.۲. $n < \check{s}n < *r\check{s}n$

هندواروپایی آغازین: *tṛs-, *ters- «خشک شدن، تشنه شدن» (بیکس ۱۳۸۹: ۱۹۷); اوستایی: taršna (Bartholomae 1961: 644)، از ریشه tarš- «تشنه بودن» (Cheung 2007: 303); ایرانی باستان: *tṛšnaka- «تشنه» از ریشه *tṛš-, *tarš- «خشک بودن، تشنه بودن» (حسن دوست ۱۳۹۳: ۸۷۳); فارسی میانه: tišnag (MacKenzie 1971: 83); فارسی میانه تُرفانی: tišnag (Boyce 1977: 89); کُردی سُنقرکُلیایی: tineg.

۲.۲.۲. $w < a/\hat{a} + *šm/*m$

ایرانی باستان: *dzāmātar- «داماد»؛ اوستایی: zāmātar- (Pokorny 1959: 369);

Durkin-Meisterernst) zāmād (پارتی: (Bartholomae 1964: 1689; Bomhard 2018: 3/1 Idem) zamā (هورامی: (MacKenzie 1971: 24) dāmād (2004: 379)؛ فارسی میانه: (Idem 1961: 73) zāwā (1966: 114)؛ کردی: zāwā (Idem 1961: 73)؛ کردی سُنقرُگیلیایی: zāwā.

هندواروپایی: *kʰek-, *kuōk-, *kuek-s- («ظاهر شدن، نگرستن، نشان دادن») (Pokorny 1959: 638)؛ ایرانی باستان: *čašman- («چشم») (حسن دوست ۱۳۹۳: ۱۰۲۱)؛ اوستایی: -čašman- (Bartholomae 1961: 583)؛ پارتی: -čašm (Boyce 1977: 31)؛ فارسی میانه تُرفانی: -čašm (Ibid)؛ کردی سُنقرُگیلیایی: -čaw.

هندواروپایی آغازین: *nōmŋ-, *(o)nomŋ-, *en(o)mŋ- («نام») (Pokorny 1959: 321)؛ اوستایی: -nāman- (Bartholomae 1961: 1062)؛ فارسی باستان: -nāman (Kent 193: 193)؛ پارتی: -nām (Boyce 1977: 60; Durkin-Meisterernst 2004-237)؛ فارسی میانه: -nām (MacKenzie 1971: 57)؛ فارسی میانه تُرفانی: -nām (Durkin-Meisterernst 2004: 237)؛ کردی سُنقرُگیلیایی: -nāw.

ایرانی باستان: *hama-bāja- («هم‌باز، شریک») از *hama- («هم») و *bāja- («سه‌م، قسمت»)؛ از ریشهٔ bag («تقسیم کردن») (حسن دوست ۱۳۹۳: ۲۷۴)؛ فارسی میانه: hambāz (MacKenzie 1971: 40)؛ کردی سُنقرُگیلیایی: hāwbâz (گوشوران قدیم)، hambâz (گوشوران جدید) («هم‌سن، هم‌دوره»).

پارتی: hawsārag («هم‌سال، هم‌رتبه») (Boyce 1977: 45)؛ hāwsār («همانند، هم‌سان») (Ibid)؛ کردی سُنقرُگیلیایی: hāwsâṭ («هم‌سال»).

۳.۲. هندواروپایی آغازین: *k قبل از واکه‌ها به < هندوایرانی: کامی *k/ *k̄ < هندوآریایی باستان: *s̄ < ایرانی آغازین: *ts < ایرانی باستان: *ts < اوستایی: s، مادی: s، فارسی باستان: θ < پارتی: s < فارسی میانه: h، s، گویش‌های نوایرانی شمال‌غربی: s، کردی سُنقرُگیلیایی: s، گویش‌های نوایرانی جنوب‌غربی: s، h، Kent 1950: 33)؛ Idem 1989c: 99؛ Schmitt 1989d: 89؛ Gray 1965: 132, 135؛ MacKenzie 1961: 73

خوشه‌های دندانی - به‌علاوهٔ - دندانی^۱ هندواروپایی آغازین که مابین آنها همخوان صفیری واقع شده باشد مانند *-tst- < *-tt- و *-dzd- < *-dd- طبق قانون بارتلمه در هندی تمامی این خوشه‌ها همخوان صفیری را از دست می‌دهند (-tst- < *-t-t-، *-dzd- < dd- و *-dzd- < *-ddh-)، در زبان‌های ایرانی، نخستین همخوان دندانی خوشه‌ها حذف می‌شود (هندواروپایی آغازین: *-tst- < ایرانی آغازین: *-st-؛ هندواروپایی آغازین: *-dzd- < ایرانی آغازین: *-zd- و هندواروپایی آغازین: *-dzd- < *-zdh- < ایرانی آغازین: *-zd-). مثال: ودایی: vittā- «آگاه»، اوستایی: vista- از *uid-tó-؛ فارسی باستان: azdā- «آگاه»، ودایی: addhā- «یقیناً» از هندوایرانی آغازین: *adh-tā < هندوایرانی: *adzdā-؛ «ماهی» (ودایی: mátsya-) < ایرانی باستان: *māsiyaka- < اوستایی: masiia- - masiia، در اینجا s بیانگر کاهش *ts- است (Kellens 1989: 43) -، فارسی باستان: *māθiyaka- < فارسی میانه: [māhīg] (Reichelt 1967: 6; Forston 2004: 181, 204; Mayrhofer 1989: 9) m'syk

هندوایرانی آغازین: *matsya-، *matsja- «ماهی» (ودایی: mátsya-) (Cathcart 2015: 9)؛ ایرانی آغازین: *mās(i)jaka-، *mātsja-، *māśja- (Ibid: 135)؛ ایرانی باستان: *māsiyaka-، *masyaka- (> *massyaka- > *matsyaka-) (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۲۵۸۱)؛ اوستایی: masya- (Bartholomae 1961: 1155)؛ فارسی باستان: *māsiya-، *māθiyaka- (Gershevitch 1985: 202)؛ *māθiya(ka)- (Cathcart 2015: 9)؛ پارتی: māsyāg (Durkin-Meisterernst 2004: 227)؛ فارسی میانه: ترفانی: māhīg (Boyce 1977: 55)؛ فارسی میانه: māhīg (MacKenzie 1971: 53)؛ کُردی: سُنُقَرُکلیایی: māsī «ماهی ریز»، نیز در اسم gāmāsyāw «گاماسیاو» از ترکیب سه اسم: گاو - ماهی - آب.

۴.۲. هندواروپایی آغازین: *k قبل از واکه‌ها به < هندوایرانی: کامی *č / *k' < ایرانی

آغازین: θ , * \acute{s} < ایرانی باستان: θ/s < مادی: s < فارسی باستان: θ < کُردی سُنقرکُلیایی: s (Kent 1950: 33; MacKenzie 1961: 73; Gray 1965: 132, 135; ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۱؛ مایرهوفر ۱۳۸۹: ۱۲۸).

* θ / *s باستانی < ایرانی میانه: h، در کُردی سُنقرکُلیایی به صورت s درآمده است (نک: Gray 1965: 132, 135; MacKenzie 1961: 73)، در نسل جدید گویشور کُردی سُنقرکُلیایی در بعضی واژه‌ها هم چون «گوسفند» به Z تبدیل شده است.

هندواروپایی: *péku «گوسفند» (بیکس ۱۳۸۹: ۷۲؛ Clackson: Forston 2004: 207؛ 206, 52 (2007)؛ اوستایی: -pasav (Bartholomae 1961: 879)؛ فارسی میانه: pah (MacKenzie 1971: 63)؛ پارتی: pas (Durkin-Meisterernst 2004: 283)؛ کُردی سُنقرکُلیایی: pas (گویشوران قدیم)، paz (گویشوران جدید).

هندواروپایی آغازین: *mak «بزرگ» (Kent 1950: 33)؛ اوستایی: mas- (Bartholomae 1961: 1154)؛ -masišta «بزرگ‌ترین» (Ibid: 1155)؛ فارسی باستان: maθ-išta (Kent 1950: 201)؛ پارتی: mas (ابوالقاسمی ۱۳۷۳: ۱۷۵)؛ فارسی میانه: meh (MacKenzie 1971: 55)؛ فارسی میانه تُرفانی: meh (Boyce 1977: 59)؛ کُردی سُنقرکُلیایی: mas در ترکیب maṭek mas «باشکوه، بزرگ، بابهت».

هندواروپایی آغازین: *ak «سنگ» (بیکس ۱۳۸۹: ۲۶۲)؛ فارسی باستان: ۱. kāsaka «سنگ نیمه‌قیمتی» (Kent 1950: 9, 33) از ریشه *kas، سنسکریت: kaś- «نمایان بودن، آشکار بودن، درخشیدن» (Ibid)، -kāsakaina «سنگ نیمه‌قیمتی» (Ibid: 180)، ۲. هندواروپایی: *aken «سنگ» (Pokorny 1959: 19)؛ ایرانی آغازین: -atsanga «سنگ» (رضائی باغبیدی، ۲۰۰۹: ۱۸۲-۱۸۳)؛ ایرانی باستان: -asanga «سنگ» (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۱۷۶۷)؛ اوستایی: -asan (Bartholomae 1961: 207)؛ در s، -asan «سنگ» از k آمده است، -asanga (ibid: 210)؛ مادی: -asanga (رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۸۲-۱۸۳)؛ فارسی باستان: -aθaⁿga (Kent 1950: 87)؛ صورت مادی در فارسی باستان: -asan «سنگ» (Skjærvø 2009: 51)؛ aθaⁿgaina «سنگی، از سنگ» (Kent 1950: 166)؛ شمال‌غربی: پارتی: asang (رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۸۲-۱۸۳)؛ پارتی: asang (Boyce 1977: 15)؛ کُردی

سُنقرُکلیایی: ۱. koček «سنگ»، kočekina «سنگی، از سنگ» ۲. hasân «سنگ صاف و صیقلی»؛ جنوب‌غربی: فارسی میانه: sang (MacKenzie 1971: 74)، فارسی نو: sang. هندواروپایی آغازین: *h₂éies «آهن» (بیکس ۱۳۸۹: ۷۳)؛ هندواروپایی: *h₂éios (همان: ۱۱۲)؛ ایرانی آغازین: *aśu(a)na- (Cathcart 2015: 135)؛ ایرانی باستان: *ā- span- (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۱۳۴)؛ اوستایی: -ayah- (Bartholomae 1961: 159)؛ پارسی: āsun (Boyce 1977: 15)؛ فارسی میانه: āhen, āhan (MacKenzie 1971: 6)؛ «آهنین» (Ibid)؛ کُردی سُنقرُکلیایی: âsen «آهن»، âsenin «آهنین». نیز در ترکیب گَاوآهن: gâwasen.

۵.۲. ایرانی آغازین: *šj- < *θ(i)y- < *s(i)y- < *s(i)j- (Cathcart 2015: 14)، فارسی باستان: *šyāva- «سیاه» به همراه *θyāva- «سیاه» معادلی باستانی از *syāva-: هندواروپایی: *kīē-mo-, *kī-, *kīē- «سیاه» (Pokorny 1959: 541)؛ ایرانی آغازین: śūājā- (Cathcart 2015: 135)؛ اوستایی: syāva- (Bartholomae 1961: 1631)؛ syāv- در اسامی -syāvaršan- و -syāvaspī-؛ فارسی باستان: *θ < *s، *θyāva- معادلی باستانی از *syāva- (مایرهورفر ۱۳۸۹: ۱۳۲)؛ پارسی: syāw (Boyce 1977: 83)؛ syāwag (Durkin-) syāw (Meisterernst 2004: 312)؛ فارسی میانه تُرفانی: syāw (Ibid: 311)؛ فارسی میانه: syā سُنقرُکلیایی: syāw، si (نیز در واژه‌هایی مانند: syāwtāwa «سیاه‌چرده»، syāwgāwāna «پرندۀ سیری که سیاه‌رنگ است».

۶.۲. همخوان x- آغازی ایرانی در کُردی سُنقرُکلیایی به k- تبدیل شده است (MacKenzie 1961: 71; Windfuhr 1989a: 253; Blau 1989: 329).

اوستایی: xan-, xayana- «چشمه» (Bartholomae 1961: 531-32)؛ پارسی: xānīg (Boyce 1977: 99)؛ فارسی میانه تُرفانی: xānīg (Ibid: 99)؛ فارسی میانه: xānīg (MacKenzie 1971: 94)؛ کُردی سُنقرُکلیایی: keyni, kâni.

۷.۲. هندواروپایی: $*dh\bar{u}$ < ایرانی آغازین: $*dv\bar{-}/d\bar{u}$ < ایرانی باستان: $*dv\bar{-}/d\bar{u}$ < پارتی: b ، فارسی میانه: d ، گویش‌های نو ایرانی شمال‌غربی: b ، کردی سَنقَرگُلیایی: d ، گویش‌های نو ایرانی جنوب‌غربی: d (رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۸۲؛ Sundermann 1989: 108; Schmitt 1989c: 99).

ایرانی آغازین: $*dvar$ «در» < فارسی باستان: $duvara$ ، $dvara$ ؛ مادی: $*d\bar{b}ar$ ؛ اوستایی: $(dvar$ < شمال‌غربی: پارتی: bar ، کُردی سَنقَرگُلیایی: dar ؛ جنوب‌غربی: فارسی میانه: dar ، فارسی نو: dar (Schmitt 1989c: 99؛ رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۸۳).

۸.۲. $y < dh$ (Gray 1965: 91).

هندواروپایی آغازین: $*widhewā$ «عروس» (Hock 1991: 147)؛ هندواروپایی ریشه $*H\bar{u}ed^h$ «بردن، ازدواج کردن» (Pokorny 1959: 1115؛ بیکس ۱۳۸۹: ۷۶)، $vadh\bar{u}$ (Monier-Williams) «بردن، ازدواج کردن» (Cheung 2007: 201)؛ سنسکریت: $vadh\bar{u}$ (1974: 917)؛ ودایی: $vidhavā$ (Hock 1991: 147)؛ ایرانی باستان: $*vadhuvakā$ (Gray 1965: 128)؛ اوستایی: $va\bar{d}\bar{u}$ «همسر، زن» (Bartholomae 1961: 1345)، فارسی میانه تُرفانی: $way\bar{o}g$ (Boyce 1977: 98)؛ کُردی سَنقَرگُلیایی: way ، wai «عروس».

۹.۲. هندواروپایی: $*k\bar{u}$ ، $*k\bar{w}$ < هندوایرانی: $*śv/ *śu$ < ایرانی آغازین: $*tsv$ ، $*śu$ < ایرانی باستان: $*tsv$ ، $*śu$ < اوستایی: sp ، مادی: sp ، فارسی باستان: s < پارتی: sp ، فارسی میانه: s ، گویش‌های نو ایرانی شمال‌غربی: sp ، sb ، sv ، کُردی سَنقَرگُلیایی: sep ، s ؛ گویش‌های نو ایرانی جنوب‌غربی: s (نک: Schmitt 1989a: 27؛ Idem 1989c: 70؛ Windfuhr 2009: 20؛ رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۸۲؛ مایرهوفر ۱۳۸۹: ۸۷).

هندواروپایی: $*ék\bar{u}o$ «اسب» < هندوایرانی: $*a\bar{c}ua$ (ودایی: $*ásva$) < ایرانی آغازین: $*atsva$ ، $*a\bar{s}ua$ ، $*aspa$ «سوار» < ایرانی باستان: $*atsva$ < اوستایی: $aspa$ ؛ مادی: $aspa$ ، فارسی باستان: asa ، $asabāra$ «سوار» (Bartholomae 1961: 216)؛ رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۶۱)؛ کُردی سَنقَرگُلیایی: asb .

ایرانی آغازین: **tsvan-ka-*, **šua-ka-* «سگ» < مادی: **spaka-* «سگ ماده» < فارسی باستان: **saka-*, اوستایی: **span-* < شمال‌غربی: پارتی: **spag*, پارتی: **ispag*, کُردی سُنقرگیلیایی: *sag*; جنوب‌غربی: فارسی میانه: *sag* (Durkin-Meisterernst 2009: 183; Schmitt 1989d: 89). فارسی نو: *sag*.

ایرانی آغازین: **šuiš-* «شپش» (Cathcart 2015: 13, 29); ایرانی باستان: **tsviš(a)-* / **tsuiš(a)-* (رضائی باغ‌بیدی ۲۰۰۹: ۵۸); اوستایی: **spiš-* (Bartholomae 1969: 1625); مادی: **spiš-* (Cathcart 2015: 13, 29); فارسی میانه: **spiš-* (MacKenzie 1971: 76); فارسی میانه تُرفانی: **ispiš-* (Durkin-Meisterernst 2004: 88); هورامی: *hašpiši* (MacKenzie 1966: 98); کُردی سُنقرگیلیایی: *sepi*.

۱۰.۲. حذف همخوان *š* بعضاً در آخر واژه. در کُردی سُنقرگیلیایی معمولاً همخوان *š* در آخر واژه حذف می‌شود، به‌عنوان مثال واژه‌های شپش و میش در زیر ارائه می‌شود:
هندواروپایی: **maiso-s*, **moiso-s* «گوسفند» (Pokorny 1959: 147); ایرانی باستان: **maiš-*, **maiša-* (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۲۶۸۵); اوستایی: **maēša-* (مذکر)، **maēš-* (مؤنث) «میش، گوسفند» (Bartholomae 1961: 1109); پارتی: **mēš-* (Durkin-Meisterernst 2004: 236); فارسی میانه: *mēš*; کُردی سُنقرگیلیایی: *mi*.
شپش: (نک: ۹.۲).

۱۱.۲. تبدیل **bhr* به *wr* (*wr* < **bhr*) (Gray 1965: 187).
ایرانی باستان: **abra-* «ابر» (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۱۴۸); اوستایی: **awra-* (Bartholomae 1961: 99); فارسی میانه: *abr* (MacKenzie 1971: 4), *avr* (Nyberg 1974: 2/39); کُردی سُنقرگیلیایی: *hawr*.

۱۲.۲. ایرانی آغازین: **v-*, **u-* < ایرانی باستان: **v-* < فارسی میانه: *g-* / *gu-* (نک: واژه

گرگ)، -w (نک: واژه برف) < گویش‌های نو ایرانی شمال‌غربی: -v، کردی سُنقرکلیایی: -b (نک: واژه‌های برف، بَرَه، قوچ، گرسنه، بهانه، برگ)، -w (نک: واژه گُرده / کلیه)، و -gu (نک: واژه گرگ)، گویش‌های نو ایرانی جنوب‌غربی: -b: فارسی نو: -b، -gu (نک: رضائی باغییدی ۲۰۰۹: ۱۸۲-۱۸۴؛ Cathcart 2015: 31-32, 83).

ایرانی باستان: -v* < کردی سُنقرکلیایی: -w، نک: واژه‌های گُرده، کلیه و عروس، بیوه،
ایرانی باستان: -v* < کردی سُنقرکلیایی: -b، نک: واژه‌های برف، برگ و بَرَه، قوچ،
ایرانی باستان: -v* < کردی سُنقرکلیایی: -gu، نک: واژه گرگ.
طی فرایند سایشی‌زدایی^۱ نیم‌واکه‌های آغازین *w به b / g و *y به j تبدیل می‌شود
(Windfuhr 1989a: 253).

در کُردی سُنقرکلیایی همخوان (هندواروپایی: *u < ایرانی باستان: *v < فارسی میانه: /w/) در واژه‌هایی مانند برگ، برف، بره، قوچ، بهانه، گرسنه به /b/ تبدیل شده است (MacKenzie 1961: 77)، در واژه برف در فارسی نو در خوشهٔ fr فرایند قلب نیز رخ داده است (Gray 1965: 238)، و در واژه «برگ» تبدیل *r* باستانی به al در دورهٔ میانه (Ibid: 37) و aɫ در کُردی سُنقرکلیایی انجام شده است.

برگ: ایرانی آغازین: -uarka* (Cathcart 2015: 32)؛ ایرانی باستان: -varka*
(حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۴۵۳)؛ اوستایی: -varəka (Bartholomae 1961: 1367)؛ فارسی میانه:
warg [wɪg] (MacKenzie 1971: 87)؛ کُردی سُنقرکلیایی: baɫg.

برف: هندواروپایی: -uēp^۲ «ریختن» (Pokorny 1959: 1149)؛ ایرانی آغازین: -uafra
(Cathcart 2015: 88. 136)؛ -vafra* (رضائی باغییدی، ۲۰۰۹: ۱۸۲-۱۸۴)؛ فارسی باستان:
-vafra*، مادی: -vafra*، اوستایی: -vafra (همان)؛ پارتی: wafri (Boyce 1977: 94)؛ فارسی
میانه: wafir (MacKenzie 1971: 86)؛ فارسی میانهٔ تُرفانی: wafir (Boyce 1971: 91)؛
کُردی سُنقرکلیایی: bafir.

برّه، قوچ: ایرانی آغازین: *uarna-ka- (Cathcart 2015: 32); ایرانی باستان: *varnaka- (حسن دوست ۱۳۹۳: ۴۶۴); اوستایی: *varan- («برّه، گوسفند، قوچ») در ترکیب *varakasa- («پاینده برّه‌ها») (Bartholomae 1961: 1364); فارسی میانه: warrag, warrān; (MacKenzie 1971: 87); پارتی: warrag; فارسی میانه تُرفانی: warrag (Boyce 1977: 93); کُردی سُنقرگیلیایی: barx («برّه»، baran «قوچ»، šak «قوچ»)).

بِهانه: ایرانی آغازین: *uāhāna-ka- از ریشه^۱ *uāh- («پوشاندن») (Cheung 2007: 31; Cathcart 2015: 405); ایرانی باستان: *vahānaka- (حسن دوست ۱۳۹۳: ۵۴۸); فارسی میانه: wihān(ag) (MacKenzie 1971: 90); کُردی سُنقرگیلیایی: bayānak.

یاد، ذهن: ایرانی باستان: *vīra- (حسن دوست ۱۳۹۳: ۵۶۴); اوستایی: vira- در hvira- / huvira- («باهوش») (Bartholomae 1961: 1858); فارسی میانه: wīr (MacKenzie 1971: 91); فارسی میانه تُرفانی: wīrōmandī («یاد، ذهن») (Durkin-Meisterernst 2004: 356); کُردی سُنقرگیلیایی: bir.

ایرانی باستان: *wṛ- < ایرانی میانه: gur- < کُردی سُنقرگیلیایی: ber-.

گرسنه: ایرانی باستان: *vṛsya- («گرسنه، گرسنه بودن») (Humbach 1989: 195)، *vṛsnaka- (حسن دوست ۱۳۹۳: ۲۳۷۸); فارسی میانه: gurisnak (Nyberg 1979: 86); کُردی سُنقرگیلیایی: gursag (MacKenzie 1971: 38).

هندواروپایی آغازین: *uert- (Kent 1950: 207); ایرانی آغازین: *uert- («چرخیدن») (Cathcart 2015: 32); فارسی باستان: vart- («متوجه ساختن، چرخیدن»)، vartayaīy فعل حال اخباری اول شخص مفرد، ناگذر، سببی «متوجه خود می‌سازم») (Kent 1950: 207); پارتی: wrt/d [wart/d] («چرخیدن») (Durkin-Meisterernst 2004: 345); فارسی میانه: ward; کُردی سُنقرگیلیایی: werd («چرخیدن»)، مثال: werdaw («متوجه آن باش، به‌سوی او روی برگردان (= او را ببین)»)، از werd به‌علاوه awa/ aw («آن/ او») ضمیر اشاره سوم شخص مفرد.

کلیه، گرده: ایرانی آغازین: *uṛtka- (Cathcart 2015: 136)؛ ایرانی باستان: *wṛdka-؛ اوستایی: -vəṛəδka- (Bartholomae 1961: 1420)؛ سنسکریت: -vṛkká- (Mayrhofer 1996: 571)؛ فارسی میانه: gurdag (MacKenzie 1971: 39)؛ کردی سُنقرکلیایی: .weṭk. در واژه کلیه، گرده در کردی سُنقرکلیایی *w- غلتان ایرانی باستان به صورت w- دولبی حفظ شده است، و خوشه *w-ṛd- به -ṭ- (لثوی، کناری، نرم‌کامی شده واک‌دار) تحول پیدا کرده است: *wṛd- < .weṭ-

گرگ: هندواروپایی آغازین: *uḷkwos-, *uḷkwo-, *wḷkwo-/ *uḷkw- «گرگ» < ودایی: -vṛka-, vṛkas (Bartholomae 1961: 1418; Clackson 2007: 98); -vəhrka- (Byrd 2015: 36, 278)؛ ایرانی آغازین: *wṛka- < ایرانی باستان: *wṛka- (Cathcart 2015: 31-32, 83)؛ فارسی میانه: gurg (MacKenzie 1971: 38) < کردی سُنقرکلیایی: .gurg

۱۳.۲. ایرانی آغازین: *uḷ- < فارسی میانه: -gy- < کردی سُنقرکلیایی: -gy (Cathcart 2015: 31, 125).

هندواروپایی: -g^hej- «جان، زندگی» (Pokorny 1959: 467)؛ ایرانی آغازین: -vyāna- *u(i)jāna- (Cathcart 2015: 31)؛ ایرانی باستان: *u(i)jāna-؛ اوستایی: -gyān (Bartholomae 1961: 1478)؛ فارسی میانه: gyān (MacKenzie 1971: 39)؛ پارتی: -gyān؛ فارسی میانه ترفانی: gyān (Boyce 1977: 43)؛ کردی سُنقرکلیایی: .gyān

۱۴.۲. تحول خوشه همخوانی هندواروپایی آغازین: *tr-, *tl- < هندوایرانی آغازین: *tr- < ایرانی آغازین: *θr-, *tr- < مادی: θr؛ اوستایی: θr؛ فارسی باستان: ʧ < پارتی: hr؛ فارسی میانه: s، گویش‌های نو ایرانی شمال غربی: r + واکه + (-h)r، r/hr، کردی سُنقرکلیایی: s، h؛ گویش‌های نو ایرانی جنوب غربی: s (ابوالقاسمی ۱۳۷۳: ۱۷۰؛ رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۸۲-۱۸۳؛ مایهوفر ۱۳۸۹: ۱۳۰؛ Skjærvø 2009: 51؛ Forston 2004: 213).

ایرانی باستان: *a-puθra-tanu؛ اوستایی: *a-puθra-tanu- (Horn 1893: 5)؛
 فارسی باستان: *a-puça-tanu؛ فارسی میانه: ābus-tan (MacKenzie 1971: 4)؛ فارسی
 میانه ترفانی: ābus (Boyce 1971: 6)؛ کُردی سُنقرکلیایی: âwes.

هندواروپایی آغازین: *tréiēs, *triti̯ō, *tritōs («سه») (Kent 1950: 188; Byrd)
 276, 14 (2015)؛ ودایی: tráyas؛ ایرانی آغازین: *trī-, *trai-, *θrayas؛ ایرانی باستان:
 *θraja- (Cathcart 2015: 14)؛ مادی: *θri-؛ فارسی باستان: *çī- (رضائی باغ‌بیدی ۲۰۰۹:
 ۱۸۳)، *çitiya-, çita- («سوم») (Skjærvø 2009: 85)؛ اوستایی: θrayō (رضائی باغ‌بیدی،
 ۲۰۰۹: ۱۸۳)، θritiia- («برای بار سوم») (Skjærvø 2009: 85)؛ شمال‌غربی: پارتی: hrē،
 کُردی سُنقرکلیایی: به دو صورت se و se-ân < syân؛ جنوب‌غربی: فارسی میانه: sč̥،
 فارسی نو: se (MacKenzie 1971: 74).

ایرانی باستان: *jan-θra- < *jaθra- («زهر») از ریشهٔ gan- («زدن») (حسن‌دوست
 ۱۳۹۳: ۱۶۰۵)؛ پارتی: žahr (Durkin-Meisterernst 2004: 198)؛ فارسی میانه: zahr
 (MacKenzie 1971: 97)؛ فارسی میانه ترفانی: zahr (Durkin-Meisterernst 2004: 382)؛
 کُردی سُنقرکلیایی: žahr, žâr.

۱۵.۲. *y < j. طی فرایند سایشی‌زدایی نیم‌واکه‌های آغازین، *y به j و *w به g / b تبدیل
 می‌شود (Windfuhr 1989a: 253). *y آغازی ایرانی باستان در پارتی باقی مانده و در فارسی
 میانه ترفانی به j بدل شده است (ابوالقاسمی ۱۳۷۳: ۱۶۹). در کُردی سُنقرکلیایی *y آغازی
 باستانی به j تبدیل شده است (MacKenzie 1961: 73).

هندواروپایی: *jēuo- («غله») (Pokorny 1959: 512)؛ ایرانی باستان: *yava-
 (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۹۶۷)؛ اوستایی: yava- (Bartholomae 1961: 1305)؛ فارسی میانه: jaw
 («جو») (MacKenzie 1971: 46)؛ کُردی سُنقرکلیایی: jü.

هندواروپایی: *jēu-, *juuēn-, *jūn- («جوان») (Pokorny 1959: 510)؛ اوستایی:
 yvan-, yavan-, yūn- (Bartholomae 1961: 1305)؛ پارتی: yuwān؛ فارسی میانه

تُرَفانی: *juwān* (Durkin-Meisterernst 2004: 199, 374)؛ فارسی میانه: *juwān*
 (MacKenzie 1971: 47)؛ کُردی سُنقرکُلیایی: *jwān*.

۱۶.۲. ایرانی آغازین: *rdz, *ṛdz < پارتی: rZ, فارسی میانه: l, گویش‌های نو ایرانی
 شمال‌غربی: rZ, گویش‌های نو ایرانی جنوب‌غربی: l.

هشتن، رها کردن: هندواروپایی آغازین: ستاک مضاعف: -*sti-stah*₂* (Byrd 2015: 121)، از هندواروپایی آغازین: ریشه -*steh*₂* / -*stah*₂* «ایستادن»، ودایی: -*sthita*؛
 ریکس^۱ (2001: 528) آن را از هندواروپایی آغازین: -*selg** «ول کردن» گرفته است؛ ایرانی
 آغازین: -*hr̥dza** («هِل - هشتن») (رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۸۳)؛ ایرانی باستان: -*hr̥z** «رها
 کردن»، ستاک گذشته: -*hr̥šta**، از -*hr̥z-ta**، Z پیش از t به š بدل شده است. در فارسی
 میانه r̥š به š تبدیل شده است (ابوالقاسمی ۱۳۷۳: ۲۴۹)؛ اوستایی: -*harəz*، صفت مفعولی:
haršta (Bartholomae 1961: 1797). ابوالقاسمی (۱۳۷۳: ۱۰۸) -*hišta* را ستاک مضاعف از
 ریشه √*stā* «ایستادن» و از هندواروپایی -*si-st-e** گرفته است که -*si** (ایرانی باستان: -*hi**)
 هجای آغازی -*stā* است و برای مضاعف کردن ریشه به کار رفته است، St صورت ضعیف
 ریشه -*stā* است و e (ایرانی باستان: *a) برای ساختن ستاک حال از ریشه به کار رفته است؛
 مادی: -*hr̥za**؛ فارسی باستان: [-*hr̥da*]*، -*harda** (رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۸۳)؛ پارتی:
hirz-, *hišt* (> -*harz**) (Ghilain 1939: 48)؛ فارسی میانه تُرفانی: -*hil* (Boyce 1977: 50)؛
 فارسی میانه: -*hištan*, *hil*- (MacKenzie 1971: 43)، خوشه -*rZ** و -*rd** باستانی در
 پارتی باقی مانده است، اما در فارسی میانه به -l- تبدیل شده است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۱۷۱)؛
 (Windfuhr 2009: 19, 29)؛ کُردی سُنقرکُلیایی: *hišten*، از ریشه -*hr̥z*√ (MacKenzie 1961: 78).
 ستاک گذشته این فعل در این گویش -*hišt* است که در ساخت افعال گذشته به کار
 می‌رود، و ستاک حال آن بر اساس -*hil* ساخته می‌شود، و در ساخت افعال حال و آینده به کار
 می‌رود، پیشوندهای فعلی به آغاز فعل اضافه می‌شوند و -h- آغازی واژه حذف می‌شود.

جدول (۱) ساخت فعل امر از **hel-**

| | |
|-----------------------------------------------------------------|-----------|
| be + hel-(a) → bil(a)
شناسهٔ دوم‌شخص مفرد - هِل - پیشوند فعل | «بگذار» |
| be + hel-en → bilen
شناسهٔ دوم‌شخص جمع - هِل - پیشوند فعل | «بگذارید» |

معمولاً هنگام افزودن پیشوند فعلی به ابتدای افعال، همخوان h حذف می‌شود:

na hât ~ naât ~ nât «نیامد»

na hišt ~ naišt ~ neyšt/ nayšt «نداشت»

۱۷.۲. ایرانی آغازین: *r/rd, *r/rt, *r/rd, *r/rz < فارسی میانه: l, گویش‌های نو ایرانی شمال‌غربی: rZ-, گویش‌های نو ایرانی جنوب‌غربی: l (MacKenzie 1961: 77;) ۱. rZ- «بلند» (barz), ۲. rd- (werd) «متوجه ساختن»، ۳. sepe t «اسپرز»، we t k «کلیه، گرده»، ۴. bal «بلند» (در مورد آلت تناسلی مردانه)).

کاهش انسدادی‌های دمیده *b^h, *d^h, *g^h هندواروپایی و هندوایرانی آغازین به انسدادی‌های ایرانی آغازین: *b, *d, *g (Cathcart 2015: 9). حفظ انسدادی‌های واک‌دار آغازین ایرانی باستان (*b-, *d-, *g-) barz «بلند»، dâya «دایه»، gâ «گاو» (cf. Blau) (1989a: 329).

هندواروپایی آغازین: *bhr̥ghent- «بلند» (Forston 2004: 182); ایرانی آغازین: *br̥z-, *br̥zant-; ایرانی باستان: *br̥zā- حالت نهادی از *br̥zant- (Cathcart 2015: 134); اوستایی: -barəz- (Bartholomae 1961: 949); مادی: *br̥z- در *br̥ziya- در برابر (فارسی باستان: -br̥diya- از *bard- «بلند بودن») (Schmitt 1989d: 88); فارسی باستان: bard- در اسم خاص -bardiya- (Kent 1950: 200); فارسی میانه: buland, borz (MacKenzie 1971: 19-20), burz (Nyberg 1974: 50); کردی سُنتُرکلیایی: barz «بلند»

برز)، «barzâ (قد، بلندی، ارتفاع)».

ایرانی آغازین: *spržan- «اسپرز» (Cathcart 2015: 31)؛ اوستایی: spərəzan- (Bartholomae 1961: 1623)، فارسی میانه: spul, spurz (MacKenzie 1971: 76)؛ فارسی میانه تُرفانی: ispurzīgēn(?) «اسپُزی» (Durkin-Meisterernst 2004: 87)؛ کُردی سُنقرکلیایی: sepe †.

۱۸.۲. تحول کامی‌های هندواروپایی: /ġ, ġh, ġ/ < *k̄, ġ, ġh/ < هندوایرانی: /j̄h, j̄, ġ/ < هندوآریایی باستان: /j̄h, j̄, ś/ < ایرانی آغازین: /dz, dz, ts/ < اوستایی: /z, z, s/ < فارسی باستان: /d, d, θ/ (Schmitt 1989a: 27; Forston 2004: 204).

ایرانی باستان: *dz < مادی: /z, فارسی باستان: /d, اوستایی: /z, فارسی میانه: /d, پارسی: /z, گویش‌های نو ایرانی شمال غربی: /z, گویش‌های نو ایرانی جنوب غربی: /d (رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۶۰، ۱۸۲-۱۸۳; Sundermann 1989: 108).

dz ایرانی باستان در کُردی سُنقرکلیایی به صورت /z باقی مانده است، /z در این گویش در مقابل معادل خود یعنی /d در گروه گویشی جنوب غربی قرار دارد. /zân- «دانستن» در برابر /dân-. درباره تبدیل همخوان /m بعد از واکه /a و /â به نیم‌واکه /w در کُردی سُنقرکلیایی، نک: (۲.۲) واژه چشم.

هندواروپایی آغازین: *ġnō- «دانستن» (Kent 1950: 182)، *ġn-n- *ġnh₃-ské, eh₃- (بیکس ۱۳۸۹: ۳۴۹)؛ ایرانی آغازین: *dzānā-؛ ایرانی باستان: *dzan-؛ اوستایی: *zan-² (Bartholomae 1961: 1659)؛ فارسی باستان: /dan- (Kent 1950: 189)؛ پارسی: /zān-؛ فارسی میانه: /dān- (MacKenzie 1971: 24)؛ کُردی سُنقرکلیایی: /zân-esten. ایرانی باستان: *dzāmātar- «داماد»؛ اوستایی: /zāmātar- (Pokorny 1959: 369)؛ پارسی: /zāmād (Bartholomae 1961: 369)؛ فارسی میانه: /dāmād (MacKenzie 1971: 24)؛ هورامی: /zamā (Idem 1966: 114)؛ کُردی: /zāwā (Idem 1961: 73)؛ کُردی سُنقرکلیایی: /zâwâ.

۱۹۰۲. ایرانی آغازین: *-ž- < ایرانی باستان: *-ž- < پارتی: ž, فارسی میانه: Z, گویش‌های نو ایرانی شمال غربی: ž, گویش‌های نو ایرانی جنوب غربی: Z (نک: رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۸۴-۱۸۲).

ایرانی آغازین: *taiža- «تیز» (همان)؛ ایرانی باستان: *taiža-, *taija-؛ اوستایی: taēža- (Bartholomae 1961: 623)؛ مادی: *taiža-؛ فارسی باستان: *taiža-, *taija-؛ (رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۸۴)؛ پارتی: *tēž-؛ فارسی میانه تُرفانی: tēj (Boyce 1977: 88)؛ فارسی میانه: tēz (MacKenzie 1971: 83)؛ هورامی: tež (Idem: 1966: 110)، کُردی سُنقرکلیایی: tiž.

۲۰۰۲. هندواروپایی: *-k-, *k^h- < ایرانی آغازین: *-č- < ایرانی باستان: *-č- < پارتی: ž, فارسی میانه: Z, گویش‌های نو ایرانی شمال غربی: ž, j, گویش‌های نو ایرانی جنوب غربی: Z (نک: رضائی باغبیدی، ۲۰۰۹: ۱۸۲؛ Cathcart 2015: 124-125).

هندواروپایی آغازین: *leuk^h-os (Kent 1950: 205)؛ ایرانی آغازین: *raučah- «روز» (Cathcart 2015: 71)؛ ایرانی باستان: *raučah-؛ اوستایی: raočah- (Bartholomae 1961: 1989)؛ فارسی باستان: raučah- (Kent 1950: 205)؛ فارسی میانه: rōz (MacKenzie 1971: 72)؛ پارتی: rōž؛ فارسی میانه تُرفانی: rōz (Durkin-Meisterernst 2004: 297, 298)؛ کُردی سُنقرکلیایی: řuž.

هندواروپایی: *leik^h- «ترک کردن، رها کردن»؛ ایرانی آغازین: *raiča- «ریز (ریختن)»؛ فارسی باستان: *raiča-؛ مادی: *raiča-؛ اوستایی: raēča- (Cathcart 2015: 124-125)؛ ایرانی میانه شمال غربی: پارتی: *rēž- (رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۸۲-۱۸۳)، پارتی: rēz- (Durkin-Meisterernst 2004: 304)؛ ایرانی میانه جنوب غربی: فارسی میانه: rēz- (MacKenzie 1971: 72)؛ فارسی میانه تُرفانی: rēz- (Durkin-Meisterernst 2004: 304)؛ ایرانی نو شمال غربی: کُردی سُنقرکلیایی: مصدر: řežyân «ریختن»؛ ستاک حال و گذشته: řež-؛ ایرانی نو جنوب غربی: فارسی نو: řiz.

هندواروپایی: *ndheri- «زیر» (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۱۶۱۱)؛ اوستایی: aḍairi- (Bartholomae 1961: 58)؛ فارسی میانه: azēr (MacKenzie 1971: 16)؛ کُردی سُنقرُگیلیایی: žir.

فرایند ادغام در دو واژه *hača + adara در گذر از باستان به میانه (Gray 1965: 241)، و تحول -č- * میان‌واکه‌ای ایرانی باستان به ž, ۱. řež- «ریز - ستاک حال: ریختن» (Gray > *raičaya-), ۲. žir «زیر» (> *hača+adara), اوستایی: hača+aḍairi (Gray 1966: 39, 65) در پی فرایند تقلیل هجا^۱ به صورت کنونی درآمده است. č * میان‌واکه‌ای ایرانی باستان در این گویش به صورت ž درآمده است. ž در این گویش در مقابل معادل خود یعنی Z در گروه گویشی جنوب‌غربی قرار دارد. مانند: řuž- «روز» در برابر -ruz و žen «زن» در برابر zan (MacKenzie 1961: 73).

فارسی میانه: ستاک حال: řaz- «رشتن، رنگ کردن» (MacKenzie 1971: 71)؛ کُردی سُنقرُگیلیایی: ستاک حال و گذشته: řež-, مصدر: řež-in «رشتن و آراستن چشم، آرایش کردن چشم».

ایرانی باستان: -ča- *؛ فارسی میانه: -iz- «نیز» (MacKenzie 1971: 46)؛ پارتی: ž(i)-؛ فارسی میانه تُرفانی: ž(i)- (Boyce 1977: 31)؛ کُردی سُنقرُگیلیایی: yš- «نیز» در موارد مختوم به واکه، و iš- «نیز» در موارد مختوم به همخوان.

۲.۱.۲. هندواروپایی: -j-, *g^h, *g^h, *g < ایرانی آغازین: -j- * < ایرانی باستان: -j- * < پارتی: ž, فارسی میانه: Z, گویش‌های نو ایرانی شمال‌غربی: ž, گویش‌های نو ایرانی جنوب‌غربی: Z (نک: ابوالقاسمی ۱۳۷۳: ۱۶۹؛ رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۸۲).

ز آغازی ایرانی باستان در این گویش بصورت ž درآمده است. ž در این گویش در مقابل معادل خود یعنی Z در گروه گویشی غربی جنوبی قرار دارد. مانند: žen «زن» در برابر zan- (Gray 1965: 70; Blau 1989: 329).

هندواروپایی آغازین: **gwnah₂* (Byrd 2015: 279)، **g^wénh₂* (Clackson 2007: 108، 82، 83، 108)؛ هندواروپایی: **g^hēnā* «زن»، از ریشه **ġen-* «زادن» (Pokorny 1959: 373)؛ اوستایی کهن: *gənā-*، اوستایی نو: *γnā-*، *γənā-*، اوستایی کهن: *jēnay-*، اوستایی نو: *janay-* (Bartholomae 1961: 525، 603)؛ پارتی: *žan* (Boyce 1977: 50)؛ کُردی سُنقرگیایی: *žen*.

۲۲.۲. ایرانی باستان: *-ka-* < ایرانی میانه: *ag-* (نک: ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۲۰) < کُردی سُنقرگیایی: *-ka*، *-ak*، *-eg*، ایرانی باستان: **sāya-ka-* «سایه»؛ فارسی میانه: *sāyak* (Nyberg 1974: 175)، *sāyag* (MacKenzie 1971: 74)؛ فارسی میانه تُرفانی: *sāyag* (Boyce 1977: 81)؛ کُردی سُنقرگیایی: *sāyaka*.

فارسی میانه: *waččag* «بچه» (MacKenzie 1971: 85)؛ کُردی سُنقرگیایی: *bačka*، فارسی میانه: *xānag* «خانه» (Ibid: 94)؛ کُردی سُنقرگیایی: *xāneg*.

۲۳.۲. هندواروپایی آغازین: **su-*، **sw-* < هندواروپایی: **sw-* < ایرانی باستان: **hv-* **hu*، < فارسی میانه: *-xw*، کُردی سُنقرگیایی: *-xw*، نرمکامی شدن **hv* ایرانی باستان به *xw* در دوره میانه (نک: ابوالقاسمی ۱۳۷۳: ۱۷۱)، ایرانی باستان **hv* در اوستایی به دو صورت *x^v* (در *x^vāθra-* «آسایش») و *huu* (در *huuāpa* «دارای اعمال نیک») ظاهر می‌شود، و در فارسی باستان: *u* (گونه معیار)، اما **hu* (گونه گویشی) می‌باشد (Kellens 1989: 35; Skjærvø 2009: 57)، فارسی میانه *-xw* (Schmitt 1989d: 87). در پارتی صورت *wx* آمده است و ظاهراً *ux* تلفظ می‌شده است (ابوالقاسمی ۱۳۷۳: ۱۷۰؛ همو ۱۳۷۵: ۸، ۱۴) که اشاره به صورت *w^h* دارد (Windfuhr 2009: 20). هندواروپایی: **sue-*، **seue-* (Pokorny 1959: 882)؛ (ضمیر انعکاسی)، اوستایی: *x^va-* «خود»؛ *x^vaēpaiθiia-* «خویشتن» (Bartholomae 1961: 1858، 1861)؛ فارسی

باستان: *uvaipašiya-* (Kent 1950: 177)؛ فارسی میانه: *xwad*, *xwēš* «خویش»
 (MacKenzie 1971: 96)؛ پارسی: *wxēbēh*؛ فارسی میانه تُرفانی: *xwad*, *xwēš* (Boyce)
 (1977: 95, 100, 101)؛ کُردی سُنقرکُلیایی: *xway* «خویش»، *xwad* «خودت».

هندواروپایی آغازین: *-p^h-su*, *-p^h-op-sw*, *-p^h-ep-sw* «خوایدن» (Bomhard 2013: 412)؛ هندواروپایی: **suep-* (Pokorny 1959: 1048-1049)؛ اوستایی: ریشه *xvap-* «خوایدن» (Bartholomae 1961: 1862)؛ فارسی میانه: *xuftan* (MacKenzie 1971: 94)؛ کُردی سُنقرکُلیایی: *xaf-ten* «خوایدن»، از ریشه *xvaf-* «خوایدن» (Idem 1961: 77).

ایرانی باستان: *-hvāz-* «خواستن»؛ پارسی: *wxāšt*، ستاک حال: *wxāz-* (Nyberg 1974: 222; Boyce 1977: 94) از ریشه *xvaz-* «خواستن» (Ghilain 1939: 69)؛ کُردی سُنقرکُلیایی: ۱. ستاک حال: *xwâz-*، ستاک گذشته: *xwâzd-*، مصدر: *xwâzd-en*, *žen*, *xwâzden*, *žen xwâzin* «زن خواستن، خواستگاری کردن»، *xwâzmani* «خواستگاری»، *xwâzmanikar* «خواستگار»، قیاس کنید با کُردی سُنقرکُلیایی: *xozyâ* «ای کاش»، *xozima awšâ* «یادش به خیر آن زمان!، یاد باد آن روزگار!»، کُردی سلیمانیه: *xozga* «ای کاش که» از (**xwaz ka >*) «ای کاش که» (McCarus 2009: 625).

هندواروپایی: **suel-* «خوردن»؛ ایرانی باستان: **huar-* (Cheung 2007: 147)؛ اوستایی: *x^var-* (Bartholomae 1961: 1865)؛ پارسی: *wxard-* از ریشه *xvar-* «خوردن» (Ghilain 1939: 57)؛ فارسی میانه: *xwardan*, *xwar-* (MacKenzie 1971: 95)؛ فارسی میانه تُرفانی: ستاک حال: *xwar-*، ستاک گذشته: *xward-* (Boyce 1977: 101)؛ کُردی سُنقرکُلیایی: *xwârden*، ستاک حال: *xwa-*، ستاک گذشته: *xwârd-*.

۲۴.۲. ایرانی باستان: **čy <* اوستایی: *šy*، فارسی باستان: *šy*، کُردی سُنقرکُلیایی: *čü* (نک: رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۶۱).

هندواروپایی آغازین: تحول نرمکامی‌های: **gh*, **g*, **k* و لبی-نرمکامی‌های: **k^w*, **gh^w*, **g^w* < هندوایرانی نرمکامی‌های: **gh*, **g*, **k*. این نرمکامی‌ها زمانی که پیش از

واکه پیشین (*i یا *e) یا -ĭ- غلتان واقع شوند به سایشی‌های (*c, *j, *jh) تحول می‌یابند. هندواروپایی آغازین: *g^wōs «گاو» < هندوایرانی: *gāuš (ودایی: gāuš, اوستایی: gāuš)؛ فرایند تحول صدای نخست ستاک ضعیف نقلی در *k^wer-k^wer- «کردن» < هندوایرانی آغازین: *ke-kr-, *ce-kr- < هندوایرانی: *ke-kr- (ودایی: cakr-, اوستایی و فارسی باستان: caxr-)؛ هندواروپایی آغازین: *k^hieu- < ودایی: cyav- (رفتن)»، اوستایی: -šiiav (Forston 2004: 181).

در کُردی سُنقرکُلیایی *č آغازی ایرانی باستان محفوظ مانده است. مثال: فعل čüen (رفتن)»، «صدا زدن» (Blau 1989: 329; Schmitt 1989c 70).

اوستایی: -šav-, šyav- «رفتن» (Bartholomae 1961: 1714)؛ فارسی باستان: -šiyav (Kent 1950: 211)؛ پارتی: -šaw- (Boyce 1977: 85)؛ فارسی میانه: -šaw- (MacKenzie 1971: 79)؛ فارسی میانه ترفانی: -šaw- (Boyce 1977: 85)؛ کُردی سُنقرکُلیایی: čüen، از ریشه √čyu- «عازم شدن، رفتن» (MacKenzie 1961: 71)، ačüâm «می‌رفتم».

۳. نتیجه‌گیری

مطابق با تحلیل و بررسی داده‌های ارائه‌شده در این پژوهش مشاهده شد که به‌علت تأثیرپذیری کُردی سُنقرکُلیایی از زبان فارسی نو ویژگی‌های آوایی شمال‌غربی آن در برخی از موارد از بین رفته و ویژگی‌های جنوب‌غربی جایگزین آن شده است. همچنان‌که دیدیم -dv/du- ایرانی باستان در واژه‌های مورد بررسی، همانند ایرانی نو جنوب‌غربی به جای -b- به -d- تبدیل شده است؛ *v ایرانی باستان و توالی خوشه‌های ایرانی باستان *θr و *rz/*rd به هر دو صورت موجود در گویش‌های ایرانی نو شمال‌غربی و جنوب‌غربی در کُردی سُنقرکُلیایی کاربرد دارد. این گویش به‌ویژه در میان نسل جدید گویشور خود تحت تأثیر فارسی معیار قرار گرفته و در معرض خطر می‌باشد و فناوری نوین ارتباطات بر سرعت تغییر و تحول افزوده است به‌طوری‌که ویژگی‌های آوایی شمال‌غربی در آن در برخی از موارد از بین رفته و فقط در واژه‌های کهن محفوظ مانده است.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۳، تاریخ زبان فارسی، تهران.
- _____، ۱۳۷۵، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران.
- بیگس، رابرت، ۱۳۸۹، درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی زبان‌های هندواروپایی، ترجمه اسفندیار طاهری، تهران.
- حسن دوست، محمد، ۱۳۹۳، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ۵ج، تهران.
- خنجری، سلمان، ۱۳۸۷، بررسی ساختمان دستوری گویش کردی سنقرکلیایی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران، تهران.
- راشد محصل، محمدتقی، ۱۳۸۵، وزیدگی‌های زادسپرم، تهران.
- رضائی باغبیدی، حسن، ۲۰۰۹، تاریخ زبان‌های ایرانی، اوساکا.
- طاهری، اسفندیار و حسینی ماتک، الهه، ۱۳۹۶، «ویژگی‌های آوایی شمال‌غربی در گیلکی»، مجله زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، س ۲، ش ۳، ص ۱۴۷-۱۶۱.
- مایروف، مانفرد، ۱۳۸۹، «بازسازی زبان مادی»، ترجمه رحمان بختیاری، مجله زبان‌شناسی، س ۲۴، ش ۱، ص ۱۱۹-۱۴۳.
- مصطفوی گرو، حسین، ۱۳۸۶، «بررسی تاریخی نظام آوایی گویش کرمانجی خراسان»، مجله جستارهای نوین ادبی، س ۴۰، ش ۴، ص ۳۳-۶۷.
- مورگنشتیرنه، ج، ۱۳۳۶، «تاریخ تحول زبان‌های ایرانی و مجاهدات دانشمندان اسکانندیناوی درباره رشته‌های مختلف ایران‌شناسی»، ترجمه عزت‌الله نگهبان، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۳۹، ص ۴۳-۵۲.
- Bartholomae, C., 1961, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.
- Blau, J., 1989, "Le Kurd", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 327-335.
- Bomhard, A. R., 2018, *A Comprehensive Introduction to Nostratic Comparative Linguistics. With Special Reference to Indo-European*, 4 vols., Florence.
- Boyce, M., 1977, *A Word – List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, (Acta Iranica 9), Tehran.
- Byrd, A. M., 2015, *The Indo-European Syllable*, Leiden.
- Cathcart, C. A., 2015, *Iranian Dialectology and Dialectometry (PhD Dissertation)*, University of California, Berkeley.
- Cheung, J., 2007, *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden.
- Clackson, J., 2007, *Indo-European Linguistics: An Introduction*, New York.
- Comrie, B., ed., 1987, *The Major Languages of South Asia, the Middle East and Africa*, London.

- Durkin-Meisterernst, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout.
- Forston, B. W., 2004, *Indo-European Language and Culture: An Introduction*, Oxford.
- Gershevitch, I., 1985, *Philologia Iranica*, ed. N. Sims-Williams, Wiesbaden.
- Ghilain, A., 1939, *Essai sur la langue parthe (Bibliothèque du Muséon, vol. 9)*, Louvain.
- Gray, L. H., 1965, *Indo-Iranian Phonology with Special Reference to the Middle and New Indo-Iranian Languages*, New York.
- Haig, G., 2004, *Alignment in Kurdish: A Diachronic Perspective*, Habilitationsschrift, Kiel.
- Hock, H. H., 1991, "Dialects, Diglossia, and Diachronic Phonology in Early Indo-Aryan", *Studies in the Historical Phonology of Asian Languages*, ed. W. G. Boltz and M. C. Shapiro, Amsterdam, pp. 119-159.
- Horn, P., 1893, *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg.
- Hudson, G., 2000, *Essential Introductory Linguistics*, Oxford.
- Humbach, H., 1989, "Choresmian", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 193-203.
- Joseph, B., 2001, "Historical Linguistics", *The Handbook of Linguistics*, ed. M. Aronoff and J. Rees-Miller, London, pp. 105-129.
- Kellens, J., 1989, "Avestique", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 32-55.
- Kent, R. G., 1950, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven.
- Lehmann, W. P., 1992, *Historical Linguistics: An Introduction*, London and New York.
- MacKenzie, D. N., 1961, "The Origin of Kurish", *TPhs*, pp. 68-86.
- , 1966, *The dialect of Awroman (Hawrāmān-i Luhōn): Grammatical Sketch, Texts, and Vocabulary*, Copenhagen.
- , 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.
- , 1981, "Kurds and Kurdistan, V. Language", *Encyclopaedia of Islam* (V), pp. 479-480.
- Mayrhofer, M., 1989, "Vorgeschichte der iranischen Sprachen; Uriranisch", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 4-24.
- , 1996, *Etymologisches Wörterbuch der Altindoarischen*, II, Heidelberg.
- McCarus, E., 2009, "Kurdish", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 587-633.
- Monier-Williams, M., 1974, *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford.
- Nyberg, H. S., 1974, *A Manual of Pahlavi, Part II: Glossary*, Wiesbaden.
- Pokorny, J., 1959, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, Bern.
- Reichelt, H., 1967, *Awestisches Elementarbuch*, Heidelberg.
- Rix, H., 2001, *Lexikon der indogermanischen Verben [Lexicon of IndoEuropean Verbs]*, Wiesbaden.
- Schmitt, R., 1989a, "Die Altiranischen Sprachen im Überblick", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 25-31.
- , 1989b, "Iranische Sprachen: Begriff und Name", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 1-3.
- , 1989c, "Altpersisch", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 56-85.

- _____, 1989d, "Andere Altiranische Dialekte", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 86-94.
- _____, 1989e, "Die Mitteliranischen Sprachen im Überblick", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 95-105.
- Skjærvø, P. O., 2009, "Old Iranian", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 43-195.
- Sundermann, W., 1989, "Westmitteliranische Sprachen", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 106-113.
- Thackston, W. M., 2006, *Sorani Kurdish: A Reference Grammar with Selected Reading*, Harvard.
- Trask, R. L., 1999, *Key Concepts in Language and Linguistics*, London.
- Windfuhr, G., 1989a, "New West Iranian", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp 251-262.
- _____, 1989b, "Western Iranian Dialects", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 294-295.
- _____, 2009, "Dialectology and Topics", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 5-42.

ساخت واژواجی گونهٔ رمزی زرگری فارسی‌زبانان تهران قدیم: رویکرد زایشی*

عالیه کرد زغفرانلو کامبوزیا (دانشیار گروه زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تربیت مدرس)
لیلا رحمتی‌نژاد (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم)

چکیده: هدف زبان ایجاد ارتباط و انتقال اندیشه است اما در برخی از جوامع گروه‌هایی هستند که نمی‌خواهند غریبه‌ها از چندوچون افکارشان باخبر شوند، پس با دست‌کاری زبان رسمی خود آن را برای دیگران نامفهوم می‌سازند. گونهٔ رمزی زرگری یکی از این بازی‌های زبانی است که در میان خانواده‌های فارسی‌زبان تهران قدیم رایج بوده است. پژوهش حاضر به بررسی این گونهٔ زبانی در چارچوب رویکرد زایشی می‌پردازد. اینکه گونهٔ رمزی زرگری چه نوع زبانی است و چه فرایندهایی در ساخت آن عمل می‌کنند، سؤالات پژوهش است. نهایتاً مبنای این گونهٔ زبانی، زبان طبیعی شناخته شد که با اعمال قاعدهٔ درج هجای (ZV) ساخته می‌شود. همچنین، نوع خاصی از دو فرایند تکرار و هماهنگی واکه‌ای در شکل‌گیری واژه‌های آن مؤثراند.

کلیدواژه‌ها: زبان‌های رمزی، گونهٔ رمزی زرگری، رویکرد زایشی، فرایند درج، ساخت واژواجی

* با تشکر از جناب آقای دکتر سید مصطفی عاصی و جناب آقای دکتر حسن رضائی باغبیدی که سخاوتمندانه با معرفی و ارائهٔ مقالات و منابع مرتبط ما را در انجام این پژوهش یاری کردند.

۱. مقدمه

زبان‌های رمزی مجموعه‌ای از واژگان و قراردادهای ساختگی هستند که گروهی خاص در میان خود قرار می‌دهند تا با اتکا به آن بتوانند اندیشه و راز درونی‌شان را که به‌ناچار می‌بایست بر زبان بیاورند از دیگران پنهان کنند. از آنجاکه این زبان‌ها پایه زبانی (زبان طبیعی) دارند، باید با تسامح کلمه زبان را در موردشان به‌کار برد و بهتر است اصطلاح گونه زبانی به آنها اطلاق شود. در این میان گونه زبانی رمزی زرگری تهران قدیم که در این مقاله به اختصار «گونه رمزی زرگری» خوانده می‌شود، یکی از معروف‌ترین گونه‌های رمزی در میان خانواده‌های فارسی‌زبان تهران قدیم است که نوعی بازی زبانی^۱ نیز به‌شمار می‌رود. این گونه زبانی که قدمت مشخصی ندارد، معمولاً در بین طبقه‌های میانی جامعه، توده مردم و عموماً در بین زنان رایج بوده است. در واقع، زرگری از جمله لوترهای^۲ همگانی است که هر شنونده‌ای را مجذوب سرعت و نظم گوینده در به‌کارگیری حرف «ز» در میان هجاهای کلمه می‌کند به طوری که تشخیص اکثر واژه‌های آن غیرممکن به نظر می‌رسد. نکته حائز اهمیت آن است که در چند دهه اخیر با گسترش فناوری‌های ارتباطی استفاده از این نوع زبان در میان خانواده‌ها کم‌رنگ شده و تنها نامی از آن باقی مانده است. از این رو، آشنایی با این زبان آهنگین و کمک به حفظ آن به‌عنوان بخشی از تاریخچه و فرهنگ شفاهی ایران از یک‌سو و مرتبط بودن ساخت آن با بحث واژواجی (مرز بین واج‌شناسی و صرف) از سوی دیگر، بیان‌گر اهمیت پرداختن به این موضوع است. در این راستا، تحقیق حاضر برای نخستین بار در چارچوب رویکرد زایشی به بررسی گونه رمزی زرگری می‌پردازد. سؤالات مطرح در این پژوهش عبارت‌اند از: ۱) گونه رمزی زرگری چه نوع زبانی است؟ ۲) چه فرایندهایی در ساخت گونه رمزی زرگری عمل می‌کنند؟

۱. بازی زبانی (linguistic game) یا زبان مخفی، نظام دستکاری‌شده کلمات یک زبان است که برای شنونده قابل درک نیست. بازی‌های زبانی عمدتاً توسط گروه‌هایی ایجاد می‌شوند که تلاش می‌کنند مکالمات خود را از دیگران پنهان کنند. نظام صرفی بازی‌های زبانی نیز به تعدادی عملیات کوچک که روی زبان عادی ایجاد می‌شود، محدود است مانند معکوس کردن هجا (Crystal 2008: 291).

۲. لُتره، لوتره و لوترا گونه‌های دیگر واژه لوتر هستند که در منابع گوناگون با تعاریفی چون زبان خاص یک گروه، زبان نامفهوم و یا جوج و مأجوج، زبان قراردادی میان دو یا چند تن برای آن است که دیگران حرف‌هایشان را نفهمند و زبان زرگری معرفی شده‌اند (باطنی ۱۳۸۴؛ انوری ۱۳۸۸؛ معین ۱۳۸۶ و آریان‌پور و عاصی ۱۳۹۱).

۲. پیشینه تحقیق

شاید بتوان گفت نخستین بار چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح بود که در محافل سری بنیان سازنده اهرام مصر اولین گونه زبانی رمزی صنفی شکل گرفت (عابد و همکاران ۱۳۹۴: ۱۴). این گونه‌های زبانی یک پدیده جهانی هستند که در اکثر جوامع بشری وجود دارند. به طور مثال، در بین عرب‌زبانان واژه‌هایی وجود دارد که چه به لحاظ آوایی و چه به لحاظ معنایی شباهت‌های بسیاری به معنای اصطلاح زبان رمزی و دیگرگونه‌های تلفظی آن دارد^۱ (بلوکباشی ۱۳۷۹: ۱۱۰). در ژاپن، تایوان، آمریکا نیز نوعی از این گونه‌های زبانی (پیگ لاتین^۲ و زبان آپ^۳) وجود دارند که کودکان در بازی‌های زبانی خود از آنها استفاده می‌کنند (عبدالرشیدی ۱۳۹۲: ۳۳-۳۴). در مطالعات اروپاییان این نوع زبان‌ها با نگاهی صنفی و شغلی و بانام‌هایی چون «زبان ترکیبی» (Ivanow 1920: 284)، «گفتار ویژه»^۴ (Gumperz 1973)، «زبان حرفه‌ای یا صنفی»^۵ (Fromkin et al. 2003; Yule 1996) و زبان سری^۶، زبان خاص^۷ و زبان دزدان^۸ (Ferreira and Bouda 2009: 96) معرفی شده‌اند. مثلاً، از دیدگاه گامپرز (1973: 221) این زبان‌ها وسیله‌ای برای حفظ مرزهای یک گروه اجتماعی و ضامن بقا و وحدت آن گروه هستند و هیچ غریبه‌ای مجاز به درک آن زبان نیست. به علاوه، رمزی و انحصاری بودن این زبان‌ها برای اعضای گروه تا حدی مهم است که کار تحقیق و گردآوری اطلاعات لازم در مورد این زبان‌ها را دشوار می‌کند. او همچنین، به وجود زبان رمزی میان کولی‌های رومانی و زبان یدیش^۹ یهودیان اشاره کرده است. یول (1996: 245) نیز این زبان‌ها را دارای واژگان فنی خاص می‌داند که کمک می‌کنند تا ما ارتباط خود را با افرادی که به نحوی «خودی» هستند برقرار نماییم و افراد «غیرخودی» را در گروه دخیل نکنیم. فرامکین و همکاران (2003: 575-85) هم در تعریف خود از زبان رمزی آن را دارای کلمات ویژه‌ای

۱. واژه‌های عربی مانند رُطینا و رُطینی: کلام غیر مفهوم، رطانه: سخن جز به عربی گفتن، تراطن: باهم‌دیگر سخن به زبان عجم گفتن و آرتل: مرد گنگلاچ کندزبان (بلوکباشی ۱۳۷۹: ۱۱۰).

2. Pig Latin 3. Ap language 4. special parlance 5. jargon
6. Geheimsparche (secret language) 7. Sondersprache (special language)
8. Gaunersprache (thieves language) 8. Yadish

می‌دانند که توسط یک گروه خاص مانند گروه خلبان‌ها یا زبان‌شناسان استفاده می‌شود. تحقیقات درباره زبان‌های رمزی محدود به کشورهای دیگر نیست. پژوهشگران ایرانی هم در مطالعات خود گونه‌های زبانی رمزی را با عناوینی چون لوتر، زبان‌های ساختگی، زبان‌های رمزی، بازی‌های زبانی و زبان‌های زرگری (عُصفوری) معرفی کرده‌اند. به‌طور مثال، اولین بار زمردیان (۱۳۴۸: ۵۴۹-۵۵۵) در مقاله‌ای تحت عنوان «زبان‌های ساختگی» به معرفی زبان‌های «ولاپوک و اسپرانتو»^۱ پرداخت و منظورش از زبان‌های ساختگی آن دسته از زبان‌های مشترکی بود که به‌قصد ایجاد ارتباط بیشتر ساخته می‌شوند. درحقیقت، زمردیان اصطلاح زبان ساختگی را درست در نقطه مقابل زبان‌های رمزی به‌کار برد؛ زیرا هدف زبان‌های رمزی محدود کردن ارتباطات در درون یک گروه خاص است. بعد از او، بلوکباشی (۱۳۸۰: ۲۱) با استفاده از همین اصطلاح زبان‌های ساختگی، لوترها یا زبان‌های رمزی ایرانی را به چهار دسته تقسیم کرد که عبارت‌اند از: ۱) لوترهای ویژه گروه‌های قومی، مثل لوترهای کولیان و یهودیان، ۲) لوترهای ویژه فرقه‌های دینی - مذهبی مانند لوتر درویشان، ۳) لوترهای ویژه گروه‌های حرفه‌ای و صنفی مانند دزدان، راهزنان و گدایان، لوتر مطربی (در تهران) و لوتر آسیابانی (در دزفول و شوشتر)، ۴) لوترهای همگانی رایج در بین مردم که معمولاً در میان طبقه‌های میانه جامعه و توده مردم و عموماً در بین زنان رایج است، مانند زرگری، مرغی^۲، گنجشکی، مطربی، سینی، میمی^۳، لامی^۴، گاوی، اشتری،

۱. زبان ساختگی ولاپوک (Volapuk) را شلیر در سال ۱۸۸۰ میلادی بر پایه زبان‌های لاتینی و انگلیسی و دستور زبان آلمانی، و اسپرانتو (Esperanto) را زامنهوف به سال ۱۸۸۷ میلادی با واژه‌های یونانی، لاتینی و آلمانی و گنجاندن شانزده قاعده دستوری ساده ساختند (عبدالرشیدی ۱۳۹۲: ۸۹).

۲. یکی از انواع زبان‌های ساختگی است که در آن واج‌های /rG/ به‌طور یک‌جا در میان واج‌های واژه مادر جای می‌گیرند. چون تکرار دو واج /rG/ صدایی شبیه صدای مرغ ایجاد می‌کند و نیز چون واژه «مرغ» /morG/ هم به /rG/ ختم می‌شود، این زبان، به «زبان مرغی» موسوم است (عبدالرشیدی ۱۳۹۲: ۹۱).

۳. از زبان میمی فقط در شهر لنگرود نمونه‌برداری شده است. در این شهر، زبان مادر هم می‌تواند فارسی تهرانی باشد و هم گونه فارسی گیلکی مانند: توپ «tu.mup» (همان: ۹۲).

۴. در زبان لامی، واج گرداننده // است و هجای مادر به سه هجای گشته تبدیل می‌شود مانند: توپ «tu.lu.lup» (همان: ۹۱-۹۲).

سیدی^۱، گوشتی^۲ و انگوری^۳. عبدالرشیدی (۱۳۹۲) نیز در کتاب خود که برگرفته از رساله دکتری (۱۳۵۷) اوست، زبان‌های ساختگی را به سه دسته طبقه‌بندی می‌کند:

(۱) نوع اول بر پایه تغییرات معنایی که در آن، واژه به‌طور کامل جای خود را به واژه دیگری می‌دهد و هیچ نوع رابطه آوایی بین واژه مادر (واژه زبان رسمی) و واژه گشته (صورت تغییر یافته واژه رسمی) وجود ندارد. واژه‌های این نوع زبان‌های ساختگی به چهار دسته واژه‌های حرفه و پیشه، واژه‌های مربوط به مشتری و پیشه‌ور، واژه‌های مربوط به خوراکی‌ها و واژه‌های ممنوعه قابل تقسیم است؛

(۲) زبان‌های ساختگی نوع دوم که از طریق جابه‌جایی واج‌ها در واژگان ساخته می‌شوند (زبان‌های ساختگی کولی‌ها و برخی اصناف)؛

(۳) نوع سوم با اضافه شدن آواها در واژگان ساخته می‌شوند مانند زبان‌های عصفوری (زبان زرگری).

آنی‌زاده (۱۳۸۶: ۱۳۱-۱۴۲) هم در مقاله‌ای تحت عنوان «نگاهی به زبان‌های ساختگی اصناف»، با ارائه تعریفی از لوتر و تاریخچه آن، دو نمونه از لوترهای صنفی (لوتر دراویش دوره‌گرد و لوتر مسگرها) را بررسی کرده است. در ماهنامه آزما نیز مقاله‌ای در قالب یک مصاحبه منتشر شده است که در آن مصاحبه‌شوندگان به بیان دیدگاه‌های خود درباره زبان‌های صنفی، زبان مخفی و برساخته پرداخته و در برخی موارد به زبان زرگری به‌عنوان نمونه‌ای از زبان‌های صنفی و شغلی اشاره کرده‌اند (عابد و همکاران ۱۳۹۴: ۱۴-۲۸). حسینی

۱. این زبان در آذربایجان و شهرهایی از خراسان به «سیدی» موسوم است، ولی اسامی دیگری هم دارد. در نصرآباد الیگودرز، آن را زبان «سوسی» و در تایباد مشهد «سوئدی» می‌خوانند مانند: توپ «sup.tej.di» (همان: ۹۳).

۲. این زبان از آن جهت به زبان گوشتی موسوم است که واج‌های گرداننده واژه مادر به واژه گشته دو واج /t/ هستند که کلماتی شبیه «گوشت» تولید می‌کند مانند: توپ «tu.tup» (همان: ۹۴).

۳. زبان انگوری در ملایر، کرمان و سیرجان نمونه‌برداری شده است. نحوه گشتار در این زبان بدین صورت است که همخوان‌های یک واژه و واژه‌های پیشین آن در آغاز واژه «anguri» قرار می‌گیرند. در برخی نمونه‌ها، این واژه «angeri» یا «angori» هم ادا می‌شود مانند دانشگاه = danguri anguri nanguri [anguri ganguri hanguri] (همان: ۹۵).

معصوم (۱۳۹۳: ۲۵-۴۷) پژوهش دیگری است که در سطحی خُرد به توصیف گویش‌شناختی یک‌گونه رمزی خاص در مشهد با نام «زبان خانواده برومند» پرداخته است. در این میان مقاله همایونی (۱۳۵۰: ۳۵۸) تنها پژوهشی است که به گونه رمزی زرگری به‌طور خاص پرداخته و با استناد به کتاب‌هایی چون برهان قاطع، حدود العالم من المشرق الی المغرب و «راهنمای گردآوری گویش‌ها» از زبان زرگری با عناوینی مانند لوتر، لوتر، لوتر، لتره یاد کرده است. دستاورد این پژوهش هشت قاعده کلی است که برای ساخت زبان رمزی زرگری به‌کار می‌رود. نهایتاً، با نگاهی به پیشینه بیان شده می‌توان به اهمیت گونه‌های زبانی رمزی به‌عنوان بخشی از میراث و تاریخچه زبانی بشر پی برد. در نتیجه آشنایی با این زبان‌ها و بررسی آنها در چارچوب نظریه‌های جدید زبان‌شناسی ضروری به‌نظر می‌رسد.

۳. توصیف زبان زرگری و زیرشاخه‌های آن

آنچه از بررسی منابع مرتبط با زبان زرگری در ایران حاصل می‌شود آن است که اصطلاح زرگری به دو گونه زبانی متفاوت اطلاق می‌شود: ۱) گویش زرگری یا رومانو به‌عنوان یک‌زبان طبیعی؛ ۲) گونه‌های رمزی زرگری یا عصفوری مانند زرگری، مرغی، گنجشکی، مطربی، سینی، میمی، لامی، گاوی، اشتری، سیدی، انگوری و غیره. در ادامه بحث برای تعیین جایگاه گونه رمزی زرگری تهران قدیم با هریک از موارد فوق بیشتر آشنا می‌شویم.

۱.۳. گویش زرگری یا رومانو

پرفسور ویندفور (1970: 291) پژوهشگری بود که برای نخستین بار از وجود گونه‌ای از زبان رومانی^۱ اروپایی در روستاهای زرگر و باقراآباد ترک در نزدیکی قزوین خبر داد و توصیفی

۱. بازماندگان کولیان بانام‌های متفاوت در اکثر کشورهای جهان، از اسپانیا و ایرلند در غرب تا چین و فیلیپین در شرق یافت می‌شوند (Lyovin 1997: 51)؛ افشار سیستانی (۱۳۷۷: ۲۵-۲۸). در ایران هم از دیرباز کولیان را با نام‌هایی مانند، پاپتی، جوگی، چگینی، چینگانه، رُط، زَنگی، سوزمانی، غُرتی، قَره‌چی، قَرشمال و لولی می‌شناختند (Ivanow 1914: 442). قدیمی‌ترین منبع فارسی درباره آنان نیز شاهنامه فردوسی است که به روایت آن بهرام گور،

کوتاه اما نسبتاً دقیق از آن ارائه کرد. او نشان داد که این زبان — که سخنگویانش آن را رومانو می‌خوانند — بسیار به گویش کولیان روستای ماریزا^۱ در جنوب بلغارستان شباهت دارد. پس از ویندفور دیگر پژوهشگران ایرانی به بررسی زبان رومانو پرداختند و در پرتو پژوهش‌های آنها مشخص شد که این زبان علاوه بر روستاهای زرگر و باقرآباد ترک، در قشلاق زرگرها در حومه کرج و نیز در قوچان، آبیک قزوین، شهریار کرج و حتی در اطراف شیراز سخنگویانی دارد (رضائی باغبیدی ۱۳۸۱: ۲۴۳). وثوقی (۱۳۸۱) نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «توصیف زبان شناختی گویش زرگری رایج در روستای زرگر» گویش زرگری این منطقه را مورد واکاوی قرار داده و می‌نویسد:

گویش زرگری مخصوص اهالی روستای زرگر در نزدیکی شهرآبیک از استان قزوین است که گویشوران این روستا آن را رومانی می‌نامند. آنان بر این باورند که گویش آنها نوعی لهجه ایتالیایی است. البته شایعات و باورهای متفاوتی درباره منشأ این گویش وجود دارد که هیچ‌کدام سابقه مکتوب یا سند تاریخی ندارند و بیشتر در افواه مردم با اهالی آن روستا مطرح است. مثلاً، برخی از گویشوران بومی بر این عقیده‌اند که گویش آنها زبان رمزی است و اجداد آنها در روزگاران گذشته قبطی یا غربتی (کولی) بوده‌اند و چون می‌خواستند جامعه خود را بسته نگه‌دارند و از تداخل افراد غیرخودی مصون بدارند، تغییراتی در واژگان، ساختار و تلفظ زبان متداول زمان خود به‌وجود آورده‌اند تا فهم و درک آن برای دیگران ناممکن گردد و کسی به اسرار و افکار آنها راهی نیابد؛ اما بررسی‌های انجام‌شده بر روی این گویش حاکی از آن است که قواعد صرفی و ساختاری این زبان پیچیده‌تر و منسجم‌تر از آن است که در حد یک‌سری عوامل و تغییر و دگرگونی سطحی پدید آمده باشد. برخی از پژوهشگران نیز این گویش را نوعی زبان هندی می‌دانند که مردم آن در زمان گذشته به ایران کوچ کرده‌اند. همچنین، عده‌ای از تحصیل‌کرده‌های مردم زرگر گویش خود را از نوع زبانی می‌دانند که در کشورهای اسلاوی صحبت می‌شود و احتمال می‌دهند مردم این روستا اصالتاً اسلاوی‌نژاد باشند (وثوقی ۱۳۸۱: ۳۶۱-۳۶۲).

پادشاه ساسانی (۴۲۱-۴۳۸ م) از سَنگَل، فرمانروای هند، درخواست فرستادن ده هزار نوازنده هندی را که «لوری» خوانده شده‌اند به ایران می‌کند (Minorsky 1986: 817). زبانی که نیاکان کولیان بر آن تکلم می‌کردند عضوی از شاخه مرکزی زبان‌های هندی (هندوآریایی) است که رومانی خوانده می‌شود (رضائی باغبیدی ۱۳۸۱: ۲۴۱-۲۴۲).

1. Mariza

۲.۳. گونه‌های رمزی زرگری یا عصفوری

گونه‌های زبانی‌ای چون زرگری، مرغی، لامی، میمی، سیدی، گوشتی، انگوری و بی‌نام نوع اول و دوم^۱ عموماً به گونه‌های رمزی زرگری یا عصفوری معروف‌اند، اما طبق اسناد موجود گونه رمزی زرگری فقط به یک نوع از این زبان‌ها اطلاق می‌شود؛ اما منظور از زبان‌ها رمزی چیست؟ زبان‌های رمزی مجموعه‌ای از واژگان و قراردادهای ساختگی هستند که دو یا چند نفر یا یک گروه محدود یا گسترده از مردم در میان خود قرار می‌دهند تا با اتکا به واژه‌ها و قراردادهای من‌درآوردی بتوانند معنا و راز درونی‌شان را که به‌ناچار می‌بایست بر زبان بیاورند از دیگران پنهان کنند (آنی‌زاده ۱۳۸۶: ۱۳۱-۱۳۲). در این مجموعه از زبان‌ها یک یا چند واج طبق الگویی خاص و بر اساس یک قاعده مشخص به‌طور مداوم در میان واج‌های یک کلمه پایه یا مادر قرار می‌گیرد. در حقیقت، آنچه باعث می‌شود واژه‌های زبان رمزی برای شنونده ناآگاه غیرقابل درک باشد تکرار یکنواخت یک یا چند صوت است که مانع می‌شود واژه اصلی و واج‌های واژه مادر در ذهن شنونده ثبت گردد (عبدالرشیدی ۱۳۹۲: ۸۷-۸۸). از سوی دیگر، این زبان‌ها در منابع متفاوت فارسی با عناوینی چون لوتر، لوترا، لوتره، لتره، قراردادی، رمزی، ویژه، خاص، حرفه‌ای، نامفهوم، یاجوج‌ومأجوج، ساختگی، مخفی، صنفی، فراساخته، برساخته و حتی زبان کولیان و رومانو معرفی شده‌اند (عمید ۱۳۴۲؛ دهخدا ۱۳۷۷؛ باطنی ۱۳۸۴؛ انوری ۱۳۸۸؛ معین ۱۳۸۶؛ آریان‌پور و عاصی ۱۳۹۱) و قدمت آنها در ایران حداقل به نخستین سند موجود که در سال ۳۷۲ قمری نوشته شده است بازمی‌گردد (عبدالرشیدی ۱۳۹۲: ۲۸-۳۵). سجودی (نک: عابد و همکاران ۱۳۹۴) هم اولین ثبت آنچه را دهخدا تحت عنوان لتره ضبط کرده مربوط به هزار سال قبل یا بیشتر می‌داند. او معتقد است این زبان‌ها در طی سی چهل سال اخیر کم‌رنگ شده‌اند و باید با تسامح کلمه زبان را در موردشان به‌کار برد، زیرا اغلب آنها پایه زبانی دارند اما در میان این زبان‌ها گونه رمزی زرگری یکی از معروف‌ترین گونه‌های زبانی است که استفاده از آن به دو گروه نسبت داده شده است: (۱) گروه اصناف و مشاغل، (۲) طبقه‌های میانی جامعه، توده مردم و عموماً زنان.

۱. نوعی زبان ساختگی که نامی بر آن گذارده نشده است. در این زبان که شباهت بسیاری با زرگری دارد به‌جای واج /z/ واج /g/ استفاده می‌شود. (آنی‌زاده ۱۳۸۶: ۹۶-۹۷).

در گروه اول زبان‌هایی مانند زرگری و مرغی، زبان‌های صنفی و متعلق به مشاغلی هستند که به لحاظ اقتصادی اهمیت خاص داشته یا دارند و این اهمیت خاص را به معنای وجود گنگ و گروهی خاص داشتن می‌دانند؛ اما گونه زبانی‌ای که مورد بحث این مقاله است مربوط به گروه دوم است. در این گروه پژوهشگری مانند همایونی (۱۳۵۰: ۳۵۸-۳۵۹) با نگاهی کلی زبان زرگری را یکی از زبان‌های رایج در میان مردم عوام می‌داند که اکثریت قریب به اتفاق روستاها و شهرهای ایران و نیز بچه‌ها آن را می‌دانند و در حقیقت همان زبان فارسی است که با اضافه کردن «ز» در محل‌های معین و مشخص، کلمات آن به صورتی درمی‌آید که فهم آن برای همه کس آسان نباشد. عبدالرشیدی (۱۳۹۲) نیز در رویکردی شبیه به همایونی زبان زرگری را دارای الگوی ساده‌ای می‌داند که در خانواده‌های ایرانی به عنوان یک زبان رمزی و مخفی کاربرد داشته است. به عبارت دیگر، بزرگ‌ترهای یک خانواده برای پنهان داشتن حرفی از کوچک‌ترها، آن را به کار می‌برند. سپس کودکان نیز به مرور و با رسیدن به سن مناسب این زبان را فرامی‌گرفتند و به جمع بزرگ‌ترها می‌پیوستند. او در تحقیق خود بیان می‌دارد که زبان زرگری را از شهرها و مناطق متفاوتی همچون قریه کته‌بخش باشت شهرستان گچساران، همدان، کنگاور، جندق، سور از توابع الیگودرز (دو سند)، قریه نصرآباد از توابع الیگودرز، ملایر، کرمان پشت‌کوه اصفهان، فلار اصفهان، کاشان، قریه کره‌دان پادنا در سمیرم اصفهان، فوجرد گرگان، زنجیران از توابع فیروزآباد فارس، فسا، شیراز، خرم‌آباد، سراب، غینر^۱ از توابع اراک، تایباد از توابع مشهد و کرمان گردآوری کرده است (همان: ۹۰)، اما در نگاهی خاص‌تر، عابد و همکاران (۱۳۹۴: ۲۸) معتقدند همه تهرانی‌های قدیم با زبان زرگری و مرغی آشنا بوده‌اند. سجودی (همان: ۲۲) نیز این زبان را فارسی می‌داند که با تغییراتی در سطح هجا به زبان رمزی زرگری تبدیل شده است. در پایان، آنچه از مرور دیدگاه‌های فوق حاصل می‌شود بیان‌گر جایگاه گونه رمزی زرگری تهران قدیم در میان گونه‌های زبانی متفاوت است.

۴. رویکرد زایشی

رویکرد زایشی دیدگاهی در زبان‌شناسی است که در مؤسسه فناوری ماساچوست توسط نوام چامسکی و موریس هاله در دهه ۱۹۵۰ توسعه یافت. این نظریه هنوز هم در واج‌شناسی و نحو مورد قبول است. واج‌شناسی زایشی از اواسط دهه ۱۹۵۰ به بعد مطرح گردید و از دو خط فکری مستقل شکل گرفت؛ یکی اندیشه‌های چامسکی که در مکتب ساخت‌گرای آمریکایی و نزد زلیگ هریس تعلیم دیده بود و دیگری هاله که در سنت زبان‌شناسی اروپایی و نزد رومن یاکوبسن در مکتب پراگ پرورش یافته بود. مجموعه این دو خط، به پیدایش نظریه زایشی منجر شد که ریشه در این دو مکتب داشت و درعین حال از هر دو متفاوت بود و هر دو را نیز دربر می‌گرفت، اما هدف اصلی زبان‌شناسان در این دستور حل مسئله‌ای است که چامسکی و هاله (۱۹۶۸) به‌عنوان مسئله افلاطون یا فقر محرک از آن یاد می‌کنند. از دیدگاه چامسکی منظور از فقر محرک، اندک بودن داده‌های زبانی است که کودک در معرض آن است. پاسخ او به این مسئله این است که از آنجاکه کودک در بدو تولد مجهز به دانش زبانی زیستی است، قادر است داده‌های محدود و اندک را به نظامی پیچیده و غنی مبدل سازد (Kenstowicz 1994: 2). درواقع، در مقام یک نظام صوری، واج‌شناسی زایشی چامسکی و هاله توانست از برهم‌کنش و اعمال قواعد واجی (با ترتیب کاملاً معین) بر واج‌های زیرساختی، صورت‌های روساختی را پیش‌بینی کرده و در اکثر موارد، بر مبنای واج‌های زیرساختی، علت تغییرات روساختی را توجیه نماید (تیلور و لیتل مور ۱۳۹۶).

۱.۴. قواعد مطرح در نظریه زایشی

قواعد مطرح در نظریه زایشی شامل دو نوع قاعده اصلی است. این قواعد برای تبیین انواع فرایندهای واجی به‌کار می‌روند. برخی از آنها بافت‌آزاد و برخی مقید به بافت هستند. قواعد پیش‌فرض^۱ قواعدی بی‌نشان هستند که به آنها قواعد واجی آزاد از بافت^۲ نیز گفته می‌شود. قواعد از پیش تعیین‌شده یا پیش‌فرض بخشی از دستور جهانی محسوب می‌شوند. این قواعد

1. default rules

2. context-free

زمانی به کار می‌روند که قواعد خاص زبان در مورد تعیین مشخصه‌ای در یک زبان خاص سکوت کرده باشد. نمونه‌ای از این قواعد به صورت زیر است (کرد زعفرانلود کامبوزیا ۱۳۹۲: ۳۱):

قاعده آزاد از بافت $A \rightarrow B$

قواعد حشو^۱ و قواعد واجی^۲ قواعدی هستند که فرایندهای واجی متکی به بافت را نشان می‌دهند، بنابراین، به آنها قواعد حساس به بافت یا مقید به بافت^۳ یا قاعده‌های قابل پیش‌بینی نیز گفته می‌شود. این قواعد خاص زبان^۴ هستند (همان: ۳۰-۳۱). به طور مثال، کشش واکه بعد از حذف همخوان چاکنایی در زبان فارسی یک قاعده حساس به بافت محسوب می‌شود.

قاعده حساس به بافت $A \rightarrow B$ /—

۲.۴. سطوح بازنمایی^۵

ما جهت تعیین رابطه میان واج‌ها و مجموعه اجزاء یک زبان، نیازمند دو سطح بازنمایی هستیم (هایمن ۱۳۶۸: ۲۹):

بازنمایی سطح واجی: در نمایش این سطح بازنمایی، نشانه‌های خطی واج‌ها بین دو خط مورب (//) قرار می‌گیرد. چون سطح بازنمایی واجی، واحدهای تمایزدهنده یک زبان و نه اطلاعات آوایی (حشو) را نشان می‌دهد، می‌توان آن را همان نمایش یا تصویر ذهنی که سخن‌گویان از صداهای موجود در واژه‌های زبان خود دارند، تلقی نمود.

بازنمایی سطح آوایی: در نمایش این سطح بازنمایی، نشانه‌های خطی آواها بین دو قلاب ([]) نوشته می‌شوند.

۳.۴. معیارهای روش شناختی کشف بازنمایی زیرین

در این بخش ما با شش معیار مواجه هستیم که به وسیله آنها بازنمایی زیرساختی با قطعیتی نسبی قابل شناسایی است (کرد زعفرانلود کامبوزیا ۱۳۹۲: ۲۷-۲۸):

(۱) گرایش‌های جهانی^۶: اگر از دو مشخصه در حال تناوب $[a]$ و $[\beta]$ ندانیم کدام

1. redundant rules
4. language specific

2. phonological rules
5. levels of representation

3. context sensitive
6. universal tendencies

زیرساختی است، به سایر زبان‌ها مراجعه می‌کنیم. اگر $[\alpha]$ به تنهایی در زبانی دیگر قابل مشاهده باشد اما $[\beta]$ به تنهایی در هیچ زبانی دیده نشود و حضورش وابسته به $[\alpha]$ باشد، در این صورت $[\alpha]$ مشخصه زیرساختی به‌شمار می‌رود.

(۲) توزیع و بسامد وقوع^۱: از دو مشخصه در حال تناوب $[\alpha]$ و $[\beta]$ ، مشخصه‌ای که توزیع متنوع‌تری دارد، بازنمایی زیرساختی است.

(۳) توجیه‌پذیری آوایی^۲: از دو مشخصه در حال تناوب $[\alpha]$ و $[\beta]$ مشخصه‌ای بازنمایی زیرساختی به‌شمار می‌رود که تبدیل آن به دیگری توجیه آوایی داشته باشد، به عبارت دیگر بافت قاعده‌مند داشته باشد.

(۴) طبیعی بودن واج‌شناسی^۳: از دو مشخصه در حال تناوب $[\alpha]$ و $[\beta]$ مشخصه‌ای بازنمایی زیرین محسوب می‌شود که تبدیل آن به دیگری در میان سایر زبان‌ها نیز رایج باشد یا سابقه‌ای از آن در زبان‌های دیگر دیده شود.

(۵) پیش‌بینی پذیری واج‌شناسی^۴: این معیار ویژه صیغگان است و در ساخت‌واژه دیده می‌شود. هنگام مقایسه اسم‌های مفرد و جمع یا اسم‌های معرفه و نکره یا شخص و شمار در زبان‌های متفاوت، گاهی خلأهایی در یکی از صیغه‌ها دیده می‌شود. به عبارت دیگر، دو مشخصه $[\alpha]$ و $[\beta]$ در بعضی صیغگان در حال تناوب هستند و در بعضی بافت‌ها این تناوب دیده نمی‌شود و در هر دو صورت مثلاً مفرد و جمع، مشخصه $[\alpha]$ آشکار می‌شود. اصل پیش‌بینی‌پذیری واج‌شناختی در چنین مواردی آن مشخصه در حال تناوب یعنی $[\beta]$ را به‌عنوان بازنمایی زیرین شناسایی می‌کند.

(۶) طبیعی بودن و توجیه‌پذیری^۵: هرگاه در مجموعه‌ای از داده‌ها، مشخصه $[\alpha]$ در بافت A و مشخصه $[\beta]$ در بافت B مشاهده شود، در این حالت یکی از دو قاعده $\alpha \rightarrow \beta$ یا $\beta \rightarrow \alpha$ عمل خواهد کرد. در چنین حالتی قاعده‌ای عمل می‌کند که از طبیعی بودن و پذیرفتگی آوایی بیشتری برخوردار باشد (کرد زعفرانلود کامبوزیا ۱۳۹۲: ۲۷-۲۸).

1. frequency of occurrence (distribution)
3. phonetic naturalness
5. naturalness or plausibility

2. phonetic plausibility
4. phonological predictability

۵. ارائه و تحلیل داده‌ها

روش پژوهش نظری حاضر به صورت میدانی - اسنادی است و به گونه تحلیلی - توصیفی صورت گرفته است. برای انجام کار در ابتدا داده‌ها در قالب کلمات تک‌هجایی و چندهجایی و دارای هجاهای باز و بسته انتخاب شدند. سپس، این نمونه‌ها به صورت پنج گروه اسامی، افعال، ضمائر، اعداد و ارقام و عبارات و جملات در جدول‌های جداگانه نمایش داده شد. همچنین برای درک بهتر، واج‌نویسی مثال‌ها در کنار واج‌نویسی فارسی معیار ارائه شد. در ادامه، جهت استخراج قاعده‌ها و تعیین فرایندهای دخیل در ساخت گونه زرگری، مثال‌هایی از گروه اسامی به عنوان نمونه انتخاب و تحلیل شد. سپس، قاعده‌ها و فرایندهای استخراج‌شده از این گروه، با نمونه‌هایی از گروه‌های دیگر تطبیق داده شد تا با توجه به اصول مطرح در رویکرد زایشی میزان پیش‌بینی پذیری قاعده‌های به دست آمده تعیین شود. بخش‌های زیر بیان‌گر موارد فوق است.

۱.۵. اسامی در گونه رمزی زرگری

در جدول زیر طیف گسترده‌ای از اسامی در گونه رمزی زرگری در قیاس با فارسی معیار ارائه شده است.

جدول ۱. نمونه‌هایی از اسامی در گونه رمزی زرگری

| ردیف | اسامی | صورت نوشتاری فارسی معیار | واج‌نویسی فارسی معیار | آوانویسی زبان زرگری |
|------|------------|--------------------------|-----------------------|---------------------|
| ۱ | اعضای بدن | سر | sar | sa.zar |
| ۲ | اشیاء | سفره | sof.reh | so.zof.re.zeh |
| ۳ | طبیعت | رودخانه | rud.xâ.neh | ru.zud.xâ.zâ.ne.zeh |
| ۴ | گیاهان | سیب | sib | si.zib |
| ۵ | حیوانات | کلاغ | ca.lâG | ca.za.lâ.zâG |
| ۶ | شغل و حرفه | خیاط | xa.jât | xa.za.jâ.zât |
| ۷ | شخص | همسر | ham.sar | ha.zam.sa.zar |
| ۸ | مکان | رستوران (وام‌واژه) | res.tu.rân | re.zes.tu.zu.râ.zân |

از میان نمونه‌های جدول (۱) واژه‌های سفره، سیب، کلاغ و رستوران^۱ که دارای واکه‌های (i, u, o, a, e, â) هستند برای تعیین ساخت و هجابندی اسامی زرگری انتخاب می‌شوند. سپس، هر یک از نمونه‌ها به هجاهای تشکیل‌دهنده‌شان تقسیم می‌گردند. نکته قابل‌توجه آن است که در تفکیک هجاها از ابتدا هجای CV – خواه هجای باز باشد، خواه هجای بسته – از ریشه جدا می‌شود. در این میان اگر هجای جداشده بسته باشد، همخوان پایانه با جزء افزوده (ZVC) تلفظ می‌شود مانند هجای آخر در هریک از مثال‌های زیر:

| | |
|----------------------------------------|---------------------------|
| so.zof.re.zeh → CV.CVC.CV.CVC | (۱) سُفْرَه ← سُفْرَه |
| si.zib → CV.CVC | (۲) سِیْب ← سِیْب |
| ca.za.lâ.zâG → CV.CV.CV.CVC | (۳) کَلَاغ ← کَلَاغ |
| re.zes.tu.zu.râ.zân → CV.CVC.CV.CV.CVC | (۴) رِستوران ← رِستورازان |

در ادامه، باتوجه به جداسازی انجام‌شده، قاعده هجابندی هر یک از مثال‌های فوق به شرح زیر است:

- 1) CV₁. ZV₁C. CV₂. ZV₂C
- 2) CV₁. ZV₁C
- 3) CV₁. ZV₁. CV₂. ZV₂ C
- 4) CV₁. ZV₁C. CV₂. ZV₂. CV₃. ZV₃C

همان‌گونه‌که مقایسه واج‌نویسی و آوانویسی نمونه‌های جدول (۱) نشان می‌دهد این اسامی با اعمال قاعده درج هجا (ZV) ساخته شده‌اند. این موضوع بیان‌گر آن است که فرایند درج^۲ نقش اساسی در ساخت اسامی گونه زبانی زرگری دارد. از سوی دیگر، هر هجا دو بار ادا شده که حالتی از فرایند تکرار^۳ (در حوزه صرف) را تداعی می‌کند، با این تفاوت که در هجای دوم همخوان [Z] جایگزین همخوان اول شده و واکه هجای دوم با واکه هجای اول هماهنگی واکه‌ای^۴ ایجاد کرده است. منظور از هماهنگی واکه‌ای آن است که واکه هجای

۱. همانند فارسی معیار در زبان رمزی زرگری وام‌واژه‌های گوناگونی مانند رستوران وجود دارند که از قاعده‌ها و فرایندهای موجود در این گونه زبانی تبعیت می‌کنند.

2. insertion process

3. reduplication

4. vowel harmony

درج‌شده (ZV_1) باتوجه‌به واکهٔ هجای قبل از آن (CV_1) در ریشهٔ کلمهٔ پایه تعیین شده است. بنابراین، فرایند هماهنگی واکه‌ای نیز در ساخت این نمونه‌ها دخیل است. علاوه‌بر این، واکهٔ هجای درج‌شده و واکهٔ هجای ماقبل آن می‌تواند هریک از پنج واکهٔ (i, u, o, a, e, \hat{a}) باشد. درنهایت، با بررسی این اسامی می‌توان به قاعده‌نویسی کلی زیر دست یافت:

- 1) $\emptyset \rightarrow \mathbf{Za} / \mathbf{Ca} \text{ --- (C)}$
- 2) $\emptyset \rightarrow \mathbf{Z\hat{a}} / \mathbf{C\hat{a}} \text{ --- (C)}$
- 3) $\emptyset \rightarrow \mathbf{Ze} / \mathbf{Ce} \text{ --- (C)}$
- 4) $\emptyset \rightarrow \mathbf{Zi} / \mathbf{Ci} \text{ --- (C)}$
- 5) $\emptyset \rightarrow \mathbf{Zo} / \mathbf{Co} \text{ --- (C)}$
- 6) $\emptyset \rightarrow \mathbf{Zu} / \mathbf{Cu} \text{ --- (C)}$

$\emptyset \rightarrow \mathbf{ZV}_1 / \mathbf{CV}_1 \text{ --- (C)}$ ← حاصل جمع قاعده‌ها

همان‌طورکه تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد ساخت اسامی در گونهٔ زبانی زرگری دقیقاً منطبق با ساخت واژواجی کلمات در زبان فارسی معیار است، بنابراین، می‌توان گفت مبنای این گونهٔ زبانی، یک زبان طبیعی (فارسی معیار) است که با اعمال قاعدهٔ درج هجا (ZV) ساخته می‌شود. همچنین، به‌غیراز فرایند درج، نوع خاصی از دو فرایند هماهنگی واکه‌ای و تکرار نیز در ساخت این اسامی مؤثراند که در ادامه با هریک از این فرایندها بیشتر آشنا می‌شویم.

۱.۱.۵. فرایند درج

از میان فرایندهایی چون کوتاه‌شدگی، حذف و درج که معمولاً به هجابندی مجدد منجر می‌شوند، فرایند درج، به مفهومی کلی اشاره دارد که تحت تأثیر آن یک عنصر ساختاری جدید به یک زنجیره اضافه می‌شود. در واج‌شناسی یک عنصر واجی در یک واژه درج می‌شود که به آن میان‌هشت^۱ گفته می‌شود. در واقع، میان‌هشت یکی از انواع درج است که به قرار گرفتن یک واحد واجی در بین زنجیره‌ای از واحدهای واجی گفته می‌شود (Carr 1993: 50). در این

فرایند یک همخوان بین دو واکه درج می‌شود تا مانع التقای واکه‌ها^۱ شود، یا یک واکه بین دو همخوان درج می‌شود تا خوشه همخوانی را بشکند (کرد زعفرانلو کامبوزیا ۱۳۹۲: ۲۴۳ و ۲۷۳-۲۷۴). به لحاظ جایگاه درج یک واج در واژه نیز ما با سه نوع درج مواجه هستیم (جم ۱۳۸۸: ۱۶۸-۱۸۰):

(۱) درج آغازین یا پیش‌هشت^۲: درج یک واحد واجی در آغاز یک واژه است. این فرایند که در زبان فارسی به صورت درج انسداد چاکنایی رخ می‌دهد یک قانون آوایی بسیار مهم در این زبان به شمار می‌رود.

این $/im/ \rightarrow [ʔim]$

(۲) درج میانی که خود شامل دو نوع است:

الف) میان‌هشت واکه یا افزایش واکه^۳: درج یک واکه در میان یک واژه است.

پروردگار $/par.vard.gâr/ \rightarrow /par.var.de.gâr/$

ب) میان‌هشت همخوان: درج یک همخوان در میان یک واژه است. این فرایند در زبان فارسی عمدتاً به منظور برطرف ساختن التقای واکه‌ها، در مرز دو تکواژ رخ می‌دهد. در چنین شرایطی یک همخوان میانجی^۴ تحت شرایط خاص واجی، صرفی یا واژگانی بین دو واکه و در واقع در جایگاه تهی آغاز تکواژ دوم درج می‌شود (این نوع درج در بررسی زبان رمزی زرگری کاربرد دارد).

خورده‌ایم $/xorde + im/ \rightarrow [xordeʔim]$

(۳) درج پایانی یا پس‌هشت: پس‌هشت فرایند رایجی در زبان فارسی نیست و تنها می‌توان به درج واکه [i] در انتهای واژه «چای» ($/tʃâj/ \rightarrow [tʃâ.ji]$) و درج [ʔ] در پایان واژه «نه» ($/na/ \rightarrow [naʔ]$) در هنگام تأکید بر پاسخ منفی اشاره کرد.

در آخر، باتوجه به تعریف ارائه شده از فرایند درج و تحلیل صورت گرفته بر روی نمونه‌ها می‌توان گفت، نوعی از فرایند درج موسوم به میان‌هشت در بین اسامی گونه رمزی زرگری اتفاق افتاده است.

۲.۱.۵. فرایند هماهنگی واکه‌ای

در این نوع فرایند یک واکه تحت تأثیر واکه دیگر که در هجای مجاور قرار دارد پاره‌ای از مختصات آوایی خود را از دست می‌دهد و به جای آنها یا مختصات واکه مجاور را به خود می‌گیرد یا مختصاتی نزدیک به آنچه در هجای مجاور وجود دارد حاصل می‌کند. به عبارت دیگر، وقتی واکه‌های موجود در یک کلمه، در بعضی مشخصه‌های واجی با یکدیگر همگون می‌شوند، در این صورت هماهنگی واکه‌ای به وجود می‌آید (کرد زعفرانلو کامبوزیا ۱۳۹۲: ۱۹۰). با این تعریف و باتوجه به بررسی‌های انجام‌گرفته در بخش (۱.۵)، واکه هجای دوم با واکه هجای اول در نمونه‌های مذکور هماهنگی واکه‌ای ایجاد کرده‌اند. در واقع، واکه هجای درج‌شده (ZV_1) باتوجه به واکه هجای قبل از آن (CV_1) در ریشه کلمه پایه تعیین شده است، بنابراین، فرایند هماهنگی واکه‌ای رخ داده است.

۳.۱.۵. فرایند تکرار

تکرار یکی از فرایندهای زایا در حوزه ساخت‌واژه یا صرف است. این فرایند در زبان فارسی برای ساختن واژه‌های جدید به کار می‌رود و مفاهیمی چون شدت، تأکید، افزایش، تداوم، انبوهی، بی‌شماری، جنس یا قسم را به پایه می‌افزاید و گاه علاوه بر تعمیم معنی پایه، مقوله را نیز تغییر می‌دهد. هرگاه پایه به‌طور کامل تکرار شود آن را تکرار کامل می‌نامند و در صورتی که تنها بخشی از پایه تکرار شود آن را تکرار ناقص می‌گویند (شقایق ۱۳۹۲: ۱۰۰). با این توضیح و باتوجه به نتیجه به دست آمده در بخش (۱.۵) می‌توان گفت در اسامی زرگری هر هجا دو بار ادا می‌شود که نوعی از فرایند تکرار را تداعی می‌کند، با این تفاوت که در هجای دوم همخوان [Z] جایگزین همخوان اول می‌گردد. در نهایت، باتوجه به اصول مطرح در رویکرد زایشی، سنجش اصل پیش‌بینی‌پذیری قاعده‌های به دست آمده از طریق بررسی نمونه‌های دیگر امکان‌پذیر است، بنابراین، در ادامه بحث به واکاوی گروه‌های دیگر خواهیم پرداخت.

۲.۵. افعال در گونه رمزی زرگری

افعال نیز در این گونه زبانی با استفاده از جزء افزوده [Z] ساخته می‌شوند. جدول زیر نمونه‌هایی از افعال زرگری را نشان می‌دهد.

جدول ۲. نمونه‌هایی از افعال در گونه رمزی زرگری

| ردیف | افعال | صورت نوشتاری فارسی معیار | واج نویسی فارسی معیار | آوانویسی زبان زرگری |
|------|------------------------|--------------------------|-----------------------|---------------------------------|
| ۱ | فعل لازم (حال ساده) | می‌نشینم | mi.ne.ʃi.nam | mi.zi.ne.ze.ʃi.zi.na.zam |
| ۲ | فعل لازم (گذشته ساده) | رفتند | raf.tand | ra.zaf.ta.zand |
| ۳ | ماضی بعید | خریده بودند | xa.ri.de bu.dand | xa.za.ri.zi.de.ze bu.zu.da.zand |
| ۴ | ماضی نقلی | رفته‌اند | raf.teʔand | ra.zaf.te.ze.ʔa.zand |
| ۵ | آینده | خواهی رفت | xâ.hi raft | xâ.zâ.hi.zi ra.zaft |
| ۶ | فعل متعدی (حال ساده) | می‌خورم | mi.xo.ram | mi.zi.xo.zo.ra.zam |
| ۷ | فعل متعدی (گذشته ساده) | خریدید | xa.ri.did | xa.za.ri.zi.di.zid |
| ۸ | ماضی بعید | دیده بود | di.de bud | di.zi.de.ze bu.zud |
| ۹ | ماضی نقلی | خریده‌ای | xa.ri.deʔi | xa.za.ri.zi.de.zeʔi.zi |
| ۱۰ | آینده | خواهیم خرید | xâ.him xa.rid | xâ.zâ.hi.zim xa.za.ri.zid |
| ۱۱ | «بودن» و «داشتن» | بودیم | bu.dim | bu.zu.di.zim |
| ۱۲ | | داشته‌ای | dâʃ.teʔi | dâ.zâʃ.te.ze.ʔi.zi |

در این گروه نیز همانند اسامی از میان افعال زرگری نمونه‌های مناسب که دارای واکه‌های مختلف هستند از جدول (۲) انتخاب می‌شوند. سپس، تفکیک هجایی آنها به شکل زیر انجام می‌شود:

(۵) می‌نشینم ← می‌زی‌نِزِشی‌زی‌نِزِم

mi.zi.ne.ze.ʃi.zi.na.zam → CV.CV.CV.CV.CV.CV.CV

۶) خریده بودند ← خَزْرِي زِي دِزِ بوزودَزَنْد

xa. za.ri.zi.de.ze bu.zu.da.zand → CV.CV.CV.CV.CV.CVC CV.CV.CV.CVCC

۷) می‌خورم ← می زِي خُزْرَم

mi.zi.xo.zo.ra.zam → CV.CV.CV.CV.CV.CVC

۸) داشته‌ای ← دازاش تِزِه ای زِي

dâ.zâ.te.ze.?i.zi → CV.CVC.CV.CV.CV.CV

قاعدهٔ هجابندی افعال فوق به صورت زیر است:

- 5) CV₁. ZV₁. CV₂. ZV₂. CV₃. ZV₃. CV₄. ZV₄C
- 6) CV₁. ZV₁. CV₂. ZV₂. CV₃. ZV₃C CV₄. ZV₄. CV₅. ZV₅CC
- 7) CV₁. ZV₁. CV₂. ZV₂. CV₃. ZV₃C
- 8) CV₁. ZV₁C. CV₂. ZV₂C. CV₃. ZV₃

همان‌گونه‌که در نمونه‌های (۵) تا (۸) مشاهده می‌شود در هجای دوم همخوان [Z] جایگزین همخوان اول شده و واکهٔ هجای دوم با واکهٔ هجای اول هماهنگی واکه‌ای پیدا کرده است. به‌علاوه، وجود دو فرایند درج و تکرار در این داده‌ها کاملاً مشهود است؛ بنابراین، تفکیک هجاها و تعیین قاعدهٔ هجابندی افعال گونهٔ رمزی زرگری دقیقاً مانند اسامی آن است که خود مؤید قابلیت پیش‌بینی‌پذیری قاعده‌های به‌دست‌آمده در گروه اسامی است. از سوی دیگر، در این داده‌ها نمونه‌های تک‌هجایی و چندهجایی و نیز انواع هجاها باز و بسته دیده می‌شود. به‌علاوه، در فعل بودند، هجای بستهٔ آخر دارای دو همخوان پایانه است که همراه با جزء افزوده به شکل (ZVCC) تلفظ می‌شود.

۳.۵. ضماین در گونهٔ رمزی زرگری

گروهی دیگر از داده‌های گردآوری‌شده مربوط به انواع ضماین در زبان زرگری است که نمونه‌هایی از آن در جدول (۳) ارائه شده است (در برخی از نمونه‌ها واژه‌هایی برای درک بهتر به همراه ضماین ارائه گردیده است مانند برای ایشان).

جدول ۳. نمونه‌هایی از ضمائر در گونه رمزی زرگری

| ردیف | ضمایر | صورت نوشتاری فارسی معیار | واج نویسی فارسی معیار | آوانویسی زبان زرگری |
|------|-----------------------|--------------------------|-----------------------|-----------------------------------|
| ۱ | ضمایر مفعولی با واسطه | برای ایشان | ba.râj-e ?i.ʃân | ba.za.râ.zâ.je.ze
?i.zi.ʃâ.zân |
| ۲ | ضمایر مفعولی | شما را | ʃo.mâ râ | ʃo.zo.mâ.zâ râ.zâ |
| ۳ | ضمایر فاعلی | آنها | ?ân.hâ | ?â.zân.hâ.zâ |
| ۴ | ضمایر مشترک | کتابِ خودم | ce.tâb-e
xo.dam | ce.ze.tâ.zâ.be.ze
xo.zo.da.zam |
| ۵ | ضمایر ملکی منفصل | کتابِ ما | ce.tâb-e mâ | ce.ze.tâ.zâ.be.ze
mâ.zâ |
| ۶ | صفات ملکی | کتابتان | ce.tâb-e tân | ce.ze.tâ.zâ.be.ze.tâ.zân |
| ۷ | ضمایر اشاره | این | ?in | ?i.zin |

در این قسمت نیز چند ضمیر با واژه‌های مختلف از جدول (۳) انتخاب و تفکیک هجا می‌شوند:

۹) آنها ← آزان هازا $?â.zân.hâ.zâ \rightarrow CV.CVC.CV.CV$

۱۰) کتابِ خودم ← کیزتازابز خوزودرَم

$ce.ze.tâ.zâ.be.ze \quad xo.zo.da.zam \rightarrow CV.CV.CV.CVC.CV.CVC \quad CV.CV.CV.CVC$

۱۱) این ← ای زین $?i.zin \rightarrow CV.CVC$

۱۲) برای ایشان (ایشون) ← بَرزازیِ ای زی شوزون

$ba.za.râ.zâ.je.ze \quad ?i.zi.ʃu.zun \rightarrow CV.CV.CV.CVC.CV.CVC \quad CV.CV.CV.CVC$

همان‌طورکه مشاهده می‌شود در این گروه نیز فرایندها و قاعده‌های به‌دست‌آمده در بخش (۱.۵). اعمال شده است. تنها نکته متفاوتی که از بررسی ضمائر فوق با گروه اسامی و افعال زرگری حاصل می‌شود آن است که در مثال‌های (۱۰) و (۱۲) کسره اضافه «َ» که در پایان واژه کتاب و برای و در مرز بین دو واژه آمده است، در فارسی معیار و زبان رمزی زرگری به همراه همخوان ماقبل خود یک هجا را تشکیل می‌دهند و یک هجای جدید نیز بعد از آن درج می‌شود. در پایان، قاعده هجابندی حاصل از مثال‌های فوق به شرح زیر است:

- 9) CV₁. ZV₁C. CV₂. ZV₂
 10) CV₁. ZV₁. CV₂. ZV₂. CV₃. ZV₃ CV₄. ZV₄. CV₅. ZV₅C
 11) CV₁. ZV₁C
 12) CV₁. ZV₁. CV₂. ZV₂. CV₃. ZV₃ CV₄. ZV₄. CV₅. ZV₅C

۴.۵. اعداد و ارقام در گونه رمزی زرگری

انواع گوناگون اعداد و ارقام زرگری گروهی دیگر از داده‌ها هستند که در قیاس با فارسی معیار در جدول (۴) ارائه شده‌اند.

جدول ۴. نمونه‌هایی از اعداد و ارقام در گونه رمزی زرگری

| ردیف | اعداد و ارقام | صورت نوشتاری فارسی معیار | واج‌نویسی فارسی معیار | آوانویسی زبان زرگری |
|------|---------------|--------------------------|-----------------------|---------------------|
| ۱ | اعداد و ارقام | سومین | sev.vo.min | se.zev.vo.zo.mi.zin |
| ۲ | | دهم | da.hom | da.za.ho.zom |
| ۳ | | چهار | tjâ.hâr | tjâ.za.hâ.zâr |
| ۴ | | پانزده | pânz.dah | pâ.zân.da.zah |
| ۵ | | بیست‌وسه | bist-o seh | bi.zis.to.zo.se.zeh |
| ۶ | | هفتاد | haf.tâd | ha.zaf.tâ.zâd |
| ۷ | | صد | sad | sa.zad |
| ۸ | | هزار | hezâr | he.ze.zâ.zâr |
| ۹ | | سیصد | si.sad | si.zi.sa.zad |
| ۱۰ | | دو میلیون | do mil.jun | do.zo.mi.zil.ju.zun |

تفکیک هجاها در نمونه‌هایی از جدول (۴) که در بردارنده واکه‌های مختلف هستند به صورت زیر است:

هفتاد ← هَزَف تازاد → CV.CVC.CV.CVC ha.zaf.tâ.zâd

سومین ← سِزُوُرُمی زین → CV.CVC.CV.CVC CV.CVC se.zev.vo.zo.mi.zin

دو میلیون ← دُوُرُمی یوزون

do.zo.mi.zil.ju.zun → CV.CVC.CV.CVC CV.CVC

آنچه از بررسی مثال‌های جدول (۴) حاصل می‌شود، همانندی قواعد و فرایندهای موجود

در ساخت اعداد و ارقام زرگری با قواعد و فرایندهای اعمال‌شده در گروه اسامی و گروه‌های دیگر است. اما نکته قابل توجه وجود تشدید^۱ در واژه سومین و تکرار همخوان «و» در این کلمه است که نوعی وام‌واژه عربی به‌شمار می‌رود. در این مورد نیز گونه رمزی زرگری به تبعیت از فارسی معیار یعنی زبان طبیعی که از آن نشئت گرفته است عمل می‌کند. نهایتاً، باتوجه به جداسازی هجاها در موارد فوق، قاعده هجابندی حاصل به‌صورت زیر است:

- 13) CV₁. ZV₁C. CV₂. ZV₂C
 14) CV₁. ZV₁C. CV₂. ZV₂. CV₃. ZV₃C
 15) CV₁. ZV₁. CV₂. ZV₂C. CV₃. ZV₃C

۵.۵. عبارات و جملات در گونه رمزی زرگری

نمونه‌های آخر مربوط به عبارات و جملات در زبان رمزی زرگری است که در جدول زیر نشان داده شده است:

جدول ۵. نمونه‌هایی از عبارات و جملات در گونه رمزی زرگری

| ردیف | عبارات و جملات | صورت نوشتاری فارسی معیار | واج نویسی فارسی معیار | آوانویسی زبان زرگری |
|------|--------------------|------------------------------------|-----------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۱ | اسم مرکب | دختردایی | dox.tar dâ.ji | do.zox.ta.zar
dâ.zâ.ji.zi |
| ۲ | صفت | بلند | bo.land | bo.zo.la.zand |
| ۳ | قید | فردا | far.dâ | fa.zar.dâ.zâ |
| ۴ | عبارت حرف اضافه‌ای | در کیف | dar cif | da.za.re.ze ci.zif |
| ۵ | صفت و موصوف | دانشمند دانا | dâ.nef.mand -e
dâ.nâ | dâ.zâ.ne.zel.ma.za
n.de.ze
dâ.zâ.nâ.zâ |
| ۶ | جمله | مریم دیروز در کلاس هنر ناراحت بود. | mar.jam di.ruz
dar ce.lâs-e
ho.nar
nâ.râ.hat bud | ma.zar.ja.zam
di.zi.ru.zuz
da.za.re.ze
ce.ze.lâ.zâ.se.ze
ho.zo.na.zar
nâ.zâ.râ.zâ.ha.zat
bu.zud |

۱. در زبان‌شناسی تشدید را جفت‌واج یکسان می‌گویند اما چون در فارسی واکه مشدد وجود ندارد این پدیده فقط در مورد همخوان‌ها روی می‌دهد؛ بنابراین، بهتر است آن را همخوان مکرر بنامیم. همخوان مکرر معمولاً در مورد واژه‌های دخیل عربی به‌کار می‌رود (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۹۲: ۳۱۷).

از بین مثال‌های جدول (۵)، عبارت دانشمندِ دانا و جملهٔ مریم دیروز در کلاس هنر ناراحت بود به شکل زیر تفکیک هجا می‌شوند:

(۱۶) دانشمندِ دانا ← دازانیش مَرَنَدِز دازانازا

dâ.zâ.ne.ze].ma.zan.de.ze dâ.zâ.nâ.zâ → CV.CV.CV.CVC.CV.CVC.CV.CV
CV.CV.CV.CV

(۱۷) مریم دیروز در کلاس هنر ناراحت بود ← مَرَرِیم دیزی روزوز دَرَرِز کِرَلازاسِنِ هُنَرَنَر نازارازا
حَرَت بوزود.

ma.zar.ja.zam → CV.CVC.CV.CVC

di.zi.ru.zuz → CV.CV.CV.CVC

da.za.re.ze → CV.CV.CV.CV

ke.ze.lâ.zâ.se.ze → CV.CV.CV.CV.CV.CV

ho.zo.na.zar → CV.CV.CV.CVC

nâ.zâ.râ.zâ.ha.zat → CV.CV.CV.CV CV.CVC

bu.zud → CV.CVC

در این عبارات نیز قواعد و فرایندهای دخیل در ساخت گروه‌های دیگر به چشم می‌خورد. به علاوه، در مثال (۱۶) مانند مثال‌های (۱۰) و (۱۲) کسرهٔ اضافه «ـِ» با همخوان قبل از خود تشکیل یک هجا را می‌دهد و هجای جدید هم بعد از آن درج می‌شود. همچنین، بررسی و تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که قواعد و فرایندهای به‌دست آمده نه تنها در واژه‌های یک‌هجایی بلکه در واژه‌های چندهجایی، عبارات حرف اضافه‌ای و جمله‌ها نیز اعمال شده‌اند. این موضوع خود مؤید اصل پیش‌بینی‌پذیری است.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر برای نخستین بار در چارچوب رویکرد زایشی به بررسی گونه‌ای از زبان‌های رمزی موسوم به گونهٔ رمزی زرگری تهران قدیم پرداخته و در پی پاسخ به سؤالات زیر است:

(۱) گونهٔ رمزی زرگری چه نوع زبانی است؟

(۲) چه فرایندهایی در ساخت گونهٔ رمزی زرگری عمل می‌کنند؟

در پاسخ به پرسش اول باید گفت گونهٔ رمزی زرگری یکی از معروف‌ترین لوترهای

همگانی در بین خانواده‌های فارسی‌زبان تهران قدیم است که معمولاً در میان طبقه‌های میانی جامعه، توده مردم و عموماً در بین زنان رایج بوده است. به علاوه، این گونه رمزی دارای پایه زبانی است، بنابراین، باید با تسامح کلمه زبان را در مورد آن به کار برد. استفاده از این بازی زبانی نیز نه تنها به طبقه‌های میانی جامعه بلکه به گروه اصناف و مشاغل هم نسبت داده شده است. از سوی دیگر، این زبان رمزی از جمله گونه‌های زبانی است که دو تفاوت عمده با زبان‌های ساختگی دارد:

(۱) زبان‌های ساختگی عموماً با هدف برقراری ارتباط بین سایر زبان‌ها و تعامل بیشتر بین افراد ایجاد می‌شوند (مانند زبان اسپرانتو در سطح بین‌المللی)، اما زبان‌های رمزی برای پنهان کردن گفت‌وگوهای خصوصی از افراد ناآشنا یا غیرمرتبط در محیط‌های عمومی ساخته می‌شوند (مانند گونه رمزی زرگری تهران قدیم).

(۲) ممکن است مبنای زبان‌های ساختگی با زبان‌های طبیعی متفاوت باشد، اما گونه زرگری مبنای طبیعی دارد و فقط نوعی قاعده آوایی خاص از هجا در ساختار واژه‌های آن درج می‌شود. درحقیقت، این زبان رمزی از زبان طبیعی بهره می‌گیرد و یک واحد واجی در زنجیر واجی کلمات آن به صورت متناوب درج می‌گردد. در نتیجه، شاید بتوان گفت زبان رمزی زرگری ترکیبی از زبان‌های طبیعی و ساختگی است، به طوری که مبنای طبیعی دارد و بر روی آن ساختاری ساختگی اعمال می‌شود.

پاسخ سؤال دوم نیز در نتایج حاصل از بررسی و تحلیل داده‌های این گونه زبانی نهفته است. همان‌گونه که در بخش (۵) به تفصیل بیان شد، ساخت اسامی، افعال، ضمائر، اعداد و ارقام و عبارات و جملات - یک‌هجایی یا چندهجایی، با هجای بسته یا باز و حتی وام‌واژه‌ها - در گونه رمزی زرگری دقیقاً منطبق با ساخت واژواجی کلمات در فارسی معیار است و تنها نوعی قاعده آوایی خاص از هجا در ساختار واژه‌های آن اعمال می‌شود. به عبارت دیگر، مبنای این گونه زبانی، یک زبان طبیعی (فارسی معیار) است که با اعمال قاعده درج هجا (ZV) ساخته می‌شود، بنابراین، فرایند اصلی عمل‌کننده در ساخت واژه‌های این زبان فرایند درج است. همچنین، نوع خاصی از دو فرایند هماهنگی واکه‌ای و

تکرار در ساخت این زبان دخالت دارند. در آخر می‌توان گفت کار دقیق بر روی انواع لوترها و زبان‌های رمزی ایران و بررسی این گنجینه‌های زبانی در چارچوب نظریات متفاوت زبان‌شناسی از پژوهش‌های مفید پیشرو است.

منابع

- آریان‌پور کاشانی، منوچهر و عاصی، سید مصطفی، ۱۳۹۱، فرهنگ جامع پیشرو آریان‌پور - فارسی به انگلیسی (۴ج)، تهران.
- آنی‌زاده، علی، ۱۳۸۶، «نگاهی به زبان‌های ساختگی»، فصل‌نامه نجوای فرهنگ، ش ۴، ص ۱۳۱-۱۴۲.
- افشار سیستانی، ایرج، ۱۳۷۷، کولی‌ها، تهران.
- انوری، حسن، ۱۳۸۸، فرهنگ فشرده سخن (۲ج)، تهران.
- باطنی، محمدرضا، ۱۳۸۴، فرهنگ فشرده معاصر انگلیسی - فارسی، تهران.
- بلوکباشی، علی، ۱۳۷۹، «زبان‌های رمزی در ایران»، یادنامه دکتر احمد تفضلی، به کوشش علی‌اشرف صادقی، تهران، ص ۱۰۹-۱۲۷.
- _____، ۱۳۸۰، «زبان‌های رمزی در ایران»، کتاب ماه هنر، ش ۳۵-۳۶، ص ۱۸-۷.
- تیلور، جان آر، و لیتل مور، جانت، ۱۳۹۶، راهنمای زبان‌شناسی شناختی، ترجمه و جیهه فرشی و نجمه فرشی، تهران.
- جم، بشیر، ۱۳۸۸، نظریه بهینگی و کاربرد آن در تبیین فرایندهای واجی زبان فارسی، رساله دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- حسینی معصوم، سید محمد، ۱۳۹۳، «تحلیل و توصیف گویش شناختی یک زبان رمزی خانوادگی خاص در مشهد»، دو فصل‌نامه فرهنگ و ادبیات عامه، س ۲، ش ۳، ص ۲۵-۴۷.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران.
- رضائی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۱، «بررسی و طبقه‌بندی گویش‌های کولیان ایران»، مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران، تهران، ص ۲۴۱-۲۵۸.
- زمردیان، رضا، ۱۳۴۸، «زبان‌های ساختگی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ش ۲۰، ص ۵۴۹-۵۵۶.
- شقایقی، ویدا، ۱۳۹۲، مبانی صرف، تهران.
- عابد، ندا و همکاران، ۱۳۹۴، «زبان‌های صنفی از مصر باستان تا امروز (پرونده لرها: زبان‌های برساخته برای دیگر بودن): گفت‌وگو با کوروش صفوی (هم‌دندانی، با مدیوم زبان)، مهدی سمائی (زبان

مخفی، افکار پنهان در پشت واژه‌ها)، فرزانه سجودی (زبان‌های برساخته، مرزبندی میان خود و دیگران)، مجید افشار (دیگه باید افتراشیم) و مصطفی طیب (واژه‌های عبری در قصایب)، پایگاه خبری - تحلیلی ماهنامه آزما (ویژه هنر و ادبیات)، س ۱۷، ش ۱۱۱، ص ۱۴-۲۸.

عبدالرشیدی، علی‌اکبر، ۱۳۹۲، زبان‌های ساختگی (با یادداشتی از دکتر محمدرضا باطنی)، تهران. عمید، حسن، ۱۳۴۲، فرهنگ فارسی عمید، تهران.

کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه، ۱۳۹۲، واج‌شناسی رویکردهای فاعده‌بنیاد، تهران.

معین، محمد، ۱۳۸۶، فرهنگ معین (یک‌جلدی)، تهران.

وثوقی، حسین، ۱۳۸۱، «توصیف زبان‌شناختی گویش زرگری رایج در روستای زرگر»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی: زبان و زبان‌شناسی، جلد دوم، ص ۳۶۱-۳۶۹.

هایمن، لاری ام، ۱۳۶۸، نظام آوایی زبان: نظریه و تحلیل، ترجمه یدالله ثمره، تهران.

همایونی، صادق، ۱۳۵۰، «قواعد زبان زرگری»، مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی (دانشگاه تهران)، ج ۱، ص ۳۵۸-۳۶۵.

Carr, P., 1993, *Phonology*, New York.

Chomsky, N., and Halle, M., 1968, *The Sound Pattern of English*, New York.

Crystal, D., 2008, *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, 6th ed, Malden.

Ferreira, V., and Bouda, P., 2009, "Minderico: An Endangered Language in Portugal", *Proceedings of Conference on Language Documentation and Linguistic Theory 2*, ed, P. K. Austin, et. al, London, pp. 95-106.

Fromkin, V., et al. 2003, *An Introduction to Language*, Boston.

Gumperz, J., 1973, "Speech Community", *Language and Social Context*, ed. P. P. Giglioli, London, pp. 219-231.

Ivanow, W., 1914, "On the Language of the Gypsies of Qainat (in Eastern Persia)", *Journal of the Asiatic Society of Bengal* 10, pp. 439-455.

_____, 1920, "Further Notes on the Gypsies in Persia", *Journal and Proceedings of the Asiatic Society of Bengal (N. S.)* 16. pp. 281-291.

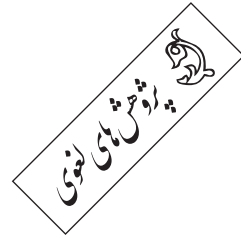
Kenstowicz, M., 1994, *Phonology in Generative Grammar*, Cambridge.

Lyovin, A. V., 1997, *An Introduction Language of the World*, New York.

Minorsky, V., 1986, *The Encyclopedia of Islam V*, Leiden, pp. 816-819.

Windfuhr, G., 1970, "European Gypsy in Iran: A First Report", *Anthropological Linguistics* 12, pp. 271-292.

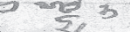
Yule, G., 1996, *The Study of Language*, Cambridge.



دربارهٔ واژهٔ *maysjyāna* در فرهنگ سکایی ختنی

مجید طامه (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)






maṇḍyāna «زنانه». این واژه بر رویهٔ برگ ۸۱ از دست‌نویس CH. II 003 معروف به جیوکه‌پوستکه آمده است. بیلی این واژه را *maysjāna* خوانده (Bailey 1969: 165) و در فرهنگ سکایی ختنی مدخلی مجزا به آن اختصاص داده و آن را «اداری» معنی کرده و مشتق از ریشهٔ ایرانی باستان **maiz-* و از هندواروپایی **meiǵh-* «ادار کردن» دانسته است (Idem 1979: 324). بیلی در ذیل این مدخل شاهد دیگری برای این واژه ارائه نداده است، از این رو می‌توان آن را تک‌آمد دانست. پیش از بیلی، کنو (1941) نیز دست‌نویس جیوکه‌پوستکه را قرائت و ترجمه کرده بود. خوانش کنو برای این واژه و معنی آن متفاوت با نظر بیلی است، کنو این واژه را *maṇḍyāṃna* خوانده و آن را صورت صرف‌شدهٔ *maṇḍī-* «زن» در حالت اضافی - برای جمع دانسته است (Konow 1941: 44, 97).





در دست‌نویس این متن، املاهای این واژه به صورت  آمده است (Bailey 1938: 106) نویسهٔ نخست در تصویر فوق بدون هیچ مشکلی در قرائت <ma> و نویسهٔ آخر <na> است، اما نویسهٔ میانی که در واقع در زمرهٔ نگاره‌های مرکب^۱ است بنابر خوانش کنو



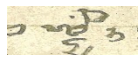
1. ligature

مرگب از نشانه‌های <na>، <da>، <ya>، <a> و <m> است که به صورت عمودی بر روی هم نوشته شده‌اند (به ترتیب n، d، y بر روی هم نوشته شده‌اند و سپس نویسه <a> به صورت حلقه‌ای در بالای آنها نوشته شده و نویسه <m> نیز به صورت نقطه‌ای بر بالای نگاره مرگب <ndy> و پیش از نویسه <a> نوشته شده است). اما بیلی نگاره مرگب میانی را متشکل از نشانه‌های <ya>، <sa>، <ja>، <a> و <m> دانسته است.

حال به ذکر دلایلی می‌پردازیم که مغایر خوانش بیلی از این واژه است. هرچند بخش

آغازی این نگاره مرگب  به نویسه  <ya> شبیه است، در عین حال بخش پایانی آن به نویسه  <na> هم شباهت دارد. بنابراین اولیتی برای <ya> دانستن نویسه فوق وجود ندارد. همچنین آنچه را بیلی <ys> خوانده است شباهتی به دونگاره^۱ <ysa> ندارد. این دونگاره در میان واژه، چنان‌که در این دست‌نویس نیز آمده، به شکلی دیگر ظاهر می‌شود، برای مثال در کلمه  <ayse> («من») نویسه <ya> به صورت کامل ظاهر شده و نویسه <sa> با نمود ناقص به صورت خطی در زیر آن که انتهای آن کمی متمایل به راست است، نشان داده شده است. نکته دیگر آنکه نویسه <ja> با نشانه خطی  در گونه تحریری

خط براهمی نوشته می‌شود، اما چنان‌که در نشانه خطی  دیده می‌شود، حلقه پایانی این نشانه خطی بنابر خوانش بیلی می‌بایست به سمت چپ می‌بود درحالی‌که دهانه حلقه به سمت راست نقش شده است. حلقه‌ای که به سمت راست است در واقع نمود ناقص نویسه <ya> است که در نگاره‌های مرگب ظاهر می‌شود. بنابراین این صورت به هیچ وجه نشان‌دهنده نویسه <ja> نمی‌تواند باشد. از این رو صورت  در نگاره  نشانه نویسه <ja> نیست بلکه نشان‌دهنده دو نویسه <dy> است. شکل ناقص نویسه مستقل <da>  نیز به لحاظ املا کاملاً با آنچه در نشانه خطی بالا ظاهر شده هماهنگ است.

همچنین در بند ۳۴ همین متن واژه‌ای با املاي  (Ibid: 104) آمده است، خوانش کنو (1941: 44) و بیلی (1969: 165) هر دو از این املا *<mandyām>* است. نگاره مرگب در کلمه بالا یعنی  با کمی تفاوت شبیه نگاره مرگب میانی  در کلمه  است که بیلی آن را در بند ۳۶، به اشتباه، *maysjāna* خوانده و مدخلی برای آن در فرهنگ سکایی ختنی آورده است. بنابراین برپایه شواهد املایی خود متن نیز می‌توانیم بر خوانش *mandyāna* صحه گذارده و خوانش *maysjāna* را کنار بگذاریم.

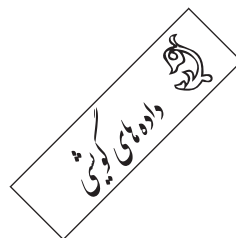
نکته دیگری که باید درباره واژه *mandyāna* به آن اشاره کنیم به ساخت‌واژه یا مقوله صرفی آن باز می‌گردد. برپایه ترجمه کنو از جمله *aharīna mandyāna āchā bīša jimdā* («بر همه دیگر بیماری‌های زنان غلبه می‌کند») (Konow 1941: 45) و ذکر ستاک *mandī-* («زن») در واژه‌نامه پایانی کتابش می‌توان گفت کنو واژه *mandyāna* را در حالت اضافی - برای جمع مؤنث از اسم *mandī-* فرض کرده است. اما در خود این متن صورت صرف‌شده *mande* («زن») در حالت اضافی - برای جمع همواره به‌صورت *mandyām* آمده است، برای مثال در بندهای ۳.۲۷، ۳.۳۴، ۴.۶۸. از این گذشته در این متن حتی یک‌بار هم در واژه‌هایی که در حالت اضافی - برای جمع صرف شده‌اند پایانه *-āna* ظاهر نشده است و در غالب موارد پایانه صرفی اضافی - برای جمع *-ām* است. پس با این توصیف واژه *mandyāna* را نباید در حالت اضافی - برای جمع در نظر بگیریم.

از جمله پسوندهای صفت‌ساز در ختنی پسوند *-āna* است که علاوه بر ساخت صفت فاعلی ناگذر از ماده مضارع برای ساخت صفت از اسم نیز به‌کار می‌رود، برای مثال صفت *strīyāna-* («زنانه») از اسم *strīyā-* («زن») و پسوند *-āna* ساخته شده است یا صفت *rrundāna-* («شاهانه») متشکل از اسم *rrund-* («شاه») و پسوند *-āna* است (برای کاربرد این پسوند، نک: Degener 1986: 83). بنابراین *mandyāna* را نیز می‌توانیم صفت و از ستاک *mandyāna-* در حالت نهادی - برای جمع مذکر به‌شمار آوریم. ستاک *mandyāna-* متشکل از صورت دیگری از اسم *mande* و پسوند *-āna* است. از این رو جمله *aharīna*

ماندیا آچا بیسا جیمدا (همه دیگر بیماری‌های زنانه را نابود می‌کند) ترجمه کرد.

منابع

- Bailey, H. W., 1938, *Codices Khotanenses: India Office Library Ch. ii 002, Ch. ii 003, Ch. 00274 Reproduced in Facsimile with an Introduction*, Copenhagen.
- _____, 1969, *Khotanese Texts I-III*, Second Edition. Cambridge.
- _____, 1979, *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.
- Degener, A., 1986, *Khotanische Suffixe*, Wiesbaden.
- Konow, S., 1941, *A Medical Text in Khotanese: Ch. II 003 of the India Office Library with Translation and Vocabulary*, Oslo.



گویش خوئینی

محمد حسن دوست (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

خوئین روستایی است در جنوب غربی زنجان. برای رسیدن به آنجا، باید جاده اصلی زنجان به بیجار را طی کرد و در کیلومتر هفتادوپنج، به سمت شمال، وارد یک جاده فرعی آسفالت‌شده. مقصد نهایی این جاده، که پنج کیلومتر طول دارد، روستایی است بسیار زیبا در دره‌ای محصور از درختان جنگلی به‌ویژه گردو، به نام خوئین.

ساکنان این روستا، گویشوران یکی از گویش‌های کهن ایرانی بوده‌اند؛ این گویش، که آن را باید خوئینی خواند، با دیگر گویش‌های کهن آذربایجان مربوط و از جمله گویش‌های آذری است. به‌علت مهاجرت ساکنان خوئین و نفوذ زبان‌های فارسی و ترکی، این گویش متأسفانه رو به نابودی نهاده است. تا آنجا که نگارنده مطلع است، تنها اطلاعاتی که پیش از این درباره این گویش، مستقلاً ارائه شده، یکی مقاله‌ای است از احسان یارشاطر (2003)، با عنوان «گویش خوئینی»، که به مباحث دستوری این گویش پرداخته، و دیگری مقاله‌ای است کوتاه از منوچهر ستوده (۱۳۳۷)، با عنوان «خوئینی یکی از لهجه‌های آذری»، شامل یک‌صد و پنجاه و اندی واژه و یک ترانه، که در جلد ششم فرهنگ ایران‌زمین، به چاپ رسیده است. مقاله یادشده، حاصل زحمت احمد قنات‌آبادی است که به‌هنگام عزیمت بدان

صفحات، به گردآوری این لغات اقدام کرده‌اند.

شوق آشنایی با این گویش و گردآوری لغات آن، مرا بر آن داشت تا همراه با دوست و هم‌سفرِ دانشمند، آقای فرهاد طاهری، پژوهشگرِ تاریخِ معاصرِ ایران، بدان روستا سفر کنم. روز جمعه، هفدهم مهرماه سال ۱۳۹۴ رو به سوی روستای خوئین نهادیم. یافتن گویشورِ خونینی، در روستایی که همه ساکنان آن را ترک‌زبانان تشکیل می‌دادند، کار چندان دشواری نبود. با پرس‌وجو، پیرمرد هشتاد و دو ساله‌ای را به من معرفی کردند که ظاهراً تنها کسی بود که می‌توانست مرا در مقصودم یاری کند.

آقای مرتضی سلیمانی که سوادِ اندک، اما اشعاری بسیار از شاعران متقدمِ فارسی‌زبان، و نیز اشعاری فراوان از دیوانِ ترکیِ شهریار از برداشتند، با آغوش باز ما را پذیرفتند و در مدت دوسه ساعتی که در منزلشان بودیم با گشاده‌روی و بردباری و علاقه، که لازمهٔ چنین نشست‌هایی است، به سؤالاتم پاسخ دادند؛ یادآور می‌شوم به گفتهٔ آقای سلیمانی، بسیاری از ساکنان روستای خوئین، در سال‌های اخیر، به شهرها و روستاهای مجاور مهاجرت کرده‌اند؛ آقای سلیمانی پیشنهاد کردند اگر فرصتی دست داد، به روستای سفیدکمر، از روستاهای نزدیک خوئین، که مهاجرانِ خوئینیِ زیادی را پذیرفته نیز سفر کنم تا با عدهٔ بیشتری از گویشورانِ خوئینی آشنا شوم؛ این فرصت تاکنون متأسفانه دست نداده است.

آنچه از این ملاقاتِ کوتاه حاصل شد، نشان می‌دهد در این گویش از اِرگتیو، که ویژگیِ بسیاری از گویش‌های ایرانیِ نوِ غربی است، خبری نیست. جنسِ دستوری نیز، که از خصوصیاتِ گویش‌های این ناحیه است، از میان رفته؛ اما وجودِ کلماتی نظیر *kārda* و *pašma** که زمانی ظاهراً به شکل **kārda* و **pášma** تلفظ می‌شده و به لحاظ جنس دستوری، مؤنث به‌شمار می‌آمده‌اند، نشان می‌دهد زمانی جنسِ دستوری در این گویش وجود داشته است. نمونه‌هایی که از افعالِ این گویش، در مقالهٔ ستوده آمده نیز، علی‌رغم ابهاماتی که در آن هست، بسیار جالب است و بررسیِ اختصاصیِ آن، زمانی دیگر، می‌طلبد. اینک برخی خصوصیاتِ آواییِ گویشِ خوئینی، که پیوستگیِ آن را با گویش‌های ایرانی

شمال غربی، نمایان می‌سازد، بررسی، و سپس فهرستی از لغات گردآورده این گویش را ارائه خواهیم کرد. برای استفاده خوانندگان و علاقه‌مندان به مباحث گویشی، در این فهرست، لغات گویش خوئینی را، که در مقاله ستوده آمده است نیز، آورده‌ام. لغات مقاله یادشده را، با علامت * مشخص کرده‌ام؛ ضمن آنکه باید یادآور شوم برخی از کلماتی که من ضبط کرده‌ام، با ضبط همین کلمات در مقاله مذکور، اندکی متفاوت است.

تحوّل واج ایرانی باستانی *s (> *ts) به *k؛ نظیر sæg «سنگ» (> *asanga-).
 تحوّل واج ایرانی باستانی *z (> *dz) به *g[h]؛ نظیر zāmā «داماد» (> *zāmātar) و
 az «من» (> *azam).

تحوّل خوشه واجی ایرانی باستانی *sp (> *tsw) به *kw؛ نظیر səba «سگ» (> *spaka-).
 و səbi «سفید» (> *spaita-).

تحوّل خوشه واجی ایرانی باستانی *dv- به *b؛ نظیر bar «در، درب» (> *dvar-).
 تحوّل خوشه واجی ایرانی باستانی *θr (> *hr) به *r؛ نظیر a:r(-ga) «آسیاب» (> *arθra-).

تحوّل واج ایرانی باستان *j به *ž؛ نظیر vo-žan «بادزن» (> *vāta-jana-). و žanek
 «زن» (> *janaka-).

تحوّل خوشه واجی ایرانی باستانی *fr- (> *hr) به *r؛ نظیر a:rā «فردا» (> *fratāka-).
 و ahrā (> *fratāka-).

تحوّل خوشه واجی ایرانی باستانی *xt به *t؛ نظیر dærtəg «دختر» (> *duxtra-).
 patare «پخته» (> *paxta-). و āmotare «پادداده، آموخته» (> *ā-muxta).

از نکات جالب، تحوّل *hv- ایرانی باستان به *xw- در این گویش است (این واج در لغاتی نظیر خواهر و خوردن، در فارسی کهن، واو معدوله خوانده می‌شده است)؛ نظیر xwarāg «گرسنه» (مشتق از hvar- «خوردن»)، و xwārš «خورشید» (> *hvar-xšaita-).

| | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| bar: در، درب. | abr*: ابرو. |
| ba:ra [bara*]: بیل. | a:g [ag*]: تخم‌مرغ. |
| berem beste*: گریه کرده. | a:gə-kara karg: مُغِ کُرچ. |
| bərā [bero*]: برادر. | alang: شاخه. |
| bərəmbəg: گریه. | albor: الک، غربال. |
| bəz: بُز. | alo-kalog: کلاغ‌جاره. |
| bəzla: بُزغاله. | āmotare*: یادداده. |
| bi: به (میوه معروف). | andami*: سردی. |
| bāišəma [bolšema*]: بالش، مَتکا. | ang: زنبور (قس فارسی: اَنگِین). |
| bonja: عروسک. | angəla [angela*]: بازو. |
| brav: (؟) ابرو. | angəla [angela*]: آستین. |
| bun*: باد. | anguin [angun*]: عسل. |
| čakčaku: دارکوب. | anguna-ang: زنبور عسل. |
| čāl: چاه. | angūr: انگور. |
| čapalāq: سیلی، چک. | angušta*: انگشت. |
| čaxu: چاقو. | angušta-vəlg: انگشتانه. |
| čel*: چهل. | ankešde*: دیده. |
| čey*: پستان. | anšte*: نشسته. |
| čəkka: قطره، چکّه. | a:rā: فردا (> *fratāka*). |
| čərow: چراغ. | araz: بهمن. |
| či*: چیز. | arga [arga*]: آسیاب. |
| čona: چانه. | argāte*: خریده. |
| čuār [čuvor*]: چهار. | argavān [argavān*]: آسیابان. |
| čuvordeh*: چهارده. | arkuste: زده. |
| dabent: باقلا. | arz: اشک (قس فارسی: اُرْس). |
| dada: پدر. | asta: استخوان؛ هسته میوه. |
| dajestare*: درد می‌کند. | avr: ابر. |
| dakāy*: پوشیدن. | az: من (ضمیر شخصی). |

| | |
|--------------------------------------|----------------------------------|
| ge:zəg: جارو. | [dan*] da:n. دهان. |
| [gelek*] gələg: چشم. | da:na-gəlarzəg: دهان‌دژه. |
| gələg-sar: پلکِ چشم. | dandon*: دندان. |
| gəlla: قطره، چکّه. | dar*: درخت. |
| gərri: گِره. | daruta: داروتک، کابوس. |
| göbalag: قارچ. | darzan: سوزن، درزن. |
| guars*: ارزن. | das*: دست. |
| gugula: گوساله. | dassa: نخ، رشته (قس فارسی: دسه). |
| gunda: چانهٔ خمیر، گنده. | [deh*] da: ده. |
| guš*: گوش. | [dev*] dəv: دو. |
| guš aršāy*: گوش کردن. | dəmmajin: داس، دهره. |
| gužd*: گوشت. | [deltək*] dərtəg: دختر. |
| haft*: هفت. | dim*: صورت. |
| haftād*: هفتاد. | du: دوغ. |
| hama-vayg: هَوو. | düməg: دُنب، دُم. |
| hast*: هشت. | dumdug: منقار. |
| haštād*: هشتاد. | duvānzdeh*: دوازده. |
| havang: هاون. | duwār: دیوار. |
| havdeh*: هفده. | ente*: نوشیده. |
| haždeh*: هجده. | everəg: کلید. |
| hezār*: هزار. | foru: رعدوبرق. |
| hoqqotu: سکسکه. | foru damestare*: برق می‌زند. |
| i:va: بیوه. | gab kāy*: گپ زدن. |
| izəm: هیزم. | [gandem*] ga:ndəm: گندم. |
| jeba*: قبا. | [gerāva*] gərava: جوراب. |
| kalāg: کلاغ. | gerdekān: گردو. |
| kālök*: خربزه. | gery*: قفا. |
| karatanəg: تارِ عنکبوت، تارِ عنکبوت. | [gev*] ge:v: جو. |

| | |
|--------------------------------------------|-----------------------------------|
| کاردا: kārda | [leng*] læng: لنگ. |
| kāreste*: کاشته. | længəm-bən: کفِ پا. |
| karg*: مرغ. | lif*: لحاف. |
| kargəlān: مُرغدانی. | londi: گهواره. |
| kargli: فضلهٔ مُرغ. | lovosk*: [lovusk*]: روباه. |
| kejerek*: خندید. | malaka: قاشق. |
| ke:lig [kelek*]: گربه. | maqār: غار. |
| kella: سَر. | [mara*] ma:ra: موش. |
| keridāre: کشیده. | [maljik*] marjig: گنجشک. |
| key: خانه. | marz*: مگذار! (قس فارسی: مَهَل!). |
| kəfa: کپک. | mego*: ماده‌گاو. |
| kəft: تاب (وسيلهٔ بازی). | merd*: مرد. |
| kəl: دوربین، لوچ (قس فارسی: کُل «ناقص») | merd: شوهر. |
| klu*: کلوخ. (؟) | məjig: مُژه. |
| ko*: سبزی. | mər̄ra: فاله. |
| koftar: کبوتر. | məzɡ: مغز. |
| kosa*: کاسه. | [mijek*] mijik: عدس. |
| kössəx: لاک‌پشت (قس فارسی: کَشَف) | mru (؟): امروز. |
| kovo bedāre*: سبز شده. | mšav (؟): امشب. |
| küg: کدو. | mu*: مو. |
| kuja: دگمه (قس فارسی: کُج). | mulmulak: مارمولک. |
| kulāg: کلاه. | murjona: مورچه. |
| kulasang: فلاخن. | mušt: مُشت. |
| kul-zuwān: زبانِ کوچک. | muštəg: کفِ دست. |
| kušdeg*: کمربند (قس فارسی: کُشتی «زُنار»). | muza*: مگس. |
| kuwakun: سرفه. | [nah*] na: نُه. |
| lavāš-bənd: رَفیده. | nana: مادر. |
| lavənj: لَب. | [nangu*] na: ناخن. |

| | |
|--------------------------|-----------------------------------------|
| pe:r: پهن، تپاله. | na:ngu: نیشگون. |
| pero: پس فردا. | navad*: نود. |
| pəspəsa: جُعل، گوگال. | navesta*: گردش کرده. |
| pil(l)ə: بزرگ. | [neyah*] niya: نخود. |
| pil(l)ə-bābā: پدربزرگ. | nezdeh*: نوزده. |
| pil(l)ə-nana: مادر بزرگ. | nək: سقفِ دهان، کام (قس فارسی: ناک، نگ) |
| piorjig: آروغ. | nowča: ناودان. |
| pizah*: شکم. | noya [noyah*]: ناف. |
| pošna: پاشنه. | nozi*: خوب است. |
| puanzdeh*: پانزده. | odey*: فروختن. |
| pustah*: پوست. | odoni*: آبادی، ده. |
| qarušk*: خرگوش. | olenč: خاکستر. |
| qoresg [gorusk*]: خروس. | ome*: آمده. |
| qa:za: جُلِبک، جُلِ وزغ. | ostən: آهن. |
| qazqān: دیگ. | ošima*: ماه (قس فارسی: آیشم). |
| qazqonə-bən: ته‌دیگ. | otaš*: آتش. |
| rāhati: قیف. | ow: آب. |
| raz: باغ. | owu-malaka: بچهٔ قورباغه. |
| rəvəg [revək*]: روده. | oynakā: آینه. |
| rišta: ریسمان، طناب. | pālān-duz: کفش‌دوزک. |
| roba*: زود باش! | pari: پرویز. |
| ruwan [rovan*]: روغن. | parvona: پروانه. |
| sāgəna [sāgene*]: سایه. | pašma: پشم. |
| say*: صد. | patare*: پخته. |
| se*: سه. | pawjār: کفش. |
| sebeze*: پدرسگ [دشنام]. | pelpel: فلفل. |
| se:f [sef*]: سیب. | penj*: پنج. |
| se:l: سطل. | penjo*: پنجاه. |

| | |
|----------------------------|---------------------------------|
| tergarg: تگرگ. | *setora: ستاره. |
| *tergasta: تگرگ. | səba: [seba*] سگ. |
| tərš: ترش. | səba-kutəg: توله سگ. |
| tig: خار، تیغ. | səbi: سفید. |
| trašta (?): تیشه. | səbi-jigar: شُش. |
| tuzunbala: مثنه. | səg: سنگ. |
| *ülle: [ulle*]: یک. | si: سی. |
| uštəg: صغیر، سوت. | *simyal: سبیل. |
| valg*: برگ. | *sinzdeh: سیزده. |
| valu*: ادار. | siyā: سیاه. |
| va:r [var*]: برف. | siyā-jigar: جگر. |
| vara: برّه. | *šalvor: شلوار. |
| vararne: کرده، انجام‌داده. | šana: شانه بوجاری. |
| varg*: گرگ. | šāq: شاخ. |
| vənəg [venek*]: بینی. | šast: شصت. |
| vənəg-xulə: سوراخ بینی. | šaš [šiš*]: شش. |
| vəngə-ow: آب بینی. | šayg [šeg*]: پیراهن. |
| vayg [veyg*]: عروس. | še'e: رفته. |
| veyva*: عروسی. | šet*: شیر. |
| vəg: گرده. | šimij [šemji*]: شپش. |
| vəjja: وجب. | šonah [šonah*]: شانه، کتف. |
| vəl: شکوفه؛ گل. | šonavi: الک، غربال. |
| vinde*: دیده. | *šuanzdeh: شانزده. |
| vist*: بیست. | ta:l: تلخ. |
| volum: ولرم. | taššig: تشنه. |
| voron*: باران. | *tavi: پیشانی (قس فارسی: تویل). |
| vo:ša: خوشه. | terāki*: تاریکی. |
| voti*: بلند شد. | *terfang: تفنگ. |

| | |
|-------------------------|------------------------------------|
| xwarāg: گرسنه. | vožan: بادزن. |
| xwārš [xoārš*]: خورشید. | xāli*: قالی. |
| yānzdeh*: یازده. | xālu*: لباس. |
| zāmā*: داماد. | xarānəg: ناقچه. |
| zande*: زائیده. | xendekār*: هندوانه. |
| zarāj: کبک. | xerxera: سیبِ آدم. |
| zeyla*: پسر. | xərtxərt: غضروف. |
| zəgəl: زالو. | xoande [=xwande]: خوانده. |
| zir: دیروز. | xoāy [=xwāy]: خوردن. |
| zānəg [zonek*]: زانو. | xow [xo*]: خواهر. |
| zuwān [zuvon*]: زبان. | xok*: خاک. |
| zanek*: زن. | xotte*: خوابید. |
| zang: زنگار. | xulə: سوراخ. |
| zazəg: تشی، ژوژه. | xurdəg: بچه. |
| že:g: آغوز، فلّه. | xuwa: پارو (قس فارسی: خویه «پارو») |

منابع

- ستوده، منوچهر، ۱۳۳۷، «خونینی یکی از لهجه‌های آذری»، فرهنگ ایران زمین، ج ۶، ص ۳۲۴-۳۲۷.
 Yarshater, E., 2003, "The Xo'ini Dialect", *Persica* 19, pp. 165-182.

اصطلاحات مربوط به گیوه و گیوه‌دوزی در آباده*

محمدامین صراحی (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه گیلان)

۱. مقدمه

شهرستان آباده در شمال استان فارس با مرکزیت شهر آباده قرار دارد. این شهرستان از شرق به شهرستان ابرکوه در استان یزد، از جنوب به شهرستان خرمبید، از غرب به شهرستان اقلید و سمیرم و از شمال به استان اصفهان متصل است. فاصله مرکز شهرستان تا شیراز ۲۷۵ کیلومتر است و در فاصله ۲۰۰ کیلومتری جنوب مرکز استان اصفهان قرار دارد. این شهرستان در محدوده جغرافیائی ۵۱ درجه و ۲۱ دقیقه طول شرقی و ۲۱ درجه و ۴۶ دقیقه تا ۳۱ درجه و ۴۵ دقیقه عرض شمالی قرار گرفته است.

شهر آباده از شهرهای فرهنگی و سیاحتی شمال استان فارس است. از نظر اقلیمی از شهرستان‌های سردسیر و معتدل استان به‌شمار می‌آید و این امر در ساختار معماری سنتی و لباس‌های محلی این منطقه قابل تأمل است. صنایع دستی آباده نظیر قالی، منبت‌کاری،

* نویسنده این مقاله بر خود واجب می‌داند از دو هنرمند و استاد گران‌قدر گیوه‌دوزی شهرستان آباده، استاد شیوه‌کش یزدانخس همت‌مکان و فرهنگی برجسته، استاد گیوه‌دوز علی‌اکبر عسگری که وقت گران‌بهای خود را در اختیار اینجانب قرار دادند و با سعه صدر و حوصله فراوان تمام اطلاعات مربوط به شیوه‌کشی و گیوه‌دوزی خود را انتقال دادند تشکر و قدردانی کند.

گیوه‌دوزی از شهرت جهانی برخوردار است. خوشبختانه در سال‌های اخیر جوانان و نوجوانان این شهرستان علاقه زیادی به هنر منبت‌کاری از خود نشان می‌دهند.

ملکی و گیوه‌های آباده نیز در نهایت ظرافت و استحکام تهیه می‌شده و در نوع خود بی‌نظیر بوده است. بر اساس گزارش کمیسیون ملی یونسکو در ایران (ایران‌شهر، جلد دوم، ۱۸۱۳)، دهه‌های ۱۳۲۰ تا تقریباً اوایل دهه ۱۳۴۰ را می‌توان اوج رونق و شکوفایی این هنر در مناطقی مانند اصفهان، کرمانشاه، آباده و شهرهای دیگری که در این زمینه فعالیت می‌کردند دانست، به‌صورتی که بر اساس همین گزارش، تا اوایل دهه ۱۳۴۰ بیش از پنجاه کارگاه فعال ملکی یا گیوه‌دوزی با تولید سالانه بیش از ۲۵۰۰۰ جفت گیوه در شهر آباده مشغول به فعالیت بوده‌اند. اما در سال‌های اخیر، این صنعت ظریف به دلایل متعددی از جمله آیین‌نامه‌های مربوط به لباس و کفش کارمندان دولت در دهه ۱۳۳۰ که به موجب آن کفش چرمی به‌عنوان کفش رسمی اداری توصیه می‌شود و نیز تأسیس کارخانه‌های صنعتی کفش، مانند کفش ملی، وین و بلا که کفش‌های چرمی را با قیمتی بسیار ارزان‌تر از گیوه در اختیار مردم قرار می‌دادند (برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نک: صداقت‌کیش ۱۳۶۵)، به‌تدریج این پای‌افزار سنتی ایرانیان که بیش از هزار سال سابقه دارد با کاهش خریداران روبه‌رو شد (سرلک ۱۳۷۷). در نتیجه کارگاه‌های گیوه‌دوزی نیز یکی پس از دیگری تعطیل شدند و شوربختانه در زمان انجام این تحقیق (بهار ۱۳۹۶)، در شهرستان آباده تنها یک استاد شیوه‌کش و دو استاد گیوه‌دوز باقی مانده‌اند و علی‌رغم اینکه از سن بازنشستگی ایشان نیز سال‌ها گذشته است هنوز به برپا داشتن این هنر و پیشه مشغول‌اند.

به‌دلیل رکودی که این هنر و صنعت سنتی با آن روبه‌رو است و چه بسا با مرگ این هنر و ازگان مربوط به آن نیز به ورطه فراموشی سپرده شود، هدف از انجام این تحقیق گردآوری واژه‌ها و اصطلاحاتی است که درباره گیوه و گیوه‌دوزی در شهرستان آباده استفاده می‌شده‌اند. برای جمع‌آوری داده‌های این تحقیق، مصاحبه‌های شفاهی با این استادان ضبط شدند و سپس اصطلاحات مرسوم و توضیحات آنها استخراج شدند. برای راحتی تلفظ، آوانگاری این اصطلاحات نیز بر اساس گونه زبانی آباده‌ای ارائه می‌شوند.

۲. اصطلاحات مربوط به گیوه و گیوه‌دوزی

ملکی /maleki/: یا گیوه از سه قسمت رویه، کمر و تخت گیوه ساخته می‌شود (نک: سرلک ۱۳۷۷؛ نیکویی و همکاران ۱۳۹۴)، به همین دلیل در کار ساخت گیوه یا ملکی سه استاد روارچین /ruwâr-čîn/، شیوه‌کش /šive keš/ و گیوه‌دوز به‌صورت جداگانه و مستقل از یکدیگر کار می‌کنند.

الف) رویه گیوه

رووار /ruwâr/، ریوار /riwâr/، رووه /ruwe/: رویه گیوه، معمولاً از نخ پنبه‌ای بسیار تابیده‌شده، نخ ابریشمی یا نخ پلاستیکی بافته می‌شود، شکلی ذوزنقه‌ای و بین هجده تا بیست سانتی‌متر طول دارد. پس از اتمام، کنار رووار بین هفت تا ده سانتی‌متر برای پشت و پاشنه بافته می‌شود تا دو طرف رووار به یکدیگر متصل شوند. رووار اغلب دارای نقش‌های هندسی و ظریفی است. از آنجاکه گیوه چپ و راست ندارد، جفت رووار شبیه و اندازه هم بافته می‌شوند.

انواع رویه:

(۱) قلابی: از نخ پلاستیک و ابریشمی دوخته می‌شود؛ (۲) سوزنی: الف) بی‌پاشنه: بغلک پاشنه نمی‌خورد و روی خود رووار هم دارای نقش‌هایی است که به آن پنجره /penjere/ گفته می‌شود. ب) پاشنه‌دار: دارای بغلک و پاشنه است.

پیش‌پنجه /piš-penje/: قطعه‌ای ذوزنقه‌ای شکلی است که روی رووه قرار می‌گیرد و طبق سنت روی آن هم با سه لوزی نقش می‌اندازند. این بافت مشبک نقش‌پردازی‌شده یا همان پیش‌پنجه برای مقاومت بیشتر و زیبایی رووار استفاده می‌شود.

رووار چیدن /ruwâr čidan/: به عمل بافتن رووار با استفاده از نخ پنبه‌ای یا ابریشمی و قلاب روواردوزی یا رووار چیدن می‌گویند.

رووارچین /ruwâr-čîn/: به کسی که عمل بافتن رووار را انجام می‌دهد رووارچین می‌گویند.

رووارچین‌ها معمولاً بانوان خانه‌داری هستند که کنار انجام وظایف خانه رووارچینی نیز انجام می‌دهند.

رووار شستن /*ruwâr šustan*/: برای تمیز کردن رووار آن را سه بار در آب جوش و پودر لباس‌شویی و بعد از آن با آب سرد می‌شویند و در آفتاب نگه می‌دارند تا دونم (دارای نم کم) شود و برای کوبیدن آماده شود.

ب) تخت گیوه

شیوه /*šive*/: به تخت سنتی کف گیوه یا ملکی که از جنس پارچه و کتان است و نوارهایی چرمی برای استحکام در وسط آن به‌کار می‌رود شیوه می‌گویند. ساختن شیوه نیاز به مهارت بسیار بالایی دارد.

شیوه‌کشی /*šive-keši*/ یا تخت‌کشی. برای درست کردن کف گیوه، استاد شیوه‌کش ۱۵۰ جفت تکه پارچه را به قطعات کوچک مساوی می‌چیند که به این عمل شرمه‌شمره کردن /*šerme-šerme kardan*/ نیز می‌گویند. این قطعات پارچه نسبت به نوع گیوه بین سه تا هشت سانتی‌متر عرض و ده تا پانزده سانتی‌متر طول دارند. هر یک از این قطعات را به‌صورت منظم چهارتا می‌کنند و بر روی سندان با مشت می‌کوبند تا کاملاً فشرده شوند. سپس این قطعات کوچک پارچه را که به آنها دنده /*dande*/ می‌گویند در سه قسمت ۵۰ جفتی کنار یکدیگر قرار می‌دهند. سپس این سه قسمت را کنار یکدیگر قرار داده و با دروش /*derowš*/ ویژه‌ای که بلندتر از دروش‌های دوخت‌ودوز است و فقط برای سوراخ کردن به‌کار برده می‌شود و همیشه در منقلی از آتش گرم نگه داشته می‌شود، شش سوراخ در طول پارچه ایجاد می‌کنند. از وسط این سوراخ‌ها دوال /*duwal*/ که تسمه نازکی از جنس چرم است گذارنده می‌شود تا باعث استحکام و قدرت شیوه گردد. برای اینکه دنده‌ها از هم فاصله نگیرند، به‌وسیله نخ ضخیم و چندلایی دور شیوه یا تخت گیوه را پرک می‌زنند. سپس با کاردی فلزی به نام شفره اطراف آن را می‌برند تا به‌شکل کف پا در بیاید. در انتها، برای استحکام بیشتر محلول

حاوی کتیرا را روی شیوه می‌مالند تا علاوه بر استحکام بخشیدن، شیوه را براق‌تر و زیباتر نیز کند.

شیوه‌کش /šive-keš/: به استادی که تخت گیوه را می‌سازد شیوه‌کش می‌گویند.
پرک /parak/: نخعی است چندلایه از جنس موی بز که برای محکم کردن و ثابت نگاه داشتن دنده‌ها در حاشیه شیوه دوخته می‌شود.
پرک توویدن /parek towidan/، پرک زدن /parek zadan/: به عمل دوختن پرک گفته می‌شود.

گنه /gene/ یا دنده /dande/: به هر لایه‌ای از پارچه که در شیوه به‌کار برده می‌شود گنه یا دنده می‌گویند.

ابزارهایی که در شیوه‌کشی استفاده می‌شوند عبارت‌اند از:
بلددروش /balad-derowš/: برای ایجاد جای میخ در درون شیوه استفاده می‌شود.
بلدپس‌وپیش /balad-pas-o piš/: برای سوراخ کردن چرم استفاده می‌شود.
شفره /šefre/: برای دورچینی شیوه و خرد کردن و بریدن چرم استفاده می‌شود.
پلیس /pelis/: ابزاری فلزی با نوکی چاقوماند و تیز است که برای تراشیدن موی چرم و عملی شبیه دباغی استفاده می‌شود.

چوق دوال‌کش /čū-γ-e duwâl-keš/: تکه‌چوبی به عرض حدود دو سانتی‌متر و طول حدود پانزده سانتی‌متر است که هنگام اتصال دنده‌های شیوه با دوال استفاده می‌شود. چرم نوارمانند دوال را یکی دو بار دور آن می‌پیچیند تا بدین‌وسیله بتوان هم چرم را راحت‌تر کشید و هم اینکه به دست آسیبی نرسد.

مشته /mošte/: وسیله‌ای است فلزی و نسبتاً سنگین مانند دسته‌هاون ولی کوتاه‌تر که برای کوبیدن دنده‌ها و چرم استفاده می‌شود. احتمالاً چون در مشت جا می‌گرفته است به آن مشته می‌گویند.

مشته‌اسوکاری /mošte-ye osso-kâri/: مشته‌ای سنگین‌تر از مشته معمولی است که برای راست کردن و مرتب کردن دنده‌هایی که با دوال به یکدیگر پیوند خورده‌اند استفاده می‌شود.

کتیرا /katirâ/: صمغی طبیعی است که از خراش دادن ساقه و تنه گیاه گیون به دست می‌آید و برای صاف و براق کردن پشت شیوه استفاده می‌شود.

صیقال /seyqâl/: وسیله است فلزی و سوهان‌مانند که برای صیقل دادن رویه کف به کار می‌رود.

دوال‌گیر /duwâl-gir/: میخی است که هنگام دواندن و محکم کردن دوال در میان دنده‌ها در چرم دوال می‌زنند تا مانع از حرکت آن شود.

ج) گیوه‌دوزی

استاد گیوه‌دوز رووار بافته‌شده را با استادی و هنر تمام به شیوه می‌دوزد. نتیجه کار استاد گیوه‌دوز، دو نوع گیوه پیش‌باریک یا سمبوسه‌ای و گیوه پیش‌پهن است. اصطلاحاتی که مربوط به حوزه کار استاد گیوه‌دوز است عبارت‌اند از:

کوک /ku:k/: گرهی که با نخ زده می‌شود و چرم کمر را به کف گیوه متصل می‌کند.
کمر /kamar/: به قسمت ضخیم چرم دباغی شده گفته می‌شود که دور گیوه دوخته می‌شود و رویه را به تخت متصل می‌کند.

دوکمره /do-kamare/: لایه چرم نازک‌تری است که روی کمر را می‌پوشاند.
ته‌دوزی /ta-duzi/: به عمل دوختن کمر و دوکمره به تخت گیوه ته‌دوزی می‌گویند.
برشت /borešt/: بریدن، صاف کردن چرم و آماده کردن برای ریب‌دوزی را برشت زدن می‌گویند.

ریب‌دوزی /rib-du:zi/: به عمل متصل کردن رووار به تخت گیوه گفته می‌شود. در ریب‌دوزی، اول دو طرف جلو رووار دوخته می‌شود. سپس دوختن از پشت گیوه به دو طرف شروع می‌شود که شامل دوختن پاشنه و بغلک‌دوزی است.

پینه‌دوزی /pine-duzi/: کهنه‌کاری و تعمیر و رفوی گیوه را پینه‌دوزی می‌گویند.
پیشه /piše/: به تکه چرم برآمده، چندلایه و دواری گفته می‌شود که جلوی شیوه قرار دارد.
پسه /pase/: به تکه چرم برآمده، چندلایه و دواری گفته می‌شود که در قسمت پشت و عقب

شیوه قرار دارد.

دوال /duwâl/ : به نوار چرمی باریک ولی محکمی گفته می‌شود که در سطح طولی شیوه از وسط شیوه در شش ردیف رد می‌شود.
در ساختن گیوه یا ملکی از چرم گاو یا شتر استفاده می‌شود که از استحکام بیشتری نسبت به چرم سایر حیوانات برخوردار است.
بغلک /bayalek/ : حاشیه چرمی مثلثی‌شکلی است که از وسط گیوه تا انتها کشیده می‌شود.

انواع پاشنه:

الف) پاشنه قرمز: پاشنه چرمی از جنس چرم قرمز که نسبت به انواع دیگر پاشنه‌ها از زیبایی و مقاومت بیشتری برخوردار است؛ ب) پاشنه سفید: پاشنه چرمی از جنس چرم سفید؛ ج) پاشنه گوی /gowi/ : در بعضی گیوه‌ها، بغلک حذف می‌شود و این پاشنه به صورت یک تکه کار بغلک و پاشنه را با هم انجام می‌دهد.
چشم‌بلبلی /česh-bolboli/ : به چرم پاشنه گفته می‌شود که بر اثر نوعی خاص از دوختن به شکل چشم بلبل در می‌آید.

وسایل کار استاد گیوه‌دوز (ملکی دوز):

چاقو /čâqu/ : برای بریدن چرم.
جریده /jaride/ : تخته‌ای است که وسطش بریده شده و به عنوان گیره عمل می‌کند تا بتوانند پاشنه را بدوزند.
گرزن /garzan/ یا شفره /šefre/ : آهن خشکی است که یک سر آن تیز است و برای بریدن چرم ضخیم استفاده می‌شود.
کژکارت /kaž-kârt/ : کارد کج؛ وسیله‌ای کاردمانند و کج است که برای تراشیدن رویه کثیف چرم به کار می‌رود.

کمرتراشی /*kamar-tarâši*/: قطعه‌چرمی است که از دو طرف با یک نخ بلند به هم متصل می‌شود و روی زانوی گیوه‌دوز قرار می‌گیرد تا در هنگام تراشیدن چرم آسیبی به پای گیوه‌دوز نرسد.

تخته /*taxte*/: تخته‌ای است که برای بریدن چرم به صورت شرفه به منظور درست کردن کمر استفاده می‌شود.

دروش /*derowš*/: تکه آهن نازک نوک‌تیزی با دسته چوبی است که برای سوراخ کردن چرم به کار می‌رود و دارای انواع متفاوتی است:

(۱) فلاپ /*qollâb*/: برای دوختن کمر به کف استفاده می‌شود.

(۲) راسه /*râsse*/: برای سوراخ کردن کف، و چرم‌های کمر و دوکمره استفاده می‌شود.

(۳) خط‌کش /*xat-keš*/: مثل پراتنزی است که سطح مقطع آن مثلثی است و برای الگو درآوردن پاشنه به کار می‌رود.

سیزن /*sizan*/: سوزنی که برای دوختن از آن استفاده می‌شود. سوزن مورد استفاده سوزنی بلند با نوکی گرد و صاف است و انتهای آن سوراخی گرد و نسبتاً گشاد دارد.

دلیل کردن /*dalil kardan*/: نخ نازکی است که از سوراخ سیزن رد می‌شود و بدون هیچ گرهی به دور نخ اصلی پیچیده می‌شود تا عمل دوختن را راحت‌تر کند. با دلیل کردن عمل تعویض نخ نیز سریع‌تر انجام می‌شود.

مشته /*mošte*/: وسیله‌ای آهنی مانند هاون است، البته پهن‌تر و کوتاه‌تر. بعد از اتمام ته‌دوزی، گیوه با آب خیس می‌شود و برای انسجام بیشتر با مشته کوبیده می‌شود.

خل /*xol*/: تکه چوبی مخروطی شکل است که برای باز کردن جلوی گیوه و دهنه گیوه استفاده می‌شود. دو نوع خل وجود دارد: خل‌پیشه /*xol-piše*/ که برای باز کردن و جادار کردن جلوی گیوه، که برای دست سخت است، به کار می‌رود و خل‌دنه /*xol-dane*/ که برای باز کردن دهنه گیوه استفاده می‌شود.

کنده /*konde*/: وسیله‌ای است که بعد از اتمام ته‌دوزی برای اتو کردن رووار شسته شده استفاده می‌شود.

قالب /qâleb/: باتوجه به نوع گیوه که پیش‌باریک باشد یا پیش‌پهن انواع متفاوت قالب از قبیل قالب، پاشنه‌قالب، نیمه‌قالب و میون‌قالب (میان‌قالب) وجود دارد که برای شکل دادن به گیوه به‌کار می‌رود.

تال /tâl/: به نخ‌ی که برای گیوه‌دوزی به‌کار می‌رود تال گفته می‌شود.

موم /mu:m/: برای نرم کردن و افزایش مقاومت تال استفاده می‌شود

سنگ سو /sang-sow/: سوهانی که برای تیز کردن چاقو و شفره به‌کار می‌برند.

تیرکی /tireki/: تکه‌چرمی است که درون پاشنه قرار می‌گیرد و باعث استحکام و محکم شدن پاشنه می‌شود.

منابع

سرلک، رضا، ۱۳۷۷، «گیوه و گیوه‌کش»، نامه فرهنگستان، ش ۱۶، ص ۷۰-۷۴.
صداقت‌کیش، جمشید، ۱۳۶۵، «تاریخچه صنعت گیوه‌دوزی در ایران»، چیستا، س ۴، ش ۵، ص ۳۳۵-۳۴۶.

کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۴۳، ایرانشهر، ج ۲، تهران: کمیسیون ملی یونسکو.
نیکویی، زهرا و همکاران، ۱۳۹۴، «کارآفرینی و نوآوری با استفاده از توسعه روند تولید پای‌پوش سنتی (گیوه)»، مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی مدیریت، اقتصاد و مهندسی صنایع، تهران.

واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به بدن انسان در گویش بخش مرکزی میناب

علی اصغر رستمی ابوسعیدی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)
سهراب سعیدی (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی)

۱. مقدمه

هرمزگان از پسوند، گان و واژه هرمز که نام قدیمی شهر میناب بوده تشکیل شده است، این استان از نظر تاریخی قدمتی دیرینه دارد و باتوجه به آثار به‌جامانده از دوران زردشتیان و دیگر آثار کهن این منطقه می‌توان این استان را از زمره کهن‌ترین مناطق ایران به‌شمار آورد. میناب در آغاز هرمز کهنه یا هرمز بری نامیده می‌شد که نام استان هرمزگان نیز از آن گرفته شده است، نام‌های دیگری نیز به این شهر کهن نسبت داده‌اند. یونانیان میناب را آنامیس یا آرامیس می‌نامیدند و در سفرنامه‌ها و کتب تاریخی از این شهر با نام‌های: آموز، آرموص، ارگانا، آرموزا، خورموز، منا و... یاد شده است.

شهرستان میناب در استان هرمزگان و در مختصات ۵۵۰۰ تا ۵۷۰۰ طول جغرافیایی و ۲۷۰۰ تا ۲۸۰۰ عرض شمالی قرار دارد. این شهر با مساحت ۳۰۹۵۲ کیلومتر مربع در جنوب شرقی استان هرمزگان قرار گرفته است و از شمال با شهرستان رودان و از شمال غربی

با شهرستان بندرعباس و از جنوب شرقی با شهرستان جاسک و از جهت شمال شرقی به استان کرمان محدود می‌گردد و دریای عمان در جنوب غربی آن قرار گرفته است (سعیدی ۱۳۸۶: ۲۵).

به‌رغم اینکه این گویش در دو دهه اخیر از فارسی معیار تأثیراتی پذیرفته ولی هنوز اصالت خود را حفظ کرده است. گویش مینابی در روستاها و حتی مرکز شهر دارای تنوعاتی است به طوری که مردم هر روستا را می‌توان با گونه‌های زبانی آن بازشناخت (ذاکری ۱۳۹۸: ۳۰). گویش مینابی در شهرستان میناب، بخش‌های تابعه و روستاهای آن تکلم می‌شود. از آنجاکه این گویش همانند هر گویشی دارای تنوعات بسیار است در این پژوهش صرفاً گویش بخش مرکزی میناب در نظر گرفته شده است. گویش میناب از شاخه گویش‌های بشکردی است. گویش‌های بشکردی زیرشاخه گویش‌های جنوب شرقی است و گویش‌های جنوب شرقی نیز از شاخه گویش‌های ایرانی نوغربی به‌شمار می‌آید (زارعی‌پور ۱۳۸۶: ۱۱).

۱.۱. روش تحقیق

داده‌های این پژوهش در محدوده بخش مرکزی میناب، شامل روستاهایی که فاصله کمی با شهر میناب دارند، به روش میدانی و از طریق گفت‌وگو جمع‌آوری شده است. گویشوران این منطقه از مردم اصیل این شهرستان هستند که سالیان درازی در روستاها زندگی کرده‌اند.

۲.۱. پیشینه تحقیق

در مورد گویش میناب تاکنون چند پژوهش انجام شده است که عبارتند از: ساخت فعل در گویش مینابی پروانه زارعی‌پور، نموده‌های مردم شناختی در گویش میناب است تألیف علی اصغر رستمی ابوسعیدی و همکاران؛ در این کتاب علاوه بر پرداختن به گویش میناب، به گونه‌های ادبیات شفاهی در فرهنگ مردم میناب نیز توجه شده است. مقاله‌ای نیز با عنوان «واژه‌های ویژه لنج و لنج‌داری در گویش مینابی» در مجله زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، شماره ۶، شهریور ۱۳۹۵ منتشر شده است.

۲. واژه‌های گویشی

واژه‌های ویژه بدن انسان در گویش مینابی را در دو دسته واژه‌های مربوط به اعضای درونی و واژه‌های مربوط به اعضای بیرونی بررسی کرده‌ایم. با بررسی واژه‌های مربوط به اعضای درونی مشخص می‌شود که طب سنتی نیز در بین مردم آن دیار رایج بوده و از این رو برای هر کدام از اعضا اسمی انتخاب کرده‌اند.

۱.۲. واژه‌های مربوط به اعضای بیرونی بدن انسان

په‌کوکلو /bape-kokalo/: انگشت حلقه.

بُج /boj/: دهان و لب انسان. البته اگر به صورت بچی به کار رود به معنی «پوزبند» حیوانات و «دهان‌بند» است (نعیمی ۱۳۸۶: ۳۳).

برگ /borg/: ابرو.

بک /bak/: بوسه.

بند پا /band-e pā/: میچ پا.

بنددس /band-das/: میچ دست.

بُن‌کونک /bon-konak/: گوشت باسن، نشیمن‌گاه.

بن‌گوش /bon-e guš/: شقیقه.

پاچک /pāčak/: میچ، ساق پا، پاچه.

پاکج /pākaj/: کمرگاه.

پُت /pot/: مو.

پُتن /paton/: گره‌های موی شانه‌شده.

پُتنک /patonak/: گرهی که در گره موهای سر است (پیشدادفر ۱۳۸۴: ۳۲).

پچول /počol/: کول.

پُغ /poγ/: مقعد.

پنج /penj/: ناخن.

- پندوسک /pendask/: دانه‌های چرکین روی چشم.
- پنهک /penhk/: پیشانی.
- پوست چش /post-e češ/: پلک چشم.
- تال گردن /tāl-e gardon/: وسط گردن، روی شاه‌رگ که اگر ضربه بزنند شخص فوراً گیج و بیهوش می‌شود (پیشدادفر ۱۳۸۴: ۴۴).
- تک /tek/: شکم.
- تل گوش /tel-e guš/: لاله گوش.
- جالک /jālak/: پستان، سینه.
- چُک /čok/: گوش حساس و تیز (همان: ۶۲).
- چنگل /čangol/: پنجه دست، مشت.
- چهم /čehm/: چشم.
- خُلُق /xolq/: گلو.
- خارک /xārak/: استخوان.
- خنج /xenj/: پنجول، پنجه، ناخن (قتالی ۱۳۸۸: ۱۷۸).
- دماغ /damāy/: بینی.
- رغ پا /roy-e pā/: بالای پاشنه و دنباله عضله ساق پا.
- رغ تاسه /ray-tāsa/: عروق اصلی گردن.
- رغ به رغ بودن /ray-ba-ray bodan/: دررفتگی مفصل یا رگ‌به‌رگ شدن استخوان‌های دست و پا.
- رغ دس /ray-e das/: نبض.
- سُر /sor/: لب پائین، لب خیلی کلفت (نعیمی ۱۳۸۶: ۱۳۸).
- شوخ /šōx/: شاله ران (قتالی ۱۳۸۸: ۲۳۷).
- شیشه پا /šiše-ye pā/: وسط ساق پا.
- کاپ /kāp/: دهان؛ گاز بزرگی که انسان از چیزی بگیرد.

- کاپ زانو /kāp-e zānu/: قاپ زانو؛ زانو.
کاپک /kāpak/: استخوان کاسه سر، جمجمه.
کاپوک /kāpūk/: کله.
کاپوک سر /kāpūk-sar/: فرق سر، بالاترین نقطه سر.
کاسه سر /kāsa-sar/: جمجمه.
کاسه لپ /kasa-lap/: انگشت اشاره.
کُت دماغ /kot-e damāγ/: سوراخ بینی.
کُت گوش /kot-e guš/: سوراخ گوش.
کُت چهم /kot-e čehm/: کاسه چشم.
کچک /kačak/: زیر بغل.
کچه /kača/: چانه، زرخدان.
کرک /korek/: گردن.
کش رون /kaš-e ron/: کشاله ران.
کف دل /kaf-e del/: جلو شکم.
کلنچ /kelenč/: انگشت.
کلمُچ /kelamoč/: استخوان (نعیمی ۱۳۸۶: ۲۰۳).
کلم دماغ /kalam-damāγ/: استخوان بینی.
کلک /kalak/: چانه.
کوکمجوک /kokamjōk/: آرنج.
کُکلو /kokalo/: انگشت کوچک.
کنگ /kang/: شان، کول؛ پهلو.
گُت /got/: گونه، لپ.
گردُن /gardon/: گردن.
گُردِه پا /gorde-ye pā/: ماهیچه پا.

گروهک /grūhak/: قوزک پا.

گزک /gazak/: قوزک؛ زانو.

گُند /gond/: بیضه، خایه (نعیمی ۱۳۸۶: ۲۴۸).

گُلالک /golālak/: دسته‌ای از موی وسط سر که نذر می‌کنند و می‌گذارند معمولاً تا

هفت‌سالگی بلند شود پس از آن طی مراسمی خاص آن را می‌چینند (همان: ۲۲۵).

گُوگ /gōg/: استخوان لگن، لگن خاصره.

گمیز /gemiz/: ادرار، شاش.

لو /lov/: لب.

لوس /lows/: لب (همان: ۲۳۸).

لنگ /leng/: پا؛ گام.

ماچ /māč/: بوسه.

مرگ شش /marg-e šoš/: انگشت شست دست.

مک /mak/: بوسه، به زبان کودکان.

ملال /malāl/: مژه.

مم‌کُکلو /mom-kokalo/: انگشت انگشتی.

مُورک /mork/: دماغ کوچک.

ناک /nāk/: ناف.

نیشک /neyšk/: دندان نیش.

۲.۲. واژه‌های مربوط به اعضای درونی بدن انسان

آرور /?ārūr/: لته.

اسپل /espol/: طحال.

اُشکم /?oškam/: شکم.

بچه‌دون /bača-don/: رحم.

بُلولی /bololi/: نای.

پپ /pop/: شُش.

پی /pi/: چربی.

تراش /terāš/: تیرکشیدن عضوی از بدن در اثر درد.

تک /tek/: شکم، معده.

تهک /tehk/: نَفَس، به نَفَس انسان هنگام بیماری می‌گویند.

جغر /jeγer/: جگر.

خُلُق /xolq/: حلق.

درنگ /derang/: دنده.

دل /del/: قلب.

دندون /dandon/: دندان.

دندون‌سگی /dandon-sagi/: دندان نیش.

دندون‌گویی /dandon-govi/: دندان‌های شیری (همان: ۷۹).

ریتک /ritek/: روده.

رغ /ray/: رگ، شریان.

ریداله /ridāla/: روده‌ها.

زارگ /zārg/: کیسهٔ صفرا.

سغندک /saγandak/: شکمبه.

فتکِ سر /fatk-e sar/: هوش، حواس.

کاسه‌چهم /kās-e čehm/: کاسهٔ چشم، حدقه.

کِرغ /kerγ/: عضو داخلی آلت زنانه، چوچوله (نعیمی ۱۳۸۶: ۱۹۶).

کرکرچی /karkarči/: غضروف.

کچمبه /kačomba/: فضای داخلی دهان (همان: ۱۹۲).

گُرده /gorda/: کلیه.

مُلونه /molona/: لوزه.

مغج /majj/: مغز.

هودونک /howdonak/: مثانه.

هوگا /hogā/: کلیه.

۳.۲. واژه‌های وابسته

اشکروک /eškoruk/: سکسکه.

اشکمی /eškomi/: زن حامله، آبستن.

اشکن /eškan/: سقط جنین.

بی دماغ /bidamāy/: دمدمی مزاج.

بیم /bim/: نَفَس.

بیم‌تسک /bim-tasak/: حالت خفه شدن، نَفَس تنگی.

بی‌نمازی /binamāzi/: عادت ماهیانه.

پابه‌ماه /pā-be-māh/: نزدیک وضع حمل، زن باردار که زایمان او نزدیک است.

پاگوش /pāguš/: درگوشی، سیلی.

پاپلچک /papolčak/: چاق و چله، تپل (نعیمی ۱۳۸۶: ۵۲).

پُجی /poji/: پشمالو، پرمو.

پلک /pelk/: آب بینی خشک شده.

پنجلوک /penjeluk/: نیشگون.

پندوسک /pendusk/: دانه‌های چرکین روی چشم.

تِر /ter/: باد صداداری که از انسان خارج می‌شود.

تس /tos/: باد بی‌صدایی که از انسان خارج می‌شود.

تُف /tof/: آب دهان، تف.

تُفته /tofte/: آب دهان، تف (پیشدادفر ۱۳۸۴: ۴۸).

تفکه /tofka/: آب دهان شخص مقدس.

تک تلو /tektelow/: شکم‌گنده.

تلونرگت /telownargat/: افرادی که از لحاظ جسمی قوی و توانا هستند ولی زیر بار هیچ

کاری نمی‌روند.

جمول /jamul/: دوقلو.

چاخ /čāx/: چاق، فربه.

چش ترکوندن /čes-terkonden/: باز شدن چشم نوزاد یا حیوانات بعد از تولد (پیشدادفر

۱۳۸۴: ۶۱).

چل زن /čel-zan/: زن بسیار کوتاه‌قد.

چل مرد /čel-mard/: مرد بسیار کوتاه‌قد.

چوسک /čusk/: آوای بوسه.

چوکیدن /čokiden/: بوسیدن.

چهم‌تگ /čehm-tang/: خسیس، تنگ نظر.

چهم‌زلکی /čehm-zelaki/: بی ادبی.

چهم‌زلی /čehm-zeli/: چش سفید، تنبل.

خرم /xerm/: آب بینی.

خلا /xalā/: مدفوع.

خلادونی /xalā-doni/: مستراح.

دست به‌هو /dast-bahow/: دستشویی.

دندونی /dandoni/: آدم دندان‌دراز.

رغ موش /raγ-mōš/: گرفتگی عضلات پشت (قتالی ۱۳۸۸: ۲۰۰).

زارغ /zārey/: زن حامله.

سزنگ /sozeng/: بچه کوچک انسان (قتالی ۱۳۸۸: ۲۲۱).

شم‌لنگ /šam-leng/: لای پا.

شیطانی /šitāni/: محتلم.

کانچ /kānč/: کسی که انحراف دید دارد.

کپشو /kapšo/: وارونه خوابیدن، بر روی شکم و صورت خوابیدن. به طوری که دهان پائین باشد (پیشدادفر ۱۳۸۴: ۱۱۷).

کرک /کِک/ /kerek/ keley/: چربی‌ای که در حاشیۀ چشم جمع می‌شود.
کُکغ /koley/: سرفه.

کلکچی /kelkeči/: قلقلک.

کورمشنگ /kurmašang/: کسی که چشمش کم‌سو است (قتالی ۱۳۸۸: ۲۷۸).
گنگی‌گتن /gangi-geten/: لکنت زبان.

گو /gow/: مدفوع.

گوشغ /gowšey/: عطسه.

لاشه‌درد /lāša-dard/: کوفتگی بدن.

لغت /layat/: لگد.

لواشتری /lov-ašteri/: لب‌شتری.

هوشیطانی /how-šitāni/: جنب.

هووی /howi/: منی.

منابع

- پیشدادفر، فرخنده، ۱۳۸۴، واژه‌ها در فرهنگ مردم در توجان، بندرعباس.
ذاکری، سلمان، ۱۳۹۸، توصیف گویش میناب، قم.
زارعی‌پور، پروانه، ۱۳۸۶، ساخت فعل در گویش مینایی، بندرعباس.
سعیدی، سهراب، ۱۳۸۶، فرهنگ مردم میناب، تهران.
قتالی، سید عبدالجلیل، ۱۳۸۸، بررسی گویش و واژگان بندر خمیر، شیراز.
نعیمی، منصور، ۱۳۸۶، فرهنگ جامع هرمزگان، بندرعباس.



کتیبه‌های هیروگلیف اورارتویی از ایران

سهیل دلشاد (دانشجوی دکتری در مؤسسه ایران‌شناسی دانشگاه آزاد برلین)

دارا، مریم، ۱۳۹۷، *کتیبه‌های هیروگلیف اورارتویی از ایران*، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ۱۲۰ صفحه.

۱. معرفی کتاب

کتاب مورد نقد و بررسی، به مانند کتاب پیشین دارا (۱۳۹۶) برون‌داد یک طرح پژوهشی کلی است که در پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری مصوب گردیده و از همین روی نویسنده این دو کتاب می‌بایست بر اساس طرح تصویب‌شده، تمامی متون اورارتویی (چه به خط میخی اورارتویی و چه به خط هیروگلیف اورارتویی) را بررسی و تحلیل نماید. چندان‌که از این طرح و چهارچوب آن برمی‌آید، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری در نظر داشته تا بنا بر نیازهای علمی سازمان، سلسله پژوهش‌هایی در حوزه زبان اورارتویی را آغاز نماید که به‌واسطه این برنامه هم پژوهشگرانی بتوانند با این زبان و شیوه کار با متون اورارتویی آشنا بشوند و هم نسل جدیدی از پژوهشگران با استفاده از تألیفات سازمان مذکور در این حوزه، به مطالعات اورارتویی علاقه‌مند شوند و در این حوزه آغاز به فعالیت کنند. مخلص کلام

اینکه برنامه پژوهشی مذکور قرار بوده سنگ بنا و خشت نخستی باشد برای مطالعات زبان‌شناسی اورارتویی. در همین چهارچوب پژوهشی، مؤلف کتاب به مدت نزدیک به شش ماه به کشور ایتالیا فرستاده شد تا بتواند از محضر استادان ایتالیایی مانند پروفیسور سالوینی در دانشگاه ساینزای رُم بهره‌برد و نتایج آن را در تألیفات خود در حوزه اورارتوشناسی منعکس کند.

۱.۱. ساختار کتاب

پس از مقدمه‌ای کوتاه، نویسنده شرحی بر جغرافیای سیاسی اورارتوها و تاریخ سیاسی مختصر اورارتوها نوشته و در ادامه نیز به مبحث خط و زبان اورارتویی پرداخته است. بیش از سی صفحه این کتاب به مبحث هیروگلیف اورارتویی، منشأ آن و دسته‌بندی انواع هیروگلیف اورارتویی اختصاص داده شده که به شرط انسجام مطالب و استفاده از جدیدترین پژوهش‌ها، می‌توانست مبحثی کامل و مبسوط برای این خط کمتر شناخته‌شده در ایران باشد. در بخش بعدی کتاب به متونی که به خط هیروگلیف اورارتویی است پرداخته شده و این متون بنا بر مواد نوشتاری به چهار دسته تقسیم شده‌اند و در انتهای بحث نیز چند صفحه‌ای به نشانه‌های شبه‌هیروگلیف یا بنا بر قول نویسنده «هیروگلیف‌ماندها» اختصاص داده شده است.

۲. نقد کتاب

پیش از آنکه به نقد کتاب پردازیم، لازم به توضیح است که به جهت ممانعت از اطالۀ کلام از تذکر به اشتباهات و اغلاط روشی و محتوایی فراوانی که در نقد پیشین راقم این سطور از کتاب کتیبه‌های میخی اورارتویی از ایران (دلشاد ۱۳۹۶) ذکر شد اما همچنان همان‌ها در کتاب حاضر نیز وجود دارند، تنها با اشاره به شماره صفحه نقد مذکور گذر خواهد شد تا هم فضای بیشتری به نقدهای غیرتکراری داده شود و هم نقد پیش رو را از حوصله مخاطبان خارج نسازد. نگارنده بنا بر عادت معهود مقولات را دسته‌بندی و شماره‌گذاری کرده است.

باز هم به دلیل شباهت ساختار کتاب و در نتیجه شباهت بسیار زیاد اشتباهات موجود در آن با کتاب پیشین، نگارنده ناگزیر است که روشی دیگر در نقد را برگزیند که کمتر به چشم مخاطب تکراری و ملال‌انگیز باشد. بدین سبب، ابتدا به آخرین بخش کتاب یعنی کتاب‌شناسی و ایرادات آن پرداخته خواهد شد و سپس به بخش‌های مرتبط در متن اصلی کتاب مراجعه می‌شود.

۱.۲. از انتها به ابتدا: از کتاب‌شناسی به متن

یکی از نشانه‌های یک کار پژوهشی منظم، دقیق و بااصالت، کتاب‌شناسی مرتب و قاعده‌مند است. قاعده‌مند بودن بخش کتاب‌شناسی و منظم بودن در شیوه نوشتن این بخش منعکس‌کننده نخستین لایه از عیار پژوهشی کتاب و به تبع آن نویسنده کتاب و توانمندی وی در عرصه پژوهش‌های علمی است. از همین روی کتاب‌شناسی («کتاب‌نامه») در کتاب حاضر) به صورت اجمالی بررسی و پاره‌ای از ایرادات آن در سطور متعاقب بحث خواهد شد. بهتر آن دیدیم تا بحث را از صفحه نخست «کتاب‌نامه» انگلیسی (ص ۱۱۴) شروع کرده و بنگریم که تنها در یک صفحه از این بخش چه تعداد اشتباه وجود دارد، این اشتباهات به چند دسته تقسیم می‌شوند و به چه سببی رخ داده‌اند.

الف) نبود فهرست کوتاه‌نوشت‌ها، ناهماهنگی در شیوه نگارش کوتاه‌نوشت‌ها و ناهماهنگی در شیوه نگارش نام مجلات (نک: دلشاد ۱۳۹۶: ۵۹، فقرة ۲)
همان‌طورکه گفته شد این نمونه‌ها تنها از یک صفحه گردآوری شده است: «ISMEA»، «Isimu»، «Iraq»، «AS»، «PBH»، «LHG» و «ANES». بدین ترتیب مخاطبان نه می‌توانند در این کتاب اطلاعات درستی از محل انتشار مقاله‌های مورد ارجاع بیابند و نه اینکه قادر به تشخیص این مهم خواهند بود که تفاوت در شیوه نگارش عناوین این مجلات و مجموعه‌ها بر چه امری استوار است.

ب) ارجاع اشتباه به سال انتشار دو اثر
درج سال انتشار اشتباه برای «Barnett, R. D. (1952)» که در ۱۹۵۰ چاپ شده و
«[Barnett, R. D.] (2008)» (نک: همان: ۴۷، فقره ج).

ج) نقص و اشتباه در درج عنوان کامل کتاب و دیگر اطلاعات مرتبط با آن
عدم درج شماره صفحه برای «Barnett, R. D. (1952)» و اثر بعدی آن «(1954)». عنوان
اثر دوم نیز، که ادامه مقاله اول او است به طور کامل درج نشده است.^۱ علاوه بر این‌ها،
اطلاعات ناقص کتاب‌شناسی برای اثر دیگری از همان نویسنده در سال (1974) و نیز شماره
صفحه اشتباه مشهود است.^۲ این حجم از اشتباهات گوناگون تنها برای آثار یک نویسنده
می‌تواند ابعاد و میزان اشتباهات در بقیه بخش‌های کتاب‌شناسی را نیز روشن نماید.

د) رونویسی از کتاب‌شناسی آثار دیگر بدون ارجاع و استفاده مستقیم از آنها
به نظر می‌رسد که در صفحه ۱۱۷ کتاب، ارجاع به آثار «Lehmann-Haupt» از
کتاب‌شناسی مقاله موسیسیان (2010: 179) برداشته شده است. البته با این تفاوت که در اثر
نخست یعنی ۱۹۰۷، که موسیسیان به درستی از نشانه‌های اختصاری «Bd.IX/3» استفاده
کرده، نویسنده این بخش را به اشتباه به «Band IX, No. 3» تغییر داده است. با این
وصف نویسنده مذکور از نکته‌ای بسیار ساده، که قاطبه پژوهشگرانی که با منابع آلمانی کار
می‌کنند از آن مطلع هستند، ناآگاه بوده که در زبان آلمانی «Band» به معنای «جلد» است
و نه عنوان مجله یا مجموعه خاصی که به شکل ایتالیک نوشته شود. به همین ترتیب در زبان
آلمانی مخفف واژه «شماره» (Nummer) به شکل «Nr.» نوشته می‌شود و نه «No.».
از همین رو است که تلاش نافرجام نویسنده برای متفاوت نشان دادن این رونویسی، کل

1. Barnett, R., 1954, "The Excavations of the British Museum at Toprak Kale, near Van: Addenda", *Iraq* 16(1), pp. 3-22.

۲. عنوان صحیح «Anatolian Studies Presented to Hans Gustav Güterbock on the Occasion of His 65th Birthday» است و شماره صفحات صحیح هم «43-55» می‌باشد. اطلاعات کامل در بخش کتاب‌شناسی موجود است.

اطلاعات کتاب‌شناسی این اثر از لیمان - هاوپت را تحت تأثیر قرار داده است. در آثار بعدی از لیمان - هاوپت در سال‌های ۱۹۲۶ و ۱۹۳۱ نیز تغییراتی به چشم می‌خورند که این تغییرات باعث شده تا اطلاعات کتاب‌شناسی موسیسیان که به درستی نوشته شده‌اند در مرحله رونویسی و انتقال به اثر پیش رو، واجد اشکالاتی فاحش شود. بدین ترتیب که نویسنده عنوان این دو مقاله از لیمان - هاوپت را با «II» و «III» شماره‌گذاری کرده در حالی که در اصل این مقالات به ترتیب با «IIa» و «IIb» شماره‌گذاری شده‌اند و موسیسیان نیز به همین ترتیب این اطلاعات را به درستی درج کرده است. در مورد اثبات این ادعا که این بخش‌ها از کتاب‌نامه فرد دیگری رونویسی شده است در مطالب بعدی در ارتباط با محتوای فصول شواهد متقنی آورده خواهد شد.

همان‌طور که پیش‌تر خاطر نشان گردید، این سلسله ایرادات تنها منحصر به یک صفحه از بخش کتاب‌نامه این اثر بود. به همین ترتیب ایرادات متعدد و متنوعی در صفحات بعدی کتاب‌نامه به چشم می‌خورد که به منظور اجتناب از اطاله کلام به جز مواردی از ایرادات غیر تکراری به همه آنها اشاره نخواهد شد.

ه) عدم رعایت ترتیب الفبایی

در صفحه ۱۱۶، پس از ذکر اثری از «Ghasabyan»، نشانی تارنمایی درج شده که با «https» آغاز می‌شود.^۱ پس از آن منبعی از «Karagyozyan» آورده شده است. در سطر بعدی از «Gengibaryan» و «Grekyan» یاد شده و سپس اثری از «Katzner» جلوه می‌کند. بلافاصله بعد از این اثر اطلاعات کتاب‌شناسی از «Greppin» خودنمایی کرده و این توالی خارق‌العاده با نام بردن از کتاب‌شناسی «Kent» پایان می‌یابد و ترتیب الفبایی کتاب‌شناسی تا چند صفحه بعد از این تشویش آسوده خاطر می‌ماند. به طور خلاصه ترتیب این بخش بدین شکل شده است:

G(Ghasabyan), h(https...), K(Karagyozyan), G(Gengibaryan), G(Grekyan),

۱. در فقرة بعدی به این موضوع بیشتر پرداخته خواهد شد.

K(Katzner), G(Greppin), K(Kent)

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که این کتاب تا چه اندازه با بی‌دقتی، شتاب‌زدگی و آشفته‌کاری گردآوری شده و به ظاهر حتی یک بار نیز به قلم هیچ ویراستاری سپرده نشده است. این آشفته‌گی در ترتیب الفبایی آثار با مورد شگفت‌انگیز دیگری کامل می‌گردد که بحث در مورد آن نیاز به یک بند اختصاصی دارد.

(و) ارجاع به ویکی‌پدیای انگلیسی

بحث ارجاع به ویکی‌پدیا ابعاد گسترده‌ای دارد. برای حفظ ترتیب ابتدا بحث بالاتر را پی می‌گیریم. در همان صفحه‌ای که در بالاتر از آن سخن رفت (ص ۱۱۶) بعد از اثری از «Ghasabyan» و پیش از اثر «Karagyozyan» یک نشانی تارنمای ویکی‌پدیای انگلیسی وجود دارد که با حرف «h» آغاز می‌گردد: «https://en.wikipedia.org/wiki/Luwian_language». به‌تبع نویسنده این بخش را به‌علت حرف آغازین آن در این مکان قرار داده است. اینکه یک پژوهشگر به‌عنوان عضو هیئت عملی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری که قطب علمی سازمان/ وزارت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی به‌حساب می‌آید با دسترسی مناسب به منابع کتابخانه‌ای در سطح شهر تهران و منابع دیجیتال و ارتباطات آکادمیک، از مدخل هیروگلیف لوویه‌ای منتشرشده در ویکی‌پدیا استفاده کرده، خود به‌اندازه کافی می‌تواند عیار علمی - پژوهشی نویسنده و کتاب را مشخص کند. هر آینه اگر این عذر را بپذیریم که نویسنده به هر علت نتوانسته مطلقاً به هیچ منبعی آکادمیک در مورد هیروگلیف لوویه‌ای دسترسی داشته باشد، این خطا قابل پذیرش نیست که نگارنده به چه دلیلی حتی از امکانات ویکی‌پدیای انگلیسی نیز به‌درستی استفاده نکرده است که از آن جمله شیوه ارجاع‌دهی به مداخل این دانشنامه عمومی آنلاین است؟! یقیناً اگر نویسنده دقت کافی را حتی در ارجاع به ویکی‌پدیای انگلیسی به خرج می‌داد می‌توانست به‌راحتی به شیوه ارجاع‌دهی موجود در تارنمای ویکی‌پدیا آگاه گردد. کافی بود که نویسنده محترم به قدری با زبان انگلیسی آشنایی می‌داشت که بتواند پرسش زیر را در گوگل جست‌وجو کند و

به پاسخ مناسب برسد: «How to cite a Wikipedia page?».

ز) عدم اطلاع از شیوه ارجاع‌دهی به دانشنامه/ایرانیکای آنلاین (نک: دلشاد ۱۳۹۶: ۵۹-۶۰) برای راقم این سطور که با شیوه‌های ارجاع‌دهی نویسنده آشنایی کامل دارد و نکات حیرت‌انگیزی به مانند فقرات پیشین را دیده است، دیگر نوشتن نشانی تارنمای دانشنامه آنلاین ایرانیکا برای نشان دادن ارجاع به یک مدخل آنلاین این دانشنامه پدیده خارق‌العاده‌ای به حساب نمی‌آید. تفاوت این فقره با فقره پیشین اما در این است که در هنگام نوشتن نشانی این تارنما، به دلیل تنظیمات تارنمای ایرانیکا، نشانی با «www» شروع می‌شود و توگویی در قاموس نویسنده، این ارجاع باید ذیل حرف «W» وارد شود. فارغ از تمام ایرادات کوچک و بزرگ در ارجاع به آثار مکتوب، در این دو فقره نویسنده حتی این تردید را به خود راه نداده که وقتی در شیوه ارجاع دادن در بخش کتاب‌شناسی نام نویسنده به ترتیب حروف الفبا (که آن ترتیب هم متأسفانه رعایت نشده) در ابتدا آورده می‌شود چگونه ممکن است در میان نویسندگان «https» و «www» جای بگیرند؟ کمترین میزان توان فکری که می‌توان در حل این مشکل صرف کرد (فارغ از یک جست‌وجوی ساده در اینترنت) جدا کردن این دو نشانی تارنما از بقیه منابع و قرار دادن ذیل «منابع اینترنتی/آنلاین» است.

۲.۲. نقبى به متن

در این بخش، تعدادی از ایرادات متن کتاب به صورت فهرست‌وار ذکر خواهند شد و برخی از آنها نیز به طور مبسوط‌تر مورد بحث و بررسی قرار خواهند گرفت.

الف) ایرادات ساختاری

ساختار کتاب دقیقاً واجد همان ایراداتی است که در مورد کتاب پیشین نوشته و بررسی شد (نک: دلشاد ۱۳۹۶: ۴۵). ساختار و اطلاعات این دو کتاب و نیز اشتباهاتشان به قدری به

یکدیگر شباهت دارند که تو گویی نویسنده اطلاعات مرتبط با هیروگلیف اورارتویی را در همان قالب ریخته و به سرعت آن را منتشر کرده باشد. فاصله کمتر از یک سال میان انتشار این دو کتاب خود می‌تواند شاهدی باشد بر این مدعا.

ب) ایرادات در ارجاع‌دهی درون‌متنی

این ایرادات نیز از جنس همان ایرادات کتاب پیشین هستند (نک: همان: ۴۶-۵۲) که متأسفانه با حجم بیشتری در این اثر ظاهر شده است. حقیقتاً حجم ایرادات به حدی زیاد است که بررسی آنها توسط راقم این سطور بسیار وقت‌گیر و ملال‌آور بود. نگارنده این سطور با قیاس به نفس اندیشید که مخاطبان نیز از مشاهده فهرست بلند بالایی از اشتباهات تکراری آزرده‌خاطر و پریشان‌گردند اما به هر روی برای مستند ماندن نقد لازم است تا تعدادی از این اشتباهات را متذکر شویم.

صفحه ۲۱: ارجاع به «Salvini, CTU 2008a»، در صورتی که از سالوینی در سال ۲۰۰۸ فقط یک جلد کتاب (جلد نخست از CTU) در بخش کتاب‌شناسی درج شده است. همین مسئله در صفحه ۲۲ نیز در ارجاع به «Salvini, 2009a» تکرار شده و به نظر می‌رسد این ارجاعات از جایی (یا جاهایی) برداشته شده باشند که در آن (یا آنها) از بیش از یک اثر سالوینی در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ استفاده شده است.

صفحه ۲۱-۲۲: ارجاع به مدخلی در دانشنامه آنلاین ایرانیکا با درج نشانی تارنمای آن مدخل در متن که پیش‌تر در بخش کتاب‌شناسی با آن آشنا شدیم.

صفحه ۲۳: برای ارجاع به «Rollinger» هیچ شماره صفحه‌ای درج نشده است. در حالی که در صفحه ۲۴ همان کتاب ارجاع به این نویسنده با شماره صفحه درج شده است. صفحه ۲۴: اشتباه در ارجاع به نسخه بابلی کتیبه‌های هخامنشی و شکل بابلی واژه اورارتو.^۱

صفحه ۲۵: فهرست شاهان اورارتویی به مانند اثر پیشین (دارا ۱۳۹۶: ۲۷) نسخه ناقصی از فهرست ارائه شده توسط سالوینی (CTU I: 23) است.

ج) استفاده بیش از اندازه از واژه‌های نامأنوس

استفاده بیش از حد از عبارات و اصطلاحات نامأنوس که معادل فارسی آنها در منابع جا افتاده و به کرات مورد استفاده پژوهشگران ایرانی قرار گرفته‌اند از ویژگی‌های این اثر است. البته در نقد پیشین نیز به این بحث اشاره‌ای رفت اما میزان بسیار بالای استفاده از این واژه‌ها در اثر حاضر مهر تأییدی است بر نظر پیشین نگارنده که نویسنده اثر بر زبان پژوهشی و اصطلاحات رایج در حوزه کاری خود تسلط ندارد. از اصطلاحات و واژه‌ها نامأنوسی که سخن در بابشان است می‌توان موارد زیر را برشمرد:

«پروتوعلیامی» (عیلامی آغازین^۱)، «حروف صدادار» (هجا؟^۲)، «پروتوآرمنی» (ارمنی آغازین^۳)، «پیکتوگرافی» (خط تصویرنگار^۴)، «فونتیک» (هجانگار^۵)، «لوگو - هجانگار» (واژه - هجانگار^۶)، «ایدئوگرام» (اندیشه‌نگار^۷)، «لوگوگرام» (واژه‌نگار^۸) و... .

نکته حیرت‌انگیز این است که نویسنده در همین کتاب برخی از اصطلاحات یادشده را به شکل درست آورده است و مخاطب را در بین هزارتوی این اصطلاحات وا می‌گذارد. این آشفتگی را در ترتیب ارجاع‌دهی‌ها (به مانند اثر پیشین) به حجم خارق‌العاده‌ای مشاهده می‌کنیم.

1. Proto-Elamite

۲. نگارنده در برخورد با این اصطلاح در صفحه ۳۰ کتاب که در مقابل «اندیشه‌نگار» استفاده شده حقیقتاً سردرگم شده است و اطمینانی ندارد که منظور نویسنده کتاب از «حروف صدادار» واقعاً چیست. آیا به مانند اثر پیشین (دارا ۱۳۹۶: ۲۸) منظور وی همان واکه (vowel) است یا در اینجا منظور نویسنده هجا (syllable) است. همین اصطلاح در صفحه ۳۲ کتاب استفاده شده است احتمال اینکه نویسنده «حروف صدادار/ باصدا» را برای «هجا» استفاده کرده باشد را بالا می‌برد.

3. Proto-Armenian
6. Logo-Syllabic

4. Pictography
7. Ideogram

5. Phonetic
8. Logogram

د) آشفستگی در ارجاعات درون‌متنی و بهره‌گیری از متن دیگر پژوهشگران به همراه ارجاعات آنها میزان این دسته از اشکالات به حدی بالاست که راقم سطور از فهرست کردن همه آنها در این مقال ناتوان است. بدین ترتیب برای روشن کردن مسئله تنها به بررسی یک بخش (ص ۳۶-۳۸) اکتفا می‌شود. نگارنده این سطور در نظر دارد که بقیه موارد را نیز در آتی و در فرصت‌هایی دیگر منتشر نماید تا مخاطبان بیشتر به اشکالات نظام‌مند و غیرنظام‌مند این کتاب پی ببرند.

با مذاقه و بررسی در دلایل آشفستگی‌های موجود در بخش «پیشگامان پژوهش بر هیروگلیف اورارتویی» (ص ۳۶-۳۸) در می‌یابیم که قسمت مهمی از این مطالب از آثار موسیسیان با همان منابع مندرج در آن آثار برگرفته شده است. اینکه پژوهشگری در کار خود از اثری دیگر استفاده کند به خودی خود محل اشکال نیست. ایراد کار از جایی آغاز می‌شود که نویسنده دقیقاً همان ارجاعات متن استفاده‌شده را در اثر خود رونویسی کند و در پی آن هم همان ارجاعات را در بخش کتاب‌شناسی کار خود هم درج کند. گویی که خود آن منابع را دیده است. این بخش قاعدتاً باید تألیفی و حاصل زحمت نویسنده در جست‌وجوی منابع باشد و نه رونویسی صرف.

در ابتدای این بخش (ص ۳۶) ارجاعی را ملاحظه می‌کنیم بدین ترتیب: «(Ibid: 57)». بنابر منطق، این ارجاع به منبعی از کلاین اشاره دارد که در بند پیش از آن ذکر شده است. با مراجعه به اصل منبع متوجه می‌شویم مقاله کلاین از صفحه ۷۷ شروع می‌شود و مشخص نیست این ارجاع در بند آغازین این بخش به چه منبعی اشاره می‌کند. در انتهای بند آغازین صفحه بعدی (ص ۳۷) نیز باز ارجاع به همان منبع به شکل «(Ibid)» تکرار شده است. با مراجعه به یکی از منابع مورد استفاده نویسنده (Movsisyan 2006: 57-59) و مقابله آن با صفحه ۳۷ کتاب روشن شد که این بخش از کتاب چکیده‌ای است از منبع ذکرشده با همان ارجاعات. در برخی موارد نیز نویسنده به سلیقه خود برخی ارجاعات اثر موسیسیان را در کتاب خود نیآورده است. برای روشن‌تر شدن بحث لازم است که چند جمله از دو کتاب و ارجاعاتشان را با هم مقایسه نماییم.^۱ به دلیل اینکه نگارنده قصد دارد شباهت‌های هر دو

۱. لازم به توضیح است که موسیسیان در هر دو اثر خود در ۲۰۰۶ و ۲۰۱۰ ارجاعات را به شکل پانویس آورده است. در اینجا به دلیل حفظ انسجام در ارجاع‌دهی، ارجاعات موسیسیان را درون متن ذکر خواهیم کرد.

متن را با یکدیگر نشان دهد لاجرم از ترجمه بندهای مرتبط در کتاب موسیسیان به فارسی اجتناب می‌کند تا مخاطبان متخصص بدون واسطه‌ای که با ترجمه دوباره پیش خواهد آمد، متون را با یکدیگر مقایسه کنند:

دارا (ص ۳۷): «در ۱۸۵۹ دو اثر با علائمی در الیشار (Alishar) توسط کردها به دست آمد که به موزه هرمتاژ انتقال یافت (Piotrovskij, 1967: 83)».

موسیسیان (2006: 57):

In 1859 two objects with signs were found and sent to the State Hermitage from the mausoleum of Alishar plundered by Kurds (Piotrovski, 1962, pp. 5-6; Piotrovski, 1967, pp. 82-83).

سپس می‌خوانیم (ص ۳۷): «طی کاوش‌های ۱۸۷۹-۱۸۸۰ از توپراک قلعه اشیانی با هیروگلیف اورارتویی به دست آمد که به موزه بریتانیا ارسال شدند و بارت (1952; 1954) بعدها آن را منتشر کرد».

موسیسیان (2006: 58) این بخش و ارجاعاتش را بدین شکل نوشته است:

In 1879-80s the first systematized excavations were carried out; most part of unearthed materials of were removed to the British museum (London). They were published and entered into the scientific use only in 1950, owing to R.D. Barnett (Barnett, 1950).¹

جمله‌های بعدی بدین ترتیب است:

همچنین در ۱۸۸۰ پیکرک‌های کتیبه‌دار از همین محوطه به دست آمدند که به هرمتاژ انتقال یافتند (Piotrovskij, 1939: 50-52). مار (Mar) نیز در ۱۸۹۲ در مهر از بومیان آرماویر خریداری کرد (Piotrovskij, 1944: 276). در ۱۸۹۸ تا ۱۸۹۹ آلمان‌ها اولین کاوش‌های سیستماتیک در توپراک قلعه را انجام دادند. لهما ن‌هاپت گزارش این کاوش‌ها را در ابتدای قرن بیستم منتشر کرد که اولین پژوهش در عرصه مطالعات هیروگلیف اورارتو محسوب می‌شد (Lehmann-Haupt, 1907; 1910; 1926; 1931).

۱. موسیسیان به درستی اشاره کرده است که این کاوش‌ها در ۱۹۵۰ منتشر شدند. همان‌طور که در بخش ایرادات کتاب‌شناسی اشاره شد هم در متن فارسی و هم در بخش کتاب‌شناسی نویسنده به اشتباه سال انتشار اثر Barnett را «1952» نوشته است.

برابر این جملات در اثر موسیسیان (2006: 57-58) به همراه ارجاعات بدین شکل است:

In the 1880s some figurines bearing inscriptions were discovered at this archaeological site and removed to the State Hermitage (Piotrovski, 1939, pp. 50-52).

In 1892 during the excavations of Armavir (Biainian Argishtiġinili) N. Mar bought two seals from local inhabitants that were found there (Kyftin, 1944, pp. 57, 59-60; Piotrovski, 1944, pp. 276, fig. 8-11; KB-1, p.72).

In the 1898-99s first serious and very effective scientific excavations were carried out by the German expedition (C.F. Lehmann-Haupt and V. Belk) in Toprak kale. The results of that expedition were published by C.F. Lehmann-Haupt at the beginning of the 20th century founding the studies of the Biainian-Urartian hieroglyphic system (Lehmann-Haupt, 1907; 1910; 1926; 1931).

هدف از این سلسله شواهد که مقایسه آنها گاه می‌تواند برای خوانندگان ملال‌آور باشد این است که به‌طور مستند نشان داده شود هنگامی که از رونویسی از اثر شخصی دیگر و برداشتن ارجاعات آن اثر سخن به‌میان آورده می‌شود این ادعا بر چه مستندات استوار است. تنها در بخش‌های پایانی صفحه ۳۷ مشاهده می‌شود که نویسنده ارجاع مختصری هم به اثر موسیسیان داده است درحالی‌که می‌توان به‌روشنی ملاحظه کرد که تا چه حد ساختار متن و جملات و ارجاعات این بخش از کتاب شبیه به اثر موسیسیان هستند. البته در همین رونویسی هم نویسنده رعایت امانت را نکرده و با وارد کردن برخی اطلاعات عمدتاً اشتباه سعی در تغییر شکل متن داشته است تا به زعم خود مطلبی تولیدی را به مخاطبان عرضه نماید نه یک رونویسی.

در بررسی صفحه ۳۸ از کتاب نیز باز با همین موضوع روبه‌رو می‌شویم این بار از اثر دیگری از موسیسیان (2010). در این صفحه می‌خوانیم: «بارسقیان (86-87: 1967) که بر اشیاء به‌دست‌آمده از توپراک‌قلعه و کارمیربلور پژوهش می‌کرد ۹۷ نشانه را در فاز اول مطالعات خود منتشر و بعدها تعداد بیشتری نشانه را شناسایی کرد و تعداد کل نشانه‌ها را حدود ۱۵۰ نشانه تخمین زد». با مقایسه با اثر موسیسیان (166: 2010) به شباهت این جملات^۱ و البته جملات بعدی پی خواهیم برد.

1. "First L. A. Barseghyan had published 97 hieroglyphic signs originating from Toprak kale and Karmir blur (signs designating capacity, as well as those on seals were not included in his list). According to L. A. Barseghyan, the number of hieroglyphic signs to that date was approximately 150 (Barseghyan 1967: 86-87)".

سپس می‌خوانیم: «کاراگیوزیان (1998: 51-75) و همایاکیان (1997) نیز از پژوهندگان بعدی در این زمینه بودند»، موسیسیان فعالیت نفر اول (کاراگیوزیان) را در این حوزه بدین شکل توصیف کرده است: «در سال ۱۹۹۸ ه. ه. کاراگیوزیان تلاش ناموفق دیگری را در رمزگشایی [متن هیروگلیف اورارتویی بر متون مفرغی از کارمیریلور] منتشر نمود». ^۱ از منبع مورد ارجاع همایاکیان نیز در بخش کتاب‌نامه اثری یافت نشد. پرواضح است که این اثر از مقاله موسیسیان (2010: 170)، یادداشت شماره یک برداشته شده بدون اینکه نویسنده در خاطر داشته باشد که حداقل کتاب‌شناسی این اثر را از مقاله موسیسیان در بخش کتاب‌شناسی خود رونویسی کند.

در بند بعدی نویسنده می‌گوید: «رمزگشایی این خط کاری دشوار بوده و حتی خط‌هایی مثلاً از سوی بارسقیان (1961: 238-245) و وایمن (1978: 100-105) در قرائت برخی نشانه‌ها صورت گرفته است. بارسقیان در جایی اشتباه کرده که هیروگلیف و میخی را قیاس کرده است درحالی‌که این دو منشأهای مختلف دارند. وایمن نیز نشانه نیزه را به شکل «اینجا» (*ištini*) ترجمه کرده درحالی‌که احتمالاً از نمادهای خالدی است (Movsisyan, 2010: 169)».

با مراجعه به اثر موسیسیان درمی‌یابیم که اشتباه بارسقیان در قیاس «هیروگلیف و میخی» نبود. بلکه وی تفسیری از کتیبه‌ای حاوی هفت نشانه بر یک ظرف مفرغی را ارائه کرد. این تلاش وی بدین سبب با شکست کامل مواجه شد که منبع مورد استفاده‌اش از پیتروفسکی بود و پیتروفسکی نیز این کتیبه را وارونه منتشر کرده بود (Ibid: 168). ^۲ ضمن اینکه موسیسیان در این بخش مورد ارجاع (Ibid: 169) در مورد این صحبت نکرده است که نشانه نیزه «احتمالاً از نمادهای خالدی است». ^۳ درواقع نویسنده اجتهاد خودش را با

1. "In 1998 H. H. Karagyozyan published one more failure attempt of decipherment".

2. "L. A. Barseghyan offered an interpretation of the inscription on a bronze vessel, consisting of 7 signs. This attempt was a complete failure, since this inscription was published by B. B. Piotrovsky upside-down."

3. "A. A. Vaiman had tried to decipher a single sign, which might have been a key for the decipherment of 8 other hieroglyphics. This attempt was also unsuccessful. The author was treating two different signs_ life-tree, and spear as if being similar, then identifying it with the Urartian word *ištini*, offering the translation 'there, for, from there, in it'".

کلماتی چند از موسیسیان ترکیب کرده و با ارجاع به اثر وی به خورد مخاطب می‌دهد. بند آخر این بخش نیز به واژه غریبی چون «دولوگوگرمی» آراسته شده است و در نهایت (Ibid, 171: 2010) «بخش مذکور را با پایانی خوش بدرقه کرده است.

اینکه نویسنده در جای‌جای کتاب از اصطلاح «هیروگلیف هیتی - لوویایی» استفاده می‌کند می‌تواند از این مسئله ناشی شود که برای نویسنده هنوز این موضوع مبهم است که چرا در برخی منابع کهن‌تر از «هیروگلیف حتی (یا هیتی)» نام می‌برند و منابع جدیدتر جدیدتر از «هیروگلیف لوویه‌ای» یا «هیروگلیف آناتولی»^۱.

ه) بخش «هیروگلیف (نشانه‌های) وزنی اورارتویی» (صفحات ۵۳-۶۲)

بحث نویسنده در مورد این نشانه‌ها به حدی آشفته و همراه با ارجاعات اشتباه و عدم توالی منطقی جملات نوشته شده است که نه تنها فهم این بخش برای مخاطب ثقیل و دشوار است، بلکه برای بررسی و اعتبارسنجی مطالب نوشته‌شده در این بخش نیز نگارنده وقت و نیروی بسیاری صرف کرد.

همان بند ابتدایی (ص ۵۳) همراه است با ارجاعات اشتباه و نتیجه‌گیری‌های زود هنگام و بدون پایه. اینکه نویسنده با ارجاع به اثر سالوینی (Salvini, 2001: 279) «چنین نتیجه می‌گیرد که «این کتیبه‌ها ارزش واژگانی و دستوری ندارند بلکه برای نشان دادن محتویات ظروف استفاده می‌شدند» در محل مورد ارجاع به هیچ‌وجه یافت نمی‌شود. در حقیقت در

۱. برای پژوهشگرانی که به تازگی وارد عرصه مطالعات زبان‌های هندواروپایی در آناتولی می‌شوند، استفاده از این سه عنوان برای ارجاع به یک خط اندکی گیج‌کننده به نظر می‌آید. حقیقت امر این است که در آغاز راه پژوهش‌های مرتبط با زبان‌ها و خطوط آناتولی و شمال سوریه، تا سالیان دراز از عنوان خط هیروگلیف حتی (Hittite Hieroglyphic) استفاده می‌شد. با پیشرفت کاوش‌های باستان‌شناسی در ابتدای قرن بیستم در بغازکوری (هتوشه پایتخت حتی) و به دست آمدن شواهد نوشتاری بیشتر، مشخص شد که زبان مورد استفاده این خط، نه زبان حتی بلکه زبان لوویه‌ای است. از دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد برخی پژوهشگران بنابر همین اکتشافات از عنوان هیروگلیف لوویه‌ای (Luwian Hieroglyphic) استفاده کرده‌اند. با وجود این، به این دلیل که به ضرس قاطع نمی‌توان ادعا کرد که در آغاز نگارش این خط هم از همان زبان لوویه‌ای استفاده شده باشد، دسته دیگری از پژوهشگران راه حل میانه‌ای را برگزیدند و در پژوهش‌های نو از عنوان هیروگلیف آناتولی (Anatolian Hieroglyphic) استفاده می‌کنند (Payne 2015: 1).

صفحهٔ مورد ارجاع در مورد کتیبه‌های میخی روی گوی‌ها بحث شده و سپس سالوینی بخشی از صفحهٔ بعدی (p. 280) را به نشانه‌های هیروگلیف روی این گوی‌ها اختصاص داده است. در هیچ‌کدام از این دو صفحه هم هیچ اشاره‌ای به فقدان «ارزش واژگانی و دستوری» این کتیبه‌های کوتاه نشده است. تنها مواردی که نگارنده در بررسی منبع مورد ارجاع یافت که می‌توانند منشأ این نتیجه‌گیری خلاف واقع نویسندهٔ کتاب پیش رو باشند جملاتی از سالوینی در صفحهٔ آغازین بحث خود در این موضوع (Salvini 2001: 279) هستند که یکی از دشواری در شناسایی دقیق نشانه‌ها و بنابراین فهم معانی‌شان در دسته‌ای از گوی‌نوشته‌ها سخن می‌گوید^۱ و دیگری از ایجاز بیش از حد این متون که عموماً فاقد تعلیقات دستور زبانی یا نحوی هستند سخن می‌گوید که این ایجاز و اختصار باعث شده که در مورد کیفیت جابه‌جایی کالاها نتیجه‌گیری اطمینان‌بخشی نداشته باشیم.^۲ بلافاصله در بند بعدی نویسنده با ارجاع به کرول «(1979: 222)» نظری را که بنابر گفتهٔ نویسنده عبارت است از: «مثلث، هلال ماه، مربع، خوشه و خطوط موج و افقی را نیز واحدهای وزنی می‌داند که برای شراب، روغن یا غلات استفاده می‌شد» رد می‌کند. با بررسی محل ارجاع (Kroll 1979: 222) در می‌یابیم که نویسنده منظور کرول را متوجه نشده و درک اشتباه خود از توضیحات کرول را اشتباه کرول به‌شمار می‌آورد و آن را هم مردود اعلام می‌کند. توضیح مختصر از متن اصلی از این قرار است که کرول در بررسی نشانه‌های روی دستهٔ ظروف سفالینی که از بسطام به‌دست آمده‌اند این پرسش را مطرح می‌کند که چرا برای مقادیر مشترک مندرج بر روی ظروف، نشانه‌های متفاوتی درج شده است. سپس این احتمال را مطرح می‌کند که آن نشانه‌ها می‌توانند ارتباطی با محتوای ظروف از قبیل شراب، روغن و غله داشته باشند.^۳ این

1. "Some of the cuneiform bullae (CB Ay-15, 17, 18, 19, 21, 39) are also inscribed with very vague sketches; it is not easy to identify any precise figures in these or, therefore, to understand their meaning".

2. "However, the extreme succinctness of the writings -mere annotations largely lacking in grammar or syntax- prevents us from establishing the nature of the movement of goods with any certainty".

3. "Dies wirft jedoch die Frage auf, warum man für gleiche Volumina verschiedene Zeichen benützte. Man kann hier vermuten, daß vielleicht die Zeichen vom jeweils zu messenden Inhalt abhängig waren: Wein, Öl, Getreide".

موارد تنها گوشه‌ای از ایرادات متعدد این بخش را نشان می‌دهند.

(و بررسی اجمالی بخش «کتیبه‌های هیروگلیف اورارتویی از ایران» (صفحات ۶۴-۱۱۱))
به‌منظور بررسی و سنجش کیفیت علمی این بخش ابتدا نقبی می‌زنیم به یکی از تحلیل‌های نویسنده از کتیبه نگاشته‌شده بر یک کلاه‌خود فلزی که در موزه رضا عباسی نگهداری می‌شود (ص ۶۶-۶۸) و سپس به‌صورت کلی در مورد بخش «سفال‌نشته‌ها» صحبت خواهد شد و در نهایت چند بندی هم به بخش «گوی‌نشته‌ها» اختصاص داده می‌شود تا مخاطبان از مشکلات این بخش از کتاب دیدی کلی به‌دست آورند. در ابتدای صفحه ۵۴ کتاب، می‌خوانیم «به گفته سالوینی (2001:302) استفاده از خط میخی در کنار هیروگلیف برای برخی پژوهشگران این نظر را شکل داده است که شاید دو دسته کاتب بودند؛ یکی آن دسته که میخی و نگارش می‌دانستند و بقیه فقط چند نشانه هیروگلیف را می‌دانستند (Ibid: 279)». این جملات با تمام مشکلات نگارشی‌شان در محل ارجاع‌دهی یافت نشدند و مشخص نیست نویسنده در حقیقت به کدام کار سالوینی و به کدام صفحه اشاره کرده است. حقیقت امر این است که در این مورد که آیا سالوینی حقیقتاً نویسنده این جملات است تردید جدی وجود دارد.

در بخش پایانی بند نخست از صفحه ۵۵ دو جمله ذکر می‌شود: «به‌نظر سالوینی arusi (ar(u)=usi) (1998a: 143) از ریشه فعلی aru (دادن) می‌آید (Payne 2005: 1). پین (Ibid: 13) به نقل از لاروش آن را از ریشه teru گرفت و معنی «من نهادم» از آن استنباط کرد».

برای نگارنده محرز نیست که اثر سالوینی دیده شده یا خیر. اگر اثر سالوینی دیده شده چرا بلافاصله بعد از آن به پین ارجاع داده می‌شود؟ به‌علاوه اینکه اگر به توالی منطقی جملات و افعال بنگریم سردرگم می‌شویم که بالاخره کدام یک از این معانی پیشنهادشده مورد پذیرش هستند. گویا از نظر نویسنده، افعال و قیودی که استفاده کرده، هر دو نظر به یک اندازه اعتبار دارند. این‌گونه سرهم‌بندی کردن جملات و ارجاعات به‌صورت مکانیکی بدون هیچ استدلال

و بحث مکفی در جای‌جای کتاب به‌فراوانی دیده می‌شود. در نقد پیشین در مورد فقدان دانش نویسندگان در حوزه زبان‌های شرق نزدیک باستان و مطالعات میخی به‌وفور سخن رفته و شواهد مکفی نیز به دست داده شده است (نک: دلشاد ۱۳۹۶: ۵۳-۵۸). در این کتاب نیز باز شواهد بسیاری وجود دارند که مؤید نظر نگارنده در نقد پیشین هستند. برای مثال، نگاهی می‌کنیم به بند دوم همان صفحه‌ای که بالاتر از آن سخن رفت (دارا ۱۳۹۷: ۵۵). ابتدای این بند می‌خوانیم «البته نشانه میخی LIŠ و li₁₂ نشانه میخی یکسان دارند (Salvini, 2012: 176, r.2)». با ارجاع به اثر سالوینی می‌خوانیم نشانه LIŠ اکنون ارزش آوایی li₁₂ را دارد^۱ نه اینکه این دو «نشانه میخی یکسان» داشته باشند. در واقع سالوینی تأکید می‌کند LIŠ باید از این پس به‌شکل li₁₂ حرف‌نویسی شود و نه اینکه برای آن نشانه هم بتوانیم از LIŠ استفاده کنیم و هم از li₁₂. ارجاع جمله بعدی به «گرکیان (2009: 100, note 6)» نیز اشتباه است. اصل ارجاع در صفحه ۹۹ اثر گرکیان است که در آن، او خاطر نشان می‌سازد که سه واحد اندازه‌گیری تاکنون شناسایی شده‌اند: *aqarqi*، *terusi* و *arusi* (= LIŠ/DÍLIM).

فلزنبشته کلاه خود موزه رضا عباسی

تمامی صفحه ۶۷ و نیمی از صفحه ۶۸ به همراه پانویس‌های متعلق به این صفحات از رونویسی در امان نمانده ولو رونویسی از روی کتاب پیشین دارا (۱۳۹۶: ۱۹۵-۱۹۶). البته در پانویس صفحه ۶۶ کتاب به این بخش در کتاب پیشین اشاره شده است ولی در هیچ جای کتاب نوشته نشده است که قرار نویسندگان بر این است که علاوه بر رونویسی از آثار دیگران بخشی از صفحات کتاب حاضر را به رونویسی عینی از کتاب پیشین خود اختصاص دهد.

D^rhal-di⁷-e EN [i-ni ku]-bu-ú-[še] NÍG.BA(?) TI.LA(?) e-din
 mD^rsar₅-du-^rri⁷ m^rar-giš-ti-^hi-ni

به خالدی سرور [این کلاه] خود پیشکش (شد/ است) به (یا برای) زندگی‌اش ساردوری، پسر آرگیشتی.

تکرار مطالب عنوان‌شده در کتاب پیشین فرصتی را برای نگارنده فراهم کرد تا بخشی

1. "LIŠ ha ormai il valore fonetico di li₁₂".

از آنچه که در نقد آن کتاب نوشته نشد را در اینجا بازگوید. حقیقت امر این است که این کتیبه پیش‌تر در سال ۲۰۱۵ میلادی توسط گرکیان و کاشانی (۲۰۱۵) معرفی و تحلیل شده شده است. با اینکه نویسنده در کتاب پیشین (دارا ۱۳۹۶: ۱۹۷) از این مقاله نام برده است، اما از کلام وی کاملاً آشکار است که می‌پندارد این کار این دو نویسنده است که با کار وی قرابت دارد و نه برعکس.^۱ در صورتی که مقاله گرکیان و کاشانی در سال ۲۰۱۵ میلادی دو سال پیش‌تر از کتاب نویسنده چاپ شده است. در واقع این نویسنده است که از کار این دو استفاده کرده و نه اینکه گرکیان و کاشانی از نتایج تحقیقات نویسنده در کارشان استفاده کرده باشند. مگر اینکه نویسنده ادعا کند که این دو از نتایج تحقیق هنوز منتشر نشده‌ی وی در آن سال استفاده کرده‌اند. این ادعا را هم می‌توان به‌آسانی مردود دانست چرا که با نگاهی به مقاله گرکیان و کاشانی درمی‌یابیم متن کتیبه به‌خوبی توصیف و تحلیل شده و از مشکلات متن مانند عدم استفاده از پایانه صرفی *-še* که نشان‌دهنده حالت کُنایی^۲ مفرد است و نیز استفاده از واژه‌نگار سومری *NÍG.BA* به‌جای فعل مورد انتظار اورارتویی *ušt(u)=ni* به‌معنای «تقدیم کرد» و عبارت *e-din* ^(?) *TI.LA* به‌جای عبارت مورد انتظار *ul-gu-ši-ia-ni e-di-ni* «برای زندگی‌اش» نیز به‌تفصیل سخن رفته است. در صورتی که دو اثر اخیر نویسنده (دارا ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷) به هیچ‌کدام از این موارد اشاره نشده و تنها به یک تحلیل اشتباه^۳ و یک جمله کوتاه دیگر^۴ در این موارد ختم شده است. اینکه در ترجمه کتیبه در برابر دو واژه «*NÍG.BA(?)*» و «*TI.LA(?)*» که در حرف‌نویسی با علامت پرسش

۱. به‌طور مثال به جملات این بند نگاه کنید:

«*NÍG.BA* پیشنهاد شده از سوی نگارنده را گرکیان نیز آورده است.» یا «گرکیان و کاشانی نیز آن را پسندیده است.» در انتهای بند نیز نویسنده ادعا کرده که ترجمه گرکیان و کاشانی مشابه ترجمه وی است و نه برعکس: «گرکیان و کاشانی ترجمه‌ای بسیار مشابه نگارنده پیشنهاد داده‌اند.»

2. ergative

۳. «در واقع این *[NÍG.BA]* همان نشانه *ba* است که می‌تواند به‌شکل *NÍG.BA* (پیشکش) نیز خوانده شود. همچنین در ادامه واژه *TI.LA* (زندگی یا زنده) همان *la* است که می‌تواند این‌گونه خوانده شود.»

۴. «همچنین در پایان واژگان ^{mD} *sar₅-du-ri* و ^{ar} *giš-ti-hi-ni* باید *še* نوشته می‌شد.» نویسنده هیچ توضیح دیگری در این باره نداده که این «*še*» چیست و چرا «باید نوشته می‌شد»!

همراهی می‌شوند و نشان‌دهنده تردید در خوانش هستند، این موارد ذکر نشده است می‌تواند از این امر حکایت کند که نویسنده در ترجمه هیچ عنایتی به متن اصلی نداشته یا حداقل نمی‌دانسته در برخورد با این موارد چگونه آنها را در ترجمه نشان بدهد.

سفال‌نشته‌ها

مقدمه یک صفحه‌ای که در این بخش (ص ۷۱) نوشته شده دارای ایراداتی نه چندان ناآشنا است. شرح آن این است که مشخص نیست دو ارجاع نویسنده به سالوینی در بند دوم یعنی «(Ibid: 223)» و «(Ibid: 224)» دقیقاً به کدام اثر از سالوینی است. اگر به اثر وی در سال ۲۰۰۱ است همچنان که توالی ارجاع باید به‌طور منطقی بدان اشاره نماید که اثر وی از صفحه ۲۵۱ شروع می‌شود. به هر ترتیب مخاطب بنابر قاعده‌ای که در دست و پنجه نرم کردن با محتوای آشفته و ارجاعات آشفته کتاب حاضر فراگرفته است نتیجه می‌گیرد که این ارجاع یا به اثر ماقبل آن یعنی «(Payne 2005)» یا به قبل‌تر از آن «(Salvini 2012)» است.

گوی‌نشته‌ها

همانند صفحات ابتدایی همه بخش‌های این کتاب، نویسنده ذهن مخاطب را دوباره با معمای «به‌هم‌ریختگی ارجاعات» مشغول می‌کند تا مخاطبان با تشویش خاطر کافی به مباحث پیچیده این بخش وارد شوند. به همین ترتیب در صفحه ۹۹ بند سوم مشاهده می‌کنیم که پس از «(Kroll 2011: 164)» نویسنده ارجاع بعدی را به «(Idem 2001: 280)» می‌دهد که مقصود آن اثری از سالوینی است و نه کرول. در بند دوم صفحه بعدی (ص ۱۰۰) نیز بعد از ارجاع به «(لیک ۱۳۸۹: ۱۲۳)» از «(Ibid: 163)» یاد می‌کند تا ذهن مخاطب را همچنان متمرکز بر موضوع نگاه دارد!

به صفحه ۹۹ برگردیم و یکی از ارجاعات را با اصل آن مقایسه می‌نماییم. در آخر بند سوم نویسنده با ارجاع به سالوینی (1979) می‌نویسد: «کتیبه و مهرهای روی گوی‌ها دارای مفاهیمی در خزان‌هایی بودند که از آنها در آنجا نگهداری یا استفاده می‌شد (Idem 1979:)»

134) و وجود این گوی‌ها در بسطام نشانه اهمیت سازمان اداری قدرتمند در آنجا است (Ibid: 136)». فارغ از نحو غریبانه موجود در جمله (که برای مخاطبان آشنا با نگارش نویسندگان غیر مترقبه نیست!)، با نگاه به اصل ارجاع چنین اطلاعاتی را نمی‌توانیم از این ارجاعات استخراج کنیم. جمله اول که از صفحه ۱۳۴ مقاله سالوینی استخراج شده در اصل خاطر نشان می‌سازد که کتیبه‌های موجود بر روی گوی حاوی اطلاعات مختصری در ارتباط با محتویاتی هستند که این اطلاعات را مقام مسئول با مهر خود به‌منظور نگهداری از مدارک مهم بدان الصاق کرده است.^۱

جمله دوم هم که از صفحه ۱۳۶ استخراج شده در حقیقت برداشت آزاد نویسنده بوده از نظر سالوینی مبنی بر اینکه این گوی‌ها می‌توانند نشان‌دهنده وجود واردات کالا به مرکز اداری Rusai URU.TUR (بسطام) در اورارتو باشند.^۲ در حقیقت سالوینی به یک مورد واردات کالا به بسطام اشاره می‌کند و برای نگارنده مشخص نیست «سازمان اداری قدرتمند» مورد ادعا در کتاب حاضر از کدام بخش از مقاله سالوینی برداشته شده است.

مسئله دیگر انتخاب برابره‌های فارسی برای دو گونه از گوی‌نوشته‌ها است. نویسنده در ابتدای بند سوم صفحه ۹۹ با ارجاع به سالوینی گوی‌ها را به دو دسته «شکل اشکی (drop-shaped) یا غیر اشکی (cretulae)» تقسیم‌بندی کرده است. دسته نخست گوی‌هایی را در بر می‌گیرد که بنابر معادل انگلیسی آن به شکل قطره یا چکه (drop) هستند و دسته دوم به گوی‌هایی اشاره دارد از گل با رنگ روشن که به‌منظور مهر و موم کردن به‌کار می‌رفتند.^۳ پس گوی‌های مورد نظر سالوینی از نظر ظاهر به دو دسته تقسیم می‌شوند: قطره‌ای شکل و گوی‌های مهور. اینکه نویسنده به چه ترتیب «drop» را به «اشک» و «cretula» را به «غیر اشک» ترجمه کرده است از پیچیدگی‌های پرتعداد اثر پیش رو است.

1. "Die Inschriften auf den Bullen waren also kurze Inhaltsangaben (Promemoria) des Funktionärs, der mit seinem Siegel für die Aufbewahrung wichtiger Dokumente haftete".

2. "Unsere Bullen bieten also einen Hinweis auf die Existenz eines Importhandels nach dem urartäischen Verwaltungszentrum Rusai URU.TUR".

3. "They are, for the most part, "drop-shaped" bullae, shaped around string knots which were used to seal containers. There are, however, a few *cretulae* which were applied directly to containers, probably vases" (Salvini 2001: 279).

در خاتمه باید متذکر شد که پیشکش کردن این اثر به همراه کتاب پیشین به میریو سالوینی و تلاش برای گره زدن نام نویسنده با پژوهشگران ممتاز حوزه اورارتوشناسی و در رأس آن میریو سالوینی چیزی به اعتبار کتاب و نویسنده آن نمی‌افزاید. در میان پژوهشگران آگاه آن چیزی که باعث اعتلای نام و ارزش این دست از آثار می‌شود، محتوای کتاب و عیار علمی آن است و نه متصل کردن این دو اثر با میراث سالوینی توسط شخص نویسنده.

کوتاه‌نوشت‌ها

CTU I-IV = Salvini, M., 2008-2012 *Corpus dei testi urartei* (Documenta Asiana VIII), (I-III: 2008), (IV:2012).

منابع

- دارا، مریم، ۱۳۹۶، کتیبه‌های میخی اورارتویی از ایران، تهران.
- دلشاد، سهیل، ۱۳۹۶، «کتیبه‌های میخی اورارتویی (نقد و بررسی)»، فصلنامه نقد کتاب تاریخ، س ۴، ش ۱۶، ص ۴۳-۶۲.
- Barnett, R. D., 1974, "The Hieroglyphic Writing of Urartu", *Anatolian Studies Presented to Hans Gustav Güterbock on the Occasion of His 65th Birthday*, ed. H. Güterbock et al., Istanbul, pp. 43-56.
- Grekyan, Y., 2009, "When the Arrows are Depleted (Towards the Fall of the Urartian Empire)", *Aramazd: Armenian Journal of Near Eastern Studies* IV (2), pp. 98-126.
- Grekyan, Y. and Kashani, P., 2015, "Urartian Inscribed Bronze Artifacts from the Reza Abbasi Museum, Iran", *Aramazd: Armenian Journal of Near Eastern Studies* IX (1), pp. 154-158.
- Kroll, S., 1979, "Gefäßmarken in urartäischer Hieroglyphenschrift und Keilschrift aus Bastam", *Bastam I. Ausgrabungen in den urartäischen Anlagen 1972-1975*, ed. W. Kleiss, Berlin, pp. 221-228.
- Movsisyan, A., 2006, *The Writing Culture of Pre-Christian Armenia*, Yerevan.
- _____, 2010, "The Hieroglyphic Script of Van Kingdom: The Perspectives of Decipherment", *Aramazd: Armenian Journal of Near Eastern Studies* V (1), pp. 166-183.
- Payne, A., 2015, *Schrift und Schriftlichkeit: Die anatolische Hieroglyphenschrift*, Wiesbaden.
- Salvini, M., 1979, "Zu den beschrifteten Tonbulln", *Bastam I. Ausgrabungen in den urartäischen Anlagen 1972-1975*, ed. W. Kleiss, Berlin, pp. 133-136.
- _____, 2001, "The Inscriptions of Ayanis. Cuneiform and Hieroglyphic",

Ayanis I: Ten Years' Excavations at Rusaḫinili Eiduru-kai 1989-1998, ed. A. Çilingiroğlu and M. Salvini, Roma, pp. 251-320.

_____. 2012, *Corpus die testi urartei, vol. 4: Iscrizioni su Bronzi, Argilla e Altri Supporti Nuove Iscrizioni su Pietra Paleografia Generale* (Documenta Asiana 8), Roma.

فرهنگ واژگان تبری

علی تقوی (عضو هیئت علمی فرهنگستان هنر)

نصری اشرفی، جهانگیر و همکاران، ۱۳۸۱، فرهنگ واژگان تبری، احیاء کتاب، تهران، ۵ ج، ۵۹۴ صفحه.

۱. مقدمه

زبان تبری یکی از غنی‌ترین زبان‌های ایرانی است که در طی سده‌های متمادی به حیات خود ادامه داده و آثاری نیز به این زبان به نگارش درآمده است. با تمام این اوصاف، تاکنون آن‌گونه که باید و ضرورت دارد به این زبان توجه جدی نشده است. یکی از قدیم‌ترین پژوهش‌های برجای‌مانده در حوزه زبان تبری، نصاب تبری (۱۲۶۴ق) از امیر تیمور قاجار، شاعر معاصر محمدشاه قاجار است. در این منظومه، شاعر با تمهیدات خاصی که فراهم آورده، معادل فارسی برخی از واژه‌های تبری پرکاربرد را به دست داده است. این کتاب به همت دکتر صادق کیا، به‌عنوان رساله دکتری ایشان تصحیح و منتشر شده است. کیا با دانشی که در گویش‌های ایرانی و زبان و ادبیات فارسی داشت، مقدمات و حواشی ارزشمندی بر کتاب فراهم آورد و آن را با نام واژه‌نامه تبری منتشر کرد. او در واژه‌نامه‌ای که

برای کتاب فراهم آورد، بر پایه واژه‌های مندرج در نصاب تبری و با افزودن واژه‌های تبری دیگر به آنها، بیش از ۸۵۰ واژه تبری را به فارسی معنی و شرح کرده است. یکی از کارهای مهم او در این واژه‌نامه که در پژوهش‌های بعدی کمتر تکرار شده است، ریشه‌یابی واژه‌های تبری است. کیا در برابر هر مدخل از واژه‌های تبری، هم‌ریشه‌های آن را در زبان فارسی و سپس تا حد امکان در زبان‌های پهلوی، سغدی، فارسی باستان و اوستایی و گاه از زبان سنسکریت آورده است. البته در چاپی از دیوان امیر پازواری که به تصحیح و کوشش بامداد جویباری منتشر شده است، نصاب تبری و واژه‌نامه تبری که دکتر کیا فراهم آورده است، بدون ذکر مأخذ و با اندک دخل و تصرفی و اضافه کردن مداخلی به آن بازنشر شده است.

در چند دهه اخیر نیز چند فرهنگ واژگان تبری تدوین و تألیف شده است که می‌توان از فرهنگ مازندرانی نوشته اسماعیل مهجوری، واژه‌نامه مازندرانی تألیف محمدباقر نجف‌زاده بارفروش و واژه‌نامه و واژه‌نمای کنزالاسرار مازندرانی تألیف گیتی شکری نام برد. در هریک از این دست منابعی که برشمرده شد، فقط بخشی از واژه‌های تبری گردآوری و معنی‌گذاری شده است. در این میان، جامع‌ترین کار منتشرشده، کتاب فرهنگ واژگان تبری است که به کوشش جهانگیر نصری اشرفی و جمعی از دیگر پژوهشگران در انتشارات احیاء کتاب به سال ۱۳۸۱ منتشر شده است. در جستار حاضر به دستاویز نقد و تحلیل این اثر، پاره‌ای ملاحظات و پیشنهادها درباره واژه‌ها و ترکیبات تبری بیان می‌شود.

۲. معرفی فرهنگ واژگان تبری

مؤلفان فرهنگ واژگان تبری، دوازده لهجه متفاوت را برحسب مناطق متفاوت رواج زبان تبری در مازندران و استان‌های هم‌جوار آن، شناسایی و نسبت به استخراج و یادداشت واژه‌های تبری اقدام کردند. این مناطق عبارت‌اند از: استارآباد شرقی، استارآباد غربی، بهشهر و هزارجریب، ساری و هزارجریب، سوادکوه و قائم‌شهر، بندپی و بابل، لاریجان‌ات و آمل، نور و نوشهر، عباس‌آباد و چالوس، تنکابن مرکزی، دماوند و قصران باستانی، گیلان شرقی. این کتاب در پنج مجلد تدوین و تألیف شده است. صفحات آغازین جلد اول شامل

مقدماتی در معرفی مؤلفان و پژوهشگران همکار و روش تدوین و تألیف کتاب است که کمی به اطنا ب گراییده است. بخش عمده‌ای از مجلد چهارم نیز در بردارنده فرهنگ گزیده فارسی به تبری و نمایه‌های گوناگون به تفکیک در موضوعات متفاوت همچون موسیقی، پارچه‌بافی، انواع پرندگان، خزندگان، غذاهای بومی، گیاهان، بازی‌ها و نمایش‌های بومی و اعلام جای‌های قدیمی در شهرهای مازندران است. در مجلد پنجم، پاره‌ای از مقالات پژوهشی و تحقیقاتی درباره زبان و دستور زبان تبری و وجه تسمیه برخی واژه‌های تبری در حوزه‌های گوناگون درج شده است.

چند عامل مهم کار نگارش و تدوین فرهنگ واژگان تبری را دشوار می‌سازد: نخستین عامل، تنوع گویش‌ها و لهجه‌ها در مناطق متفاوت است. بخشی از این تنوع گویش‌ها بر اثر روند طبیعی دگرگونی و تغییرات زبانی در گستره پهناور رواج زبان تبری حسب نیازهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اوضاع خاص هر منطقه است و بخشی دیگر در اثر مهاجرت اقوام گوناگون ایرانی و غیرایرانی به سرزمین‌های شمال رشته‌کوه‌های البرز و مرادفات فرهنگی و زبانی مردم این سرزمین با مردم دیگر نواحی صورت گرفته است. عامل دیگر، از بین رفتن بخش عمده‌ای از متون مکتوب زبان تبری است که اکنون جز نام و آوازه‌ای یا بخش‌هایی مختصر از آنها به دست ما نرسیده است. بخش عمده‌ای از این متون را دکتر کیا در کتاب واژه‌نامه تبری معرفی و بررسی کرده است و ما را از معرفی مجدد بی‌نیاز می‌سازد (نک: کیا ۱۳۲۷: ۱۰-۲۱). بی‌گمان اگر این متون و بسیاری از متون دیگر که حتی نام و نشانی از آنها برجای نمانده است، اکنون در دست بود، کار زبان‌شناسان و پژوهشگران برای فرهنگ‌نویسی بسیار هموارتر و دستیاب‌تر بود. با وجود این، سرمایه‌ای عظیم‌تر و غنی‌تر هم اکنون در دسترس پژوهشگران علاقه‌مند به فرهنگ و زبان تبری است و آن چند میلیون مردم گویشور است که به این زبان می‌اندیشند و سخن می‌گویند و تمام نیازها و دادوستدهای خود در عرصه‌های گوناگون را با این زبان برآورده می‌سازند. پس با داشتن چنین گنجینه گران‌بهایی، می‌توان با برنامه‌ریزی دقیق و صرف اعتباراتی مناسب و تشکیل گروهی منسجم از زبان‌شناسان و ادیبان و پژوهشگران علاقه‌مند، به روشی علمی نسبت به

تألیف و تدوین فرهنگ واژگان زبان تبری اقدام کرد.

کتاب فرهنگ واژگان تبری، با وجود امتیازات بسیاری که بر دیگر کارهای مشابه دارد، با عنایت به همان عوامل پیش گفته، خالی از نقصان و خطا نیست و جای آن دارد در ویراستی دیگر از آن، کامل‌تر و پیراسته‌تر از این عرضه شود. در ادامه به ذکر پاره‌ای از موارد مهم بسنده خواهیم کرد.

۳. ضرورت ریشه‌یابی و همانندیابی از دیگر زبان‌های ایرانی

در تدوین واژه‌های گویش‌های گوناگون ایرانی، تحقیق و بررسی هم‌ریشگی یا همانندی این واژه‌ها با دیگر زبان‌های ایرانی، به‌ویژه زبان‌های پهلوی، اوستایی و فارسی باستان، ارزش کار را از لحاظ مشخص نمودن سیر تحولات زبانی دوچندان می‌کند؛ کاری که دکتر کیا در واژه‌نامه تبری برای شماری از واژه‌های تبری در پیش گرفته بود. در فرهنگ واژگان تبری این کار فقط برای واژه‌هایی اندک صورت گرفته است و همانندی آنها با یکی از زبان‌های مزبور، به‌ویژه زبان پهلوی، به اختصار در ذیل مدخل مورد نظر به‌دست داده شد. برای نمونه به مدخل‌های «برادر»، «پیدا»، «پیدا»، «پنجه»، «پنبه»، «زنش» (بارندگی طولانی)، «شال» (شغال)، «کُهو» (کبودرنگ) و «وشائن» (باز کردن) رجوع شود.

۴. مدخل‌نویسی واژه‌ها

در تدارک فرهنگ واژگان تبری، تنوع گویش‌ها و لهجه‌ها کار برگزیدن واژه‌های مدخل را دشوار می‌سازد. در این‌گونه کارها که سعی در جامع و مانع بودن دارند، بهتر است در صورت دگرگونی ساخت و صورت واژه‌ای در گویش‌های متفاوت، حداکثر دو گویش را، به‌ویژه از گویش‌های شهرستان‌های مرکزی مازندران، که در بررسی‌های زبان‌شناختی مشخص شده است دگرگونی و انحراف زبانی کمتری نسبت به سایر گویش‌ها دارند، به‌عنوان گویش معیار برگزید و تفاوت‌های گویش‌های دیگر را با آنها برسنجید.

در فرهنگ واژگان تبری، دلیل مرجح شمردن گویشی بر دیگر گویش‌ها و مدخل شدن

واژه از آن گویش روشن نیست. در مقدمه کتاب آمده است که واژه‌های مدخل برحسب مناطق گوناگون، هرگاه در سه حرف نخست مختلف بودند تکرار شده‌اند (نک: مقدمه، ص پنجاه‌وشش). اما این نیز به قاعده و رسمی پایدار در کتاب درنیامده و در بسیاری از مواقع، واژه‌ای با تغییر یک یا دو حرف از حروف در سه حرف اول، در ردیف جدول واژه‌های پایه قرار گرفته است. برای نمونه، مدخل لاف زَئِن به معنی «لاف زدن» از دو گویش بهشهری و قصرانی، در دیگر گویش‌ها به‌ویژه در شهرستان‌های آمل، بابل و سوادکوه و قائم‌شهر، به‌صورت لاف بَزوئِن متداول است. دلیل رجحان صورت لاف زَئِن بر لاف بَزوئِن آشکار نیست. این مصدر در مدخل‌های دیگر هم به‌صورت‌های مختلف به‌کار رفته است؛ از جمله لا بَزُئِن، لاپ بَزُئِن، لاب بَزوئِن. نمونه‌ای دیگر، خیره بَئِن «خیره شدن» مدخل شده است، در صورتی‌که صورت‌های متداول‌تر آن، یعنی خیره / خِرِه بَئِن و صورت اسمی آن خِرِه به معنی مجازی «گستاخ، بی‌شرم و پررو»، مدخل پایه قرار نگرفته‌اند.

در پاره‌ای از موارد نیز مدخل‌ها، با اندک اختلاف معنایی، تکرار شده‌اند؛ مدخل‌هایی مانند تیج «تیز، برنده»، ساتریک «صاف صاف، لخت، کچل»، گهوجشمه «نام چشمه‌ای در بهشهر و خطیرکوه سوادکوه» و شال «شغال». گاه نیز ارجاعات مداخل به همدیگر واجد اشکال است؛ برای نمونه، مدخل دِمَس بون، «چوپان احشام بزرگ‌تر از بره، گالش نگهدارنده گوساله که معمولاً از میان نوجوانان و جوانان انتخاب شوند» معنی شده است و در مدخل‌های دِمَس‌په به معنی «گالش جوان، مراقب گوساله» و دِمَس‌مار به معنی «گاوی که گوساله‌اش حدوداً دو سال سن دارد» به واژه دِمَس‌وان از گویش استرآباد غربی ارجاع داده شده است؛ در صورتی‌که این واژه خود مدخل نشده است. همچنین همان‌طور که در معنی دِمَس آمده است «گوساله یک یا دوساله»، دِمَس‌مار به معنی گاوی است که حدود یک‌سال از زاییدنش می‌گذرد و در نتیجه شیرش هم بسیار کاهش یافته است. در برابر مدخل اخیر، زامار به معنی «گاوی که تازه زاییده است» کاربرد دارد.

در فرهنگ واژگان تبری، برخی از صورت‌های امر و نهی افعال نیز مدخل و معنی شده‌اند که اگر اصرار بر آن است، باید همه این‌گونه صورت‌ها را در فرهنگ مندرج ساخت.

برای نمونه در این فرهنگ، واژه‌های نَکِف «نیفت»، نِیر «نگیر»، باخِس «بخواب»، بَیج «پخت کن، بپز»، بُوسِن «پاره کن»، بَی / بَیر / هَیر «بگیر»، تَش هاكِن «آتش بیفروز» و هِرس «بایست، نگهدار» به عنوان مدخل‌های پایه قرار گرفته‌اند. گاه صورت‌های گوناگون یک فعل امر نیز مدخل شده است؛ برای نمونه مدخل بِخُر بدون ذکر معنی به بخار ارجاع شده است. این مدخل هم خود معنی نشده است و در ذیل آن به مدخل باخار ارجاع شده است. مدخل اخیر معنی شده است «بخور، امر به خوردن». این مدخل هم در ادامه به بخور ارجاع شده است که به این شکل مدخل نشده است و ظاهراً همان صورت آغازین بِخُر منظور است. به نظر واژه‌هایی از این دست در صورتی باید مدخل شوند که غیر از معنی اصلی، واجد معنی یا معانی دیگری نیز شوند. البته شاید مؤلفان این فرهنگ در وارد ساختن این گونه کلمات، نظر به بهره‌مندی غیرگوشوران این زبان داشته‌اند.

۵. معنی‌گذاری واژه‌های تبری

در معنی‌گذاری واژه‌ها، تشخیص نوع دستوری واژه مورد نظر بسیار حائز اهمیت است. در فرهنگ واژگان تبری، برخی اشتباهات در معنی‌گذاری واژه‌ها، که در گفتارهای پیشین نیز به برخی از آنها اشاره شد، ناشی از همین موضوع است. برای نمونه، واژه گِس «گردن، توجه کردن، گیسو» معنی شده است. این در صورتی است که این واژه اسم است و به تنهایی در معنی «توجه کردن» به کار نمی‌رود. در زبان تبری، گِس هِدائِن معادل «گردن نهادن» و کنایه از «اطاعت کردن؛ توجه و اعتنا کردن» است. در ضمن این ترکیب بیشتر به صورت منفی به کار می‌رود: گِس نِدائِن. پس با تفکیک معانی، باید مدخل گِس هِدائِن به فرهنگ مزبور اضافه شود. از همین مقوله است: خِشکِه سوت «سوختن اشیا، نباتات یا جانداران بی‌واسطه آتش و تحت شرایطی خاص». این معنی برای خِشکِه سوت بَیِن است و خِشکِه سوت باید «گیاه یا درخت سوخته و پژمرده در اثر گرما و بی‌آبی» معنی شود. نمونه دیگر: تُف تُف هاکردن «بیزاری از طعم غذا یا نوع خوراک» که باید «به نشانه بیزاری از چیزی آب دهان انداختن» معنی شود. در معنی دِسپوتِن، آمده است: «۱. چپاندن، چپانده، فروکرده؛ ۲. چاق

و پر از چربی». این واژه به معنی «فرو کردن، چپاندن، بلعیدن» است و معانی دیگر ذکر شده، مناسب واژهٔ دِسپوت است.

نمونه‌ای دیگر، مدخل چنگ است. برای این واژه این معانی ذکر شده است: «۱. فلج شدن و جمع شدن اعضای بدن در اثر گرفتگی عضلات؛ ۲. مجموعهٔ چنگال پرنده؛ ۳. پنجهٔ انسان و حیوان». این واژه به تنهایی در معنی نخست کاربرد ندارد. معنی مزبور برای این واژه در فرهنگ، مناسب برای چنگ بیّن است که در این فرهنگ به صورت چنگ بیین / چنگ بوئین مدخل شده است. چنگ در این معنی، صفت است و در حق کسی گفته می‌شود که اعضای بدن او در حرکت تعادل نداشته باشد و به سختی حرکت کند. این واژه بیشتر با واژه‌ای دیگر، یعنی چلیخ به کار می‌رود که در مجموع در توصیف کسی گفته می‌شود که از انجام دادن درست کارها ناتوان است. واژهٔ اخیر در این فرهنگ، جداگانه به تشدید لام آمده است به معانی «کنایه از بی‌دستی و پا؛ افلیح؛ آدم درب‌وداغان». چنگ چلیخ / چنگ و چلیخ در این فرهنگ به صورت چنگ چلی «افلیح، کنایه از آدم بی‌دست و پا» ضبط شده است.

در این باره می‌توان نمونه‌های دیگر هم ذکر کرد. مدخل دم‌کُشه اسم مصدر قلمداد و «آه سرد کشیدن» معنی می‌شود. در صورتی که مناسب این معنی، دم‌کُشه بزوئن است که در فرهنگ نیامده است. مدخل دیگر، دمزه دمزه است که در معنی آن آمده است «کاری را از خستگی به دیگری واگذار کردن؛ آهسته‌کاری». این معانی از این عبارت به تنهایی مستفاد نمی‌شود. دمزه دمزه یعنی «آهسته‌آهسته، آرام‌آرام». این عبارت وصفی برگرفته از دم بزوئن = دم زدن به معنی کنایی «استراحت کردن» و «آسودن» است.

گاه در معنی برخی از واژه‌ها، بدون ذکر معنی اصلی، فقط به معنی مجازی و کنایی آنها بسنده شده است. البته گاه به مجازی یا کنایی بودن معانی هم هیچ اشاره‌ای نمی‌شود. برای نمونه، عبارت دم - دوس (وبال - مزاحم) معنی می‌شود. این معنی کنایی است و معنی اصلی آن «بسته‌شده به دم» است. در مورد دیگر، مدخل دس بکت، «ازکارافتاده، وامانده» معنی شده و معنی اصلی آن، «ازدست‌افتاده» نیامده است. شاهد مثال دیگر، مدخل دنیال دکت است که «۱. عقب‌افتاده ذهنی؛ ۲. دوشیزه‌ای که به همراه عاشق از خانه پدری

فرار کند» معنی شده است. معنی اصلی این عبارت یعنی «کسی که از دیگران در انجام دادن امری عقب افتاده است» در فرهنگ نیامده است. در معنی دوم هم در برخی مناطق، همراهِ دَکِیت به کار می‌رود. در برخی مدخل‌ها گاه ابتدا معنی مجازی و سپس معنی اصلی ذکر شده است: خِشکِ هایتین (۱). یگه خوردن؛ ۲. تعجب کردن؛ ۳. خشک شدن درخت یا گیاه». گاه معنی کنایی و اصلی جابه‌جا شده است؛ برای نمونه، مافور به معنی «پوزه حیوانات» است. مدخل مافور دَوستن (۱). ساکت کردن؛ ۲. به کنایه پوزه کسی را بستن» معنی شده است. این در صورتی است که معنی اول کنایی است و معنی دوم در معنی اصلی عبارت، البته با اصلاح آن بدین صورت «بستن پوزه حیوان» است.

در پاره‌ای از موارد، برای برخی از مدخل‌ها، معنی‌گذاری بهتری می‌توانست صورت گیرد یا معنی دیگری بر مدخل افزود؛ برای نمونه، عبارت دِگَن - دَسگا «دکان - مغازه» معنی شده است. این عبارت همان «دکان دستگاه» است که در فارسی هم مستعمل است. در ضمن جزء اول این عبارت، به صورت دیکون نیز گفته می‌شود. مدخل خِرِد هِدائین «خوراندن» معنی شده است. معنی این ترکیب، فراتر از «خوراندن» است و معنی کنایی آن «تلافی کردن» است. در معنی سره‌پیش آمده است: (۱). بیرون از خانه؛ ۲. نزدیک خانه» که بهتر بود معنی شود «حیاط، جلوی خانه». نمونه دیگر، مدخل سَره‌یکتن است که در معنی آن آمده است: (۱). پر شدن، لبریز شدن؛ ۲. پی بردن، فهمیدن». معنی دیگر آن، «فراموش کردن (به‌ویژه هنگام شمارش اعداد)» است. برای مدخل بَرَسین معانی (۱). روانه کردن، فرستادن؛ ۲. رسیدگی کردن، انجام دادن؛ ۳. رسیدن میوه؛ ۴. رسیدن، به مقصد رسیدن» ذکر شده است. از دیگر معانی آن، «فرصت داشتن، فرصت کردن» است. در معنی مدخل خَوْر هایتین «پرسیدن» باید اضافه شود «خبر گرفتن». مدخل مین‌دوله «از سمت داخل، درون» معنی شده است. یکی دیگر از معانی پرکاربرد آن، «زمان نزدیک» است. مدخل دَس بِلِشتی به معنی کنایی آن یعنی «دله‌زدی» آمده است. این یکی از معانی کنایی آن است؛ معانی دیگر آن، «طعم داشتن؛ ناخنک زدن به غذا» است.

از دیگر مداخل جالب توجه، مدخل مِر است که در معنی آن آمده است: (۱). مهر،

خدای خورشید، ذکر نام خدا؛ ۲. کنایه از کسی که کار را به‌کندی انجام دهد؛ ۳. برنج تارم». در معنی نخست این واژه چند نکته گفتنی است: «مهر» آن‌گونه که شرح آن در منابع، به‌ویژه در یشتهای اوستا و بندهشن آمده است، همان خدا یا ایزد خورشید نیست؛ دیگر آنکه این واژه به همان صورت «مهر» هم میان مردم مازندران کاربرد دارد و عبارت *مِر/ مهر* هاگردن کنایه از «بر زبان راندن نام خداوند و «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» گفتن (به‌ویژه هنگام ترس از چیزی یا گذشتن از مکان‌های ترسناک)» است. بنابراین *مِر* به‌تنهایی افاده‌ی معنی «ذکر نام خدا» نمی‌کند.

۶. گستره‌ی واژه‌ها و ترکیبات زبان تبری

فرهنگ واژگان تبری با وجود آنکه نسبت به دیگر فرهنگ‌های تبری، کامل‌تر است، پاره‌ای از واژه‌ها و ترکیبات در آن وارد نشده است که در گفتارهای پیشین به برخی از آنها اشاره شد؛ در ادامه به مواردی دیگر پرداخته می‌شود: *تَن دَکَرِدَن* «لباس پوشیدن»؛ *تَن دَیْن* «بر تن بودن لباس»؛ *مِن هاگردن* «میان کردن، وارد شدن، عبور کردن»، *مِلا دیکون* «مکتب‌خانه»؛ *دِم کلی دَیْن* «در لانه و پنهان بودن دُم؛ کنایه از مزور و فریب‌کار بودن، پنهان بودن برخی وجوه منفی شخصیتی یک فرد، تقریباً معادل آب زیر کاه بودن»؛ *هَجوش دَکِتن*، *هَجوش بِمُونِن* «به جنب‌وجوش درآمدن؛ عصبانی شدن؛ به وجد آمدن»؛ *هَچَلِخَس* «درهم و آشفته»؛ *دلنگون / دیلنگون هایتِن* «به زمین افتادن، زمین خوردن». البته واژه‌ی *دلنگون* به‌تنهایی دو بار با معانی نزدیک به هم مدخل شده است. واژه‌ی دیگر، *دَزوئِن* «انباشتن، پر کردن، چپاندن» است که در فرهنگ مزبور به‌صورت‌های *دَزه* «چپانده»، *دَزه* «پر، مالا مال، لبریز» و *دَزن* «بچپان، فروکن، پرکن» آمده است.

از دیگر واژه‌هایی که در برخی از مناطق مرکزی مازندران، برخلاف ساخت دستوری شایع، رواج دارد، دو واژه‌ی *بَتمِبه* و *بَشینِه* است. این دو واژه هرگاه تکیه بر هجای اول آنها باشد، به ترتیب به معنی «نمی‌توانم» و «امکان‌پذیر نیست» است و هرگاه تکیه بر هجای دوم آنها باشد، به معنی «می‌توانم» و «امکان‌پذیر است» به‌کار می‌رود.

نکته دیگر در این موضوع، ضرورت تبیین و بسط معنی یا معانی برخی از واژه‌ها در قالب ابیات یا جملات کوتاه است. هرچند از متون قدیم تبری آثار چندانی در دست نیست، در چند دهه اخیر، کتاب‌های منثور و منظوم بسیاری به زبان تبری به نگارش درآمده یا تعدادی واژه‌های تبری در شعر فارسی شاعرانی چون نیما یوشیج و سلمان هراتی راه یافته است و جای آن دارد همچون رویه مرسوم دیگر فرهنگ‌ها، در فرهنگ‌های واژگان تبری نیز دست‌کم برای پاره‌ای از مداخل خاص، از متون مکتوب موجود یا از مثل‌های رایج بین مردم شاهد مثال آورده شود. برای نمونه، از این دست جملات کوتاه مثل گونه زیر را که بسیاری از مردم مازندران بی هیچ تکلفی آنها را در گفت‌گوهای روزمره‌شان به کار می‌برند، می‌توان در ذیل برخی مدخل‌ها آورد:

۱. آدم دل خَش بُوئه، خِنه کیلی پِشت بُوئه

آدمی دل خوش باشد، خانه او بر پشت لانه مرغان باشد. در تأکید بر مقدم داشتن رضایت خاطر و خرسند بودن به داشته‌هاست و اینکه الزاماً این موضوع با مال و مکننت فراوان به دست نخواهد آمد.

۲. آسمون ونه لا هسه، زمین ونه زیرانداز

آسمان لحاف، و زمین زیرانداز اوست. وصف حال کسانی است که از مال دنیا نصیبی ندارند و بی‌اعتنا به آن، سرخوشانه زندگی می‌کنند.

۳. اسب خوب، شه جو ره زیاد کِنده

اسب خوب جو خود را زیاد می‌کند. هرکسی با انجام درست کارها و وظیفه‌شناسی، می‌تواند محبوبیت خود را نزد دیگران افزایش دهد.

۴. اسب پیغوم په، جو نَخَرنه

با پیغام فرستادن، اسب جو نمی‌خورد. در تأکید بر انجام دادن امور بدون واسطه و به صورت مستقیم است؛ کارها با واسطه به سرانجام مطلوب نمی‌رسد.

۵. آش ره کِشِمبه، پلنگ ره دار کِمبه

خرس را می‌کشم و پلنگ را بر دار می‌کنم. وصف حال آدمیان لاف‌زن و خودستایی است که در عمل ناتوانند.

۶. بَيْتِه خَرَوِزِه نَصِيبِ شَالِه

خریزه پخته نصیب شغال است. تأکید بر آن دارد که در اکثر مواقع، چیزهای خوب برحسب اتفاق نصیب افراد ناشایست می‌شود.

۷. بَدِيه حَلِيمه جُو خَرْدِه، نَدُونَسَه جُوَسَه خَرْدِه يَا سُوَسَه خَرْدِه

دید که حلیمه جو می‌خورد، اما نمی‌دانست که آن را می‌جویید و می‌خورد یا خُرد و نرم می‌کرد و می‌خورد. در اشاره به آن دسته از مردمانی است که تقلید کورکورانه و بی‌اساس از اعمال دیگران می‌کنند و به عواقب کار نمی‌اندیشند، مانند آن حکایت معروف در مثنوی معنوی مولوی!

۸. تا ظَهْر وَرِه اِزْآل وَنَسْمِه، بَعْد از ظَهْر لُوش، وَنِه جِيك دَرْنِمُو

تا هنگام ظهر خیش و بعد از ظهر هم ابزار مسطح‌سازی زمین بر او می‌بستم، دم بر نمی‌آورد و اعتراضی نمی‌کرد. حکایت از انسان‌های سخت‌کوش و بی‌مدعاست.

۹. تازِه تِه جُو دَپِيسَه؟

اکنون جو تو آب به خود گرفت و آماده استفاده شده است؟ در تعریض به کسانی است که هیچ شتابی در انجام دادن امور ندارند و با تأخیر بسیار، کارهای خود را انجام می‌دهند.

۱۰. تِه كِلْفَتِ رَسِن و اَمِه نازَكِ گِرْدِن

طناب کلفت تو و گردن نازک ما! کنایه از مطیع و متقاد بودن فرد است.

۱۱. جايی ناخِسِنِه وَنِه پَلِي مال او بُورِه

جایی نمی‌خواهد که در بستر او آب نفوذ کند. حسب حال کسی است که بسیار حسابگرانه و با دقت کار می‌کند تا ضرر و زیانی متوجه جانب او نباشد.

۱۲. خَمِير كه شَل بِيَه، گِنِه لاک او پَس دِنِه

وقتی خمیر شل شد، می‌گوید ظرف خمیر، آب پس می‌دهد. این مثل برای کسانی است که سبب انجام نشدن یا خراب شدن کار را به گردن دیگران می‌اندازند و مسئولیت نمی‌پذیرند و به‌نوعی در توجیه موضوع هستند.

۱۳. خنده نَزِنِ کَسُونِ رِه، سَر شُونِه تِه وَچونِ رِه

دیگران را به عیب و نقصی که دارند، تمسخر نکن، این عیب و نقص گریبان‌گیر فرزندان تو هم خواهد شد. در این عبارت خواسته می‌شود ضمن پرهیز از غرور و کبر بیجا، از برشمردن عیب و نقص دیگران و تمسخر کردن آنان باید برحذر بود، چه بسا روزی خود یا فرزندان تو به آن گرفتار شوی.

۱۴. دریای او تا وَنِه لینگِ کابه

آب دریا [با همه عظمتی که دارد] تا پاشنه پای اوست. در اشاره به افرادی است که بی‌محابا و جسورانه و با آرامش خیال دست به اقدام می‌زنند و خطرپذیری آنان در انجام دادن امور بسیار زیاد است.

۱۵. شالِ دَس و گو بَیتم

دست شغال و شکمبه گاو! هرچیزی را به هرکسی نمی‌توان سپرد، باید جوانب کار را سنجید و به اهل آن واگذار کرد تا در معرض تلف قرار نگیرد.

۱۶. عاقل به اشاره، جاهل به تَورِپِشتی

عاقل به اشاره و نادان به ضربت پشت تبر. انسان‌های عاقل با یک اشاره درمی‌یابند و به سرمنزل مقصود می‌رسند و راه را از بیراه تشخیص می‌دهند، اما انسان‌های نادان را باید با زور و تحکم بسیار، بر سر راه آورد.

۱۷. گو تا شه شاخِ رِه نَوینه، شوچَر نَشونه

گاو تا شاخ خود را نبیند، شب‌هنگام به چرا نمی‌رود. فرد تا توانایی خود را نبیند، به کارهای خطیر و مهم نخواهد پرداخت.

۱۸. نا بالا دار داشته، نا پایین دارسایه

نه درختی بر سر خود داشت و نه سایه درختی در پایین. کنایه از بی‌کسی و ناداری فرد است.

۱۹. هرکی بَخَرده امه پلاره، تَب بَزو بیته امه کِلاره

هرکسی پلوی ما را خورد، بعد از آن کلاه ما را هم برداشت. کنایه از قدرناشناسی و بی‌نمکی افراد است.

۲۰. همسایه دَوّه، دارا باشه، نصارا باشه

همسایه باشد، چه دارا باشد چه نصارا. در تأکید بر ضرورت داشتن همسایه است فارغ از اینکه بر چه دین و مسلکی باشد.

۷. واژه‌های فارسی در زبان تبری

زبان فارسی به‌واسطه زبان رسمی کشور بودن و متون بی‌شماری که به این زبان به نگارش درآمده است، همواره بر دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی سایه افکنده و بسیاری از واژه‌ها و ترکیبات این زبان در دیگر گویش‌ها راه یافته و متداول شده است. زبان تبری نیز از این قاعده مستثنی نیست و در طی سده‌های گذشته، به‌ویژه در چند دهه اخیر با گسترش رسانه‌های گوناگون، بسیاری از واژه‌های فارسی را به خود پذیرا شده است. ورود این دست واژه‌ها در فرهنگ واژگان دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، زمانی جایز است که در صورت واژه تغییرات آوایی و دستوری رخ داده یا آن واژه به معنی دیگری کاربرد داشته باشد؛ در غیر این صورت، ضرورتی به ذکر واژه‌های فارسی و معنی آنها نیست.

در فرهنگ واژگان تبری، پاره‌ای از واژه‌های فارسی بی‌آنکه تغییری در صورت آوایی و دستوری و معنای آنها رخ داده باشد، مدخل شده است. برای نمونه می‌توان به مدخل‌های خرابه، خرت‌وپرت، دغلباز، دمدمی، دمرو، زمین‌گیر، ساختن، ساخت‌وپاخت و سگرمه اشاره کرد. برخی از این واژه‌ها، کمتر به‌تنهایی کاربرد دارد و همراه با هم‌کردی دیگر به‌کار می‌رود. همان مدخل دمرو، به‌اشتباه «کسی که با صورت روی زمین افتاده یا خوابیده باشد» معنی شده است. این واژه بیشتر با هم‌کرد دکتین کاربرد دارد و به معنی «روی سینه و شکم خوابیدن یا دراز کشیدن» است. بنابراین مدخل مزبور باید به‌صورت‌های دمرو دکتین و دمرو دکت اصلاح شود. معنی مدخل اخیر همان است که در فرهنگ برای دمرو ضبط شده است.

۸. واژه‌های عربی در زبان تبری

زبان عربی با توجه به پاره‌ای مسائل اعتقادی و تاریخی، نسبت به سایر زبان‌های غیرایرانی، بر

زبان تبری بیشتر تأثیرگذار بوده و بسیاری از واژه‌های آن در زبان تبری وارد شده است و مردم نیز در نوشته‌ها و ارتباطات کلامی خود از آنها استفاده می‌نمایند. در این میان نکته حائز اهمیت آنکه این دست واژه‌های عربی، کمتر به همان صورت متداول در زبان عربی، بین مردم رایج است؛ در واقع، دستگاه آوایی و صرفی این واژه‌ها با تغییراتی همچون قلب و ابدال و حذف مواجه شده یا با همراهی پیشوند یا پسوند یا همکردی از افعال تبری کاربرد یافته است. این دامنه تغییرات گاه به حدی است که شاید در ابتدا مخاطب ناآشنا گمان عربی بودن آنها را ندهد. در تدوین و نگارش فرهنگ واژگان تبری، ضرورت دارد به این دست واژه‌های عربی هم پرداخته شود؛ همان‌طور که در فرهنگ‌های فارسی نیز حسب ضرورت بسیاری از واژه‌ها و ترکیبات عربی وارد شده‌اند.

در مقدمه فرهنگ واژگان تبری، آمده است که کلمات بیگانه از عربی، روسی، فرانسوی، انگلیسی و ترکی در فرهنگ وارد نشده است و در ضنائمی جداگانه خواهد آمد (نک: ص پنجاه و هفت). اما با توجه به گستره حضور واژه‌های عربی در زبان تبری، باید آن دسته از واژه‌هایی که از صورت اصلی خود خارج شده‌اند در فرهنگ‌های تبری مدخل و ضمن به دست دادن صورت درست آنها در زبان مادر، معنی آنها نیز درج شود. در همین فرهنگ مزبور نیز علی‌رغم آنچه در مقدمه گفته شد، برخی از واژه‌های عربی راه یافته است و گزیری از آن نیست؛ از جمله مدخل‌های زیر:

آزا «عزا؛ پیشوند نوعی نفرین».

آزا بخارد «نوعی نفرین که به هنگام خشم از حیوانات گفته می‌شود»؛ به معنی «روز عزا کشته شوی».

تَسبِی «رقابت، چشم‌هم‌چشمی». این واژه همان تَعَصَّب عربی است که در مازندران بیشتر به صورت تَصَّب و تَصَّب ها کردن کاربرد دارد.

تَمثال «مثال، مانند». این واژه بیشتر به صورت تَمثال بیاردن به معنی «مثال آوردن، مثل زدن، ضمن گفت‌وگو داستانی بیان کردن» کاربرد دارد.

خِر «سود، بهره، خیر». از دیگر معانی آن «صدقه و کمک مالی» است. این واژه همان

خَیرِ عربی است که با توسّع معنایی، به صورت‌های خَیرِگیر (گدا، فقیر) و خَیرِ بدین (خیر دیدن، به سعادت و موفقیت رسیدن) هم آمده است.

خِراخِش (به نیکی، به سلامتی، به خوبی).

خِراخِشی (به سلامتی، به مبارکی، به خوشی). این مدخل و مدخل پیشین، همان است که در فارسی خیر و خوشی گفته و نوشته می‌شود. جزء نخست این عبارت، همان خیر عربی است. خِشِ خَیر (خوش خبر). خبر عربی است که در مازندران بیشتر به صورت خَور کاربرد دارد. البته به این صورت هم در فرهنگ مدخل شده است.

خِش قول (خوش قول).

ساتور (ساتور).

صِرافَتِ دَرشِین (از توجه خارج شدن). صِرافَت به تنهایی و همراه با افعال دیگر نیز به کار می‌رود، مانند به صِرافَتِ دَکِیتن (به صرافت افتادن).

صُب / صِوی سَر / صِوایی (بامداد). این واژه که به صورت صِواحی هم کاربرد دارد، همان صباحی عربی است.

صِغِه (ازدواج محدود و مقطع، صیغه).

صَف (سستی، ناتوانی، غش). این واژه که به صورت صاف هم در برخی نواحی متداول است، همان صُغف عربی است. هم‌کرد فعلی آن، ها کردن است.

قایدِه (اندازه). این واژه همان قاعده عربی است که به یکی از معانی خود یعنی، «اندازه و هم‌سنگ و هم‌شأن کسی یا چیزی» به کار می‌رود.

قایم (۱. سفت و سخت، دیرشکن، استوار؛ ۲. سمج؛ ۳. پنهان).

قِت (زور، قوت). ذیل این مدخل باید اضافه شود: قِت هایتن «انجام دادن کاری در توان کسی بودن».

مِبارِکا / مِوارِکا (مبارکی، فرخندگی).

مِباشِر / مِواشِر (پیشکار، مباشر).

ماتمی (نوعی نفرین به حیوان به این معنی که تو را در ماتم و عزای صاحبت بکشند). به

اشتباه شبه‌جمله دانسته شد که درست آن ماتمی بخرد است.

مَشْبِه «مشربه، ظرفی برای حمل شیر و آب و دیگر مایعات، تنگ بزرگ». این واژه که صورت دگرگون‌شده مشربه عربی است، به صورت مَشْوِه هم به کار می‌رود.

مِفْتِلا تحریف واژه مبتلا «گرفتار» است.

مِقَر / مافرِمُوئن «اقرار کردن». این واژه همان مَقَرَّ عربی است.

مِقَر هایتن «اقرار گرفتن».

مِقراض «قیچی». این واژه در برخی از نواحی با قلب حروف، به صورت مرقاض تلفظ می‌شود.

مَلِكِمیت «عزراییل». همان ملک‌الموت عربی است.

مَلْهَم «مرهم». به صورت مَلْهَم هم تلفظ می‌شود.

مِواجِب «دستمزد». در عربی مِواجِب و وَجِیْبه به معنی «حقوق، اجرت، مزد یا روزی مشخص هر فرد در مدت معین» است.

در مجلد پنجم فرهنگ هم ضمن مقاله‌ای کوتاه با عنوان «برخی واژگان دخیل عربی در زبان تبری»، پاره‌ای از واژه‌های عربی به قلم ابوالحسن واعظی مندرج شده است. در ادامه، صرف نظر از واژه‌های عربی در مقاله مزبور، به برخی از واژه‌های عربی که در زبان تبری کاربرد بسیار دارند و جای آنها در این فرهنگ خالی است، اشاره می‌شود:

إتات / إطاعت «اطاعت»؛ استقبال «استقبال»؛ اشاره و إما «اشاره و ایما»؛ بَزَّت هاگردن «بی‌عزت کردن، بی‌آبرو کردن»؛ یلا «بلا»؛ به تک سَقَر: در مقام نفرین، خواسته می‌شود مخاطب در ته دوزخ جای گیرد. البته غالباً بی‌آنکه معنی عبارت بدین صورت ایفاد شود، در مواقع بی‌اعتنایی گوینده نسبت به موقعیتی و مساوی بودن به وقوع پیوستن یا نپیوستن امری گفته می‌شود؛ تَخِر / تأخیر «تأخیر»؛ تَصَادَف «تصادف»؛ تِقَاص «تقاص»؛ تِلَاطِم «تلاطم»؛ حِپس «حفظ»؛ ذلیل بیشتر در مقام نوعی نفرین، به صورت ذلیل بَمِرِد و ذلیل بَیسی کاربرد دارد؛ ذَهَم «ذهن»؛ سَطْمِه «صدمه»؛ سَفِر «سفر»؛ سَنِه «سنه»؛ سَاف «سال»؛ شَرَف «شرف»؛ صُنَعَت «صنعت»؛ فن و حرفه»؛ به صورت صُنَعَت کار هم متداول است؛ طَم «طعم»؛ طام «طعام»؛

عِب «عیب»؛ غَلِط «غَلَط»؛ قَطِيفَه «قَطِيفَه»؛ نوعی پارچه»؛ قِمَت «قیمت»؛ مَجْلِس «مَجْلِس»؛ مُخَصَّل «دانش‌آموز»؛ مَخْسَرَه «مسخره»؛ مَخْمَخَه «مَخْمَصَه»؛ گرفتاری، سختی»؛ مِسَافِر «مُسَافِر»؛ مُسْتَمْسِك «مُسْتَمْسِك»؛ دستاویز، بهانه»؛ مُضْمَحِل «مُضْمَحِل»؛ در عربی بیشتر به معنی «نیست و نبود» و در تداول مردم مازندران به معنی «بسیار خسته و کم‌توان» است. مَطَّل «مُعَطَّل»؛ مِفْلِس «مُفْلِس»؛ مِلاَحِظَه «مِلاَحِظَه»؛ مِلاَیِم «مِلاَیِم»؛ از میان معانی گوناگون این واژه در عربی و فارسی همچون موافق، مناسب، سازگار، آهسته، شخص نرم‌خو و نرم، در زبان تبری بیشتر به معنی «نرم» کاربرد دارد؛ مُمَيِّز: در معنی «تشخیص‌دهنده نیک از بد»، بیشتر برای نوجوانان و جوانانی به‌کار می‌رود که به آگاهی لازم در تشخیص نیک از بد دست یافتند؛ نَفَق «نَفَخ»؛ نَوُوت «نوبت».

۹. درج اعلام کسان و جای‌ها

ضرورت تدوین و تألیف فرهنگ اعلام بر کسی پوشیده نیست و باید فهرست اعلام دست‌کم در دو سطح کسان و جای‌ها استخراج و با شرحی مناسب در دسترس مخاطبان قرار گیرد. در فرهنگ واژگان تبری، نام برخی از شخصیت‌ها و شهرها و مکان‌های مهم و نام آن دسته از روستاهای مازندران که دارای ریشه تبری و برخی ملاحظات تاریخی بودند، درج و با توضیحاتی گاه در حد چند کلمه و گاه در حد چند جمله همراه شده است. از این دست اعلام می‌توان به محمد بن جریر طبری، مختومقلی، مسته‌مرد، نیما، باو، باوندیان، پریم و مسجد جامع ساری اشاره کرد. بی‌گمان در این روش کار، آگاهی و علاقه‌مندی مؤلفان به مناطق و شخصیت‌های خاص، بسیار تأثیرگذار است. پیشنهاد می‌شود با گسترده‌تر کردن دایره شمول اعلام و کامل‌تر کردن فهرست آنها، در مجلداتی جداگانه عرضه شوند.

۱۰. نتیجه‌گیری

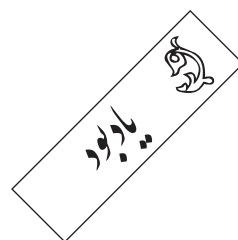
با وجود کارهای صورت‌گرفته درباره زبان تبری، هنوز راه‌های نرفته بسیار است و ضرورت دارد با همراهی جمعی از زبان‌شناسان و ادیبان و صاحب‌نظران اهل فن، نسبت به تدوین و

معنی‌گذاری دقیق واژه‌ها و ترکیبات همراه با ذکر شاهد‌های مناسب چه از متون نظم و نثر قدیم و چه از آثار شاعران و نویسندگان معاصر و چه از مثل‌ها و جملات حکیمانه‌ای که در افواه مردم ساری و جاری است، اقدام شود.

یکی از آخرین آثار درخصوص واژه‌ها و ترکیبات زبان تبری، کتاب پنج‌جلدی فرهنگ واژگان تبری است که از حیث شمول واژه‌ها و ترکیبات تبری متداول در مناطق مختلف تحت نفوذ این زبان و دربرداشتن نمایه‌های گوناگون و تصاویر مناسب و پاره‌ای مقالات تحقیقی درباره فرهنگ و زبان مردم مازندران نسبت به دیگر کارها در این حوزه بسیار کامل‌تر است. اما به‌سبب تنوع گویش‌ها در مناطق گوناگون و کمبود منابع مکتوب معتبر و نیز همراهی نکردن گروهی زبان‌شناس و فرهنگ‌نویس اهل فن کارآزموده، این کتاب را نیز همچون بسیاری از دیگر فرهنگ‌هایی که برای زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فراهم آمده، دستخوش پاره‌ای از اشکالات فنی، زبانی و معنایی کرده است. بی‌گمان این کتاب می‌تواند در ویراستی دیگر، با بهره‌مندی از روشی دقیق‌تر در امر فرهنگ‌نویسی و با حذف برخی مدخل‌ها و افزودن دیگر مدخل‌های لازم به آن همراه با شاهد کوتاه، بسیار کارآمدتر و جامع‌تر از پیش در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد.

منابع

کیا، صادق، ۱۳۲۷، واژه‌نامه تبری، تهران.



دریغا ابوالقاسمی!

محمدنقی راشد محصل (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

دکتر محسن ابوالقاسمی استاد زبان‌های ایران باستان بهمن‌ماه ۹۷ در تهران درگذشت. فقدان استاد ضایعه‌ای بزرگ برای جامعه علمی کشور، به‌ویژه زبان‌ها و فرهنگ ایران باستان است. ایشان بیش از شصت سال از عمر خود را به کار تدریس در مقاطع مختلف تحصیلی و بالاخص دوره‌های تکمیلی زبان‌شناسی ایرانی، ادبیات فارسی و ادیان ایران باستان گذرانید و آثار ارزشمندی به زبان فارسی برای هر درس تألیف و تصنیف کرد و دانشجویان را در این زمینه‌ها از مراجعه به کتاب‌های نوشته‌شده به زبان‌های دیگر بی‌نیاز کرد، دانشجویان برجسته بسیاری پرورش داد که در دانشگاه‌ها و سازمان‌های پژوهشی عالی منشأ خدمات ارزشمندی هستند. دکتر ابوالقاسمی در کار تدریس و هر کار دیگری که به عهده می‌گرفت صادق و صمیمی بود، با نظم و ترتیب آن را به پایان می‌برد. در کارهای برنامه‌ریزی تحصیلی و شکل‌بخشی به دوره‌های تخصصی زبان‌های ایرانی به‌ویژه در چند سال تعطیلی دانشگاه‌ها بسیار فعال بود و اگر زحمات او و همکارانش نبود در نظام تحصیلی دوره‌های زبان‌شناسی اختلال یا تأخیر پیش می‌آمد. در حقیقت اقدام به‌موقع او و ایستادگی و اصرار بر گنجاندن هر دو گرایش زبان‌شناسی یعنی زبان‌شناسی همگانی و فرهنگ و زبان‌های باستانی در نظام

تحصیلی دانشگاهی و پی‌گیری آن تا مرحله تصویب نهایی مرهون کوشش‌های ایشان است و خدمتی است که نباید نادیده انگاشته شود.

از نظر رفتار شخصی با همه دانشی که داشت بی‌ادعا و فروتن و به مناصب دنیایی بی‌اعتنا بود، علی‌رغم ظاهر نفوذناپذیر و جدی و گهگاه تندی که داشت، قلبش صاف و پرمهر بود. دانشی مردی بود به دور از فضل‌فروشی و غرور. حافظه‌اش قوی و در تدریس کوشا و دقیق بود و آن را هدفی والا می‌شمرد. دقیقه‌ای از ساعت درس را از دست نمی‌داد، سخن کوتاه، قاطع و سنجیده می‌گفت، مردی بود بزرگ، خودساخته و درس‌خوانده. دوره دبستان را در ملایر گذرانید. سال ۱۳۲۸ به تهران آمد. دیپلم ششم ادبی را در دارالفنون گرفت. دوره لیسانس ادبیات فارسی را در دانشگاه تهران به پایان برد و شاگرد اول شد. در نزد استادانی چون روان‌شادان فروزانفر، قریب، خانلری، پورداوود، کیا، صفا و دیگر استادان گروه ادبیات فارسی درس خواند. دوره دکتری ادبیات فارسی را آغاز کرده و واحدهایی از برخی دروس را امتحان داده بود که با تأخیر چند ساله از امتیاز شاگرد اولی خود استفاده کرد و برای تکمیل آگاهی‌های علمی و تخصصی در زبان‌های کهن ایرانی به انگلستان رفت و در مدرسه زبان‌های شرقی لندن نزد خانم بویس، دیوید مکنزی و دیوید بیوار زبان‌های دوره باستان و میانه را به خوبی آموخت و در سال ۱۳۴۴ به تهران بازگشت و در بنیاد فرهنگ ایران به کار پژوهشی پرداخت. این بازگشت مقارن جدا شدن گروه زبان‌شناسی از گروه ادبیات فارسی دانشگاه تهران بود. دکتر ابوالقاسمی با گذراندن دوازده واحد درسی رزیدنسی به توصیه استاد زنده‌یاد محمد مقدم پایان‌نامه دکتری خود را «درباره زبان آسی» برگزید و در سال ۱۳۴۵ از آن دفاع کرد و از سال ۱۳۴۶ به عضویت هیئت علمی گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران درآمد. در کنار مشاغل آموزشی که مدیریت گروه‌های فرهنگ و زبان‌های باستانی در دانشگاه تهران و دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات بود، تدریس و تألیف را تا آخرین روزهای زندگی ادامه داد.

دکتر ابوالقاسمی قائم‌مقام زنده‌یاد دکتر خانلری در پژوهشکده فرهنگ ایران نیز بود، این پژوهشکده در مقطع تحصیلات تکمیلی در سه رشته «فرهنگ و زبان‌های باستانی»، «ادبیات

فارسی» و «تاریخ» دانشجوی تمام وقت می‌پذیرفت. و در حقیقت یک سازمان آموزشی - پژوهشی بود که هم استادان بزرگ و صاحب‌نامی در آن به تدریس دعوت می‌شدند و هم دانشجویان فعال و علاقه‌مندی داشت که زیر نظارت مستقیم استاد ابوالقاسمی به کارهای پژوهشی می‌پرداختند.

چند نفر از دانش‌آموختگان دوره کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی این پژوهشکده برای گذراندن دوره دکتری به آلمان اعزام شدند. استاد ابوالقاسمی نیاز دانشجویان را به کتاب‌های آموزشی به زبان فارسی به‌ویژه در زمینه زبان‌های باستان احساس می‌کرد و از این‌رو کتاب‌های خود را براساس برنامه‌های درسی و سرفصل هر درس و هر رشته می‌نوشت. این آثار غالباً از طریق سازمان متون درسی (سمت) به دفعات چاپ و منتشر شده است. برخی از این کتاب‌ها مانند دستور تاریخی زبان فارسی، راهنمای زبان‌های ایران باستان (دو جلد)، شعر در ایران پیش از اسلام و تاریخ زبان فارسی نوشته‌هایی ارزشمند است که با آثار مشابه غربی‌ها پهلو می‌زند و دانشجو را از مراجعه به کتاب‌های خارجی که غالباً کمیاب‌اند و برای استفاده مبتدیان مناسب نیستند، بی‌نیاز می‌کند. در سال‌های تعطیلی دانشگاه‌ها دکتر در زیرزمین خانه خود که کتابخانه شخصی ایشان نیز بود، گروهی از استادان و پژوهشگران را به همکاری فراخواند و مقدمات تهیه فرهنگی را فراهم کرد که یک جلد آن با نام قاموس از سوی انتشارات مرکز پخش بنیاد قرآن در سال ۱۳۶۴ منتشر شد اما ادامه آن به سبب اشتغال اغلب اعضا به تدریس، ادامه نیافت.

زنده‌یاد به گفته خودش نخستین کسی بود که در بنیاد فرهنگ ایران به عنوان پژوهشگر به کار مشغول شد و یادداشت‌هایی را که در انتشارات فرانکلین برای تدوین فرهنگ تاریخی زبان فارسی به‌وسیله استادان زنده‌یاد مینوی و زرین‌کوب نوشتن آنها آغاز شده بود با همکاری چند نفر از پژوهشگران در بنیاد ادامه داد که یک جلد آن زیر نام فرهنگ تاریخی زبان فارسی چاپ و انتشار یافت و اکنون نیز ادامه کار را پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به عهده دارد.

نخستین مقاله استاد در سال ۱۳۴۸ در مجله سخن با نام «واژه‌سازی در زبان فارسی» به

چاپ رسیده و اولین کتاب ایشان دربارهٔ زبان آسی است که پایان‌نامهٔ دکتری ایشان بوده و با دستخط زیبای آقای دکتر محمدعلی صوتی انتشار یافته است.
با درگذشت دکتر ابوالقاسمی زبان‌های ایران باستان پشوانه و حامی بزرگ و استادی تأثیرگذار را از دست داد. یاد و نامش گرامی باد و روانش شاد.

ماریا آیوازیان

مریم رضائی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

می‌دانی، اگر به تمامی خویش تمامی عشق را
طالب شوی، تمامی عشق از آن تو خواهد شد
و بی‌گمان تمامی آرزوها را در خانهٔ جانت در
آغوش خواهی کشید. (ماریا آیوازیان ترزیان)

ماریا آیوازیان - ترزیان در سال ۱۳۲۳ در تهران متولد شد و دوره‌های تحصیلات ابتدایی، متوسطه و دبیرستان را در مدارس ارمنیان تهران به پایان رسانید. او مدرک کارشناسی خود را در رشتهٔ ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، مدرک کارشناسی ارشد را در رشتهٔ زبان و ادبیات ارمنی از دانشگاه تهران و مدرک دکتری خود را در رشتهٔ تاریخ (ایران‌شناسی) از فرهنگستان علوم جمهوری ارمنستان دریافت کرد. از سال ۱۳۵۵ کارشناس پژوهشی و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بود و از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۹ در گروه زبان و ادبیات ارمنی دانشگاه آزاد اسلامی تدریس کرد و در پایان این دوره به‌عنوان استاد پرتلاش از ایشان تقدیر شد (پیمان، [آیوازیان ۱۳۸۱ الف]، ش ۲۰: ص ۵۴).

در سال ۱۳۷۴ سومین همایش زبان‌شناسی با همکاری دانشگاه علامه طباطبایی و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، در روزهای ۵-۶ اسفند ۱۳۷۴ در دانشکدهٔ ادبیات

فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی برگزار شد. آیوزیان با ارائه مقاله‌ای با عنوان «نام‌های اشخاص در زبان ارمنی با ریشه ایرانی»^۱ در این همایش شرکت کرد. در همین سال با همکاری دکتر ادیب سلطانی مقاله «پیشنهادی جدید برای آوانگاری و حرف‌نگاری زبان ارمنی» را در همایش زبان‌شناسی شهر مونترال کانادا ارائه کرد. بنیاد ایران‌شناسی نخستین همایش ملی ایران‌شناسی را از ۲۷-۳۰ خردادماه سال ۱۳۸۱ در تهران برگزار کرد. آیوزیان در این همایش با ارائه مقاله‌ای با عنوان «ایران‌شناسی در ارمنستان»^۲ به شرح مختصری درباره تاریخ سیاسی - اجتماعی کشورهای ایران و ارمنستان و روابط بین دو کشور طی قرون متمادی، شرح حال مختصر نویسندگان، مترجمان و شعرای ارمنی، معرفی مراکز آموزشی و علمی مربوط به ایران‌شناسی در ارمنستان، معرفی کتابخانه ماتناداران - ایروان و موزه‌های مربوط به ایران‌شناسی پرداخت. در هفتم مهرماه سال ۱۳۸۳ به مناسبت شصتمین سالگرد تولد ایشان، دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه دولتی ایروان در ارمنستان مجلس بزرگداشتی با حضور استادان و دانشجویان این دانشگاه برگزار کرد. او در سال ۱۳۹۰ بازنشسته شد و سه سال بعد ایران را به مقصد آمریکا ترک کرد تا دورانی جدید از مطالعه را نزد تنها فرزندش دکتر ادوارد ترزیان آغاز کند. دکتر ماریا آیوزیان در ۱۵ فروردین ماه ۱۳۹۸ چشم از جهان فرو بست.^۳

در سال ۱۳۸۲ آیوزیان با انتشار کتاب استاد هراچیا آچاریان و ایران‌شناسی^۴ زندگی‌نامه و فعالیت‌های علمی این زبان‌شناس برجسته ارمنی را در عرصه گسترده پژوهش‌های او معرفی کرد و با برشمردن آثار او درباره قوم‌شناسی ایرانی، جوامع ارمنیان ایران، زبان کردی و پژوهش در مذاهب ایرانی آچاریان را در زمره ایران‌شناسان نام برد (آیوزیان ۱۳۸۲: پیشگفتار).

۱. مجموعه مقاله‌های سومین کنفرانس زبان‌شناسی (۵-۶ اسفند ۱۳۷۴)، به کوشش یحیی مدرسی، محمد دبیرمقدم، تهران، ۱۳۷۶.

۲. مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی (۲۷-۳۰ خردادماه ۱۳۸۱)، مسائل عمومی ایران‌شناسی، تهران، ۱۳۸۳.

۳. با سپاس فراوان از ادوارد ترزیان فرزند دکتر آیوزیان که اطلاعات مفیدی از زندگی ایشان در اختیار من قرار دادند.

۴. آیوزیان - ترزیان، ماریا، استاد هراچیا آچاریان و ایران‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.

یکی از آثار مهم آچاریان، کتاب فرهنگ نام‌های خاص اشخاص در ارمنی است که در پنج جلد کلیه اسامی به‌کاررفته در میان ارمنیان از دوران باستان تا اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم را دربرمی‌گیرد. آیوزیان بر مبنای این اثر، در سال ۱۳۸۱ کتاب ریشه‌یابی نام‌های خاص ارمنی برگرفته از زبان‌های ایرانی را منتشر کرد.^۱ این مجموعه همه نام‌های اصیل ارمنی، نام‌های وام‌گرفته‌شده از زبان‌های گوناگون مانند آشوری، یونانی، عبری، ایرانی، ترکی و غیره را دربرمی‌گیرد و واژه‌های ریشه‌یابی‌نشده در مجموعه آچاریان تا حد مقدور ریشه‌یابی شده است (آیوزیان ۱۳۸۱: پنج، ده).

از دیگر وجوه مشترک دو فرهنگ ایران و ارمنستان، جشن‌های مشترکی است که قدمتی دوهزار و هفتصدساله دارد و امروزه ارمنیان این جشن‌ها را در قالب جشن‌های مذهبی دین مسیحیت برگزار می‌کنند (هویان ۱۳۸۳). این موضوع بن‌مایه انتشار مقاله‌ای با عنوان «جشن‌های مشترک میان ارمنیان و ایرانیان»^۲ در سال ۱۳۸۳ شد که در آن از جشن‌هایی نام برده شده است که همگی به‌معنای سال نو هستند و نام آنها ریشه در زبان اوستایی دارد. دوگان‌های زبان ارمنی و مترادفات آن در زبان فارسی تألیف دیگری از آیوزیان در سال ۱۳۸۴ است.^۳ او در این اثر به معرفی دوگان‌های زبان ارمنی به همراه مترادفات آن در زبان فارسی پرداخته و شباهت‌های این مکررات را در هر دو زبان بیان کرده است، مانند نام برخی از گیاهان، حیوانات و اصوات که در هر دو زبان حالت تکرار دارد.

یکی از جنبه‌های مطالعات آیوزیان، پرداختن به اشتراک‌های تاریخی و اسطوره‌ای ایران و ارمنستان است. با توجه به هم‌نژادی آرامنه و ایرانیان و نزدیکی جغرافیایی دو سرزمین به یکدیگر بدیهی است که این اقوام در زمینه‌های گوناگون از جمله ادیان و باورها تأثیرات متقابلی بر یکدیگر داشته‌اند. در سال ۱۳۹۱، آیوزیان دستاورد مطالعات خویش را در این زمینه در کتابی

۱. آیوزیان - ترزبان، ماریا، ریشه‌یابی نام‌های خاص ارمنی برگرفته از زبان‌های ایرانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱.

۲. آیوزیان - ترزبان، ماریا، «جشن‌های مشترک میان ارمنیان و ایرانیان»، فصلنامه پیمان، ش ۲۸، تهران، ۱۳۸۳.

۳. آیوزیان - ترزبان، ماریا، دوگان‌های زبان ارمنی و مترادفات آن در زبان فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴.

با عنوان اشتراکات اساطیری در منابع ارمنی و ایرانی منتشر کرد.^۱ ذکر این نکته بسیار مهم است که فرهنگ و دین ایرانی تأثیر عمیقی بر باورها و اعتقادات مذهبی و دینی ارمنیان داشته است، مانند اسامی برخی ایزدان که ریشه در نام ایزدان ایرانی دارد، مانند آرامزد، آناهید، واهگن، میهر، تیر و نیز باورها و اعتقادات مربوط به ارواح خیر و شر، دنیای زیرزمینی و غیره که میان ارمنیان نیز دیده می‌شود (آیوزیان ۱۳۹۱: ۷۵). در این کتاب به جایگاه ایزدانو آناهیتا در میان ارمنه و ایرانیان دوران باستان پرداخته و ریشه‌های اثرگذاری الهه ایرانی بر همتای ارمنی آن بررسی شده است. آیوزیان با مجله‌ها و مؤسسه‌های داخلی و خارجی کشور نیز همکاری داشته است: عضو هیئت علمی و تحریریه مجله ایران‌نامه چاپ جمهوری ارمنستان، عضو انجمن زبان‌شناختی زبان ارمنی آمریکا^۲ و مدتی نیز عضو هیئت تحریریه فصلنامه پیمان بود. از او آثار متعددی به‌جا مانده است که در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم:

آساطوریان، گارنیک، «زازها قوم ناشناخته»، ترجمه ماریا آیوزیان، تحقیقات تاریخی، ش ۸، ۱۳۷۲؛

_____، «قوم گوران»، ترجمه ماریا آیوزیان، ایران‌شناخت، ش ۱، ۱۳۷۴؛

_____، «معتقدات یزیدیان»، ترجمه ماریا آیوزیان، یاد بهار، ۱۳۷۶؛

فوکس، روبرت آ، «هاینریش هوبشمان و جایگاه اصلی زبان ارمنی در گروه زبان‌های هندواروپایی»، ترجمه ماریا آیوزیان، پیمان، ش ۳-۴، ۱۳۷۵؛

تاجاریان، ایوت، «هنر خلاقیت آنتوان سوروگین»، ترجمه ماریا آیوزیان، پیمان، ش ۲۱، ۱۳۸۱؛
آیوزیان، ماریا، «وام‌واژه‌های ارمنی در زبان فارسی»، با همکاری گارنیک آساطوریان، فرهنگ، ش ۱۷، ۱۳۷۵؛

_____، «درگذشت دو دانشمند ایران‌شناس»، پیمان، ش ۷-۸، ۱۳۷۶؛

_____، «گزیده‌ای از نهج‌البلاغه به زبان ارمنی»، فرهنگ (ویژه بزرگداشت سال امام

۱. آیوزیان - ترزبان، ماریا، اشتراکات اساطیری در منابع ارمنی و ایرانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۱.

علی (ع)، ش ۳۳-۳۶، ۱۳۷۹؛

- _____، «پژوهش درباره زبان ارمنی»، فرهنگ، ش ۳۷-۳۸، ۱۳۸۰؛
- _____، ریشه‌یابی نام‌های خاص ارمنی برگرفته از زبان‌های ایرانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱؛
- _____، «نظری اجمالی به تاریخ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی دو کشور ایران و ارمنستان و آثار مورخان و نویسندگان ارمنی درباره ایران»، پیمان، ش ۲۰، ۱۳۸۱؛
- _____، «نگاهی به نام زنان در زبان ارمنی»، زن و فرهنگ (به مناسبت یکصدمین سالگرد تولد مارگارت مید)، پژوهشکده مردم‌شناسی با همکاری نشر نی، ۱۳۸۲؛

نقد کتاب:

Mirniya, Ali, *Kurdish Tribes and Tribal Confederations of Iran, Acta Kurdica*, vol.1, 1994.

منابع:

- آیوازیان، ماریا، ۱۳۸۱ الف، «نظری اجمالی به تاریخ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی دو کشور ایران و ارمنستان و آثار مورخان و نویسندگان ارمنی درباره ایران»، پیمان، ش ۲۰.
- _____، ۱۳۸۱ ب، ریشه‌یابی نام‌های خاص ارمنی برگرفته از زبان‌های ایرانی، تهران.
- _____، ۱۳۸۲، استاد هراچیا آچاریان و ایران‌شناسی، تهران.
- _____، ۱۳۹۱، اشتراکات اساطیری در منابع ارمنی و ایرانی، تهران.
- نوری‌زاده، احمد، ۱۳۷۶، تاریخ و فرهنگ ارمنستان، تهران.
- هویان، آندرانیک، ۱۳۸۳، «اشتراکات و روابط فرهنگی ایرانیان و ارمنیان»، فصل‌نامه مطالعات ملی، ش ۱، س ۵.
- Schmitt, R., 1991, *The Bisitun Inscriptions of Darius the Great*, London.



اسماعیلی، محمد مهدی، بررسی گویش گزِ بُرخوار، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۵، ۱۸۴ صفحه.

کتاب با جدول نشانه‌های واج‌ها و آواها آغاز می‌شود و به مقدمه می‌پردازد. در مقدمه موقعیت جغرافیایی گزِ بُرخوار بررسی شده است. براساس گفته نویسنده، شهر گز در هجده کیلومتری شمال شهر اصفهان است که از نظر تاریخی جزئی از منطقه بُرخوار است و به همین روی به گزِ بُرخوار معروف است؛ اگرچه تقسیمات جدید کشوری آن را در مجموعه شاهین‌شهر و میمه قرار دهد. نویسنده پس از اندک توضیحاتی درباره موقعیت جغرافیایی و طبیعی و اجتماعی شهر گز به پیشینه تاریخی آن پرداخته و نخستین اشاره به شهر گز را در کتاب معجم البلدان یاقوت حموی در قرن هفتم دانسته است. نویسنده پس از یاد کردن شماری از بزرگان و مشاهیر شهر گز در بخش چهارم از پیشینه مطالعاتی گویش گزی گفته و یادآور شده که این گویش به سبب داشتن ادبیات مکتوب با وجود دیوان شعر درویش عباس گزی، گویشی قابل توجه است. در پایان این بخش

نویسنده درباره روش پژوهش گفته و چگونگی گردآوری داده‌های این پژوهش که در سال ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ در پژوهش میدانی گردآوری شده اشاره کرده، و ضمن نام بردن از گویشوران این پژوهش از آنها سپاسگزاری کرده است.

پس از این مقدمات فصل‌های پژوهشی کتاب آغاز می‌شود. کتاب در چهار فصل در توصیف گویش و پیوست‌های پایانی شامل جمله و متن به این گویش، جدول‌هایی در صرف فعل و نیز واژه‌نامه‌ای گویشی تنظیم شده است.

فصل اول بررسی نظام واجی این گویش و توصیف آن است. در این بخش گوناگونی مثال‌ها برای توصیف دقیق‌تر آواها و واج‌های این گویش و نیز بررسی فرایندهای آوایی چشمگیر است. نکته ویژه توصیف نظام واجی گویش گزِ بُرخوار در این کتاب، سنجش نظام آوایی گویش گزِ بُرخوار کنونی با اثر مکتوب یک قرن پیش گز، یعنی دیوان شعر درویش عباس گزی است.

فصل دوم به واج‌شناسی در زمانی پرداخته است و در آن پس از مقدمه‌ای تناظرات و مطابقت‌های آوایی این گویش با زبان‌های

شاخه‌های شمال غربی و جنوب غربی بررسی شده است و دلیل آن نیز هم‌پوشانی این گویش با دو منطقه گفته شده است. با وجود اندکی این گفتار، فرایندهای آوایی تاریخی به‌خوبی در این بخش دریافت می‌شود.

در فصل سوم صرف این گویش بررسی شده است. همه مقوله‌های مربوط به ساخت‌واژه این گویش و مشخصه‌های تصریفی آن با مثال‌های بی‌شمار توصیف شده است. گوناگونی مثال‌ها سبب دریافت دقیق‌تر موضوع می‌شود و نیز داده‌های بیشتر برای پژوهش‌های دیگر در اختیار خواننده می‌گذارد. از سویی صرف فعل‌ها در زمان‌ها و وجه‌های گوناگون مقوله صرف و ساخت فعل را به‌روشنی بیان می‌کند.

موضوع فصل چهارم نحو است. در این فصل نیز پس از مقدمه‌ای در نحو این گویش، نقش‌های گوناگون عناصر جمله و جایگاه آنها در جمله به‌خوبی بررسی شده است. گوناگونی مثال‌های این بخش نیز به خواننده در دریافت سریع‌تر و دقیق‌تر موضوع کمک می‌کند.

پس از این بخش‌ها یک متن و شماری جمله با ساخت گویش منطقه مورد نظر، به گویش گزی آوانویسی و به فارسی برگردانده شده است که تأییدکننده توصیفات نویسنده به‌ویژه در بخش نحو است. گزینش این جمله‌های گویشی افزون‌بر آنکه مواد لازم را برای توصیف ساخت‌واژه و نحو آن فراهم آورده، جمله‌هایی با ساخت فارسی که به گویش مورد مطالعه فقط ترجمه شود و به‌نوعی

گرده‌برداری به‌شمار می‌رود نیست. بلکه جملائی با ساختار بومی گویش مورد مطالعه است که در برگردان فارسی آن نیز فارسی‌گویی گویشور مشهود است و نحو را دقیق‌تر می‌توان با این دست جملات سنجید. پس از این جمله‌ها فهرستی برای افعال ساده و پیشوندی در این گویش داده شده که در جدول‌هایی به این ترتیب آمده است: فعل به فارسی، ماضی ساده، مضارع اخباری و ماده مضارع و ماضی آن.

در پایان نیز واژه‌نامه دوسویه تنظیم شده است یعنی یکی واژه‌نامه گزی به فارسی و دیگری واژه‌نامه فارسی به گزی. تدوین و تنظیم واژه‌نامه‌های این گونه گرچه زحمت‌نویسنده را بسیار می‌کند اما کتاب را قاعده‌مند و مفید می‌کند و مهم‌تر آنکه زحمت کاربر را کم می‌کند و کاربرد فرهنگ نه تنها می‌تواند مدخل مورد نظرش را به گویش مورد نظر پیدا کند بلکه به طرفه‌العینی به آن دست می‌یابد. بخش پایانی نیز کتابنامه است. عفت امانی

ایزدی‌فر، راحله، *نظام انطباق در زبان تاتی*، فرهنگ ایلیا، رشت، ۱۳۹۶، ۱۹۲ صفحه.

زبان تاتی از زبان‌های ایرانی نو شاخه شمال غربی است که در ایران گویش‌ها و گونه‌های بسیاری دارد. این زبان از جنوب رودخانه ارس تا مناطق اطراف ساوه گسترش دارد. اقوام تات از اقوام ایرانی‌تبارند که به‌صورت پراکنده در مناطقی در شمال غربی ایران زندگی می‌کنند.

است. بومی بودن و گوناگونی و بسیاری مثال‌ها تفهیم موضوع را برای خواننده آسان می‌کند و افزون بر آن داده‌های مفید و بیشتری از این زبان در اختیار خواننده قرار می‌گیرد.

نویسنده در این اثر گونه‌های کرینی، اشتهاردی، هزاررودی، تاکستانی و جوبنی را بررسی کرده است. در گونه‌های کرینی، اشتهاردی، هزاررودی و تاکستانی، نظام انطباق و ویژگی‌های دستوری، نظام حالت‌نمایی در زمان حال، نظام حالت‌نمایی در زمان گذشته، ضمائر پی‌بستی، ساخت‌های دومفعولی و شیوه‌های تضعیف نظام انطباق را بررسی کرده و در گونه جوبنی نظام انطباق، و ویژگی‌های دستوری، نظام حالت‌نمایی، نظام مفعول‌نمایی افتراقی، مطابقه، ضمائر پی‌بستی و ساخت‌های دومفعولی را بررسی کرده است.

در بخش سوم با عنوان «نتیجه‌گیری» براساس ویژگی‌های انطباق در پنج گونه مذکور ویژگی‌های نظام انطباق در تاتی و تعریف آن را داده و در ادامه نیز خلاصه نتایج به‌دست آمده را کوتاه و مفید یادآور شده است.

عفت امانی

برهانی‌نیا، کوروش، فرهنگ تاتی رودبار، رشت، ۱۳۹۶، ۳۶۸ صفحه.

شهرستان رودبار جنوبی‌ترین، وسیع‌ترین و متنوع‌ترین شهرستان استان گیلان در کشور ایران است. شهر رودبار، مرکز این شهرستان، به‌دلیل

کتاب با جدول نشانه‌های آوانگاری و اختصاری آغاز می‌شود و سپس پیشگفتار. نویسنده در پیشگفتار کوتاه خود یادآور شده که این اثر رساله دکتری ایشان است. در ادامه پیشگفتار موضوع فصل‌ها و بخش‌های کتاب را گفته و از گویشوران تاتی‌زبان که در فراهم آوردن داده‌های گویشی یاریگر ایشان بوده‌اند، یاد و سپاسگزاری کرده است.

بخش اول درباره پیشینه تحقیق نظام انطباق در زبان تاتی است. در این بخش نویسنده ضمن ذکر حدود جغرافیایی زبان تاتی در ایران و رده‌شناسی آن و تعریف نظام انطباق و برشمردن ویژگی‌های آن، انطباق در گونه‌های تاتی را براساس پژوهش‌های پیشین توصیف کرده و یادآور شده است که داده‌های پژوهش را در پژوهش میدانی گرد آورده است.

در بخش دوم با عنوان «نظام انطباق در زبان تاتی» نویسنده به موضوع اصلی پژوهش رسیده است. در آغاز این بخش، نویسنده نظام انطباق را در گونه‌های تاتی بررسی کرده است. ضمن بررسی این گونه‌ها از حدود جغرافیایی آن گونه، جمعیت گویشوران آن گونه و پژوهش‌های پیشین مربوط به آن گونه نیز گفته است و با نقشه‌هایی موقعیت مکانی آن گونه را نیز نشان داده است. پس از این پیش‌درآمدهای مفید و به‌موقع، نویسنده به توصیف ویژگی‌های دستوری آن گونه پرداخته و با مثال‌های گوناگون که همگی به‌درستی آوانویسی شده است عامل‌های گوناگون نظام انطباق را بررسی کرده

داشتن باغ‌های زیتون شهرت فراوانی دارد. وجه تسمیه این شهر به دلیل وجود رودهای فراوان در این ناحیه است. شهرستان رودبار میراث‌دار تمدن‌های ماد، کادوس و سکایی و مرکز دیلمستان قدیم و دروازه استان گیلان در ادوار پیشین بوده است.

مؤلف این اثر واژگان گویش تاتی زادگاه خود، لاکه را جمع‌آوری کرده است. این نام به دو ناحیه اطلاق می‌شود: روستای لاکه و محله‌ای از محله‌های شهر رودبار که مردمی از روستای لاکه در آن سکنی گزیده‌اند. گویش این منطقه با اندک تفاوت، همان گویش تاتی نقاط دیگر شهرستان رودبار است. فرهنگ تاتی رودبار مجموعه‌ای از لغات زبان تاتی رودبار است که امروزه در حال فراموشی است.

این کتاب شامل مقدمه و جدول نشانه‌های آوانگاری است و مؤلف در پنجاه و یک فصل به تفکیک موضوع، آوانوشت فارسی، لاتین و معنی واژگان را به دست داده است.

مریم رضایی

پژوم شریعتی، پرویز، *گفتارهایی در گویش باستانی سمنانی*، انتشارات جبله‌رود، سمنان، ۱۳۹۷، ۴۰۸ صفحه.

زبان سمنانی به شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی تعلق دارد و در عین حال زبان انتقالی میان زبان‌های ایران مرکزی و زبان گیلکی به‌شمار می‌آید. گفتنی است که سمنانی بسیاری از

ویژگی‌های کهن زبان‌های ایرانی را در خود حفظ کرده است.

پرویز پژوم شریعتی (۱۳۱۶-۱۳۹۳ش) که در اشعار فارسی و سمنانی اش «پژوم» تخلص می‌کرد، در زمینه زبان سمنانی تحقیقات و تألیفات متعددی انجام داده است که از آن جمله می‌توان به تاریخ و نام سمنان (۱۳۶۶)، آواشناسی و آوانگاری گویش سمنانی (۱۳۸۹)، تاریخچه دوهزارساله گویش باستانی سمنانی، با همکاری محمد حسن جواهری (۱۳۹۰)، آیین نگارش گویش سمنانی (۱۳۹۳)، همچنین مقالاتی که در باب ریشه‌شناسی واژه‌های سمنانی در همایش‌های متفاوت ارائه کرده است، اشاره کرد. کتاب حاضر شامل گفتارهایی است درباره دستور زبان سمنانی و ریشه‌یابی تعدادی از واژه‌های کهن آن که حاصل تدوین و تنظیم یادداشت‌هایی است که مؤلف در زمان حیات خود گردآوری کرده است. همان‌گونه که ناشر محترم در دیباچه این اثر اظهار داشته است، از آنجاکه یادداشت‌های مؤلف، صورت نهائی و اصلاح شده نبوده است و چنانچه در زمان حیات او انتشار می‌یافت، بی‌تردید اصلاحاتی روی آن انجام می‌شد، از این رو این مجموعه خالی از نقص و ایراد نیست.

کتاب از پیشگفتار و چهار گفتار تشکیل شده است. مؤلف در پیشگفتار، ضمن ارائه گزارشی از پیشینه تحقیقات خود و دیگران در باره زبان سمنانی، به اهمیت آوانویسی دقیق و علمی در

مقوله‌هایی چون صرف افعال، حرف تعریف، اسم، صفت، ضمیر، حرف اضافه، قید، حروف ربط و ندا پرداخته و در ادامه ۹ متن سمnانی آوانگاری و به فارسی ترجمه شده است.

گفتار چهارم به ریشه‌یابی واژه‌های کهن سمnانی اختصاص یافته و در خاتمه فهرست منابع و مأخذ ارائه شده است. گفتنی است که اطلاعات بخش پایانی که ریشه‌شناسی است و ۹۰ صفحه از کتاب به آن اختصاص یافته، بسیار مغلوط و در اکثر موارد غیرعلمی است و در واقع نوعی ریشه‌شناسی عامیانه به‌شمار می‌رود. ازین‌رو شایسته بود که به این مقوله پرداخته نمی‌شد.

جمیله حسن‌زاده

دانشگر، احمد و جهانشیری، اسفندیار، فرهنگ‌نامه گویش اهالی تربت حیدریه، جهانتاب، تهران، ۱۳۹۶، ۵۳۷ صفحه.

شهرستان تربت حیدریه در خراسان رضوی و جنوب شهر مشهد است و زبان مردم منطقه گونه‌ای است از گویش فارسی خراسانی.

نویسندگان در پیشگفتار وضعیت عمومی شهر و شهرستان تربت حیدریه را توصیف کرده‌اند. در این بخش ابتدا محدوده جغرافیایی منطقه مورد مطالعه در این فرهنگ‌نامه را بیان کرده و پس از تعیین حدود جغرافیایی شهرستان تربت حیدریه تلاش کرده از پیشینه این شهر بگویند. در بیان وضعیت طبیعی و اجتماعی و اقتصادی، اندکی به کشاورزی و شیوه‌های آبیاری

ثبت گویش‌های محلی اشاره می‌کند. سپس روش‌های محققان پیشین یعنی کریستنسن، مورگن استیرنه و منوچهر ستوده را در آوانگاری سمnانی با یکدیگر سنجیده و با برگزیدن شیوه منوچهر ستوده، با اندکی تغییر، ویژگی‌های آن را بیان کرده است. در ادامه، مؤلف ضمن ارائه جدولی از صامت‌ها و مصوت‌ها، روش خود را در بررسی قواعد دستوری توضیح داده است. ملاحظاتی درباره صامت‌ها و مصوت‌های سمnانی و مقایسه زبان سمnانی با زبان معیار از دیگر عناوین مورد بحث در این بخش است.

گفتار نخست به مقوله فعل در زبان سمnانی اختصاص دارد. اهم عناوین این بخش عبارت است از: انواع مصدر و اجزای آن، نشانه مصدری، پیشوندهای افعال در زبان‌های باستانی، میانه و پارسی دری، پیشوندهای افعال سمnانی، پیشوندهای مرکب افعال، نقش پیشوند در تغییر معنی افعال، مصدر مرخم و کاربرد آن، ستاک و شناسه افعال، ویژگی کنایی افعال گذرا در گویش سمnانی، چگونگی صرف افعال و بنیان‌های صرف افعال گذرا و ناگذر. گفتار دوم به مقوله اسم و مباحث زیر پرداخته است: اسامی معرفه و نکره، اسامی مذکر و مؤنث حقیقی و مجازی و ویژگی‌های کلی آنها، تصریف اسامی در حالات مختلف و قواعد مربوط به آنها، تصریف اسامی خاص اشخاص (مذکر و مؤنث)، تصریف اسامی خاص مکان‌ها (مذکر و مؤنث). گفتار سوم درآمده بر دستور زبان سمnانی است که به

زبان‌های ایرانی و شاخه‌های آن گفته و در بخش زبان و زبان ایرانی تعریف و توصیفی از مقوله زبان و گویش داده‌اند و اندکی نیز به پیشینه مطالعات ایرانی پیرامون گویش‌ها در سطح جهانی و ایران پرداخته‌اند. در ادامه در بخشی با نام جغرافیای گویش‌شناسی جهانی و ایرانی به پیشینه مطالعات گویشی اشاره کرده‌اند و نیز توصیفی از لهجه و گونه‌های زبانی و زبان معیار داده‌اند. ضمن برشمردن ویژگی‌های زبان معیار نویسندگان از تکامل و ساده‌گرایی زبان فارسی و «رشد بیشتر زبان معیار ایرانی از سایر گویش‌ها و دلایل و زبان‌های آن» گفته‌اند. در بخشی نیز تغییرات تکاملی تاریخی زبان ایرانی و گویش‌ها و لهجه‌های آن را بررسی کرده‌اند.

در بخش سوم پیشگفتار با عنوان «گویش خراسانی و گویش اهالی تربت حیدریه» و «بیست‌وهفت نکته دستوری» نویسندگان خواسته‌اند دستور زبان این گویش را بررسی کنند که ضمن آن تعاریفی نیز از برخی اصطلاحات دستوری داده و فعل‌هایی را نیز صرف کرده‌اند.

در بخش پایانی پیشگفتار نویسندگان با عنوان «مطالبی پیرامون این فرهنگ‌نامه» از روش پژوهش، چگونگی تدوین، و منابع به‌کاررفته در فرهنگ‌نامه گفته‌اند.

در بخش واژه‌نامه، واژه‌ها به ترتیب الفبای گویش به فارسی مدخل شده و روبه‌روی آن، آوانگاری شده است. در این شیوه از مدخل‌نویسی برای داده‌های گویشی، یعنی

و محصولات کشاورزی و صنایع دستی تربت حیدریه پرداخته‌اند. در بخشی با عنوان تفریحات و اماکن تفریحی و بازی‌ها، نویسندگان برخی از بازی‌های بومی و بازی‌های رایج در این شهر را نام برده و اندکی توصیف کرده‌اند؛ باتوجه‌به گویشی بودن این اصطلاحات بهتر می‌بود که این اصطلاحات آوانگاری می‌شدند. در بخش فرهنگ نیز نویسندگان از چند تن از فرهیختگان و شاعران محلی شهر نام و یاد کرده که منبع آن دیده‌ها و خاطرات نویسندگان است. در بخش توصیف آثار تاریخی، نویسندگان مزار قطب‌الدین حیدر را اندکی توصیف کرده و سپس به توصیف برخی از آیین‌های رایج در تربت حیدریه پرداخته‌اند: با عنوان‌های عزاداری، به حرکت درآوردن نخل در روز عاشورا، ماه رمضان و برخی مراسم آن. در ادامه به توصیف مزار بی‌بی حسنی، کنیز امام جعفر صادق، که زنی فاضل و عالم بوده اشاره شده است. در بخش کار و پیشه مردم از تأسیس کارخانه قند گفته‌اند، و در نهایت به بخش دوم پیشگفتار با عنوان «فرهنگ و فرهنگ‌نامه‌نویسی برای زبان و شاخه‌های آن» و «جستاری پیرامون زبان فارسی و شاخه‌های آن» و فرهنگ‌نامه‌نویسی برای این زبان» پرداخته‌اند. در این بخش بحث‌ها و نقل‌قول‌هایی درباره زبان آورده و ضمن آن از کم‌کاری‌ها در جمع‌آوری ظرایف زبان و گویش‌ها و لهجه‌ها و فایده گردآوری گویش‌ها گفته‌اند. در بخش تاریخ و جغرافیا و پابندگی زبان ایرانی اندکی از پیشینه

در پیشگفتار، نکتهٔ اخیر را یادآور شده‌اند. مثل‌ها به ترتیب الفبای گویش به فارسی و با خط فارسی نوشته شده و پس از آن تفسیر شده اما آوانگاری نشده است. این بخش نیز گنجینهٔ ارزشمندی از مجموع زبانزدها در اختیار کاربر می‌گذارد.

بخش پایانی نیز با عنوان «پیوست» فهرستی است از نام شاعرانی که شعر آنها در شاهد مدخل‌ها به‌کار رفته و نیز نمونه‌هایی از شعر آنها. باوجودی که این شعرها نیز به‌سبب گویشی بودن گنجینهٔ ارزشمند واژه‌های تربت حیدریه است اما چون آوانویسی نشده است خواندن و دریافت آن برای کاربر غیر بومی دشوار و گاه ناممکن است.

در بخش نمایه نیز جدول نشانه‌های آوایی را آورده‌اند که اصولاً بهتر است در آغاز و مدخل کتاب بیاید. پس از آن نیز نمایه آمده که دسته‌بندی موضوعی آن دسترسی کاربر به فرهنگ را آسان‌تر و سریع‌تر می‌کند. صفحات پایانی نیز فهرستی است از منابع و مأخذ به‌کارگرفته‌شده در تدوین این اثر.

با وجود همهٔ ارزش‌های ذکر شده، پیشگفتار این کتاب درخور این کتاب نیست و شایسته است که در چاپ‌های بعدی یا آن را اصلاح کنند و از منابع علمی برای تدوین آن بهره ببرند یا حذف. برای نمونه نکاتی یادآوری می‌شود؛ نویسندگان پس از تعیین حدود جغرافیایی شهرستان تربت حیدریه تلاش کرده‌اند از پیشینهٔ این شهر بگویند که مانند بسیاری دیگر از تألیف‌هایی از این دست از منابع علمی بهره نبرده‌اند. یا در بخش توصیف کشاورزی و آداب و

الفبایی گویش به فارسی و مدخل کردنِ واژهٔ گویشی بدون آنکه راهنمایی در پایان کتاب برای برابرِ فارسی مدخل آمده باشد یا واژه‌نامه دوسویه الفبایی شده باشد، کاربرِ غیرگویشور یا نمی‌تواند یا با خواندن همهٔ مدخل‌های فرهنگ می‌تواند به واژهٔ مورد نظرش دست یابد و تدوین فرهنگ گویشی با این روش فقط برای کاربر همان گویش بهره دارد که امید است در چاپ بعدی کتاب دیده شود. در ذیل مدخل، تعریفی مختصر و مفید برای هر مدخل آمده و پس از تعریف، شاهد ذکر شده است. برای بیشترِ مدخل‌ها شاهدی به گویش تربت حیدریه آمده است. شاهد‌ها هم مثل و زبانزدند که برابرِ آن را نیز به فارسی آورده یا آن را شرح داده‌اند و هم شعر. شاهد‌های شعری، شعر برخی از شاعران نامدارِ محلی گوی معاصرِ تربت حیدریه است. پس از شعرها توصیف و تفسیری برای آن نیامده اما از آنجاکه واژه‌های گویشی شعر در الفبایی خود مدخل شده است می‌توان با مراجعه به آن به تفسیر شعر دست یافت. در پایان شعرها منبع آن آمده است. باوجودی که شاهد‌ها آوانویسی و تفسیر نشده اما آمدنِ شاهد پس از هر مدخل بر ارزش‌های کتاب افزوده است که الگوی مناسبی برای چگونگی شاهد آوردن برای واژه‌نامهٔ گویشی است.

پس از بخش واژه‌نامه، بخش «ضرب‌المثل‌ها و حکم» است در این بخش زبانزدها و مثل‌های بومی و نیز زبانزدها و مثل‌های رایج در زبان مردم تربت حیدریه را حتی اگر بومی نباشد آورده‌اند که

این کتاب ترجمه اثر ارزشمندی با عنوان *The Gilaki Language* و حاصل بخشی از پژوهش‌های زبان‌شناختی راستار گویوا ایران‌شناس روس است که در سال ۱۹۷۱، در دانشگاه مسکو و به زبان روسی به چاپ رسید. این مجلد را، که شامل یک مقدمه و پنج فصل با عناوین: واج‌شناسی، واژگان، واژه‌سازی، ساخت‌واژه و نحو بود، در سال ۲۰۱۲، رونالد، ام. لاک‌وود به انگلیسی برگرداند و در پایان دو متن ضمیمه، مشتمل بر جمله‌های گیلکی همراه با ترجمه انگلیسی بر آن افزود.

در ترجمه فارسی این اثر پس از یادداشت حوزه هنری گیلان، پیشگفتار لاک‌وود، مترجمان و نهایتاً مقدمه مؤلف، فصل‌های پنج‌گانه کتاب به همراه زیرفصل‌های متعدد آمده و در پایان نیز فهرست منابع درج شده است. در مقدمه، راستار گویوا کوشیده است تا تاریخچه‌ای کامل از پیشینه پژوهش و آثار منتشرشده درباره زبان گیلکی را به دست بدهد. او در بخشی از مقدمه اشاره می‌کند که بیشترین توجه مؤلفان در تدوین این اثر معطوف به صرف و نحو بوده و در بخش واج‌شناسی تنها اطلاعاتی که برای خواندن و درک متون و نمونه‌های دستوری ضروری بوده ارائه شده است. در ضبط و ثبت متون نیز از آوانویسی بین‌المللی و افزودن چند حرف دیگر از یونانی و چند زیر و زبر استفاده شده که توضیح این نمادهای آوانویسی در بخش آواشناسی ذکر شده است. نویسندگان همچنین به منظور بررسی بهتر

فرهنگ مردم تربت حیدریه روش‌های بومی و محلی گفته نشده است، مثلاً ابریشم‌کشی و کشت زعفران و آیین و آداب آن در هر سه مرحله کاشت و داشت و برداشت از مهم‌ترین منابع درآمدی و آداب بومی اهالی تربت حیدریه است که با توصیف آن به واژه‌های بکر بی‌مانندی می‌توان رسید. درکل فارغ از پیشگفتار، این فرهنگ‌نامه، گنجینه گران‌بهایی از واژه تا شعر و زبانزد به گویش تربت حیدریه است که پیش‌تر چندان به آن نپرداخته‌اند.

عفت امانی

راستار گویوا، وی. اس. و همکاران، زبان گیلکی، ترجمه مریم دانای طوس و همکاران، فرهنگ ایلیا، رشت، ۱۳۹۵، ۲۵۲ صفحه.

گیلکی، که مؤلف کتاب حاضر آن را زبان می‌نامد، از گروه شمال غربی خانواده زبان‌های ایرانی است که در کرانه جنوبی دریای کاسپین و در استان گیلان رواج دارد. این زبان صورت مکتوب ندارد؛ هرچند از دهه‌های گذشته تا کنون تلاش‌هایی شده است تا آثار نویسندگان بومی به زبان گیلکی را با استفاده از الفبای عربی منتشر کنند، ولی این شیوه چندان رایج نشد. پژوهش‌ها بر روی این زبان حدوداً از نیمه دوم قرن هجدهم آغاز و تا کنون ادامه داشته است. اما به جرأت می‌توان گفت کتاب زبان گیلکی، جامع‌ترین اثری است که تا کنون درباره زبان گیلکی به نگارش درآمده است.

استاد را به خود مشغول کرد، فراهم کردن منابعی به زبان فارسی برای دسترسی آسان و جامع دانشجویان است تا بتوانند زبان اوستایی را به راحتی بیاموزند. از این رو نوشتن دستوری به زبان فارسی که حاوی جدول‌هایی از شکل‌های صرفی اسامی و افعال اوستایی است در دستور کار قرار می‌گیرد.

اولین تجربه دکتراشد محصل در دستورنویسی، به سال ۱۳۶۳ در مجموعه یادگار ایران باستان با عنوان درآمدی بر دستور زبان اوستایی، در بیش از ۲۰۰ صفحه و در چهار بخش مفصل شامل کلیات، صرف، پیشوندها و پسوندها، و بررسی یسن نهم از هوم یشت، به عنوان یکی از اولین نمونه‌های دستورنویسی ایرانیان بر زبان‌های باستانی به چاپ می‌رسد. آن کتاب شامل جدول‌های متعددی نیز هست که به صورت ضمیمه در انتهای کتاب آمده و در دیداری‌سازی ساخت‌های اوستایی و یادگیری این شکل‌ها بسیار مفید است.

تا قبل از دومین تجربه دکتراشد محصل در دستورنویسی، او کتاب‌های متعددی را در بررسی و ترجمه متون اوستا، زند و فارسی میانه تألیف می‌کند که معمولاً به عنوان کتاب‌های اصلی یا گاهی ثانوی در کلاس‌های درس مورد استفاده قرار می‌گیرند. از آن جمله می‌توان به گزیده‌های زادسپرم، زند بهمن یسن و سروش یسن اشاره کرد. کار تألیف کتاب دستور زبان اوستایی ظاهراً از سال‌ها قبل به عنوان بسطی بر کتاب درآمدی بر

ویژگی‌های خاص زبان گیلکی، ترجمه متن‌ها را همیشه به صورت تحت‌اللفظ ارائه نکرده‌اند.

بنا بر تصریح مترجمان در پیشگفتار، در ترجمه تلاش بر آن بوده تا متن کتاب به زبانی درست و سلیس برگردانده شود، برای واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی بهترین معادل برگزیده شود، و برای واژه‌ها و اصطلاحاتی که مبهم بوده‌اند، توضیحاتی در پانویس ارائه شود. علاوه بر این‌ها در مواردی که واژه‌ها و جمله‌های گیلکی در متن انگلیسی گاه نادرست ترجمه شده، صورت درست در پانویس ذکر شده است. لیلانوری کشتکار

راشد محصل، محمدتقی، دستور زبان اوستایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۷، ۵۸۳ صفحه.

دکتر محمدتقی راشد محصل استاد بازنشسته پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، از استادان بنام رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران است که سال‌های متمادی درس‌های اوستا و گاهان دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری این رشته را در پژوهشگاه و دانشگاه تهران تدریس کرده است و تألیفات متعددی در دستور زبان اوستایی و مطالعه متون اوستایی دارد، از این رو، به جرأت می‌توان گفت که بیشتر فارغ‌التحصیلان دوره دکتری این رشته در ایران دانش اوستایی خود را مستقیم یا غیرمستقیم مدیون تدریس و تألیفات وی هستند. در سال‌های تدریس، بیشترین چیزی که ذهن

در هر عنوان یا زیرعنوان را دید و به این ترتیب به راحتی موضوع بحث را در کتاب‌های مرتبط که معمولاً به زبان‌های اروپایی نگاشته شده‌اند، تشخیص داد و مقابله کرد.

بخش اول، کلیات، در حدود پانزده صفحه، اطلاعاتی سریع و کلی درباره جایگاه زبان اوستایی در میان زبان‌های ایرانی، شکل‌گیری اوستادر بستر تاریخ، و پژوهش‌ها بر زبان اوستایی به دست می‌دهد. همچنین به دست‌نویس‌های اوستایی و چاپ‌های اوستا پرداخته و تفاوت‌های اوستای ساسانی را با اوستای امروز برمی‌شمرد.

بخش دوم کتاب بلافاصله وارد آواشناسی شده و جز اینکه به بررسی الفبا و ارزش آوایی واژه‌ها و همخوان‌ها می‌پردازد، به علاوه منشأ الفبای اوستایی و نیز اشتقاق آواهای اوستایی از زبان هندواروپایی را نیز در قالب جدول‌ها و با ذکر مثال شرح می‌دهد. همچنین پدیده‌های آواشناختی زبان اوستایی از قبیل واژه‌افزایی، افزودن میان‌هشت‌ها و پیش‌هشت‌ها و تقلیل، نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند و در آخر پدیده گردش مصوت‌ها شرح داده شده است.

در صرف، استاد پیش از معرفی شکل‌های صرفی، به تعریف اصطلاحاتی نظیر اسامی، هشت حالت صرفی و معادل‌های آنان به زبان فارسی و عربی، ریشه، ماده و ستاک پرداخته و درباره انواع صرف و تفاوت تنظیم واژه‌نامه‌های اخیر نسبت به واژه‌نامه‌های قدیمی‌تر (پیش از

دستور اوستایی ذهن استاد را به خود مشغول کرده بوده است. بر اساس تاریخی که خود استاد در انتهای پیشگفتارشان آورده‌اند، کار تألیف کتاب در زمستان ۱۳۹۴ به پایان رسیده بوده است. این طور به نظر می‌رسد که همین انتشار نیم‌بند و کم‌تیراژ کتاب، با همین صفحه‌آرایی همیشگی پژوهشگاه، با قلم اندازه ۱۶ در سراسر کتاب، حدود سه سال به درازا کشیده است! اما خوانندگان محترم تا همین جا به راحتی می‌توانند حدس بزنند که نبود بودجه و مسائل مالی دیگر تا چه اندازه بهانه‌ای بد برای چاپ محدود و نامناسب این کتاب بسیار مهم خواهد بود.

دستور زبان اوستایی بر پایه سه کتاب آواشناسی و تصریف زبان اوستایی هوفمن و فورسمن (1996)، فعل اوستایی اثر ژان کلنز (1984) که حاوی مطالب و دستاوردهای جدید مطالعات زبان اوستایی هستند، به علاوه کتاب کهن اما ارزشمند جکسون، دستور اوستایی (1892)، که خود بر پایه دستور ویتنی بر سنسکریت تهیه شده بوده، تألیف شده است.

از دیگر محاسن این کتاب وجود یک فهرست مفصل است که خوانندگان را در یافتن مطالب و ترتیب قرار گرفتن آنها به خوبی راهنمایی می‌کند. فهرست کتاب خود به تتهایی بالغ بر بیست صفحه است و همه زیرعنوان‌ها و عنوان‌های فرعی را به صورت دقیق پوشش می‌دهد. به علاوه، در فهرست می‌توان معادل‌های انگلیسی اصطلاحات زبان‌شناختی مورد بحث

تسهیل کرده و از ویژگی‌های منحصر به فرد این کتاب است. همچنین در بخش ضمایر موصولی تمام شکل‌های مؤنث، مذکر و خنثی، در شماره‌های مفرد، مثنی و جمع در یک صفحه کنار هم و در یک جدول دیده می‌شوند (ص ۱۱۵).

اما جدول صرفی auua (ص ۱۲۱-۱۲۲) به شکل غریبی متفاوت است، زیرا شکل‌های صرفی در آن به صورت افقی قرار نگرفته و در حالت عمودی به صفحه و چشم خوانندگان آمده‌اند، درحالی‌که بخش کوچکی از جدول در یک صفحه و بخش بزرگ‌تر آن در صفحه بعد آمده است. به نظر می‌رسد که این‌گونه حروف‌نگاری برای گنجاندن شکل‌های کلمه در ستون‌ها انتخاب شده است، با این حال، با توجه به شکل‌های صرفی اسامی طولانی‌تر، هنوز نمی‌توان این شکل غریب و خارج از صورت معمول را توجیه کرد.

فصل پنجم به فعل اختصاص دارد. در اینجا نیز ابتدا، استاد اصطلاحات و مفاهیمی که برای فارسی‌زبانان مشکل است، از قبیل ریشه، ستاک، ستاک‌های a دار، دستگاه، وجه‌های مختلف فعل و غیره، را شرح داده و معادل‌های انگلیسی آنها را نیز در متن آورده است سپس به توضیح ویژگی‌های کلی فعل در زبان اوستایی می‌پردازد و هر کدام از این ویژگی‌ها را که باید مورد توجه نوآموزان زبان اوستایی قرار بگیرد، به‌طور جداگانه، و با ذکر مثال شرح می‌دهد. سپس بررسی شناسه‌های اولیه و ثانویه در افعال و نیز بررسی ستاک‌ها و شکل‌های آنها در

آوانگاری هوفمن) مثل بارتلمه نیز نوآموزان زبان اوستایی را راهنمایی کرده است. بخش صرف و حتی ضمایر و اعداد (بخش سوم و چهارم) این کتاب از منظر مشابهی با منطق حاکم بر دستور سنسکریت و یتنی و دستور اوستایی جکسون پیروی می‌کند و مثال‌های آن عیناً همان مثال‌های جکسون است. واژه‌ها بر اساس شکل پایانی خود در دسته‌های گوناگون صرفی قرار گرفته و صورت‌های صرفی آنها در جدول‌های چهارستونی به خوبی قابل دیدن است. به دنبال این، جدول‌های شکل‌های صرفی خاص نیز به‌طور جداگانه با ذکر مثال و شکل ودایی/ سنسکریت و فارسی باستان (در صورت وجود) آنها نیز می‌آیند. با این حال، شکل‌های خاص بسیار مبسوط‌تر و مفصل‌تر از بخش مشابه در کتاب جکسون شرح شده‌اند.

یکی از ویژگی‌های بخش صرف در این کتاب آن است که هر جا یک حالت صرفی خاص در اوستا برای واژه مثال در جدول ضبط نشده باشد، دکتر راشد محصل از آوردن شکل بازسازی شده آن حالت صرف نظر کرده و مثال را از کلمه دیگر آورده است. این کار توجه خوانندگان را به شکل متفاوت جلب کرده و به خوبی در ذهن آنها خواهد ماند.

در بخش ضمایر، وجود یک جدول (ص ۱۰۹) برای نشان دادن تمام شکل‌ها و حالت‌های صرفی ضمایر شخصی در همه اشخاص، به‌خاطر سپاری و مقایسه این شکل‌ها را

دستگاه‌های صرفی اشاره شده است.

بخش کوتاه‌تر بعدی که به بررسی صرف‌های ثانوی، از قبیل صرف‌های مجهول، سببی، جعلی، آغازی، آرزویی، تشدید، مشتقات فعل و غیره، می‌پردازد، در دیگر کتاب‌های دستور اوستایی از قبیل دستور اوستایی جکسون، معمولاً قسمتی از همان بخش مربوط به فعل را تشکیل می‌دهند. جدا کردن این بخش از بخش فعل باعث توجه بیشتر به این ساخت‌ها و تفاوت آنها با ساخت‌های اولیه فعل در اوستایی است که معمولاً در کلاس‌های درس اوستایی مشکل‌ساز می‌شوند و نیازمند توضیح بیشتر است. از این‌رو می‌توان گفت که در تقسیم‌بندی بخش‌ها نیز اهداف آموزشی بر ساختارهای تشکیل‌دهنده کلمات ترجیح یافته‌اند. با این‌همه، در پایان هر کدام از زیرعنوان‌های مذکور، ارجاع به بخش‌های مرتبط در کتاب‌های دیگر آمده است تا خوانندگان ریزین بتوانند مطلب را در کتاب‌های دیگر نیز دیده و ارتباط آنها را با ساختار فعل دنبال کنند.

در بخش نحو، با نیم‌نگاهی به متن‌های بررسی‌شده در کتاب، شرح و توضیح نحو اوستایی به ساده‌ترین و روان‌ترین زبان بیان شده است. ارجاعات پیوسته به دستور تاریخی دکتر ابوالقاسمی (۱۳۷۵) نیز می‌تواند برای خوانندگان کتاب بسیار مفید بوده و منابع فارسی مطالعات زبان اوستایی را از درون به یکدیگر پیوند دهد به گونه‌ای که نوآموزان زبان اوستایی را از ارجاع به منابع غیرفارسی تا حد

زیادی بی‌نیاز گرداند.

پس از آن، دو بخش از متون اوستایی هوم‌یشت (یسن‌نهم) و سروش‌یشت (یشت ۱۱) به خط اوستایی می‌آید. در ادامه واژه‌نامه مفصل کلمات اوستایی با ذکر حالت‌های به‌کاررفته در متون قرار گرفته است. این دو بخش در کنار هم برای تمرین و به‌خصوص در سر کلاس‌های درس اوستایی بسیار مفید هستند، زیرا حرف‌نویسی و ترجمه آنها در کتاب نیامده و به دانشجویان فرصت می‌دهد که کلمات را یک‌به‌یک بررسی کرده و متن را خود ترجمه کنند. متون انتخاب‌شده نیز به دلیل دربرداشتن بیشتر صورت‌های صرفی و نحوی در اوستایی، برای تمرینی همه‌جانبه بسیار مؤثر و متناسب هستند. تعلیقات کتاب شامل جدول اصطلاحات انگلیسی و معادل‌های فارسی، آلمانی و فرانسوی آنها، جدول اصطلاحات فارسی و معادل‌های آلمانی، فرانسوی و انگلیسی، و نیز نمایه برای یافتن نکات پرتعداد کتاب بسیار مناسب است و کتاب را به مرجعی بی‌بدیل برای مسائل زبان‌شناختی زبان اوستایی تبدیل می‌کند.

همان‌طورکه هیچ‌کتابی به این حجم و جزئیات که در حروف‌نگاری با چندین زبان متفاوت سر و کار داشته باشد، بی‌اشتباه نمی‌تواند باشد، چندین سهو کوچک نیز در این کتاب به چشم نگارنده این سطور رسیده که امیدوار است در چاپ‌های بعدی تصحیح گردد. از آن‌جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: declination به‌جای

بخارایی» است. در این بخش نویسنده ضمن معرفی کتاب یادداشتی درباره لهجه بخارایی از احمدعلی رجایی بخارایی و ارزنده دانستن آن، نمونه‌هایی از متن کتاب را نیز آورده است.

بخش سه با عنوان «سیمای یک افسانه‌گوی بخاری از نگاه استاد عینی» است. در این بخش ضمن معرفی استاد عینی و اثر او و آوردن نمونه‌هایی از متن کتاب او، نویسنده از افسانه‌گویان بخارای قدیم یاد کرده و در آن میان پیرزنی به نام توته‌پاشا را معرفی و اذعان می‌کند که توته‌پاشا بر نویسنده کتاب یعنی «عینی خردسال تأثرات بلند می‌گذارد» و استاد عینی در بزرگسالی سیمای این افسانه‌گوی بخاری را شرح می‌دهد. نویسنده، استاد عینی را نخستین کسی می‌داند که از زندگی یک افسانه‌گوی بخاری نوشته و او را معرفی کرده است. در ادامه نیز خاطره‌هایی از توته‌پاشا از قول استاد عینی نقل می‌کند.

بخش چهار «شگ‌های بخارا در آخر سده ۲۰ میلادی» نام دارد. در این بخش نویسنده مشاهدات خود را در سفر به بخش‌های گوناگون بخارا بیان می‌کند و یادآور می‌شود که هرچند اندک ولی هنوز قصه‌گویی و افسانه‌گویی به شیوه دیرین، در بخارا شنیده می‌شود. ضمن برشمردن دلایل این امر مهم‌ترین دلیل آن را بزرگسالانی می‌داند که آیین نیاکان را برای فرزندانشان گسترش می‌دهند و ضمن گرامی‌داشت این آیین قصه‌ها و افسانه‌های بخارا را نیز نقل می‌کنند. در این بخش نویسنده اندکی از سفرهای خود به

declension (ص شش و ۳)، airriamā (شکل اوستایی کهن) به جای airriama (ص ۷۸)، dātā (شکل اوستایی کهن) به جای data (ص ۹۱)، anaocaoḥā به جای anaocaoḥā (ص ۹۶)، vacābiš به جای vacābiš (ص ۹۶)، vīduša یا vīduša (ص ۱۰۰)، mod به جای mode (ص ۱۳۸) و غیره.

سیده فاطمه موسوی

رحمانی، روشن، *نثرگفتاری تاجیکان بخارا (افسانه‌ها، قصه‌ها، روایت‌ها)*، زیر نظر حسن قریبی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار، تهران، ۱۳۹۷، ۷۱۲ صفحه.

مدخل کتاب به رسم کتاب‌هایی که به نوعی به گویش و زبان مردم می‌پردازد جدول آوانگاری است. پس از آن، کتاب با پیشگفتاری کوتاه از محمدجان شکوری بخارایی آغاز می‌شود و موضوع آن اهمیت گردآوری و نشر علمی متن‌های گفتاری است.

در بخش بعدی که سرسخن نام دارد نویسنده پیرامون نثرگفتاری و شماری از منابع مرتبط و گونه‌های نثرگفتاری نوشته است.

در بخشی با عنوان «اشاراتی درباره پژوهش فولکلور تاجیکان بخارا» نویسنده به بررسی معنای شگ (افسانه، قصه، روایت) پرداخته است و نیز اندکی از پیشینه گردآوری ادبیات شفاهی بخارا و آثار نوشته‌شده در این باره گفته است.

عنوان بخش بعد «لهجه بخارایی رجایی

بخارا و ثبت قصه‌ها و افسانه‌های بخارا با روایت‌های دیگر را گفته است.

بخش پنجم «شگ‌های مظفرخوجه» نام دارد. در این بخش نویسنده از خاطره‌ها و تجربه‌هایی رویارویی خود با یکی از قصه‌گویان و راویان ادبیات شفاهی و دیرین در بخارا گفته است. در این بخش به خوبی می‌توان با دشواری‌های پژوهش‌های میدانی این‌چنینی آشنا شد. نویسنده نیز تجربه‌های خود را به شیرینی با بیان خاطراتش از این پژوهش‌ها بیان کرده است.

بخش ششم «خصوصیت‌های قصه» نام دارد. در این بخش نویسنده قصه را تعریف و تفاوت آن را با دیگر انواع ادبی بیان کرده است. در خلال این تعریف نیز دیدگاه دیگر پژوهشگران تاجیک و ایرانی را در این زمینه آورده است.

در بخش‌های هفت و هشت که به ترتیب «قصه و افسانه» و «قصه و روایت» نام دارد نویسنده به بیان تفاوت‌های قصه با افسانه و روایت پرداخته و با آوردن مثال‌ها و نقل‌قول‌هایی از دیگر پژوهشگران به خوبی این دو گونه ادبی را از هم جدا و توصیف کرده است. نیز بر لزوم جدا کردن این گونه‌ها تأکید دارد.

بخش نهم «قصه و حکایت‌های شفاهی (با نقل)» است. نویسنده در این بخش بر لزوم تثبیت اصطلاح «حکایت‌های شفاهی» مانند ادبیات شفاهی تأکید دارد. او متون ادبی کهن فارسی را مثال می‌آورد که اساس آنها حکایت‌های شفاهی است و با وجودی که گفته‌اند

در نثر معاصر ادبیات تاجیک به تأثیر ادبیات روس اصطلاح حکایه پذیرفته شده، ولی نویسنده این اصطلاح و حکایت‌ها را در متون کهن فارسی پی می‌گیرد.

بخش دهم: «قصه‌خوانی و قصه‌گویی» است. نویسنده در این بخش از پیشینه قصه‌خوانی و قصه‌گویی و دلایل گسترش آن در آسیای میانه و نیز کشورهای اسلامی و ایران می‌گوید و نیز سبب گسترش قصه‌های شفاهی را افزون‌بر خود مردم، متون کهن ایرانی می‌داند که قصه‌های آنها پس از شنیده شدن با شاخ و برگ‌های اضافی و افزونی و کاستی دهان به دهان در شهر روایت می‌شد. او ضمن آوردن مثال‌ها و شواهدی قصه و قصه‌خوانی را برای گذشتگان در ایران و تاجیکستان و افغانستان عادت دانسته، افزون‌بر آنکه در مناسبات و آیین‌های گوناگون سنت بوده است.

در بخش یازده که درباره مضمون و موضوع قصه‌های گفتاری است، نویسنده اساس را در پرورش مضمون قصه‌های گفتاری دین می‌داند و افزون‌بر اسلامی بودن محتوای این قصه‌ها دین‌های دیگر را نیز اساس پیدایی و روایی این قصه‌ها و نیز موضوع این قصه‌ها دانسته و نیز دلیل اشتراک نمادهای این قصه‌ها را که بین مردم عالم مشترک است دین دانسته است.

در بخش دوازده با عنوان «ورینت‌های نوشتاری و گفتاری» نویسنده چگونگی رویارویی با روایت‌های گوناگون قصه‌های شفاهی را بررسی کرده است. این بررسی با روایت قصه ایوب پیامبر

بررسی نحو و ساخت‌واژه زبان این قصه‌های مردمی را نیز امکان‌پذیر کرده است. در میان قصه‌ها و روایات شماری مثل و زبانزد نیز آمده است که گزینش آنها می‌تواند مجموعه‌ای از زبانزدهای بخارا را فراهم کند.

پس از نقل روایات، نویسنده هر افسانه را با شماره مشخص کرده و در برابر آن نام راوی آن و سن و زادگاهش را آورده است. در پایان نیز لغت‌نامه‌ای کوچک اما مفید برای واژه‌های دشوار بخارایی و برگردان آن به فارسی آورده است.

عفت امانی

سعیدی، سهراب، *لالایی‌ها و بازی‌ها و سرگرمی‌های میناب، میناب، ۱۳۹۶، ۱۷۰ صفحه.*

لالایی گفتن، جزو اولین راه‌های ارتباطی میان کودکان و والدین محسوب می‌شود، اما این فرهنگ دلنشین، نسل به نسل، بسیار کم‌رنگ شده و متأسفانه اکنون دوران نابودی کامل را سپری می‌کند. از دیرباز این آوازه‌ها را غلامان و دایگان ترک (لله‌ها) برای کودکان می‌خوانده‌اند. خودمانی‌ترین عاطفه‌های زندگی با مضمون ساده و بی‌پیرایه، آمیخته با عشق و احساس و آرزو در آهنگ صدای مادر با خواندن لالایی جلوه‌گر است. ابتدایی‌ترین مرحله شعر و موسیقی و نخستین تراوش‌های روحی انسان، لالایی است که به سبب ساختمان ساده‌اش، تنها برای آوازه‌های یک صدایی به‌کار می‌رود. لالایی جزو اولین و

انجام شده است. نویسنده این قصه را به این دلیل انتخاب کرده است که ضمن داشتن روایت شفاهی، در منابع مکتوب گوناگون دینی و تاریخی در فرهنگ‌ها و زبان‌های گوناگون شکل‌های گوناگونی دارد. به این ترتیب تلاش دارد خواننده را با چگونگی انتخاب یک روایت معتبرتر آشنا سازد گرچه دید او فقط بیان روایت‌های گوناگون یک قصه یا افسانه است نه اعتبارسنجی نسخه‌ها.

پس از این مقدمات، کتابنامه و پس از کتابنامه بخش اصلی کتاب یعنی قصه‌های شفاهی مردم بخارا، که در پژوهش میدانی و کتابخانه‌ای گردآوری شده نقل شده است.

پس از همه این پیش‌درآمدها سخن اصلی یعنی بازگویی افسانه‌های بخارا آغاز می‌شود. هر افسانه ابتدا آوانگاری شده و سپس با خط فارسی نوشته شده است. این افسانه‌ها عموماً طولانی‌اند بنابراین نویسنده آنها را تکه‌تکه آوانگاری کرده است تا خواندن آن آسان‌تر باشد. در مجموع ۶۴ افسانه و قصه بومی بخارا در این کتاب گردآوری شده است.

از ارزش‌های این کتاب افزون‌بر درون‌مایه آن یعنی قصه‌ها و افسانه‌های محلی و باورهای مردمی، واژه‌های گفتاری به‌کاررفته در آن است که در زبان مردم بخارا به‌کار می‌رود و برگرفته از قصه‌ها و افسانه‌ها و باورهای مردمی است یعنی بکرترین منبع برای پژوهش‌های گویشی؛ به‌ویژه پژوهش‌های تطبیقی و بررسی این واژه‌ها با گویش‌های کنونی ایران به‌ویژه در خراسان، سیستان و بلوچستان و کرمان. گوناگونی و بسیاری این قصه‌ها و روایت‌ها،

چون واقعه‌ای تازه و پراهمیت، مطمح نظر اندیشمندان جهان است و عاشورای حسینی سرود نینوایی و داستانی است که هفت گنبد افلاک، همواره از آن طنین انداز است. این واقعه از هر زبان که برآید شنیدنی است.

این کتاب مجموعه‌ای گران‌سنگ از سوگ‌نامه‌های عاشورایی است که از خامه‌ی چند از شعرای متعهد و صاحب‌دل شهر میناب تراویده است. چاپ نخست این اثر شامل نوحه‌های شاعران مرثیه‌سرای قرن ۱۲ و ۱۳ میناب در سال ۱۳۸۷ و چاپ دوم شامل نوحه‌های شاعران قرن ۱۴ میناب در سال ۱۳۸۹ منتشر شد. کتاب حاضر چاپ سوم این اثر است. مؤلف ضمن معرفی شاعران مرثیه‌سرای میناب چون منصف، ملاحسین مسیحا، ملامعروف، حسین‌علی قضائی، قنبر، ذاکر، محمدشفیع رنجبر (وارث لازم) نمونه‌هایی از نوحه‌های ایشان را آورده است. در پایان نیز برخی از نوحه‌های رایج در میناب را ذکر کرده است.

مریم رضایی

غیبی، بیژن، *دوازده متن باستانی*، انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن، تهران، ۱۳۹۶، ۳۷۷ صفحه.

آثاری که به زبان پهلوی تألیف شده، بیشتر آثار دینی زردشتی است زیرا اغلب آثار ادبی صرف، چه منشور و چه منظوم از بین رفته است. باین‌همه، آنچه باقی مانده از تنوع بسیار برخوردار است و نه تنها برای

ابتدایی‌ترین اشکال شعر غیررسمی یا افواهی محسوب می‌شود، بنابراین ناگفته پیداست که اگر این لالایی‌ها که بخشی از ادبیات عامیانه به‌شمار می‌آیند، صورت مکتوب و مدوّن پیدا نکنند، به‌زودی نسلی از مادران و مادر بزرگ‌های ناآشنا با لالایی خواهیم داشت.

آنچه در این مجموعه آمده است، لالایی‌ها، بازی‌ها و سرگرمی‌های بومی و محلی میناب و استان هرمزگان است که مؤلف کتاب حتی المقدور تمامی لالایی‌ها را آوانگاری کرده است. به‌منظور توجه به محتوا و مضامین این اشعار از چند شعر محلی که بازگوکننده گوشه‌هایی از خاطرات، فرهنگ و آداب و رسوم کهن مردم استان است، استفاده شده و ضمن توجه به جنبه‌های متفاوت لالایی، به بازی‌هایی که در آنها ترانه وجود دارد نیز اشاره شده است.

این کتاب در سه فصل تدوین شده است: (۱) کلیات، (۲) شعر کودک و بازی‌هایی که در آن شعر وجود دارد، (۳) بازی‌های محلی و انواع آن. مریم رضایی

سعیدی، سهراب، *رخش بی سوار: ادبیات عاشورایی مردم هرمزگان (جمع‌آوری، تصحیح و بازنویسی نوحه‌ها)*، قم، ۱۳۹۷، ۲۴۰ صفحه.

پس از گذشت اعصار پر از رخداد‌های عظیم، حادثه‌ی عاشورای سال شصت و یک هجری به‌عنوان شگفت‌انگیزترین رویداد تاریخ بشر، هنوز هم

موضوع اصلی، یعنی آوانویسی و ترجمه متون پهلوی، دیگر محتویات هر بخش با بخش دیگر تفاوت‌هایی جزئی در عناوین یا ترتیب قرار گرفتن آنها دارد. متن پهلوی نیز ظاهراً اگر کوتاه بوده آورده شده در غیر این صورت به آوردن نمونه‌ای از صفحات آن اکتفا شده است. باقی اطلاعاتی که برای هر قسمت آمده با توجه به موضوع و اهمیت واژگانی، تاریخی و فرهنگی همان متن است. در مقدمه کتاب نیز سال یا سال‌های چاپ پیشین هر یک از جزوه‌ها ذکر شده است. علاوه بر این‌ها در شماره‌گذاری برگ‌های کتاب ضمن شماره‌های اصلی، شماره صفحات جزوات منتشرشده پیشین نیز حفظ شده است؛ به این صورت که در بالا و در قسمت سرصفحه شماره‌های اصلی و در پایین وسط صفحه شماره‌های چاپ قبلی درج شده است.

یکی از ویژگی‌های این اثر ارزشمند، غیر از خوانش‌های جدید از متون پهلوی، یادداشت‌های بسیار مفید غیبی درباره نام‌ها، واژه‌ها و ترکیبات متون مورد بررسی است. در بخش پایانی نیز غیبی خوانش تازه‌ای از سرود زیبای آتش کرکوی که در تاریخ سیستان نقل شده، به دست داده است. لیلیا نوری

نصرتی سیاه‌مزگی، علی، فرهنگ تالشی (واژه‌ها و ترکیب‌های تالشی جنوبی)، فرهنگ ایلیا، رشت، ۱۳۹۵، ۲۷۹ صفحه.

تالشی از زبان‌های ایرانی نو غربی شمالی است با سه گویش تالشی شمالی، مرکزی و جنوبی که در

شناخت دین زردشتی زمان ساسانی، بلکه برای پی بردن به اسطوره‌های باستانی ایران، شناخت جهان‌بینی، تاریخ، فرهنگ و زبان ایرانیان باستان منابع گران‌بهایی به‌شمار می‌روند. زمان تألیف این آثار نسبتاً متأخر است، اما مطالب آنها غالباً به اعصار کهن بازمی‌گردد.

مجموعه حاضر شامل دوازده متن پهلوی است که غیبی در عرض ۲۵ سال به تدریج به صورت جزوه‌هایی در بیلفلد آلمان منتشر کرده است؛ اکنون همه این جزوه‌های نایاب و دست‌نیافتنی در مجلدی واحد با تجدید نظر کامل بار دیگر انتشار یافته است. در این اثر مؤلف علاوه بر اینکه در تصحیح و ترجمه آنها به زبان فارسی کوشیده، تعلیقات و حواشی سودمندی نیز بر هر متن افزوده است.

بخش‌های دوازده‌گانه کتاب که هر یک به نام یکی از متون باستانی نام‌گذاری شده است عبارت‌اند از: گزارش شطرنج، داستان یوشت فریان، ماه فروردین روز خرداد، یادگار زریران، آمدن شاه بهرام ورجاوند، سور سخن، خویشکاری ریدکان و اندرز به کودکان، فرخ‌نامه، تخمه‌شماری زرتشت، چیم کشتی، چیم درون، آفرین پیغامبر زرتشت.

همان‌گونه که مؤلف در پیشگفتار مختصر کتاب تصریح کرده است، به سبب بالا بودن حجم کار و همچنین جزوه‌های متعدد آثار منتشرشده پیشین، هماهنگی و یکدستی در برخی موارد رعایت نشده است. از این رو، به کارگیری شیوه‌ای واحد در تنظیم مطالب هر بخش نیز امکان‌پذیر نبوده و غیر از دو

را با ۶۶۰۰ واژه نوشت؛ ابوالفضل رجب‌آبوف، در ۱۹۹۲، لغت‌نامه‌تالشی به ترکی را با ۵۰۰۰ واژه در باکو چاپ کرد. در فرهنگ‌نویسی تالشی مرکزی و جنوبی واژه‌نامه‌ماسوله‌ای اثر ژیلبر لازار در ۱۹۷۹؛ فرهنگ تاتی، تالشی، از علی عبدلی، در ۱۳۶۳؛ فرهنگ تطبیقی تاتی، تالشی، آذری از علی عبدلی، در ۱۳۸۰؛ فرهنگ تالشی، از فرامرز مسرور ماسالی، ۱۳۷۶؛ تالشی‌نامه (فرهنگ تعبیرات و کنایات تالشی)، از علی نصرتی سیاهمزی، ۱۳۸۶؛ لغت‌نامه‌تالشی، از علی رفیعی جیردهی، ۱۳۸۶؛ فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی، از محرم رضایتی کیشه‌خاله و ابراهیم خادمی ارده، در ۱۳۸۷ به چاپ رسیده است.

نویسنده این اثر که خود نیز گویشور تالشی جنوبی است این فرهنگ را به روش پژوهش میدانی و در گذر سالیان فراهم آورده است. مؤلف پس از پیشگفتار، به بررسی ویژگی‌های دستوری تالشی جنوبی شفت و سیاهمزی، در حوزه‌های آوایی، صرفی و نحوی می‌پردازد. در بخش ویژگی‌های دستوری تالشی جنوبی، موضوعاتی مانند: صامت‌ها، مصوت‌ها و مصوت‌های مرکب، اسم، ضمیر، صفت، قید، ریشه فعل، فعل، مصدر، پیشوندهای فعلی، فعل مجهول، فعل امر، ساخت کُنایی، واژه و گروه اسمی در تالشی جنوبی شفت بررسی می‌شوند. در تالشی جنوبی تطابق فعل با مفعول از بین رفته و همچنین در شکل فاعلی مفعول نیز نمانده است و تنها در سوم‌شخص مفرد و جمع فعل‌های متعدی بر جای

میانۀ دورود کورا، در جمهوری آذربایجان و سفیدرود (ایسی‌رو)، در استان گیلان بدان سخن می‌گویند. میان کورا و ناورود گسترۀ تالشی شمالی، میان ناورود و سفارود (شف‌رو) گسترۀ تالشی مرکزی و میان سفارود و سفیدرود گسترۀ تالشی جنوبی است. تالشی جنوبی بخش‌هایی از شهرستان‌های فومن، شفت، رضوان‌شهر، ماسال و شاندرمن و صومعه‌سرا را شامل می‌شود. گویش سیاهمزی گونه معیار گویش تالشی جنوبی به‌شمار می‌آید. سیاهمزی از روستاهای شهرستان شفت است. در فاصله هفده کیلومتری شفت به جنوب غرب، سیاهمزی در دهستان نصیر محله جای دارد. بخش اندکی از این روستا در جلگه و بیشتر آن در کوهستان واقع است. معیشت اصلی مردم سیاهمزی دامداری بوده است، اما امروزه دلایلی متفاوت، مردم را از آبادی‌ها کوچانده و در کنار جاده و رود اسکان داده است. بسیاری از مردم ساکن روستاها به شهر رفته‌اند و تعدادی نیز به پرورش کرم ابریشم، برنج‌کاری و چای‌کاری مشغول‌اند و دامداری دیگر به صورت قدیم رواج ندارد.

مؤلف در پیشگفتار یادآور می‌شود که در فرهنگ‌نویسی تالشی شمالی، پاول ریس در ۱۸۵۵، در رسالۀ درباره‌تالش‌ها، طرز زندگی و زبان آنها، ۴۵۰ واژه تالشی را به روسی و فارسی برگرداند؛ میلر در ۱۹۳۰، در کتاب متون تالشی نزدیک به ۲۰۰۰ واژه تالشی را به فارسی و روسی برگرداند؛ پریکو در ۱۹۷۶ فرهنگ تالشی به روسی

قدیمی و در حال نابودی که تنها سالمندان آن را به کار می‌برند از نشانه [قد] استفاده شده است، و سایر نشانه‌ها [کودکانه] یعنی واژه‌هایی که بیشتر کودکان به کار می‌برند و [خوارداشت] که نشانه تحقیرآمیز بودن واژه است. این فرهنگ با نمایه، دو نقشه از استان گیلان و نقشه راه دسترسی به سیاهمزیگی و کتابنامه به پایان می‌رسد.

میترا فریدی

**مهرآوران، محمود و غلامی، سعید،
گویش‌نامه علامرو دشت، پژوهشگاه علوم
انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۶،
۴۷۴ صفحه.**

علامرو دشت از گویش‌های جنوب استان فارس است. نویسندگان در سرآغاز کتاب از انگیزه‌شان در گردآوری این گویش‌نامه می‌گویند و اظهار می‌دارند که بسیاری از واژه‌ها و اصطلاح‌های این گویش نادر و نیز بسیاری از آیین و آداب گویشوران این گویش منسوخ و متروک شده است. موضوع پیشگفتار چگونگی تدوین کتاب و توضیح موضوع و محتوای فصل‌های گوناگون آن است و اندک «توضیحی درباره برخی شیوه‌های نوشتاری در متن».

این کتاب در شش فصل، گویش علامرو دشت را بررسی و معرفی کرده است. فصل نخست مقدمه کتاب است که مانند بیشتر پژوهش‌های گویشی به تعریف و توصیف زبان و گویش و لهجه و بیان تفاوت آنها با دیگری و نیز

مانده است. ساخت کُنایی در گویش‌های تالشی شمالی و مرکزی در فعل‌های ماضی متعدی حفظ شده است.

فرهنگ تالشی جنوبی فرهنگی موضوعی است و در آن واژگان تالشی در سی‌وهفت دسته قرار می‌گیرند. دسته‌بندی به گونه‌ای است که سرواژه‌ها تکراری نباشند و اگر سرواژه‌ای در چند دسته آمده دلیل بر معانی متفاوت آن دارد. تعدادی از سرواژه‌ها در هیچ دسته‌ای نمی‌گنجد، در نتیجه در گروه آخر و با عنوان «واژه‌های دیگر» آمده‌اند. موضوعاتی که در فرهنگ تالشی جنوبی بررسی می‌شوند عبارت‌اند از: آیین، باور، ابزار، وسیله، بازی، باغ، کشاورزی، بدن، بیماری، پرنده، حشره، آبی، پوشاک، زیور، پیشه، تبع، تکرار، ترکیب عطفی، ترکیب فعلی، جای نام، جغرافیای طبیعی، هوا، حیوان، خوراک، خویشاوند، خطاب، دامداری، فراورده دامی، درخت، جنگل، دعا، نوازش، رنگ، مزه، بو، ریسنده، بافندگی، ساختمان، سوگند، تکیه کلام، صفت، ضمیر، عدد، واحد، قید، گاه‌شماری، گیاه، تره، سبزی، مصدر پیشوندی، مصدر ساده، میوه، ناسزا، نفرین، نام‌آوا، شبه‌جمله، نوا، ویژگی و رفتار انسانی، واژه‌های دیگر.

همه سرواژه‌ها در پایان کتاب نمایه شده‌اند و این کار جست‌وجوی واژگانی را آسان می‌کند. تعدادی از واژه‌ها دارای دو نوع تلفظ هستند و هر دو به کار می‌روند، در این موارد واژه پربسامدتر به عنوان سرواژه انتخاب شده است. برای واژه‌های

عوامل مؤثر در دگرگونی گویش‌ها، بیان ضرورت و پیشینه پژوهش و شیوه پژوهش و برخی موضوعات مرتبط با گویش علامرودشت مانند معرفی منطقه و ساخت زندگی اقتصادی پرداخته است.

فصل دوم درباره ویژگی‌های زبان‌شناسی و دستوری گویش علامرودشت است که در آن آواها و صرف و نحو در این گویش بررسی و توصیف شده است.

نویسندگان در فصل سوم با عنوان «جای پا در متون گذشته» شماری از واژه‌هایی را بررسی کرده‌اند که امروزه در گویش علامرودشت کاربرد دارد و بازمانده زبان فارسی دری یا زبان پهلوی است. این واژه‌ها را با فرهنگ زبان پهلوی تألیف بهرام فره‌وشی و شرح و تعلیقات بر متونی مانند شاهنامه فردوسی، سیاست‌نامه، تاریخ بیهقی، قابوس‌نامه، و مرزبان‌نامه سنجیده‌اند و نیز برخی ویژگی‌های دستوری همسان را نیز توصیف کرده‌اند. این فصل دو موضوع کلی دارد: پیشینه برخی از واژه‌ها در زبان پهلوی و واژه‌های گویشی در متون ادب فارسی. دادن شاهد از متن کهن برای هر یک از این واژه‌ها مفید افتاده است.

در فصل چهارم که طولانی‌ترین و مفصل‌ترین فصل کتاب است، جمله‌ها و کنایه‌ها و ترکیب‌های بسیاری از این گویش ثبت و توصیف شده است.

فصل پنجم نمونه‌هایی از اشعار محلی است. برخی از شعرهای علامرودشتی ثبت شده در این کتاب از کلاتر علامرودشت در دوره قاجار است

که «رونق» تخلص می‌کرده و شعرهایی با مضمون مدح و مراثی اهل بیت و اجتماعی در قالب طنز دارد که سینه‌به‌سینه و دهان‌به‌دهان مانده و اکنون ثبت شده است. یافتن و ثبت کردن این گونه شعرها ارزش زبانی بسیار دارد چراکه باتوجه به مکتوب نبودن بیشتر گویش‌ها پیدا کردن متن کهن گویشی برای پژوهش‌های زبانی مفید است. شعرهای دیگر از شاعران معاصر علامرودشت با مضامین اجتماعی است که بیشتر سیاق اشعار فارسی را دارد و واژه‌های گویشی اصیل آنها اندک است. پی‌نوشت پایان این فصل در درک شعرهای محلی مفید است.

فصل ششم این کتاب واژه‌نامه است. این واژه‌نامه موضوعی، با الفبای گویش به فارسی و با خط فارسی نوشته شده و آوانویسی نشده است. این داده‌ها نیز مانند داده‌های فصل چهارم آوانویسی ندارد و آوانویسی نشدن داده‌های این گویش نامه مفصل سبب می‌شود تا کاربر غیر گویشور از آن بهره‌ای نبرد چراکه برای یافتن مثلاً واژه دختر در این گویش می‌باید همه مدخل‌ها را بخواند تا در توصیف مدخل‌ها به واژه مورد نظرش برسد. حتی باوجود یافتن مدخل مورد نظر نمی‌توان به اطلاعات دقیق و کاملی درباره آواشناسی این گویش دست یافت. امید است در چاپ بعدی تجدید نظر شود و داده‌های ارزشمند این گویش با نشانه‌های بین‌المللی خط آوانگار آوانویسی شود.

عفت امانی

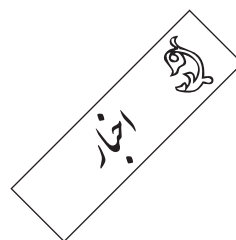
فصل نخست نگاهی اجمالی است بر تعریف فعل پیشوندی، توضیح برخی از اصطلاحات مهم از جمله، طبقه بسته (محدود) زبان، محور هم‌نشینی، بسامد، پیش‌واژک، افعال کمکی شخصی و غیرشخصی، دوره‌های تاریخی زبان‌های ایرانی و پیشوندهای فعلی در دوره باستان، میانه و نو. هدف این فصل آشنایی با مفاهیم اولیه و ضروری برای مطالعه بخش‌های بعدی کتاب است. فصل دوم به مقوله‌های پیشوندهای فعلی در اوستایی و فارسی باستان و ویژگی‌های آنها، پیشوندهای فعلی فارسی میانه و فارسی دری پرداخته و در ادامه فهرست پیشوندهای مستخرج از آثار برگزیده نظم و نثر قرون چهارم و پنجم هجری ارائه شده است. در فصل سوم، عملکرد معنایی پیشوندهای فعلی در فارسی دری با استناد بر متون منتخب بررسی شده است و فصل چهارم به بررسی عملکرد نحوی پیشوندهای فعلی در این متون می‌پردازد. در فصل پنجم کاربرد بسامدی پیشوندهای فعلی در آثار برگزیده، در قالب جدول و نمودار با هدف مشخص کردن میزان کاربرد این پیشوندها در متون مورد مطالعه و سنجش آنها با یکدیگر ارزیابی شده است.

جمیله حسن‌زاده

مهرجویی، محمد، *پیشوند افعال فارسی از دیدگاه تاریخی*، آوای خاور، تهران، ۱۳۹۷، ۲۵۵ صفحه.

یکی از مقوله‌های دستوری که در ساختمان انواع فعل‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد، افعال پیشوندی است. پیشوندها در این افعال نقش معنایی بسزایی دارند که هنگام مطالعه یک متن باید بدان توجه کرد. کتاب حاضر گامی است در همین راستا و کوشیده است تا خوانندگان را با این مقوله دستوری بیشتر آشنا کند. از این‌رو پیشوندهای فعلی در این کتاب از چهار منظر پیشینه تاریخی، کارکرد معنایی، کارکرد نحوی و بسامد بررسی و ارزیابی شده‌اند و برای نیل به این مقصود، آثاری از متون نظم و نثر از قرن چهارم و پنجم هجری مورد مطالعه قرار گرفته که عبارت است از: تاریخ بیهقی، قابوس‌نامه، هدایة‌المتعلمین فی الطب، گرشاسب‌نامه، ویس و رامین و دیوان ناصر خسرو. مؤلف در پیشگفتار، علت‌گزینش این آثار را غنی و پربرابر بودن آنها در زمینه افعال پیشوندی ذکر کرده است. او در مقدمه کتاب به ذکر تاریخچه‌ای مختصر از پیشوندهای فعلی و نقش آنها از دوره باستان تا فارسی دری پرداخته است.

مطالب این کتاب در پنج فصل تنظیم شده است. فصل نخست: تعاریف و کلیات، فصل دوم: پیشینه تاریخی پیشوندهای فعلی، فصل سوم: کارکرد معنایی پیشوندهای فعلی در فارسی دری، فصل چهارم: کارکرد نحوی پیشوندهای فعلی و فصل پنجم: بسامد پیشوندهای فعلی.



چهارمین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی

بخش ایران‌شناسی و زبان‌شناسی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی با همکاری دانشگاه تهران، انجمن زبان‌شناسی ایران و دانشگاه ساینزای رم میزبان برگزاری چهارمین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی بود. این همایش با هدف آشنایی با آخرین دستاوردهای پژوهشی دربارهٔ زبان‌ها و متون ایرانی باستان، میانه و نو، بررسی گسترهٔ زبان‌های ایرانی به‌عنوان یکی از عوامل پیوند میان ملت‌های منطقه و ایجاد انگیزه در پژوهشگران جوان برای پژوهش‌های ژرف در عرصهٔ زبان‌شناسی ایرانی در تاریخ ۱۴ اسفندماه ۱۳۹۷ در مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی برگزار شد.

محورهای همایش، پژوهش‌های تازه در زمینهٔ زبان‌های ایرانی باستان (فارسی باستان، اوستایی، سکایی و مادی)، زبان‌های ایرانی میانهٔ غربی (پارتی و فارسی میانه)، زبان‌های ایرانی میانهٔ شرقی (سغدی، ختنی، خوارزمی و بلخی)، متون کهن فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی، جغرافیای زبان فارسی، رابطهٔ زبان‌های ایرانی با دیگر زبان‌ها، و نیز دربارهٔ گویش‌های ایرانی بود که بر اساس این موضوعات تعداد شانزده عنوان سخنرانی در همایش ارائه و ۳۹ عنوان مقاله نیز برای چاپ در مجموعه مقالات چهارمین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی پذیرفته شد.

همایش در صبح روز سه‌شنبه ۱۴ اسفند ۱۳۹۷ پس از خیر مقدم و گزارش دبیر علمی همایش، با سخنرانی دکتر علی‌اشرف صادقی با عنوان «وضعیت زبانی شرق ایران در چند قرن اول بعد از اسلام» آغاز شد. عناوین دیگر سخنرانی‌های این همایش به شرح زیر است:

«تکوین ضمائر سوم شخص در زبان فارسی» (مهرداد نغزگوی کهن)، «قواعد واجی خنثی‌سازی و واج‌گونه‌ای در صورت‌های شکسته آثار داستانی و نمایشی معاصر فارسی» (امید طبیب‌زاده)، «نسبت‌های خویشاوندی ثانوی، بررسی واژگانی از دوران هندواروپایی تا ایرانی نو» (میلاد عابدی، محسن محمودی)، «وام‌واژه‌های آفرو-آسیایی در زبان‌های ایرانی» (احمد پاکتچی)، «بررسی ساخت‌واژی و نحوی اسامی خانوادگی در زبان‌های حاشیة خزر» (جهاندوست سبزه‌علی‌پور)، «واژگان نادر دری و نمونه‌های کهن گویشی در المصادر احتمالاً از سده پنجم هجری» (جواد بشری)، «یک منظومۀ تاتی» (فرهاد طاهری)، «بازسازی زبان قدیم همدان: امکانات و مشکلات» (سالومه غلامی)، «خر در گویش و فرهنگ ابوزیدآبادی» (سید طیب رزاقی)، «تبارشناسی واژگانی از چهارپاره‌های باباطاهر همدانی» (کرم علیرضایی)، «سیر تکوین و تداوم واژه‌گوران و پیوند آن با کرد در منابع تاریخی سده ۳-۱۰ قمری / ۹-۱۶ میلادی» (اسمعیل شمس)، «زند فرگرد ششم وندیداد و مقایسه آن با متن اوستایی» (معصومه باقری، عباس آذرانداز)، «بررسی ریشه‌شناختی واژگان تبری (III)» (اسماعیل پورمطلق)، «مقایسهٔ پسوندهای زبان کردی با پسوندهای فارسی میانه» (محمود جعفری دهقی، پروانه دقدی)، «پراکندگی جغرافیایی واژه‌های بومی هیداتیدوزیس در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی» (علی اسلامی، الهام هوشمند)، «بررسی میزان و چگونگی کاربرد اسامی خاص و بومی در شعر گویشی دزفول» (نوشین حجاری).

تعداد ۳۹ عنوان مقاله نیز برای چاپ در مجموعهٔ مقالات این همایش پذیرفته شد که عناوین برخی از آنها به شرح زیر است:

«بررسی نوعی خاص از فعل‌های ماضی لازم و متعدی در متن فارسی میانه ارداویرافنامه» (آزاده میرکمال راینی، محمد مطلبی)، «نامه‌های ایلامی و تأثیر زبان اکدی بر آنها» (امین شاهرودی)، «بررسی واژه‌بست‌های ضمیری در گویش مینابی» (بهجت نجیبی فینی، سلمان ذاکری)، «بررسی ویژگی‌های شعری در سرودهٔ مانوی انگدروشنان» (راضیه موسوی‌خو)، «ریشه‌شناسی برخی واژه‌های پهلوی و کاربرد آنها در زبان کردی جنوبی (گویش کرمانشاهی)» (معصومه گلی، آرمان بختیاری)، «زبان‌های استان چهارمحال و بختیاری:

پژوهشی میدانی از منظر جامعه‌شناسی زبان» (مرتضی طاهری اردلی، اریک آنوبی)، «بررسی ریشه‌شناختی چند واژه گیلکی از مناطق کوهستانی شرق گیلان» (نرجس بانو صبوری، شهلا شریفی)، «دستوری شدن وجه اخباری و التزامی در زبان فارسی» (مهدی سبزواری)، «بررسی برخی شیوه‌ها و فنون ترجمه در زند گاهان» (راشین مدنی).

مریم رضایی

دومین همایش دوسالانه فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران

رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی در مقایسه با رشته‌های دیگر تعداد کمی اعضای هیئت علمی و دانشجو دارد و از معدود رشته‌هایی است که به پیشینه کهن ایران و متون و فرهنگ ایران باستان توجه می‌کند. باتوجه به محدود بودن فعالیت این رشته در دانشگاه‌های کشور برگزاری گردهمایی سالانه یا دوسالانه با حضور محققان این رشته برای اطلاع یافتن از آخرین اتفاقات این حوزه ضروری به نظر می‌رسد. در پی برگزاری اولین دوره این همایش‌ها در سال ۱۳۹۶ به میزبانی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۱ و ۱۲ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۸ دومین دوره همایش دوسالانه فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران در دانشگاه تهران با همکاری پژوهشکده زبان‌شناسی، کتبه‌ها و متون پژوهشگاه میراث فرهنگ، مؤسسه نگارستان اندیشه و انجمن علمی ایران‌شناسی برگزار شد. دبیران علمی این همایش دکتر محمود جعفری دهقی و دکتر سید احمدرضا قائم مقامی و دبیر اجرایی همایش دکتر علی شهیدی بودند.

در این همایش دو روزه ۲۴ عنوان مقاله در قالب سخنرانی با محورهای زبان‌های ایرانی باستان، زبان‌های ایرانی میانه شرقی و غربی، گویش‌های ایرانی، زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی، تاریخ زبان و دستور تاریخی زبان فارسی، زبان‌های غیر ایرانی پیش از اسلام، ادیان ایران پیش از اسلام، تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام، تاریخچه و نقد مطالعات ایران‌شناسی در موضوعات مذکور، ارائه شد. عناوین آنها به شرح زیر است:

«آخرین مرزبان ساسانی: مرزبان در بیشاپور، تدفین در اقلید: بررسی گورنوشته اقلید»
(سیروس نصراله‌زاده)، «هرمامیثرس: یک نام مادی در فهرست پادشاهان آشور» (مهرداد

ملک‌زاده)، «ساسان پنجم کیست؟» (فرزانه گشتاسب)، «رواج زناشویی با خویشان درجه‌یک در ایران باستان» (بهرام روشن‌ضمیر)، «وصف مبهم -aiva در فارسی باستان» (چنگیز مولایی)، «ضمیر موصولی cw^(۱) در زبان سغدی» (فرح زاهدی)، «معنای لفظ -hučāra در فارسی باستان» (سید احمدرضا قائم‌مقامی)، «بازنگری اختلاف‌ها و اشتراک‌ها در برخی از تلفظ‌های فارسی میانه و فارسی دری: برپایه شعر کهن فارسی» (وحید عیدگاه طرهبه)، «بررسی ظرفیت افعال در یسن ۳۵ هفت‌ها بر اساس دستور وابستگی» (سیمین‌دخت گودرزی)، «خاستگاه زبانی مهاجران هرزن بر مبنای واج‌شناسی تاریخی» (نیما آصفی)، «پیشنهادهایی درباره خوانش برخی عبارات یادگار زیران» (میثم محمدی)، «سه سرود کوتاه از زبور مانی: بررسی متن پارتی M529» (ابوالقاسم اسماعیل‌پور)، «انسان کامل در متون فارسی میانه» (محمود جعفری دهقی)، «ریشه‌شناسی نام زنان در شاهنامه فردوسی» (یدالله منصوری)، «دین مسله: نمونه‌ای از کلام انفعالی زردشتیان» (حمیدرضا دلوند)، «هویت زنانه دیگری براساس نامه‌های سغدی یک و سه» (سیده فاطمه موسوی)، «نمادپردازی در اسطوره سیاوش» (فریبا شریفیان، آزاده حیدرپور)، «ترکیبات با هم‌آیند در فارسی میانه مانوی» (شیمای جعفری دهقی)، «هم‌ترازی قیاسی در زبان فارسی» (مجتبی منشی‌زاده)، «درباره یک اصطلاح حقوقی (ازشماند) در مادیان هزار دادستان» (نادیا حاجی‌پور)، «بررسی سکه‌های شاه وازامار حاکم خوارزم باستان» (سارا روحانی)، «ویژگی‌ها و تحولات ساخت ارگاتیو در گویش بلوچی بزمانی» (بهجت قاسم‌زاده)، «ردپای آرامی بر روی سکه‌ها در جهان ایرانی» (ابراهیم شفیعی)، «پژوهشی واج‌شناختی و لغوی در یک بیت کهن طبری» (محمدعلی میرزایی).

مریم رضایی

مدرسه تابستانی زبان و زبان‌شناسی دانشگاه لایدن

در این مدرسه تابستانی که از ۲۲ جولای ۲۰۱۹ به مدت دو هفته در دانشگاه لایدن برگزار شد، ولیزار زادوفسکی زبان اوستایی، بنجامین زاخارد زبان‌شناسی تاریخی، دزمند دورکین -

مایسترانست زبان سغدی و سیما ذوالفقاری زبان فارسی نو را تدریس کردند. زادوفسکی زبان‌شناسی اوستایی را از منظر تطبیق با زبان‌های هندواروپایی تدریس کرد. یکی از اهداف این دوره بررسی مفصل ساختار و گسترش زبان اوستایی بود. پس از مقدمه‌ای درباره تاریخ زبان اوستایی و نظام نوشتاری آن، با در نظر گرفتن نظام صرفی و ساخت‌واژه، شرح مفصلی از نظام آوایی و نحوه دست داده شد. از دیگر اهداف مهم این دوره خوانش متون اوستایی و تعیین ارزش آنها در بازسازی شعر، فرهنگ و اسطوره‌های هندوایرانی و هندواروپایی بود. از جمله منابعی که در این دوره مورد استفاده قرار گرفت، مقدمه‌ای بر اوستا اثر خاویار مارتینز و میشل دوآن^۱ بود.

زبان‌شناسی تاریخی که به بررسی چگونگی شکل‌گیری تغییرات زبانی در طول تاریخ و علل آن می‌پردازد، از دیگر درس‌های ارائه شده در این دوره بود. مهمترین منبع مورد استفاده در این دوره از کلاس‌ها، کتاب زبان‌شناسی تاریخی تراسک و پراسته رابرت مک‌کال میلر^۲ بود. تدریس این دوره را بنجامین زاخارد بر عهده داشت.

نامه‌های باستانی سغدی کهن‌ترین متون سغدی هستند و در این دوره نامه‌های ۱-۳ سغدی خوانده شد و مهمترین نکات این اسناد مورد بررسی قرار گرفت.

فارسی نو که از زبان‌های غربی جنوبی و از شاخه هندوایرانی زبان‌های هندواروپایی است، با بیش از یکصد میلیون نفر گویشور دارای سه گونه متفاوت فارسی (در ایران)، دری (در افغانستان) و تاجیکی (در تاجیکستان و ازبکستان) است. این زبان ادامه زبان فارسی میانه و بازمانده فارسی باستان است. در طول این دوره، دانشجویان با دستور زبان فارسی آشنا شدند و یاد گرفتند که چگونه بخوانند و بنویسند. در پایان دوره نیز نمونه‌هایی از اشعار کهن فارسی خوانده شد.

مریم رضایی

1. J. Martinez and Michiel de Vaan, *Introduction to Avestan*, Brill, 2014.
2. Mc.Coll Millar, Robert (ed), *Trask's Historical Linguistics*, London, 2015.

راهنمای نگارش مقالات

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.
 - آراء مندرج در نوشته‌ها لزوماً مورد تأیید مجلهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نیست.
 - مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود، پس فرستاده نخواهد شد.
- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود به نکات زیر توجه فرمایند:
- مقاله باید حاصل پژوهش‌های نویسندهٔ آن باشد.
 - مطلب ارسالی نباید در نشریهٔ دیگری چاپ شده باشد.
 - مقاله باید دارای پنج تا ده کلیدواژه و چکیدهٔ فارسی و انگلیسی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
 - شیوهٔ نگارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی ملاک و راهنمای ویراستاری مطالب است، بهتر است نویسندگان محترم به منظور تسریع در کار این شیوه را اعمال فرمایند.
 - هر مقاله باید روی کاغذ A4 در برنامهٔ Word تایپ شده باشد.
 - نمودارها، جدول‌ها و تصاویر باید به صورت آماده برای چاپ ارائه شود.
 - در آوانویسی داده‌های گویشی می‌توان از الفبای آوانگاری بین‌المللی نیز استفاده کرد.
 - ارجاعات باید در درون متن در میان پرانتز آورده شود. برای ارجاع ذکر این اطلاعات ضروری است:
نام خانوادگی تاریخ: [جلد /] صفحه (مثلاً: ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۸/۱). اگر ارجاع بعدی به اثر دیگری از همان نویسنده باشد: همو تاریخ: [جلد /] صفحه (مثلاً: همو ۱۳۷۳: ۱۶). اگر ارجاع بعدی به همان کتاب باشد: همان: شمارهٔ صفحه.
اگر ارجاع بعدی دقیقاً همانند ارجاع قبلی باشد: همانجا.
 - اگر کتاب یا مقاله تاریخ نشر نداشته باشد، به جای سال نشر عبارت «بی‌تا» ذکر شود.
 - اگر کتاب یا مقاله دو یا سه نویسنده داشته باشد، نام خانوادگی نویسندگان با حرف عطف «و» می‌آید.
 - اگر کتاب یا مقاله بیش از سه نویسنده داشته باشد، ارجاع بدین صورت خواهد بود: نام خانوادگی نویسندهٔ نخست و دیگران تاریخ: [جلد /] صفحه.
 - برای ارجاع به منابع قدیم، به جای تاریخ، نام کتاب ذکر می‌شود: نام خانوادگی، نام کتاب: [جلد /] صفحه.
 - منابع مقاله باید پس از ارجاعات و توضیحات به صورت زیر مرتب شود:
کتاب‌های جدید: نام خانوادگی، نام، تاریخ، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ... ، چ ... ، ج ...] نام شهر.
کتاب‌های قدیم: نام خانوادگی، نام، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ... ، چ ... ، ج ...] نام شهر، تاریخ.
مقاله: نام خانوادگی، نام، تاریخ، «عنوان مقاله»، نام کتاب/نام مجله، [س ... ، ش ... ، ص ... - ...].
 - ذکر مشخصات کامل و رتبهٔ علمی نویسنده به همراه نشانی کامل، شمارهٔ تلفن و نشانی الکترونیکی ضروری است.
 - پس از تأیید مقاله، نویسندهٔ مقاله موظف است ارجاعات درون متن و منابع پایان مقاله را در صورت عدم رعایت موارد فوق‌الذکر، مطابق این شیوه‌نامه تنظیم و نسخهٔ نهایی مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.
 - ناشران و نویسندگان محترم در حوزهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی می‌توانند یک نسخه از آثار خود را برای معرفی یا نقد و بررسی در ویژه‌نامهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی به دفتر مجله ارسال فرمایند، تا پس از ارزیابی نسبت به معرفی آنها اقدام شود.

grammatical change of nominative-accusative system to ergative-absolutive structure in “Marāqi”. Moreover, in “Marāqi”, the internal structure of the noun phrase is determined by case system.

A Historical Study of Northwestern Phonetic Features in Kurdish Dialect of “Sonqorkoliāyi”

Salman Khanjari

This paper reviews the Northwest phonetic features in Kurdish dialect of “Sonqorkoliāyi” by presenting the ancient words that survived in Kurdish “Sonqorkoliāyi”. Data for this study were collected from written sources and interviews. The results obtained from the analysis of the relevant data indicate that the influence of Modern Persian on this dialect, in some cases, replaced the Northwestern phonetic features with Southwestern phonetic characteristics.

A Generative Approach to the Morphophonemics of Zargari Secret Language among Farsi Speakers of Old Tehran

Aliyeh Kord Zaferanlou Kambouzia and
Leyla Rahmatinejad

Zargari is a secret language commonly used among Persian-speaking families in Tehran. The present paper aims to describe and analyze *Zargari* secret language within the framework of the generative approach. Evidently *Zargari* is a natural language with frequent manipulation of repetition and vowel harmony in the syllables. The manipulation in *Zargari* consists in the insertion of a ZV-syllable within the syllabic pattern of the words.

Compound Words with the Present Stems in Persian Rhymes

Jahandoust Sabzalipour and
Hossein Eskandari Varzli

Nizāmi Ganjavi is one of the Iranian poets who had particular talent for word formation. He effectively used the “present stem” of the verbs in his works and created many new rhyming words.

This case study seeks to examine the rhymed compound words with the present stems in Nizāmi’s poetry. The result of the research shows that compound words with present stem of a verb could easily enrich the Persian vocabulary.

Agreement System in Behbahāni Dialect

Mohammad Dabir-Moghaddam and
Shahram Gerami

“Behbahāni” is the dialect of Behbahān in the south east of Khouzestān province (Iran) and a subdivision of the Southwest Iranian languages.

This article deals with the agreement system of Behbahāni dialect based on five typological parameters on case-marking and verb-agreement (Comrie, 1978). It has been found that Behbahāni, in nominative-accusative agreement system, is the same as Farsi, yet, in three possibilities of non-nominative-accusative system (tripartite, ergative-absolutive, oblique-oblique enclitics), is different from it.

Split-Ergative Morphology in Marāqi

Hassan Haji-Shabani and
Mohammad-Mehdi Esmaeili

The aim of this paper is to provide a typological perspective on the issue of split-ergative morphology in “Dikini”, a sub-dialect of “Marāqi”. This study has shown that transitive-nominative and intransitive-nominative in both present and past tenses follow the grammatical pattern of split ergativity. In other words, the components of tense and transitivity are the main factors in

“Tahmina” or “Tahmima”

Abolfazl Khatibi

The article examines the name “Tahmina” in the *Shāhnāmeḥ* from two perspectives: first from the codicological point of view which the archaic form “Tahmima” in the oldest version and some of the old and authentic versions of the *Shāhnāmeḥ* is preferred to “Tahmina”; secondly, in terms of etymology that in *Tahmēnak* – the older form of “Tahmina” – three components can be recognized: *Tahm*: brave, *-ēn* and *-ak*: endearing/ affectionate suffixes.

Etymological Meaning of *Nahāvand*

Sahmeddin Khazaei

The name “Nahāvand” is derived from eighth-century (BC) “Nišāya”/ “Nisāya” which subsequently transformed into “Nisāvanta”, “Nihāvand”, and eventually “Nahāvand” (literally “leaned down” and “settlement”). This paper is an etymological study of “Nahāvand” based on descriptive and analytical surveys.

An Introduction to Three Manuscripts of *Dārāb Hormazyār’s Rivāyat*

Yalda Shokouhi and
Jaleh Amouzgar

Dārāb Hormazyār’s Rivāyat, a narrative work in Persian, is a repertory of minute and elaborate information on the religious beliefs, customs, practices, and ritualism of the Persian Zoroastrians. Three manuscripts of the *Rivāyats* are preserved in the Library of the Islamic Consultative Assembly, the National Library of I.R. Iran and the National Library of France.

This article introduces the three versions of the work and considers the relations among them based on the extant manuscripts and the earlier studies.

Summary of Articles

The Change of the Avestan Optative Verb in *Zand Vendīdād*

Mahshid Mirfakhrayi and
Zahra Mohammadi

The present article examines the change of the Avestan optative verb in *Zand Vendīdād* (Fragments [*Fragards*] 9-12). The Pahlavi translation and commentary of the Avesta is also referred to as “Zand”, the main meaning of which is probably “explanation”. The commentaries represent the scholarly endeavor of the Zoroastrian priests and their literary interests. Although translators and commentators produced the precise meaning of the original, the syntactic structure undergoes more or less significant changes.

The current study found that the Avestan optative verbs in *Zand Vendīdād* were either transformed into future passive participle (participle of necessity) or turned into verbs in various moods. Meanwhile, both documentary and library research methods were used in this investigation.

A Diachronic Study on the Grammatical Function of the Preposition “az” in Persian

Yadollah Mansouri

The article deals with the study of the grammatical function of the preposition “az” in all three periods of Old, Middle, and Modern Persian. It, then, discusses the lexical and semantic changes of “az” as well as its grammatical function in the three stages of Persian.

New Releases

Barresi-ye Guyeš-e Gaz-e Borxâr; Nezâm-e Entebâq dar Zabân-e Tâti; Farhang-e Tâti-ye Rudbâr; Goftârhâyi dar Guyeš-e Bâstâni-ye Semnâni; Farhangnâme-ye Guyeš-e Ahâli-ye Torbat-e-Heydariye; The Gilaki Language; Dastur-e Zabân-e Avestâyi; Nasr-e Gofâri-ye Tâjikân-e Boxârâ; Lâlâyiâ va Bâziâ va Sargarmihâ-ye Minâb; Raxš-e Bisavâr: Adabiyyât-e Ašurâyi-ye Mardom-e Hormozgân; Davâzdah Matn-e Bâstâni; Frahang-e Tâleši; Guyešnâme-ye Alâmarvdašt; Pišvand-e Afâl-e Fârsi az Didgâh-e Târixi. 303

News

Fourth International Conference of Languages and Dialects of Iran 325
Second Biennial Conference on Ancient Iranian Languages and Culture 327
Leiden Summer School in Languages and Linguistics in 2019 328

Summary of Articles in English

A. Mesrian 3

Table of Contents

Articles

| | | |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------|-----|
| The Change of the Avestan Optative Verb in <i>Zand Vendīdād</i> | M. Mirfakhrayi and Z. Mohammadi | 3 |
| A Diachronic Study on the Grammatical Function of the Preposition “az” in Persian “Tahmina” or “Tahmima” | Y. Mansouri | 19 |
| Etymological Meaning of <i>Nahāvand</i> | A. Khatibi | 35 |
| An Introduction to Three Manuscripts of <i>Dārāb Hormazyār’s Rivāyat</i> | S. Khazaei | 43 |
| Compound Words with the Present Stems in Persian Rhymes | Y. Shokouhi and J. Amouzgar | 65 |
| Agreement System in Behbahāni Dialect | J. Sabzalipour and H. Eskandari Varzli | 87 |
| Split-Ergative Morphology in Marāqi | M. Dabir-Moghaddam and Sh. Gerami | 117 |
| A Historical Study of Northwestern Phonetic Features in Kurdish Dialect of “Sonqorkoliāyi” | H. Haji-Shabanian and M.M. Esmaeili | 147 |
| A Generative Approach to the Morphophonemics of Zargari Secret Language among Farsi Speakers of Old Tehran | S. Khanjari | 167 |
| | A. Kord Zaferanlou Kambouzia and L. Rahmatinejad | 193 |

Philological Studies

| | | |
|-----------------------------------------------|---------|-----|
| <i>maysjyāna</i> in Dictionary of Khotan Saka | M. Tame | 219 |
|-----------------------------------------------|---------|-----|

Dialect Data Collections

| | | |
|-----------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------|-----|
| Kho’ini Dialect | M. Hassandoust | 223 |
| Technical Terms for <i>Giveh</i> -making Craft in Ābādeh | M.A. Sorahi | 233 |
| Human Body Vocabulary Word List in the Dialect of the Central Part of Mināb | A.A. Rostami Abousaeidi and S. Saeidi | 243 |

Reviews

| | | |
|-----------------------------------------------------|------------|-----|
| <i>Urartian Hieroglyphic Inscriptions from Iran</i> | S. Delshad | 253 |
| <i>A Dictionary of Tabari Language</i> | A. Taghavi | 275 |

Obituaries

| | | |
|----------------|--|-----|
| Abolghasemi | | 293 |
| Maria Ayvazian | | 297 |